

آفرین جان آفرین پاک را!

سخن در پیرامون «الغدير» - و ارج و شکوه آن - نه چندان به آسانی و کوتاهی توان گفت که این ناچیز، پیشگفتار فشرده‌ای را در خور پرداختن به آن انگارد و نماینده ارزشی که به این شاهکار هوشربا می‌نهد، همین بس که - با همه دو دلی و خرده گیری‌اش در پذیرفتن زمینه برای کند و کاو و ترجمه - بر گردن گرفت که - با سرافرازی هر چه بیشتر - بخش‌هایی از این نامه سترک را جامه پارسی بیوشاند و هر چند خود را کوچک‌تر از آن می‌یافت که - با پر و بالی ناتوان - در بیکران آسمانی چنین دور دست به پرواز آید، با این همه، مهر علی - درود بر او باد - و بزرگداشت ابر مردی از شیفتگان پر تلاشی، وی را دل داد تا به گستاخی نشیند و خامه شکسته را به نام فرخنده پیشوا آراسته و باز تاب آفتابی از دانش و پژوهش را در دل تنگ خویش بنماید. وانگهی؛ در جایی که برترین سخنوران و کاوشگران و رهبران شیعه و سنی، مسیحی و مسلمان، ایرانی و هندی و عرب (از مصر، لبنان، سوریه، اردن، عراق، یمن و دیگر جاها) در آستان این گنجور برتری‌ها به ستایش خوانی ایستاده‌اند - و نمودار برداشت‌هاشان را در آغاز هر یک از جلد‌های «غدير» می‌توان دید - در این هنگام؛ اندیشه نارس مرا چه مایه که با خود نمایی به کاری کودکانه برخیزد؟

- خود ثنا گفتن زمن ترک ثنا است -

پس شتابزده؛ نیم نگاهی می‌افکنم به چشم اندازی که نگارنده نامی؛ همه جا زیر بنیاد بررسی‌هایش گرفته است تا برسم به این جلد و به آنچه در پیرامون

نوشته‌های آن در پیش چشم باید داشت و به شیوه خویش در بر گردان پارسی.

می‌دانیم که امینی؛ در پاسداری از آئین شیعه و برای آن که هیچ کس را - در پذیرفتن داستان غدیر - جای چون و چرا نماند، نخست (۳۶۰) تن از پیشوایان و گزارشگران سنی را شناسانده است که این رویداد را - بر روی هم از زبان (۱۱۰) کس از یاران پیامبر و (۸۴) تن از شاگردان ایشان - بازگو کرده‌اند و پس از کند و کاوهای فراوان و باریک بینانه دیگری از همین دست در زمینه تاریخ و حدیث؛ نشانه‌های بسیار و استوار این پیش آمد را در نامه خداوندی باز نموده و آنگاه پرداخته است به رسیدگی در واژه «مولی» - که علی (ع) با شناخته شدن به این ویژگی برجستگی یافته - و با انگشت نهادن بر (۲۰) نشانه - و هم بر دیگر گفته‌های پیامبر و ارجمندترین سخن سنجان و دانشوران - به کسانی که دیگر گفته‌های پیامبر و ارجمندترین سخن سنجان و دانشوران - به کسانی که خواسته‌اند این فراز درست را شالوده جانشینی امیر (ع) بگیرند پاسخ

داده و سرپرستی او را بر مسلمانان آشکار گردانیده و پس از پرس و جوهائی در فرو خجستگی روز «غدیر» هنگام آن می‌آید که جای پای آن را در سروده‌ها و چکامه‌های تازیان روز «غدیر» هنگام آن می‌آید که جای پای آن را در سروده‌ها و چکامه‌های تازیان- از هر گروه و از پیروان هر کیشی که باشند- نشان دهد، برای این کار از سخنوران سده نخست آغاز می‌کند و به همین گونه سده‌ها را- یکی از پی‌دیگری- بر می‌رسد و غدیریه سرایان را- که از درخشان‌ترین اختران در سپهر دانش و ادبند- با آوردن گسترده زندگینامه و چامه‌هاشان می‌شناساند و در لابه لای گزارش‌ها و روشنگری‌های باریک بینانه خود در این باره‌ها چه بسیار از باورهای شیعه و سنی، خرده‌هائی را که هر یک بر دیگری گرفته‌اند، برتری‌های پیشوایان هر کدام و تبهکاری‌هائی را که به دست دانشمند نمایان و پیشروان و وابستگان‌شان روی داده به گفتگو نهاده و- مانند همیشه- انبوهی از ارزنده‌ترین پشتوانه‌های فرهنگ و آئین سنت را به گواهی آورده است.

در این جلد نیز که پارسی شده نیمه نخست از جلد هفتم «الغدیر» است پس از یک دیباچه در سپاس از کسانی که با دیده بزرگداشت به نگارش او نگریسته‌اند،

ص: ۷

نامه‌های چند کس از ایشان را آورده «۱» و آنگاه پرداخته است به غدیریه سرایان در سده نهم و یاد از زندگینامه و سروده‌های ایشان- و پژوهش‌هائی در پیرامون آن- سپس چون کسانی از خرده گیران، یکی از سه سخنور یاد شده را به تندروان (غلو کنندگان) بسته و به همین گونه گروهی از سنیان نیز شیعه را به گزافگوئی درباره خاندان پیامبر متهم می‌دارند، ناگزیر خامه را به موشکافی در واژه «غلو» و گشودن لایه‌های آن واداشته و با بازنمائی سرگذشت بو بکر و چون و چند دانش و منش‌ها و رفتار و برتری‌های او- آن هم البته از زبان سر سپردگانش- روشن کرده است که به راستی کسانی را باید تند رو و گزافه گوی شمرد که مردانی با این پایه و مایه را به آسمان می‌برند و با آن که در جاهای دیگر به دست خود چنین کارنامه‌های نادرخشانی بر ایشان نوشته‌اند یکباره همه آن گزارش‌های استوار را به فراموشی سپرده و بالاف‌ها و داوری‌های سست- در بزرگی ایشان- دل خوش می‌دارند.

زمینه‌ای که امینی برای پاسداری از شیعه- تنها در این سنگر- چیده چندان پهناور است که هشت مجلد آینده از ترجمه را نیز در بر می‌گیرد- گذشته از مایه‌های فراوانی که برای پاسخ به همین یک نکوهش در دیگر مجلدات توان یافت- و در پارسی کردن نگاشته‌ها، من خود نیز در بسیاری از جاها نیاز به افزودن پانویس را گریز ناپذیر شناختم و در یادداشت‌های زیر، هم چگونگی کار را یادآوری می‌کنم و هم آنچه را در ارزیابی دیدگاه من از «الغدیر» نباید از یاد برد:

الف- بی‌هیچ روشنگری آشکار است که یک «سراینده»- همچون دیگر هنروران- بیش از آنچه «حقایق بی‌چون و چرا» را زیر بنیادی برای فرآورده‌های

آمده، این بود بر رویهم نزدیک به یک صفحه آن را ندیده گرفتم زیرا در بخش‌های آینده - در برگرداندن سخن به زبان خویش - چندان به پر نویسی افتاده‌ام که هیچ جایی برای بازگوئی گذشته‌ها و دوباره کاری در چاپ نیست.

ص: ۸

مغزی‌اش گرداند، از نیروی «تخیل و عواطف» یاری می‌جوید پس راه او با یک «دانشمند» جدا است و جا ندارد که کسی بپرسد چرا فرازهائی از یک «حماسه» یا «غزل» یا «رثاء» یا ... صد در صد با شالوده‌های دانش هماهنگ نیست؟ نگارنده‌ای هم که برای بررسی در «تاریخ ادبیات» به یاد آوری آن می‌پردازد به جای این که بخواهد همه آنچه را می‌آرد بایسته پذیرفتن و باور داشتن بشمارد بر آن است که برداشت‌ها و نگرش‌های یک توده را بنماید و بازگو کند تا دانسته شود که چگونه آن‌ها را در جامه‌هائی دلربا و با پیرایه‌هائی گرانبها نمایش داده‌اند و - در یک یا چند شاخه از این هنر - چه پیشرفت‌هائی داشته‌اند، زیرا به راستی: «ادبیات هر توده آئینه زندگی و شاید هم خود زندگی ایشان است» پس اگر هم در پاره‌ای از سروده‌ها و سخنانی که بیاید ناسازگاری‌هائی با پایه‌های کیش و دانش می‌بینید «۱» از همین روی است که ما تنها خواسته‌ایم خاندان پاک پیامبر را به آن گونه که کسانی مانند ابن عربی و ابن داغر و برسی انگاشته‌اند در برابر دیدگان خوانندگان بیاریم تا از دیدگاه آنان و همگنانشان - که اندک نیز نیستند - بزرگمردان گیتی را بنگرند و راه خویش را در شناخت فرهنگ و تاریخ دیروز - که امروز از درون آن به در آمده - هموار سازند و پیوند میان «گذشته» و «اکنون» و «آینده» - یا بگو بستگی میان «مقدم» و

(۱) نیازی به آوردن نمونه نیست و هر کس با یک نگاه به برگ‌های آینده گواهان گوناگون بر این سخن تواند یافت، چون این تازی سرایان - مانند همکاران ایشان در زبان خودمان - از یک سوی پای بند به «واقعیت‌های عینی و علمی» نیستند و از سوئی هم گهگاه پایگاه والای پیشوایان و وابستگان‌شان را نا دانسته درهم می‌شکنند و از ارج و شکوه آن می‌کاهند تا به پندار خویش دل‌ها را سخت‌تر بسوزانند و با اشک بیشتری که می‌گیرند به پاداش سنگین‌تری رسند که من در پاره‌ای از جاها ناچار شدم برای پاسداری از پایگاه بزرگان واژه‌های سبک و زنده‌ای را که در نمایاندن منش و چگونگی ایشان به کار رفته ندیده گرفته یا به گونه‌ای که کمتر ناخوش بنماید به پارسی در آرم (بنگرید به زیر نویس ص ۱۳۰ و ۱۴۰ و ۱۴۲ و ۱۴۸ و ...) که هر چند این گونه دستبردها دور از شیوه درستکاری است با نگرش به انگیزه آن امیدوارم جای سرزنش نباشد.

ص: ۹

«تالی» - را رازی برای نگرستن در «خود» که آشنا‌ترین و بیگانه‌ترین کسانشان است شمارند. هر چند برآوردهای آن گویندگان، از چهره‌های بس درخشان و راستینی که باید پیش چشم داشت جدائی‌های فراوان دارد زیرا به گفته بینادل و اندیشمند رومی:

و ز درون من نجست اسرار من

هر کسی از ظن خود شد یار من

پس این سروده‌ها و گزارش‌ها بیش از آنچه معرفّ معرفّ و شناساننده چهره‌هائی که در جهان برون بوده است باشد، معرفّ خود معرفّ و شناساننده است و نماینده برداشت‌ها و چهره‌ای که در دل او و در جهان درونی خویش از معرفّ داشته، زیرا هر هنرمند، هم در نگرستن به یک پدیده و هم در تصویر برداری از او و نمایاندن آن به دیگران، خواه ناخواه جای پائی از خواسته‌ها و آرزوها و ویژگی‌های اندیشه خود در آن می‌نهد، اکنون هر اندازه که این خواسته‌ها و ویژگی‌ها از مرز دانش و آئین‌های آفرینش فراتر برود چهره‌ای هم که به دست می‌آید پنداری‌تر خواهد بود تا چه رسد که ببینیم تصویر کنندگان ما - ابن عرندس، ابن داغر، برسی - هرگز از برترین «آموزشگران شیعیگری و شناسانندگان پیشوایان آن» نبوده‌اند و سومی شان را نیز هر کس از دانشوران شیعه می‌شناسیم به باد نکوهش گرفته و بر چسب «گزافه گوی» بر او زده تا آنجا که گروه شیخیان هم با همه تند روی‌هائی که بر آنان بسته‌اند وی را از این لغزشگاه برکنار ندیده و از همین روی، نگارش‌هایش را خیلی سزاوار پشترگرمی نمی‌دانند. «۱»

البته دانشور سترک ما - امینی - از آن شیفتگی‌اش به بلند آستان راستان و از آن دلبستگی‌اش به دوستداران و دلباختگان ایشان مانند هر دلداده‌ای به جز زیبایی و نیکوئی نمی‌دیده و بر آن شده است که آنچه را این گونه سرایندگان درباره ایشان آورده‌اند با زمینه‌های دانش و کیش، سازگار بشمارد و این بوده که نه آن سوگنامه‌های نه چندان خوش؛ گوش وی را آورده و نه پذیرفته است که

(۱) «کتاب المبین نامه آشکار» از حاج محمد خان کرمانی ص ۶

ص: ۱۰

دادرسی هیچ یک از بزرگان ما درباره برسی دادگرانه باشد و من هر چند خود را کمتر از آن می‌پندارم که در میان وی - از یک سوی - و همه دانایان هم آئینش - از دیگر سوی - به داوری نشینم باز هم چون آن بزرگوار در پشتیبانی از بررسی کار را به خرده گیری از نگاشته یکی از تابناک‌ترین ستاره‌ها در آسمان تشیع کشانده برای آنکه جایگاه والای وی ناچیز ننماید و اندیشه‌اش در دیده‌ها سست و بی‌بنیاد نیاید ناچار شدم - با دو سه فراز فشرده - چشم انداز را روشن تر سازم تا آشکار شود که وی در برداشت خویش تنها نیست و بیشتر - و شاید همه - آموزگاران شیعی با وی همداستانند (بنگرید به زیر نویس ص ۹۰). البته با پژوهش‌های پردامنه و ژرف امینی جای چون و چرا نمی‌ماند که نمونه‌های تند روی و گزافگوئی در برتر خوانی‌ها را بیش از همه جا میان خود سنیان و لا به لای بافته‌های ابن حجر و ابن حزم و ابن تیمیه و ... باید جست ولی آیا این دست افزار می‌تواند به تنهائی دامن برسی و همانند آن او را از «تندروی» پاک بنماید؟ اگر خرده گیری بر بررسی و تندرو انگاشتن او تنها از سوی سنیان بود می‌توانستیم بارو کردن غلوه‌های خودشان - درباره آن سه مرد - دهان‌ها را کم و بیش ببندیم ولی اکنون، آن همه پرخاش‌های پیشوایان شیعه به وی را چگونه پاسخ بدهیم؟ وانگهی مگر میان تندرو بودن سنیان و تندرو نبودن برسی؛ بستگی و پیوند استواری هست که اگر نخستین را گردن نهادیم دومی را نیز ناگزیر بپذیریم؟ ما

پی گیری گفتگو را بیش از این روا نمی دانیم تا کسانی که شایستگی بیشتری دارند به کار برخیزند و تنها سربسته می گوئیم که تبار ستوده محمد- درود بر آنان باد- به اندازه ای برتری های راستین دارند که اگر با خرد و دانش درست به پی جوئی و شناسائی آن بنشینیم ای بسا که زندگی ها به پایان آید تا سرانجام به سخن سراینده شیراز رسیدیم که: «ما همچنان در اول وصف تو مانده ایم» اگر پیروان دیگران به دنده تند روی افتادند از آن بود که پیشوایانشان برجستگی های چشمگیر نداشتند ولی ما چرا خود را نیازمند گزافگوئی بیابیم؟

ص: ۱۱

و آیا این منش به جز سنگ اندازی در راه درست شناسی سودی دارد؟

ب- از ص ۱۶۰ نیز که بررسی در گزافگوئی های سنیان آغاز می شود باید به یاد داشت که چون روی سخن، نخست به ایشان بوده نگارنده، شالوده روشنگری های خویش را در همه جا از گزارش ها و نگرش های آن گروه استوار داشته و برای اینکه راه را بر هم آورد ببندد و جای بهانه ای نگذارد از راه خود او در آمده پس اگر تنها از دیدگاه گروندگان به سنت بنگریم جز پذیرش در بست چاره ای نیست ولی همین ویژگی- پشتوانه گرفتن نگاشته های دیگران- راه ناخن زدن را برای کسانی باز می کند که بخواهند با شیوه ای درست تر- که شیعه پدید آورنده آن بوده- در همین باره ها به کاوش پردازند. زیرا امینی هر گزارش و گفتاری را که می توانسته دست افزار خرده گیری از سنیان گرداند به کار گرفته هر چند زمینه آن با گرایش های کیش خودش هماهنگ نباشد و این هم چند نمونه:

۱- در ص ۲۲۶ از زبان عبد الله پسر مسعود بیاید که: «قرآن بر هفت حرف فرود آمده که هیچ حرفی از آن نیست مگر پوسته ای برونی دارد و لایه ای نهانی ...» با آن که سخنان امامان ما، بیهودگی و دروغ بودن این فراز را آشکار می سازد و یکی از نامورترین مردان شیعه در روزگار کنونی ده روایت را که در مایه سخن ابن مسعود- و همه از راه سنیان- آمده به ارزیابی نهاده ناراستی و هم ناسازگاری آن ها را با یکدیگر و با برداشت های خاندان پیامبر باز نموده و سپس ده معنائی را که برای آن آورده اند یکایک به گفتگو گذارده و بی پایگی و تباهی همه را روشن کرده است (بنگرید به «البیان فی تفسیر القرآن» ج ۱ ص ۱۱۹ تا ۱۳۵)

۲- در ص ۲۵۶ بیاید که «چون محسن پسر علی زاده شد پیامبر گفت:

فرزندم را بیارید ...» و نادرستی این گزارش از دیدگاه شیعه به اندازه ای چون و چرا ناپذیر می نماید که همه بر سر آن همداستانند و هیچ نیازی به پرنویسی نمی بینیم.

ص: ۱۲

۳- چنانچه در ص ۳۱۰ می‌خوانید امینی کوشیده است واکنش علی (ع) در برابر ابن سبا را به گونه‌ای نشان دهد که بیرون از مرز آئین نباشد با آن که ابن سبا بازیگر یک افسانه بیش نیست که داستان سرایان اموی برای کوبیدن شیعه آفریده‌اند پس نباید دو دلی در بودن خودش را ندیده انگاریم و تنها به شاخ و برگ گیر و دار بپردازیم.

۴- در ص ۲۴۰ تا ۲۴۳ که از فراوانی آئین نامه‌های پیامبر گفتگو می‌رود به هنگام یادآوری از نامورترین بازگوگران آن، نخست نام ابوهریره به میان می‌آید و سپس انس پسر مالک و آنگاه عبد الله پسر عمر و عبد الله پسر عباس و عبد الله پسر عمرو عاص ... با آن که بیشتر سخنان ابوهریره دروغ‌هایی است که به پیامبر بسته زیرا:

نخست این که: وی بیش از یکسال و نه ماه «۱» با برانگیخته خدا نبوده و کسی که به گفته زندگینامه نویسان- گذشته از دجاری به فراموشکاری- هرگز نتوانسته خواندن و نوشتن بیاموزد، ناشدنی است که- در چنین روزگاری اندک- بیش از (۵۳۰۰) حدیث فرا گیرد! چون برترین یاران پیامبر که از آغاز برانگیختگی او و پیشتر از آن باوی زیسته و رفت و آمد داشتند «۲» و از دانش و زیرکی افزون تری برخوردار بودند باز گزارش‌هایی که از همه ایشان در نگاشته‌های سنیان آمده بر رویهم به ده یک این شماره نیز نمی‌رسد!

دوم- گروهی از بزرگان اسلام (علی، ابن مسعود، پسر عباس، زبیر، سعد وقاص، عثمان، عایشه، عمر، پسرش و هم نواده‌اش سالم و ...) که با ابوهریره برخوردهای نزدیک داشته و او را نیک می‌شناخته‌اند سخن وی را شایسته پشتگرمی ندانسته و گهگاه نیز آشکارا او را دروغزن خوانده‌اند.

سوم- بسی از آنچه از زبان پیامبر باز گو کرده به اندازه‌ای یاوه و ناپسند

(۱) نه ۳ سال- که در ص ۲۴۰ آمده- چگونگی را نیز در بخش ه از همین پیشگفتار (ص ۱۸-۱۹) بجوئید

(۲) سه خلیفه، سلمان، زبیر، ابی پسر کعب، زید پسر ثابت، عبد الرحمن پسر عوف

ص: ۱۳

است که هرگز نمی‌توان او را یک گزارشگر درستکار پنداشت.

چهارم- سخنانی که به پیک خداوند بسته با گفته‌های آن بزرگوار که از راه‌های دیگر به ما رسیده نمی‌خواند و این نیز نشانه‌ای بر ناراستی آن‌ها است.

پنجم- به نوشته سرگذشت نگاران؛ وی از کسانی است که در ستایش امویان و پیشبرد خواسته‌هایشان- همچون نکوهش علی (ع) و تبار او- پیشه ناروای حدیث بافی داشته است.

ششم- در باز گوگری روایت‌ها، فراوان پیش می‌آمد که وی نیرنگ می‌زد و با آن که سخن پیامبر را از زبان کسی دیگر شنیده بود چنان وانمود می‌کرد که میانجی‌ای در کار نبوده و این کار- نهفتن کاستی‌هائی که در زنجیره یک گزارش هست- در دیده بسیاری از دانشمندان، از سهمناک‌ترین گناهان به شمار می‌رود که هر کس به آن آلوده شود «دگر راست باور ندارند ازو»

هفتم- کارنامه بو هریره؛ سراسر سیاهی و ننگ و شکمبارگی است و گذشته از رسوائی‌هائی که پستی و آزمندی وی در روزگار پیامبر پدید آورد، در فرمانروائی عمر به گناه دزدی از وی کتک خورد و دشنام شنید و سپس به همکاری و مزدوری امویان برخاسته و تا باز پسین دم جای پای استواری در تبهکاری‌هاشان داشت.

هشتم- ناسازگاری بسی از بافته‌هایش با رویدادهای روشن تاریخی؛ جای دو دلی در نادرستی آن‌ها نمی‌گذارد.

بر بنیاد آنچه آمد نه تنها همه شیعه- بی‌هیچ چون و چرا- کمترین ارجی به ابو هریره و ساخته‌هایش نمی‌نهند «۱»، گروهی از هوشمندان و خرده بینان سنی نیز به پیروی از پیشوایانشان- که در زیر شماره دوم یاد کردیم- یاوه‌های او را به پیشیزی نمی‌خرند- بنگرید به نگاشته استاد محمود ابو ریه مصری، که با نشانی «بازرگان حدیث» به پارسی در آمده و گسترده آنچه آوردیم همراه با

(۱) برگردید به زندگینامه‌های یاران پیامبر که دانشوران ما گرد آورده‌اند- ویژه به نگارش جداگانه عبد الحسین شرف الدین موسوی به نام «ابو هریره».

ص: ۱۴

نکوهش‌های پیشوایان سنت «۱» از ابو هریره را در آنجا می‌توان یافت.

انس پسر مالک نیز از بدخواهان علی (ع) بوده و برای خود داری از گواهی راستین به نفرین وی دچار شده «۲» و صادق- درود بر او باد- او را- همچون بوهریره- از آن سه تن شمرده که بر پیامبر دروغ می‌بسته‌اند و کوتاه سخن این که نه تنها شیعه وی را نکوهیده و ویژگی‌های یک گزارشگر شایسته پشتگرمی را در وی نیافته‌اند «۳» برخی از سنیان نیز از پذیرفتن گزارش‌هایش سرباز زده‌اند «۴»

از عبد الله پسر عمر نیز بگوئیم که:

پس از عثمان هم فرمانروائی علی (ع) را گردن نهاد و از نماز گزاردن در پس او سرباز زده به گفته برخی در پی آشوبگری نیز برآمد و مردم را به شورش در روی پیشوا برانگیخت، با آنکه پس فردایش در برابر پول‌های گزافی که از معاویه گرفت، سرفرازانه یزید را به جانشینی پیامبر پذیرفت و کسانی را که آهنگ نبرد با وی داشتند به هزاران افسون و زبان بازی از گیر و دار پرهیز داد و دو سه روزی که از این رویداد گذشت با زبونی و بیشرمی هر چه بیشتر در پشت حجاج تبهکار به نماز

ایستاد و با این شیوه‌ها کینه خویشان با دودمان علی (ع) و وابستگی‌اش با دشمنان ایشان را آشکار ساخت، پس مردی با این منش و رفتار در خور آن نیست که فراوانی گزارش‌هایش دست افزار سرفرازی وی بر دیگران

(۱) بو حنیفه، ابراهیم نخعی، نظام، ابو جعفر اسکافی، ابن ابی الحدید و بیشتر معتزلیان - روشن اندیشان سنی - محمد رشید رضا، استاد احمد امین و ... به گفته دیگران؛ جاحظ نیز از کسانی است که وی را به درستکاری نمی‌شناخته «تنقیح المقال پیراستن گفتار» از مامقانی ج ۲ ص ۱۶۵

(۲) - نزدیک‌ترین پشتوانه این سخن را در برگردان پارسی «غدیر» بیابید: ج ۲ ص ۵۰ تا ۵۷ وزیر نویس ص ۳۸ نیز ج ۴ ص ۷۳ و ج ۶ ص ۲۷۵

(۳) «تنقیح المقال» ج ۲ ص ۱۶۵ و ج ۱ ص ۱۵۵ - و یک نمونه از شاهکارهای او پیاله گردانی در بزم باده نوشی است - آنهم در روزگار پیامبر - که در ص ۲۰۸ و ۲۰۹ و ۲۱۱ تا ۲۱۴ خواهید دید.

(۴) «بازرگان حدیث» ص ۱۰۶ و ۱۰۸

ص: ۱۵

گردد زیرا سرشت و گوهری در آن پایه، راه نمی‌دهد که سخن وی را باور داریم تا چه رسد که بسی هم نادان و شهوت پرست بوده است و آن هم از حدیث‌های دستخورده و دروغینش و برداشت‌های بی‌پا و ناساز وی با قرآن، که هر کدام از این‌ها به تنهایی بس است که همه گزارش‌های او را ناچیز و بی‌ارزش نماید. «۱»

چون و چراهایی را که برخی از سرگذشت شناسان شیعی درباره پسر عباس روا داشته‌اند ندیده می‌گیریم و می‌رویم به سراغ پنجمین کس:

عبد الله پسر عمرو عاص نیز از دیدگاه کیش ما سخت نکوهیده است زیرا از کارگزاران و یاران معاویه بود و در رویداد صفین همراه با سپاه او به پیکار با علی (ع) شتافت و پس از آن، رهبر گمراه خویش را به ستم بر حسین (ع) برانگیخت و کوتاه سخن این که در دورویی و نیرنگ بازی و دروغ بستن به پیامبر هیچ دست کمی از پدر سیه‌کارش نداشت و در این که نباید به گفتار و گزارش وی ارج نهیم با سه تن دیگری که پیش از وی نام بردیم همانند بود. «۲»

۵- در ص ۲۱۱ گزارشی خواهید خواند که امینی بر شیعی بودن یکی از بازگوگران آن انگشت نهاده و همین را نشانه سستی آن و دست آویز ناشایستگی‌اش برای پذیرش شناخته با آن که از چشم انداز ارزیابان ما اگر به جز این باشد جای سرزنش است و شیعیگری یک گواه بایستی ما را در راستگو شمردن او پا برجاستر سازد نه بدگمان‌تر

در پاسخ به این گونه خرده‌گیری‌ها ما همانچه را پیشتر یاد آور شدیم باز می‌نویسیم که چون روی سخن با سنیان و پشتوانه امینی از نگاشته‌های ایشان بوده تار و پود روشنگری‌ها و گفتگوها را نیز از گزارش‌ها و گفته‌های آنان در هم تابیده تا- به گونه‌ای که منطقیان می‌گویند- از شیوه «جدل» سود جسته و

(۱) بنگرید به «الغدير» ج ۱۰ ص ۱ تا ۷۳ و نیز به همین جلد از برگردان پارسی ص ۲۸۹ و ۲۹۴ و «تنقيح المقال» ج ۲ ص ۲۰۱

(۲) «بازرگان حدیث» ص ۱۴۵ و «تنقيح المقال» ج ۲ ص ۲۰۰ و ۳۲۹

ص: ۱۶

«همان سان دهانشان را ببندد که خود دهان خویش را می‌بندند» پس نباید چشم داشت که همه آنچه را آورده است از دیدگاه ویژه‌ی شیعه پذیرفتنی باشد و خرده را بر کسی باید گرفت که چنین درخواستی از «غدير» دارد و می‌خواهد هر چه را در لابه‌لای آن یافته برای ما در خور پشتگر می‌شمارد، و گر نه زمینه چندان روشن است که جائی برای پرگوئی نمی‌گذارد و ما نیز تنها از این روی ناسازگاری پاره‌ای از آن‌ها را با برداشت‌های شیعه باز نمودیم که خوانندگان نامتخصص؛ در داوری خود دچار لغزش نشوند.

ج- برای آن که پارسی خوانان؛ بهتر بتوانند برتری‌های پیامبر و خاندان او و سخن سنجی‌های استادان تازی گوی را با آن لایه‌های دلپذیر دریابند من جای به جای سروده‌های گوناگونی از شاهکارهای زبان ایرانیان را که در همان مایه‌ها بود در پانویس آورده و حله حله «۱» را با پیرایه پارسی بیاراستم «۲» و نیز در سنجش میان آن‌ها با دیگر سروده‌های تازیان، بازنمائی هنرمندی‌های سخنورانه و گوشه چشمی که به فرازهایی از نامه‌های آسمانی و گفته‌های برانگیختگان و بزرگان و رویدادهای تاریخ بوده، شناساندن مردان و جای‌ها و گروه‌هایی که نامشان به میان می‌آید، رساتر گردانیدن کاوش‌ها، روشنگری اصطلاحات دینی یا ادبی یا وابسته به دانش‌های پراکنده و ... در این باره‌ها تا جائی که دستم می‌رسید کوتاه نیامدم چندانکه برای گزارش تک سروده‌ای، یک بخش از نگاشته‌ای دیگر را به پارسی برگردانده و در پانویس ص ۱۰۶ و ۱۰۷ گنجاندم «۳» و یک جا نیز که سربسته سخن از سهو النبی فراموشکاری پیامبر» رفته است (ص ۸۴ و ۸۵) برای آنکه چون و چند آن روشن شود و کسانی که ورزیدگی ندارند زمینه پژوهش

(۱) زیرا هر سه سراینده‌ای که این مجلد به بررسی در پیرامون ایشان پرداخته از شهر حله- در عراق- برخاسته‌اند.

(۲) تا که قبول افتد و چه در نظر آید (خواجه شیراز)

(۳) باید یادآوری کنم که پانوشته‌های کتاب همه از نویسنده این پیشگفتار است به جز آن چه در آغاز یا انجامش نشانی «ن» دارد -

ص: ۱۷

را تاریک تر از آنچه هست نبینند که بلغزند و به پندارهای نادرست افتند ناگزیر شدم جلوی خامه را باز گذارده و آنچه را به راستی بود آوردم بی آنکه درستی آن‌ها را به گردن گرفته و باور داشتن آن را بر کسی بایسته شناسم یا به هیچ روی؛ خود را سزاوار داوری در پیرامون آن انگارم و امیدوارم خوانندگان گرامی نیز به آن اندازه بلند نگری داشته باشند که اگر هم اندیشه‌ها و نگرش‌های کسانی از بزرگ‌ترین پیشوایان آئین خویش را شایسته‌ی پذیرفتن نمی‌دانند دست کم بازگوگری آن را در خور سرزنش نشمارند زیرا تنها انگیزه من در پیش کشیدن آن‌ها، بیم از این بود که مبدا کسانی - از سر نادانی - گمان‌های ناخوش‌تر برند و سرپوش نهادن بر روی گفتار، زیان‌های بیشتری به بار آرد.

د- نگارنده دانشمند گهگاه پاره‌ای از زمینه چینی‌ها و برداشت‌های سنیان را باز نموده است بی آنکه نادرستی و هم ناسازگاری آن‌ها را با آموزش‌های شیعه روشن سازد و البته برای کسانی که دانش بهره‌برداری از خود «الغدير» را دارند نیازی هم به این کار نبوده است ولی هنگامی که در برابر توده پارسی زبان باشیم از پرداختن به آن چاره‌ای نیست تا پرت نیفتند و پرسشی بی پاسخ به مغزشان نیش نزنند و این هم نمونه:

۱- در ص ۱۹۹ و ۲۰۱ می‌بینید که پیشروان سنت، نشان صاحب «یار و دوست پیامبر» را که در قرآن به بویکر داده شده دست آویز برتری او گرفته‌اند و پاسخ ایشان را در زیرنویس ص ۱۹۹ می‌توان یافت.

۲- بر بنیاد آنچه در ص ۲۸۷ آمده است برای آنکه پیمان زناشوئی بسته شود هم به دو گواه نیازمندیم و هم به پذیرش سرپرست زن، با آنکه از دیدگاه آئین دانان ما گرفتن گواه برای این برنامه هر چند نیکو است باز هم دستوری گریز ناپذیر نیست و اگر دور اندیشی‌ها و استوارکاری‌ها را ندیده بگیریم، پذیرش سرپرست را نیز - از چشم انداز فقهی تنها - نمی‌توان بایسته شمرد و تازه کسان انگشت شماری هم که نیازمندی به آن را پذیرفته‌اند سرپرستی را تنها برای پدر

ص: ۱۸

و نیای پدری می‌شناسند که اگر در کار نباشند به سراغ دیگری نباید رفت و زن بیوه به این اندازه نیز ناگزیر به فرمانبری از آن دو نگردیده چنانچه اگر سنگ اندازی‌ها از روی نیکخواهی‌های خردمندانه نبود خرده‌گیری پدر و نیا، دوشیزگان شوهر ندیده را نیز نمی‌توان از گرفتن همسر باز دارد «۱» و سخن کوتاه کنیم که این هم فرمانی برای همگان و هر جا نیست تا به آن گونه بی‌مرز و بند یاد آوری شود.

۳- در ص ۲۸۸ بیاید که «پیمان زناشوئی را آشکارا باید بست» و این جا نیز آنچه را پیشتر در نیاز به گواه گفتیم روا شناخته و از دوباره نویسی می‌پرهیزیم

ه: نگارنده پیش گفتار درباره پاره‌ای از برداشت‌های تاریخی امینی -- پایگاهش و الابد- نیز به چون و چرا برخاسته که البته هیچگاه هم خرده گیری‌های خود را تهی از پشتوانه‌های ارزنده نگذاشته است، برای نمونه بنگرید به زیر نویس ص ۹۹ و ۱۷۴ و اکنون نیز یک زمینه را به پژوهش می‌نهم تا داوری به کجا انجامد:

چنانچه از ص ۲۴۰ بر می‌آید: «ابوهریره سه سال با پیامبر رفت و آمد داشته و از وی حدیث فرا می‌گرفته است» در این جا «الغدیر» از نگاشته‌های سنیانی پیروی کرده که بر پایه خوشبینی بی‌اندازه و نادرست به یاران برانگیخته خدا، گمان دروغگوئی به هیچ کدام از ایشان نمی‌برند و گزارش بالا نیز بر بنیاد لافی است که خود بوهریره زده «۲» و برای آن که خویشان را- در دیده مردم ارجمندتر نماید- مانند همیشه- پای از شاهراه راستی فراتر نهاده و بستگی و پیوند خویش را با پیامبر، استوارتر و بیشتر از آنچه بوده نموده است زیرا از آنچه مادر ص ۱۲ تا ۱۴ آوردیم روشن می‌شود که گزارش‌های او هرگز

(۱) بنگرید به «جواهر الکلام گوهرهای سخن» چاپ ۱۳۲۵ ج ۵ ص ۴۶ و پس از آن، نیز به «نظام حقوق زن در اسلام» ص ۵۵ تا ۶۱.

(۲) «ابوهریره» به خامه شرف الدین ص ۵.

ص: ۱۹

در خور پشتگرمی نیست تا چه رسد که در لابه لای آن برتری‌هائی برای خودش نیز در برداشته و گذشته از آن؛ با نوشته‌های چون و چرا ناپذیر تاریخ شناسان ناسازگار باشد چون وی- به گفته خودش- در گیر و دار خیبر- ماه صفر از سال هفتم هجرت- برای نخستین بار به همراهان پیامبر پیوست و به دنبال ایشان رهسپار مدینه شد، سپس در ذیقعد سال هشتم از آن شهر کوچ کرده راه بحرین در پیش گرفت و در همان سامان ماند تا روزگار جانشینی عمر. پس وی بر روپهم بیش از یکسال و نه ماه، آمد و رفت نزدیک با پیامبر نداشته و افزون بر آن را از پیش خود بافته و نشاید گردن نهاد «۱»

و- لغزش‌های چاپی و افتادگی‌های گیج کننده‌ای نیز بود که به راهنمایی استاد دانشور- آقای محمد باقر بهبودی- «۲» یا به کمک نگاشته‌های دیگر «۳» درست شد و اکنون نیز چند نمونه را که در جای خود به چشم نیامد یاد آوری می‌کنم:

۱- درگذشت بو نعیم سپاهانی در سال ۴۳۰ روی داده (بنگرید به ج ۱ ص ۱۸۰ از برگردان پارسی غدیر) نه در سال ۳۴۰ که در ص ۳۴ از همین جلد به پیروی از الغدیر ج ۷ ص ۱۱ یاد کرده‌ایم.

۲- نام ابو عبد الرحمن پسر مخلد اندلسی در ص ۲۴۰ تقی نوشته شده با آنکه بقی درست است (بنگرید به «معجم الادباء فرهنگ نامه دانشمندان» از یاقوت

(۱) «بازرگان حدیث» ص ۳۱، ۵۸ تا ۶۴، ۲۲۶ که با بهره برداری از ارزنده‌ترین رویداد نامه‌ها راه را برای رسیدن به برداشت‌های بالا هموار ساخته است.

(۲) بنگرید به زیر نویس ص ۳۰۵ و ۲۰۸ و ۲۱ و ۶۶ و ۱۲۰ و ۱۳۵ و البته یاری‌های بزرگوارانه استاد بهبودی در سر و سامان گرفتن این مجلد از برگردان پارسی چندان بسیار است که تنها با شماره کردن آن‌ها «مثنوی هفتاد من کاغذ شود» تا چه رسد که بخوایم زبان به سپاسگزاری نیز بگشایم و گفتار خام و بی‌ارزش خود را بهای آن همه آموزش‌ها شناسم، پس همان به که اسب لنگ سخن را در فراخنائی چنین به گستاخی و اندارم و نارسائی واژه‌ها را در نمایاندن احساسات درونی‌ام پوزشی برای همه کوتاهی‌ها بیاورم.

(۳) بنگرید به زیر نویس ص ۲۰۵ و ۲۶۱.

ص: ۲۰

ج ۷ ص ۷۵ تا ۸۶ و «الاعلام برجستگان» از زرکلی ج ۲ ص ۳۳ و «بازرگان حدیث» ص ۸۶

۳- پدر ابو حرب در ص ۲۵۴، به نام اسود یاد شده با آن که ابو الاسود درست است (بنگرید به الغدیر ج ۸ ص ۳۳۲)

۴- در ص ۲۴۵ می‌خوانید: «ابن سعید گزارش کرده ...» و به گمان من باید ابن سعد باشد که نام وی و نگاشته‌اش در پانویس آمده است.

ز- شیوه نگارش من چنین بوده که تا می‌توانم واژه‌های پارسی را به کار گیرم و هرگاه نیز به اصطلاحی ویژه برخوردیم به جای این که خود آن را بیاورم برداشت خویش را از آن در لابه‌لای سخن گنجاندم تا جایی که واژه‌هائی همچون اجتهاد، تأویل، معجزه، متواتر، واحد، مرسل، مسند، حسن، محفوظ، وحی، منکر، حرم، سند و نیز نام و نشان‌هائی را که نمایانده منش و چگونگی و پایگاه کسی است (صدیق، صدیقه «۱»، فاروق، ثقه، شیخ، و ...) به زبان خود برگرداندم و هر چند با این روش کار خود را دشوار ساختم و گذشته از پی‌جویی و و اندیشه‌خستگی آور، فراوان پیش آمد که برای گریز از یک واژه تازی، یک فراز دراز نگاشتم، با این همه در راه خویش پا فشردم زیرا- گذشته از دلبستگی سخت به روان و یکدست بودن نگارش- دوست داشتم خوانندگان در هر مرزی از آگاهی که باشند- تنها با دانستن فارسی- از این نوشته‌ها سود ببرند بی‌آنکه در برابر اصطلاحات گوناگون سرگردان شوند و برای شناسائی آن‌ها جداگانه به این در آن در بزنند، البته من کار خویش را به هیچ روی تهی از کثری و کاستی نمی‌دانم و برای نمونه چه بسا به کار بردن پاره‌ای از واژه‌های ناآشنا و تازه‌ساز پارسی زیانش از اصطلاحات پیچیده تازی کمتر نباشد با این همه از پیشگاه سرور جوانمردان علی (ع) و پیروان راستین او امید چنان می‌رود که این کوشش

(۱) در برگردان پارسی این دو واژه - راست رو - به یاد داشته باشید که «رو» از ریشه رفتن است نه چهره.

ص: ۲۱

ناچیز را از خاک کوی پیشوا به دیده مهر نگرند و به گونه‌ای که بزرگان را می‌برازد لغزش‌ها را جز از ناپختگی او نپنداشته و با راهنمایی‌های راهبرانه خود تلاش او را در نمایاندن دریا‌هایی از دانش و بینش و پژوهش که در «الغدير» هست رساتر و سودمندتر نمایند.

۱- ثبوت

ص: ۵

سخن نگارنده

به نام خداوند بخشایشگر مهربان

آرزوئی برآمده و سپاسی پیوسته

ما امیدوار بودیم که بزرگان توده و استادان فرهنگ پرور؛ این کتاب را با دیدی بی‌آلایش بنگرند که از انگیزه‌های کین‌توزی بر کنار و از وابستگی‌ها و جهت‌گیری‌ها به دور باشد تا به آسانی بتوانیم سخن یکدیگر را دریابیم و آماده آن گردیم که حقیقت - یا همان گمشده بازیافته - را بپذیریم و برای رسیدن به آشتی و سازش دلخواه از نزدیک‌ترین راه در آئیم و به استوارترین دست افزارها چنگ بزنیم زیرا من (خدا گواه است) جز آشکار کردن حق - و خواندن مردم به سوی آن - خواستی نداشتم.

آنچه را هم خوانندگان، درشتی در گفتار می‌پندارند (به حیات خداوندی سوگند) تنها صراحت و توانایی در روشنگری است، نه سرسختی در بگو مگو.

چنانچه سخنسرای اهرام و استاد ادبیات و جامعه شناسی در دانشکده پلیس در قاهره - محمد عبد الغنی حسن مصری - نیز این هدف را در کار ما شناخته و آن را - در چکامه‌ای که کتاب ما را می‌ستاید و منش نگارنده را باز می‌نماید - واگو می‌کند:

«خوی و سرشت او نرم و آشتی جویانه است

ولی پای نبرد که به میان آید به سرسختی می‌گراید

ص: ۶

دانشوران در منش‌های خویش به همین گونه‌اند

از یکدیگر دور می‌شوند و باز با شتاب به دیدار هم می‌آیند.»

خداوند پاک، آرزوی ما را بر آورده کرد و می‌بینیم خوانندگان گرامی آنچنان‌اند که گمان نیک به ایشان داشتیم و پندارم که آنان نیز گمان نیکو به می‌برده‌اند - که خدای را سپاس - و اینک بزرگان مردم را می‌نگریم - که چنانچه به ما گزارش رسیده - از کتاب پشتیبانی می‌کنند، آن هم در برابر آشوبگری‌های ناآگاهانی که نه با روحیات نگارنده آشنائی دارند و نه می‌دانند که چگونه در راه نیکخواهی برای مردم تا کمر خم شده و سر فرود آورده‌ام، بگذریم و هزاران سپاس خود را ارمغان نامبردگان گردانیم.

نوشتارهایی که نمایشگر ستایش‌های فراوان بوده از شهرهای دور و نزدیک و همه گوشه کنارها به سوی ما سرازیر شد، آن هم به خامه‌های مردمی که برداشت‌ها و گرایش‌های ایشان با ما یکی نبود ولی این دوگونگی نتوانست آنان را در گرداب یکدندگی سرنگون سازد تا از اینکه آشکارا سخن راست را بر زبان آرند و یک اجتماع دینی - و هم برادری در راه خدا و دین - را خواستار باشند باز بمانند. زیرا «جز این نیست که ایمان آوردگان با یکدیگر برادرند»^۱ و ما به گونه‌ای هستیم که سخنور نامبرده‌ی اهرام گفته:

«به راستی آرمان همسان، همه ما را درون یک گروه جای می‌دهد

و کیش راهنما، ما را در دنبال کردن یک راه به هم می‌پیوندد

هر چند در راه هوس گام برداریم و پیرو آن گردیم

باز هم، اسلام میان دل‌های ما مهربانی پدید می‌آرد.»

اینک سرشت‌هایی بزرگوارانه و خواست‌هایی نیکو و سرمایه‌های روانی پاکیزه‌ای را گسیل می‌داریم تا کار برادری و مهرورزی میان ما را به انجام برساند، هر چند اهریمنانی که نمایش به نیک خواهی مردم می‌دهند و هدف‌های دیگری

(۱) سوره‌ی ۴۹ - آیه‌ی ۱۰

که گفتارهای آنان را نیاوردیم و نامی از ایشان به میان نیامد، چرا که زمینه کتاب تنگ بود و اکنون یادی کوتاه از آنان می‌داریم و - همراه با آن - سپاس پیوسته و ستایش نیکوی خود را ارمغانشان می‌گردانیم.

ص: ۸

۱ نامه‌ای که سرور اصلاح خواه بزرگوار، آیه الله سید عبد الحسین شرف الدین عاملی فرستاده

و خود از کسانی است که مردم او را نیکو شناخته و سپاسگزار وی بوده‌اند - با آن بزرگواری‌های بایسته‌اش و کوشش‌هایی که باید سپاس داشت و با خوی همیشگی او در اصلاحات و خواندن مردم به سوی خدا و چشم دوختن به برنامه‌های مسلمانان و گذشتن از همه چیز در راه حقی که باید پیروی کرد - خداوند بر او درود فرستد و از سوی ملتش پاداش نیکو به وی دهد:

دانشمند کوشای استوار، روشنگر اسلام - امینی - که خداوند او را گرامی دارد و (آئین) ما را به دست او ارجمند سازد.

با درودی پاکیزه و سلامی بلند.

می‌دانم تو بر من حقی داری که از مرز ستایش از «الغدير» می‌گذرد و اینکه بخواهم به زیبا شمردن کتاب پنهان و کم ماندت بپردازم و آن را نماینده یک کوشش فرهنگی و یگانه در شمار آرم آنچه را به گردنم هست به انجام نرسانده‌ام.

سخن در این باره - و مانده‌های آن - کوچکترین واکنشی است که در برابر تلاش‌های تو می‌توان نشان داد و ناچیزترین افزاری است که به یاری آن می‌شود کاوش‌ها و بررسی‌های موشکافانه تو را به سنجش نهاد ولی در نگارش این کتاب پنهان و پر از دانش - آنچه تو را به حق خویش می‌رساند، بزرگداشتی است که توده‌ی مسلمان بداند تو یکی از قهرمانان کم مانند آن هستی و این‌ها ترا بر آن دارد که در راه درخشان و نیکوکارانه خویش گام‌ها را هر چه استوارتر نمایی

ص: ۹

و پایدارتر گردی تا حق آن ارزش‌هایی را که چیزی نمانده تباه کنند و تباه شود گزارده آید، که چون این تباهی پای در میان نهاد زندگی «نمونه برتر خود» را از کف خواهد داد و - پس از آن - بی‌ارج و ارزش خواهد شد چرا که از درستی و نیکوئی و زیبایی تهی است، یا بگو از آنچه زندگی را دلپذیر و والا می‌سازد و ما را به ارزش‌های آن آگاه می‌گرداند تهی است.

کتاب پنهان و تو «الغدير» در ترازوی ارزیابی و فرمان ادب - بی‌چون و چرا - کاری سترک و کتاب پر دامنه‌ای است که اگر گروهی از دانشمندان نیز در پدید آوردن آن با یکدیگر همدستان شده و در استوار ساختن آن به یاری هم می‌شتافتند اگر بازده کارشان به این خوبی در می‌آمد به راستی باز هم گروه و تک تک ایشان کاری بزرگ را به پایان برده بودند.

سخن را که به اینجا رساندم تنها برای آن نبود که چنین نتیجه‌ای بگیرم بلکه می‌خواستم گوشه‌ای سهمناک از زندگی‌مان را نیز بنمایانم و- با خواندن دیگران به پایداری- آوا دردهم: در پیرامون مشتی بازماندگان از مردان اندیشه اسلامی گردآئید که خامه‌های خود را- با هوشمندی و مهرورزی- به گردش و کاوش در میان آثار ما واداشته‌اند.

زیرا برای این اندیشه سازنده- در دیده من- هیچ چیز سهمگین تر از پراکندگی مردان نماینده آن نیست، چه با این پراکندگی بیم می‌رود که از زادن نتیجه‌های شایسته باز بماند و حلقه‌های آن از هم گسیخته شود، این پراکندگی همان از هم پاشیدن همه انگیزه‌ها و آمادگی‌هایی است که- با دستیاری آن‌ها- حقیقت می‌تواند زندگی خود را در سرشت پدیده‌ها و لایه برونی آئین‌ها دنبال کند.

برای تمدن خاور زمین- بلکه برای تمدن انسانی- هیچ چیز هراس انگیزتر از آن نیست که این زمینه‌ها بی‌نتیجه بماند و این حلقه‌ها از یکدیگر گسیخته شود.

پس اگر ما دیگران را به همراهی تو خواندیم و اگر گفتیم در کنار تو- در

ص: ۱۰

آستانه غدیرت و در کنار راه- بایستند، به راستی دعوت ما برای خدمت به یک اندیشه کلی است که- با یاری آن- شخصیت ملت در جایی هر چه بلندتر نشانده شود، امیدواریم اندیشمندان در تو نمونه‌ای را بیابند که از زندگی و گردهمایی توده در پیرامون تو و از بزرگداشت‌های نیکوی آنان از تو، دلگرمی‌شان فزونی گیرد تا به خدمتگزاری حقیقتی برخیزند که تو با دلی پاک و در راه حق به خدمتگزاری آن کمر بستی.

اینجا درنگ کنم و بگویم: والاترین چشم انداز- در کار پر تلاش و ارزنده‌ات- تنها شیفتگی توبه آن است، همان شیفتگی که- با همه دردسرها و خارهای میان راه- تو را به پیشروی واداشت، و این خوی و روش- در این کار سترک- شیوه قهرمانان ما از خدمتگزاران خاندان پیامبر را به یاد می‌آورد که به پا خاستند تا دانش‌ها و آنچه را از ایشان مانده بود در همه جا بر پراکنند، همان روش که- با فرآوردن برترین بنیادهای انسانی از فرهنگ درخشان ایشان- زندگی را سودمند می‌گرداند.

از دیدگاه هنری نیز تو مانند هنرمندی به کار برخاسته‌ای و- در مایه و چهره‌ی کتاب- قلم توانایت را از زیبایی و درست نویسی برخوردار گردانیدی و در افزارهای فراوان آن، آگاهی‌های بسیار، ذوق سلیم، نیرومندی در دادرسی و پهناوری زمینه را گنجانیدی. خدایت نگهدارد و یاری دهد!

۱۴ ذیحجه ۱۳۶۸

عبدالحسین شرف‌الدین موسوی

ص: ۱۱

۲ گفتاری که آیه الله سید محسن حکیم فرستاده‌اند

و ما با سپاسگزاری از ایشان همان گفتار را می‌آوریم:

به نام خداوند بخشایشگر مهربان

چنانچه خداوند سزاوار ستایش است بر او ستایش باد! و درود و سلام بر بهترین آفریدگان او محمد و خاندان پاک و پاکیزه وی. پس از این‌ها؛ یکی از بزرگترین نیکی‌هایی که خداوند بزرگ و گرامی - درباره‌ی این گروه پیرو راستی و مردم درستکار - روا می‌دارد؛ آن است که در هر روزگار؛ مردانی به ایشان می‌بخشد که نه سوداگری و نه بازرگانی؛ آنان را از تلاش در راه او - و کمر بستن به پرستش او و کوشش برای بالا بردن سخن او و برافراشتن جایگاه آن - باز نمی‌دارد. اینان؛ درستی حقیقت‌های آئین را باز نمودند، پیام آن را رساندند و دیگران را با روشنگری‌های خود رهنمون گردیدند و این‌ها با همه‌ی آن گرفتاری‌ها بود که می‌توانست - اگر یاری پروردگار نباشد - میان آنان و خواسته‌های شایسته‌شان جدائی بیفکند.

به راستی از برجسته‌ترین مردان این گروه پرتلاش؛ نگارنده‌ی کتاب «الغدير» پژوهشگر یگانه و دانشمند بی‌مانند، امینی است که پیروزی و پایداری او همیشگی باد! من بخش‌های پی در پی این کتاب را که نگریستم؛ دیدم به همان گونه است که به نگارنده‌ی بزرگوار آن می‌پرازد، زیرا آن را نگارشی یافته‌ام که - به یاری خدای دانا و ارجمند - از هیچ سوی، سخنی نادرست به آن راه ندارد - با

ص: ۱۲

نیروی روشنگری و سرسختی برخورد و فریبندگی شیوه و دلارائی گفتارش از همه‌ی چشم اندازها پیروز درآمده است، برداشتی استوار را با سازمانی نیکو و مایه‌های تازه را با بنیادی نیرومند به هم پیوند زده، به زمینه‌های گوناگون سرکشیده و همه جا با استواری پای نهاده و با پایداری بیرون شده است.

پس هر مسلمان فرهنگ دوست که در جستجوی راستی است باید آن را بخواند و از فروغش پرتو بگیرد و سزاوار؛ آن که نگارنده‌ی پیروز ما نیز بر این کامروائی که خداوند ارزانی او داشته و بر یاری و سرپرستی وی سپاس بگوید و خداوند او را بر این کار بزرگ که از پیش برده، از بهترین پاداشی که به نیکوکاران می‌دهد بهره‌مند گرداند و درود و مهربانی و برکت‌های خداوندی بر وی باد!

محسن طباطبائی حکیم

ص: ۱۳

۳ نامه‌ای که به دست ما رسید از سوی پژوهشگر مسیحیان، دادرس آزاده، سخن سرای زیرک، استاد بولس سلامه بیروتی

سراینده شیواگوی «رویداد بزرگ در جهان عرب» که یادش جاودانه خواهد ماند.

با سپاس فراوان از ایشان:

به پیشگاه دارنده برتری‌ها، استاد دانشور عبد الحسین امینی که خدای، ما را از دانش او بهره‌ور گرداند - چنین باد! -

برگردن من بود که چون جلد ششم از «الغدیر» را گرفتم و دیدم - در سرآغاز آن - با گنجاندن نامه من سرافرازم فرموده‌اید - در نوشته‌ای دیگر - از شما سپاسگزاری کنم.

بر این دفتر گرانبها که دست یافتم پنداشتم مرواریدهای همه دریاها را در «غدیر گودال آب» شما به چنگ آورده‌ام! آری ای دارای برتری‌ها! با این کار بزرگی که شما به تنهائی دست به آن زده‌اید به راستی اگر یک گروه از دانشمندان نیز باشند از پای در می‌افتند، چگونه شما یک تنه به آن برخاستید؟

بی‌چون و چرا؛ آن روان پاک - روان پیشوای بزرگ که بر او و زادگان پاکش برترین درودها باد - همان است که دشواری‌ها را هموار کرده و دیده روشن بینش شما را بر گنج‌های دانش گشوده، از آن بر می‌گیرید و بر سر دیگران می‌پاشید تا همچون اندوخته‌ای برای تاریخ نگاران و پشتوانه‌ای برای دانشوران و سرچشمه‌ای از احساس برای سخن سرایان بماند که هرگاه گرمای سرسخت، نهال

ص: ۱۴

ادب را گزندی رساند آن را از غدیر شما آبیاری کنند.

به ویژه آنچه درباره خلیفه دوم یاد کرده بودید؛ نگاه مرا خیره به سوی خود کشید، خداوند شما را از نیکی‌های بسیار برخوردار گرداند! روشنگری شما چه نیرومند است و چه برهان تابناکی دارید که اگر پس از آن، باز هم کسی بخواهد - با یکدنگی - آن روشنگری‌های استوار را نپذیرد به آن بزکوهی می‌ماند که شاخ‌های خود را با سنگ خارا به جنگ اندازد.

ای دارنده برتری‌ها! خدا شما را نگهدارد! چنان چراغ پرفروغی پرتو خود را از نجف ارجمند روانه می‌دارد که همه شهرهای تازیان را روشنی می‌بخشد، من از خدای پاک می‌خواهم که با شفاعت سرور ما فرمانروای گروندگان - که درفش او در دو جهان برافراشته است و یادش برای همیشه پایدار - زندگی گرانبهای شما را دراز گرداند.

بیروت ۲۸ ذیقعه از سال ۱۳۶۸

ارادتمند - بولس سلامه

ص: ۱۵

جلد هفتم

غدیریه سرایان در

سده‌ی نهم که سه تن از مردمان حله‌اند

در این جلد چندان از بررسی‌های دانشمندان - دینی، تاریخی - هست که حقیقت‌ها آن را پشتوانه گیرند و پژوهشگران را می‌شاید که با دیده‌ای ژرف‌تر در آن نگرند.

ص: ۱۶

[مقدمه مؤلف]

به نام خدای بخشاینده مهربان

پاکی تو، تو سرپرست مائی نه آنان «۱» کسی را از نزد خود سرپرست ما گردان و کسی را از نزد خود یاور ما گردان «۲» هان! مردم! هر آینه حقیقت - از نزد پروردگارتان - به سوی شما آمد، هر کس راه یافت - به راستی - به سود خود راه می‌یابد و هر که گمراه شد جز این نیست که به زیان خود گمراه می‌شود و من کارگزار شما نیستم «۳» و جز رساندن پیام چیزی بر من نیست «۴» فروغ و نامه‌ای بزرگ از سوی خداوند به نزد شما آمد «۵» تا هر کس به راه نابودی رفت با داشتن راهنما نابود شود و هر کس که زندگی یافت با داشتن راهنما به زندگی دست یابد «۶»، خدا شما را از (نافرمانی) خود پرهیز می‌دهد «۷» و از این که آنچه را نمی‌دانید در باره‌ی خدا بگوئید «۸» این نامه‌ای است فرخنده که فرو فرستادیمش، پس، از آن پیروی کنید و پرهیزگار باشید شاید که آمرزیده شوید «۹»، به راستی حقیقت را به سوی شما آوردیم ولی بیشتر شما حقیقت را ناخوش می‌دارید «۱۰». نیکی خداوند را

(۱) سوره ۳۴ آیه ۴۰.

(۲) سوره ۴ آیه ۷۷.

(۳) سوره ۱۰ آیه ۱۰۸.

(۴) سوره ۳۶ آیه ۱۷.

(۵) سوره ۵ آیه ۱۸.

(۶) سوره ۸ آیه ۴۴.

(۷) سوره ۳ آیه ۲۷ و ۲۸.

(۸) سوره ۷ آیه ۳۱.

(۹) سوره ۶ آیه ۱۵۶.

(۱۰) سوره ۴۳ آیه ۷۸.

ص: ۱۷

می‌شناسند و سپس آن را نشناخته می‌انگارند «۱»، پس در آن چه دانش شما به آن راه نمی‌برد چرا به گفتگو می‌پردازید «۲» به جز از گمان پیروی نمی‌کنید و شما جز به دروغ سخن نمی‌گوئید «۳» از هوس‌های گروهی پیروی نکنید که پیشتر گمراه شدند و بسیاری را به گمراهی افکندند «۴» از خداوند فرمان برید و از پیامبر فرمان برید و از کسانی از خودتان که سرپرست هستند «۵»، همان کسان که دارائی‌هاشان را در شب و روز و آشکار و نهان (در راه خدا) می‌بخشند «۶» و از سر دوستی با او - به تهیدست و پدر مرده و گرفتار - خوراک می‌خورانند «۷»، همانان که گرویدند و کارهای شایسته کردند که آنان بهترین آفریدگانند «۸».

امینی

(۱) سوره ۱۶ آیه ۸۵.

(۲) سوره ۳ آیه ۵۹.

(۳) سوره ۶ آیه ۱۴۹.

(۴) سوره ۵ آیه ۸۱.

(۵) سوره ۴ آیه ۶۲.

(۶) سوره ۲ آیه ۲۷۵.

(۷) سوره ۷۶ آیه ۸.

(۸) سوره ۹۸ آیه ۶.

ص: ۱۸

غدیریه سرایان در سده نهم

۷۱ ابن عرندس حلی

(۱) ماهی که - چون گذشت - در دل من شیرین و خوش بود

بامدادان به سان شاخه شمشاد «۱» - با زیورها و پیرایه‌ها - خرامیدن گرفت

با یک نگاه و در یک چشم بر هم زدن دل‌ها را بر بود

و به این گونه، جادوی ناروا، رواشناخته شد

(۲) چون بند از جامه گشود

اراده آهنینم را سست کرد

(۳) گونه‌اش که از سپیدی و خوشبوئی به کافور می‌مانست

چون در کنار سبزه خط جای گرفت چه درخششی یافت!

(۴) از زلفکان بناگوشش زنجیری ساخت

که مرا با آن به بند افکند و گرفتار کرد

(۵) ماهی که تناسب اندامش مانند نیزه است

و تیر نگاهش - در کشتن دلدادگان - کار شمشیر را می‌کند

چهره او گل جوری است و با چشمانی

همچون زنان سیاه چشم بهشتی که آهوی سرمه گون چشم را برده خود

می‌دارد.

(۱) به جای درخت بان که سراینده آورده

ص: ۱۹

(۶) چشم‌های نیم خفته و بیمارگون «۱» او را - چون به آرامی می‌نگرد - چه

دوست دارم

و بر پلک‌های بیمار و پرناز او که گوئی در کار ریسندگی است دلبسته‌ام.

(۷) ناراستی و ناسازگاری کرد و بر دلباختگان نبخشود

- با آن که چه اندام راست بالا و خوش سازی هم دارد! -

زیبائی‌های او شاهانی را به بردگی کشید و چه بسیار

پادشاه ارجمند که خوار و زبون او گردید.

با دو چشم خویش به خسرو (پادشاه ایران) می‌ماند و با گونه‌اش

به نعمان «۲» - فرمانروای یمن - و با خال سیاهش به نجاشی - شاه حبشه -

(۸) خدای برتر از هر پندار بر دو صفحه گونه‌ی او

دو نون نگاشت که دو سر آن؛ تیزی خود را نمایش داد «۳».

(۹) و او با آنها - همراه با ناز چشمانش - مرا نشانه تیر گردانید

تا تیرها گيجگاه مرا بهره خود گرفتند و با فرود آمدن در آنجا کار کشتنم

را به پایان بردند

(۱) صفت بیمار برای چشم و نگاه دلدار در فارسی نیز به کار می‌رود، هاتف گوید:

چشم بیمار کسی و دل بیمار کسی

نا امید است ز درمان دو بیمار طبیب

(۲) و به لاله نعمان

(۳) همانند کردن اندام‌های چهره به حرف‌های الفباء در پارسی نیز پیشینه دارد، ابن سینا می‌گوید:

بر صفحه چهره کاتب لم یزلی	معکوس نوشته است نام دو علی
دو عین و دو لام با دو یای معکوس	از حاجب و عین و انف با خط جلی

و این هم از خداوندگار عرفان:

چند حرفی نقش کردی از رقوم	سنگ‌ها از عشق آن شد همچون موم
نون ابرو، صاد چشم و جیم گوش	بر نوشتی فتنه صد عقل و هوش
زین حروف شد خرد باریک ریس	نسخ می‌کن ای ادیب خوشنویس
حرف‌های طرفه بر لوح خیال	بر نوشته چشم و ابرو، خط و خال
عقل را خط خوان آن اشکال کرد	تا دهد تدبیرها را زان نورد

ص: ۲۰

(۱۰) خوشا آن خال همچون عود و اسپندش

که در کنار آن گونه‌های گل انداخته و آتش رنگ، نمی‌سوزد.

(۱۱) با شراری از آتش عشق دلم را سوزاند

تا گداخته گردید ولی عشق او را از یاد نبرد «۱».

هرگاه نوید آرنده وصال با پیروزی سر رسد

شب را با شادمانی و خوشبختی به روز خواهم رساند

همه دردهایم را فراموش کردم «۲» و در

گرداب عشق به دست و پا زدن پرداختم تا اندوه این گرفتاری را

چاره‌ای بسازم

باران اشک را چنان بر چهره فرو ریختم که

گوئی خون حسین است و بر زمین کربلا سرازیر می‌شود

همان مرد روزه و نماز و بخشنده و خوراک دهنده

و برترین سوار کارانی که بر بالای اسب جای گرفتند

و همان که نیای برگزیده او در گرمای کشنده

ابره‌ای پربار را سایه‌بانش می‌گردانید

و پدر او شیری است که با دانش‌ها

و برتری خود- جای جای از- نامه خداوندی را روشن کرد

و مادرش فاطمه- آن بانوی پاکدامن- است که

افسر سرفرازی او با بزرگواری‌ها آراسته گردیده

(۱۲) بستگی دودمانی او (حسین) همچون بامداد روشن است که

گوهر خود وی همچون خورشید تابان و فروزان آن را می‌آراید

اوست: سروری شایسته پستگرمی، خوشبخت، به خاک افتنده در برابر

خدا،

نقش کردم رخ زیبای تو بر خانه دل

خانه ویران شد و آن نقش به دیوار بماند

(۲)

غم عشق آمد و غم‌های دگر پاک ببرد

سوزنی باید کز پای بر آید خاری

ص: ۲۱

دختر زاده جانباخته پیامبر، که گرفتار است و - زیر شکنجه سخت -

ستم‌ها بر وی می‌رود «۱»

ماهی که دیده آسمان - اندوهگنانه - در سوک او گریست

و دل روزگار برایش تپیدن گرفت

به خدا هرگز فراموش نمی‌کنم او را - که تنها و تشنه لب بود

با آنکه در پیش روی او چشمه لبریز از آب، گرگان بیابان را هم سیراب

می‌کرد -

و نیز حضرت عباس را - که دشمنان

جامه از پیکر او به در کرده برهنه بر زمینش افکندند -

و آن کودک را - که خورشید زندگی‌اش گرفت و آفتاب آن

برای همیشه راه باختران سپرد -

فرزندان امیه در پیکر یاران او

نیزه‌هائی سخت را خرد کردند.

(۱۳) (حسین و همراهان) نیزه‌ها را پیمانه‌ای شمرده و با آن؛ باده مرگ

نوشیدند و با آمیختن آن با گرفتاری‌ها، خود را به پای آزمایش کشیدند

(۱۴) اندام‌هاشان از هم گسیخت و تن‌ها پاره‌پاره گردید

تا سرها به پاها رسید و در کنار آن‌ها جای گزید.

پس از جان دادن، در روز رستاخیز، سرای پاینده

و بر جای مانده را به ارث بردند،

دختر زاده‌ی پیامبر درددل‌ها داشت و او را یآوری نبود

درد دل‌های خود را به آستان پروردگار آسمان‌های بلند پایه برد

در کرانه‌های پر آب فرات لب تشنه بود و چون می‌خواست

آب بنوشد می‌دید او را از لبه شمشیرهای آبداده سیراب می‌کنند

(۱) لغزشی که در نوشتن این بند از سروده تازی روی داده بود با یاری استاد بهبودی درست شد.

ص: ۲۲

آن گروه در لشگری او را گرداگرد برگرفته بودند که

همچون دریا آغاز آن با انجامش همسان بود

دریائی پر آشوب و با شمشیرهای گرسنه که

گوشت و پوست شهسواران را خوراک آن گردانیدند

از شگفتی‌ها است که او از تشنگی بی‌تاب باشد

با اینکه پدرش در روز رستاخیز آب روان به کام مردم می‌ریزد.

(۱۵) در پیرامون او شاهین‌هایی برای شکار کبوتر به پرواز در آمدند

و چون تشنه شدند کشته کبوتر را با خون آهو بچه آغشته کردند

(۱۶) نیزه‌های گندمگون و کبودرنگ؛ سرخ فام گردید

و رنگ خاکستری اسب‌ها، سیاه و گرد آلود شد

(۱۷) چرا که آن‌ها را در خمی از خون فرو بردند

و این‌ها را در دریائی از گرد و غبار جدائی ناپذیر به شناوری واداشتند

(۱۸) سم‌های اسبان‌ش که بر سه پای ایستاده بود

بر فراز سر سوار کاران چهره مرگ می‌نگاشت

(۱۹) تاریکی؛ گرد و خاک و آشوب را به کام خود کشید و سیاهی گسترش

یافت

تا بامداد روشن به گونه شبی سخت تیره در آمد

(۲۰) و پنداشتی درخشش تیغ‌ها در دل آن،

آذرخشی است که در میان ابرها روی می‌نماید و روشنائی را به ارمغان

می‌آرد

(۲۱) سپاهی که دهان بیابان را پر کرد و چنان پای به دشت نهاد

که سم ستورانش بر گونه آن تازیانه می‌نواخت

فرزندان آنان که جای نشین پیامبر را نشناخته انگاشتند و

پیامبر راهنما را- که به راستی فرستاده‌ی خدا بود- دروغگو شمردند

جانفشانی‌ها کردند و - از سر نادانی - آئین‌های راستین اسلام را دگرگون

گردانیدند

آنچه را شایسته بود ناسزاوار خواندند

و ناروا کاری‌های را سزا انگاشتند

آگاهانه به کشتن جانشین پیامبر کمر بستند و آنچه را

محمد در قرآن بر خوانده بود دستخوش دگرگونی ساختند

دست به کشتن حسین زدند و چنان آتشی بر افروختند

که به جای بهره‌برداری از گرمایش هستی خویش را در کام آن افکنده

و خاکستر گردانیدند.

پس بر ایشان خشم گرفت و با تصمیمی واکنش نمود

که شمشیر پولادین را سوراخ سوراخ می‌کند.

از فراز اسبی نیکوی که گفتی در روی زمین به شناوری می‌پردازد.

و همچون آذرخشی که در جهش خود از باد شمال هم پیشی می‌جوید

همان اسب که پاهای آن در روز پیکار

جز سر جنگاوران دشمن نعلی نمی‌پذیرد

امروز با بامداد سپید و روشن آغاز شد

و فردا پیراهنی سیاه از تاریکی‌ها درخواهد پوشید

(۲۲) در دست او شمشیری سخت بران است

که جوی خون را نیام خود می‌شناسد

با لبه تیغ تیزش در کاسه سرها و در گلو و گردن

حق ناشناسان رخنه کرد و رگ و پی آنان را از هم درید.

(۲۳) دوست من! او و شمشیر و اسبش «۱»- در دیده کسی که خواهد باندیشد-

همچون:

(۱) استاد علاء الدین شفہینی این لایه زیبا و شگرف را- به گونه‌ای گسترده‌تر و رساتر- پیش از ابن عرندس در سخن خود گنجانیده است بنگرید به (ج ۶ ص ۳۶۲) چاپ دوم- ن

ص: ۲۴

(۲۴) خورشید بود- سواره بر سپهر گردون- که

ماه به دست- در جستجوی آنجاها که ماه فرود می‌آید- می‌چرخید

- یا بگو در پی کاسه‌های سر دشمنان و گلو و گردن ایشان-

لشگر پیرامون گوشه‌ای از آن همه زیبائی‌اش را گرفتند

به گونه‌ای که دل‌هاشان در جوش و شور به دیگ می‌مانست

نواده پیامبر با اراده‌ای سازمان‌های گروه‌ها را از هم می‌پاشد

که سپاه را با همه‌ی زیر و بم آن درهم می‌کوبد و خرد می‌کند

با نون نیزه یکی را چنان می‌کوبد و طعنه می‌زند که چشمانش گشاد می‌شود

و به گونه‌ای باشین شمشیر بر تارک دیگری ضربه می‌زند که زخمی با

لب‌های فروهشته پدید می‌آرد

(۲۵) پس طعنه او از کله‌هائی که بر زمین می‌افکند

نقطه می سازد و ضغینه (کینه) دشمن را بر می انگیزد

و ضرب دستش همراه با الف قامت‌هائی که

به زیر می اندازد طرب (شادمانی) دوستان را شکل می بخشد

و این‌ها بود تا هنگام مرگ نواده پیامبر فرا رسید

و بوم مرگ بر سرش سایه افکند

گروه سرکشان روسپی زاده گرد او

و فراخنای بیابان را گرفته

یکی از گردنکشان تیری بلند به سوی او افکند

تا بر خاک افتاد

و شمر بدکاره جست و خیزکنان پیامد

که گفتی شاهین چشم بسته برای ربودن شکارش از فراز راه نشیب می سپارد

با دلی که از کینه و دشمنی حسین مال مال بود بر سینه‌ی او پرید

با تیغ تبه‌کارانه‌اش سری را برید که بارها

ص: ۲۵

پیامبر دندان‌های آن را بوسه داده بود

در هنگام کشته شدنش چهره خورشید - از اندوه - به سیاهی گرائید

و شهاب‌های آسمانی روی خود را پنهان کردند.

جبرائیل، میکائیل و اسرافیل؛ گزارش کشته شدنش را دادند

و تخت گاه بزرگ در جهان برین لرزیدن گرفت

مرغان بر روی شاخسارها آوا به نوحه سرائی برداشتند

و درندگان دره‌ها به سوک نامه خوانی نشستند و به شیون پرداختند

اسب نیک بیامد و نیک مرد را بر بالای خود نیاورده بود

- با دردمندی و لابه و هراس و

با شیهه‌ای بلند و چشمی که مردمک آن

گریان بود و اشک فرو می‌بارید-

بانوان سراپرده حسین شیهه او را شنیدند

داغدیدگان از لابلای چادرها آشکار شدند

(۲۶) از چشمان سیاه خود سرشگ‌هایی را

که با خون دل آمیخته و سرخ می‌نمود پی در پی بر صفحه سپید گردن

روان گردانیدند

تا حسین، کشته آمد و پس از او

آموزشگاه‌ها بسته شد

آنجاها که فرودگاه فرمان خدا بود سوگوار گردید

و ویرانه‌های آن از یاران همدم و همنشین تهی گردید «۱»

(۱) پیش از این سخنور، دعبل نیز گفته: «سراهای کوی آشنائی را به یاد آوردم و سرشگ دیده را رگبار آسا فرو باریدم، آموزشگاه‌هایی که نشانه‌های دانش راستین را به مردم می‌شناسانید از آوای خوانندگان تهی گردید و آنجاها که فرمان خداوند فرود می‌آمد به گونه می‌شناسانید از آوای خوانندگان تهی گردید و آنجاها که فرمان خداوند فرود می‌آمد به گونه بیابانی شوره‌زار دگرگونی یافت، (بنگرید به ترجمه غدیر ج ۴ ص ۲۵۱ و ۲۵۳ و ۲۵۸ و ۲۵۹)

بدکاره‌ها از سر نادانی بانوان را گرفتار ساختند

زشت رفتاری نمودند زیرا هر کس بدکاره بود سزاوار نادانی‌ها است

(۲۷) سر پاک را آشکارا بر نیزه‌ای که برداشته بودند نهادند

و کمر خود را برای انجام گناهان، سخت بر بستند

بانوان ماتم زده را از میانه راه به گونه‌ای گذر دادند

که نگاه‌های مردمان بر ایشان می‌افتاد

زین العابدین (زیور پرستندگان) را که کارش به خاک افتادن در

برابر خدا

و خود دانائی درستکار بود، در بند گرفتار کردند

(۲۸) و سکینه که روز را به شب رساند دل آرام او

به تپش افتاده بود و اندوه؛ آن را آسوده نمی‌گذاشت

سین سرشگ چشمش خاء خاک را

در خود شناور ساخت تا گاف گیاه از دل آن رستن گرفت

کوی‌های آشنائی‌شان شوره‌زار شد «۱»

و در آنجا که دوستان فرود می‌آمدند کسی نماند و تهی گردید

چون آنان را سوار ستوران کردند تا به راه اندازند

شکیبائی از دل من رخت بر بست

و چون شتران شکافته دندان را برای بردن آنان افسار زدند

اشک‌های من از زبر گونه‌ام سرازیر شد

گروهی از هواخواهان امویان برای آنکه پاداش سرشار بستانند

آنان را به سوی مردمی بدکنش روانه ساختند

- از نادانی - یزید را خرسند می‌دارد تا دستمزد بیشتری باو دهد

و آنچه را می‌خواهد هر چه تندتر به او برساند

تا آن گاه که برای راه بردن شتران نی می‌نوازند و سوارگان

(۱) بنگرید به پانویس گذشته

ص: ۲۷

بر چارپایان می‌نشینند، فرزندان امیه را نفرین خواهم کرد

«زیاد» «۱» و یزیدشان را نفرین می‌سرایم

و پروردگارم نیز کیفرهای زیادتتری بر آنان فرو خواهد فرستاد

رویشان سیاه باد! با خاندان محمد چنان رفتاری نمودند

که گردنکشان پیشین نیز روا نداشته بودند

با اشک‌های خونینی بر حسین خواهم گریست که

خاک‌های خشک را تر سازد

ای کرانه فرات! بارانی از سرشگ‌ها در پیرامون

خاک تو گرد بر می‌گردد که - به یاری آن - ابرها به گردش در می‌آید

ابرهائی دارد: نزدیک به زمین، سوار بر هم، به هم پیوسته با:

آذرخش‌هائی بلند که اشکی پیاپی را روان می‌گرداند.

آن گاه که ترا بار گبار گوارای خود- که از خوشبوئی به مشگ

می ماند -

سیراب می سازد دردهایت را درمان خواهد کرد.

پس از این ها؛ درود- از جان درود- بر آن کس که در

غدیر خم درفش های فرمانروائی برای او بر پا گردید

بر دومی و از پی در آینده نامه ی خدا «۲» و گرامی ترین

کسی که آن را برخواند و بزرگ ترین کسی که از پی پیامبر راهنما

و برگزیده برآمد

همسر زهرای بتول، برادر فرستاده خدا، رها کننده

گیتی که آن را به آتش جدائی خویش سوخت

(۱) از تبهکارترین دژخیمان معاویه که فرزند ناپاک او «ابن زیاد» نیز با کشتارهای دژخویانه خود از شیعه و پیشوایان آن، روی پدر را هر چه سیاه تر گردانید.

(۲) زیرا پیامبر گفت: دو چیز گرانبها در میان شما بر جای می گذارم- نامه ی خدا و خاندانم (که علی سرور ایشان است)

ص: ۲۸

مردی که پاکدامنی را پیراهن خود گردانید و خوشا آن

مردی که با جامه پاکدامنی، خویشان را پوشیده داشت!

در هنگام آشتی و سازش؛ او را بارانی بخشنده می بینی

و در روز جنگ مانند شیری که خواهد از بچه اش پاسبانی کند

با دستی گشاده که- برای نیکو کاری-

از ستاره‌ی کیوان نیز فراتر می‌رود.

و با نمایش‌هایی روشن و درخشان و تابناک که دیگران

از انجام آن ناتوانند و دست آویز کسانی می‌شود که درباره‌ی او به

تندروی و گزافه‌گوئی افتاده‌اند «۱»

و یکی از آن‌ها بازگشتن خورشید است پس از ناپدید شدن «۲»

- همان داستانی که بینائی‌ها در برابر آن خود را به فراموشی می‌سپارند -

با گردش خود بر فراز آن زیرانداز «۳» چنان برتری یافت که

- بازگوگری آن - سخنوران نغز گوی را زبان بر می‌بندد

سخن گفتن او با خفتگان آن شکاف کوه، برجستگی

گرانمایه و والائی است که از ستاره‌ی سماک نیز فراتر می‌رود.

از خویشاوندی و یاری او با پیامبر که بگذری

بر رفتن او بالای دوش پیامبر، برتری چشمگیرتری برای او است

این است آن که دانش‌ها را در خود گرد آورد

- چه کوتاه شده و فشرده آن‌ها و چه گسترده و پر و بال گرفته آنها -

این است که با نماز و بخشش‌های خود، راه

گیتی و آئین را به انجامی شایسته رسانید

(۱) گزارش آن را ثعلبی و دانشمند مغازلی و قزوینی از پسر عباس و انس پسر مالک آورده‌اند و اگر خدای برتر از هر پندار خواهد در جای خود یاد خواهیم کرد. ن

(۲) یعنی که گنه را به از این نیست بهانه!

(۳) گزارش آن درج ۳ ص ۱۲۶ تا ۱۴۱ از چاپ دوم گذشت. ن

ص: ۲۹

این است که با شمشیر و نیزه خویش

پیروزی دشوار را در خیبر آسان گردانید.

با چنان زخمی مرحب را در آن نبردگاه نابود ساخت

که باری بس گران بر دوش کافران نهاد

و در رویداد خندق که گروه‌های بسیار به همدستی یکدیگر هر کدام سپاهی

برای سرکوبی پیامبر فرستادند او بود که پسر عبدود را به کشته‌ای خونین

در بالای ریگ‌ها دگرگون گردانید

در نبردگاه سخت تبوک نیز او پای به میان نهاد و آنان را

به شمشیر اراده‌ای که هرگز خراش بر نمی‌دارد نابود ساخت «۱».

آدم چون بلغزید چنگ در دامان او زد

تا پروردگار ما از وی پذیرفت و او را برگزیده داشت

و آنگاه که رگباری بس تند سراسر زمین را پر کرده بود،

نوح به فرخندگی او خدای را خواند تا کشتی‌اش به راه افتاد

و به خجستگی او بود که ابراهیم خدای را خواند تا آتش

داغ و سوزان بر او سرد شد

و به فرخندگی او بود که موسی خدای را خواند تا چوبدستی

(۱) در جنگ تبوک- و البته تنها در این جنگ و بس- علی همراه با سپاه پیامبر نبود و شاید سراینده، گوشه چشم به گزارش‌هایی دارد که بر بنیاد آن‌ها، چون پیامبر دید با بیرون شدن از مدینه، شهر تهی می‌ماند برای دشمنان گوناگون که چشم به راه چنین‌روزی بودند تا بر پایگاه اسلام بتازند و آسیبی سخت برسانند، پس علی را در مدینه گذاشت تا در روی آشوب‌هایی که زمینه آن را چیده بودند بایستد، دورویان و نیرنگ‌بازان که با ماندن علی در مدینه آرزوی خود را بر باد رفته می‌دیدند- با نگران ساختن او از جایگاهش در دل پیامبر- وی را به رها کردن مدینه و پیوستن به او واداشتند ولی پیامبر- با سخنانی پر مهر- وی را دلگرم ساخته باز گردانید و البته در میان راه باز هم کسانی چند، دام‌ها گسترده تا گزندی به او رسانده و نابودش نمایند ولی این هم نگرفت. و- به هر روی- سخن سراینده نباید این پندار را پدید آرد که علی از رزمندگان در نبردگاه تبوک بوده، بلکه جا پای او در پیش آمد تبوک به گونه‌ای است که روشن کردیم.

ص: ۳۰

او مارهای جادوگران را که در آغاز ریسمان‌هایی چند بودند در کام

خود فرو برد.

و به خجستگی او بود که عیسای مسیح؛ خدای را خواند تا مرده

به گور رفته سخن گفت و از میان آن گرفتاری‌ها به پای خاست

در غدیر خم؛ پیامبر- محمد- به راستی او را به برادری برگزید و

دستور آن نیز در نامه خداوندی آمده بود.

در دوستی او دشمنان را سرزنش کرد و آنان نیز با سر سختی او را

نکوهیدند، من نافرمانی آنان نمودم و در این راه از کسی برتر فرمان بردم

و- به کوری چشم آنان- او را چنان ستودم که پروردگارم

- در پاداش آن- زنگ‌ها را از دلم بزداید.

که تربت (خاک) پای ابو تراب (علی) چون به آلودگی چشم

من رسد آن را پاکیزه خواهد ساخت.

تا آن گاه که روندگان پای در راه دارند و تا هنگامی که

ابرها می بارند یا باران را در دل نهفته اند هزاران درود بر او باد!

فرمانروای گروندگان! چکامه هائی را گوش گیر که هر چه

روزگار بر آن گذرد زیورهای آن افزایش خواهد یافت

چکامه هائی به زبان تازیان که در حله بابل پرورش یافته و

فردا با شیوائی خود خطیئه - سخن سرای سترک - را شرمنده خواهد

ساخت.

برجستگی یافت تا برای صالح عرندس کاخی از سرافرازی

بر بالا سر اختران آسمان بنیاد نهد

(۲۹) دل های آنان را که بر من رشگ می برند مهر زد و بر چکامه شیوائی «۱»

برتری یافت با سر آغاز

(۱) از استاد علاء الدین حلی که در چاپ دوم از ج ۶ ص ۳۸۳ یادش رفت. ن

ص: ۳۱

«سبزه ی خط در کنار گونه ها آشکار شد و مانند زنجیر به هم پیوست»

(۳۰) و به دست آویز ستایش تو - ای علی! - بالاروی آغاز کرد تا با سروده ی

آن سخنوری همسنگی جست که گفت:

«دیگر برای سراهائی که از دوستان تهی مانده نخواهم گریست.» «۱»

زیرنویسی برای سروده ها

سخن سرای ما- ابن عرندس- در این چکامه‌اش شماره‌ای از برجستگی‌های سرور ما- فرمانروای گروندگان- را یاد کرده که پاره‌ای از آنها را در گذشته- با گستردگی- آوردیم و در پیرامون پاره‌ای دیگر گفتارهایی پهناور در آینده خواهیم داشت و این جا به روشنگری آنچه سر بسته در تک سروده‌ی زیر باز نموده بسنده می‌کنیم:

«از خویشاوندی و یاری او با پیامبر که بگذری،

بر رفتن او بالای دوش پیامبر، برجستگی برتری برای او است.»

از علی- که خدا از او خوشنود باد! آورده‌اند که گفت:

«پیامبر- درود و آفرین خدا بر او- مرا به سراغ بت‌ها برد و گفت:

بنشین! من کنار کعبه نشستم و برانگیخته‌ی خدا (ص) بر شانه‌ی من بالا رفت و گفت: برخیز و مرا به نزدیک آن بت بر! چون برخاستم و او دید من نمی‌توانم بالای شانه‌ام نگاهش دارم گفت بنشین! نشستم و او از شانه‌ام به زیر آمد و آنگاه فرستاده‌ی خدا (ص) بنشست و گفت: علی! از شانه‌ی من بالا رو! چون بالا رفتم او به همان گونه برخاست و این هنگام چنان به گمانم آمد که- اگر خواهم- به چشم اندازه‌های آسمان نیز توانم رسید، پس بر فراز کعبه شدم و برانگیخته‌ی خدا (ص)

(۱) از چکامه جمال الدین خلعی است که زندگینامه او را در ج ۶ ص ۱۲ تا ۱۹ آوردیم و چکامه نیز درباره‌ی رهبر جانباخته- دخترزاده‌ی پیامبر است که به ۷۵ بیت می‌رسد چنانکه در ج ۶ ص ۱۸ گذشت. ن

ص: ۳۲

پشت داد و من بزرگترین بت‌ها یا همان بت قریش را به زمین افکندم، این بت مسین را به زور میخ‌هایی آهنین بر پای داشته بودند، فرستاده‌ی خدا (ص) گفت:

از جای بکنش! من به تکان دادن آن آغاز کردم و او به همین گونه می‌گفت: هان! هان! هان! تا سرانجام توانستم آن را بیفکنم، فرمود بشکنش! پس شکستم و خردش کردم و به زیر آمدم.»

و با سخنانی دیگر: «... فرستاده‌ی خدا- (ص) فرمود بیندازش! که انداختمش و چنانکه شیشه بشکند درهم شکست و آنگاه فرود آمدم» و با سخنانی دیگر:

«از بالای کعبه به زیر جستم»

از جابر پسر عبد الله گزارش شده که گفت: «با پیامبر (ص) به مکه درآمدم، آن روزها نزدیک به ۳۶۰ بت در خانه‌ی خدا و پیرامون آن بود، برانگیخته‌ی خدا (ص) فرمود تا همه‌ی آنها را سرنگون کردند. بتی دراز در خانه بود که هبل نام داشت.

پیامبر (ص) به علی نگریست و گفت: علی! برای اینکه هبل را از پشت کعبه به زیر افکنیم تو بر دوش من سوار می‌شوی یا من بر دوش تو؟ (علی گفت:) گفتم ای فرستاده‌ی خدا! تو سوار شو! ولی چون بر پشت من نشست، سنگینی پیام خداوندی راه نداد که بتوانم او را بردارم، گفتم ای برانگیخته‌ی خدا! من سوار می‌شوم، پس بخندید و فرود آمد و پشتش را خم کرد تا بر آن؛ جای گرفتم، سوگند به آن کس که دانه را شکافت و آفریدگان را پدید آورد اگر می‌خواستم «۱» سپهر را به دست خویش بگیرم توانستم پس هبل را از پشت کعبه بیافکنم و خدای برتر از هر پندار این فراز فرو فرستاد: «بگو درستی بیامد و نادرستی از میان رفت و البته نادرستی از میان رونده است» «۲»

(۱) این سخن که جابر از علی آورده با گزارش نخستین که در ص ۳۱ گذشت این جدائی را دارد که آنجا علی (ع) گفت: «این هنگام چنان به گمانم رسید که اگر خواهم ...» نه «اگر می‌خواستم ...» - تنها - که اینجا آمده و گویا در گزارش جابر، این پاره از گفتار افتاده و آن را به این رنگ نادرست در آورده است.

(۲) سوره ۱۷ آیه ۸۳

ص: ۳۳

از پسر عباس گزارش شده که گفت: «پیامبر» (ص) به علی گفت: برخیز تا بتی را که بر فراز کعبه جای دارد درهم بشکنیم، پس برخاستند و چون نزدیک آن رسیدند پیامبر (ص) به او گفت: بر شانه‌ی من بایست تا تو را بردارم علی جامه‌ی خویش به او داد و فرستاده‌ی خدا (ص) آن را بر شانه گذاشته سپس او را برداشت تا بر روی خانه نهاد و علی آن بت را - که از مس بود - بگرفت و از بالای کعبه به زیر افکند - که گفتی دو بال داشت.

این گزارش‌ها را گروهی از پاسداران «۱» و پیشوایان حدیث و تاریخ آورده‌اند و مردانی هم که در سده‌های پس از آنان به نگارش می‌پرداخته‌اند، آن را از ایشان گرفته و بی‌آنکه کوچکترین جای تاریکی در زنجیره آن‌ها بیابند آن را چون و چرا ناپذیر شمرده‌اند و این هم تتی چند از آنان:

۱- اسباط پسر محمد قرشی در گذشته در سال (۲۰۰) که احمد در «مسند» «۲» از زبان وی آن را بازگو کرده است.

۲- حافظ ابو بکر صغانی در گذشته در سال ۲۱۱ که سیوطی آن را از وی بازگو کرده.

۳- حافظ ابن ابی شیبه در گذشته در سال ۲۳۵ که سیوطی و زرقانی آن را از وی بازگو کرده‌اند.

۴- پیشوای حنبلیان احمد در گذشته در سال ۲۴۱ در «مسند» خود - با زنجیره گزارشی درستی، آن را از زبان کسانی که سخن هیچ یک از آنان چون و چرا بردار نیست آورده است (ج ۱ ص ۸۴)

۵- ابو علی احمد مازنی در گذشته در سال ۲۶۳ که نسائی، آن را از گفته وی بازگو کرده است.

(۱) این واژه را در برابر حفاظ (جمع حافظ) نهادیم که نشانی است برای کسانی که ۰۰۰ ر ۱۰۰ حدیث به بالاربا زنجیره آن بدانند و از بر بخوانند.

(۲) نگارش گسترده‌ای است از احمد در حدیث و واژه‌ی آن را نیز برای گفتاری به کار می‌برند که نام گوینده و گزارشگرش را به همراه داشته باشد.

ص: ۳۴

۶- حافظ ابو بکر بزار در گذشته در سال ۲۹۲ نیز به گزارش «ینایع سرچشمه‌ها» از بازگو گران این حدیث است.

۷- حافظ ابن شعیب نسائی در گذشته در سال ۳۰۳ در ص ۳۱ از «خصایص ویژگی‌ها» آن را آورده است.

۸- حافظ ابو یعلی موصلی در گذشته در سال ۳۰۷ نیز بر بنیاد آنچه در «مسند» وی آمده از گزارشگران این حدیث است.

۹- حافظ ابو جعفر طبری در گذشته در سال ۳۱۰- به گفته «جمع الجوامع گردآوری فراهم آورده‌ها» از گزارشگران این حدیث است.

۱۰- حافظ ابو القاسم طبرانی- در گذشته در سال ۳۶۰- به گفته «تاریخ الخمیس» از بازگو گران این حدیث است.

۱۱- حافظ حاکم «۱» نیشابوری در گذشته در سال ۴۰۵ در کتاب «مستدرک بازیافته‌ها- ج ۲ ص ۳۶۷» حدیث را آورده و جداگانه نیز داوری خود را به درست بودن آن باز گفته است.

۱۲- حافظ ابو بکر شیرازی در گذشته در سال ۴۰۷ یا ۴۱۰ در کتاب «نزول القرآن فرود آمدن قرآن» از زبان جابر آن را آورده است.

۱۳- ابو محمد احمد پسر محمد عاصمی در «زین الفتی شرح سورة هل اتی زیور جوانمرد در روشنگری این سوره: آیا آمد بر انسان ...»

۱۴- حافظ ابو نعیم سپاهانی در گذشته در سال ۳۴۰ که خطیب- با گزارش از دیکته وی- این حدیث را آورده است.

۱۵- حافظ ابو بکر بیهقی در گذشته در سال ۴۵۸ که خوارزمی این حدیث را از راه وی بازگو می‌کند.

۱۶- خطیب بغدادی در گذشته در سال ۴۶۳ درج ۱۳ از تاریخ خود- ص ۳۰۲- حدیث را آورده است.

(۱) حاکم به کسی گویند که دانش وی همه احادیث را فرا گیرد.

ص: ۳۵

۱۷- دانشمند ابو الحسن ابن مغازلی در گذشته در سال ۴۸۳ در «مناقب برجستگی‌ها» از زبان ابوهریره حدیث را بازگو می‌کند.

۱۸- حافظ ابو عبد الله فراوی در گذشته در سال ۵۳۰ که گنجی در «کفایه بسندگی» حدیث را از راه وی آورده است.

۱۹- برترین سخنوران خوارزم در گذشته در سال ۵۶۸ در «مناقب»- ص ۷۳- از راه دو حافظ- بیهقی و حاکم- حدیث را یاد کرده است.

۲۰- حافظ ابو الفرج ابن جوزی در گذشته در سال ۵۹۷ در «صفة الصفوة منش برگزیده»- ج ۱ ص ۱۱۹- حدیث را آورده است.

۲۱- حافظ رضی الدین ابو الخیر حاکمی در لابلای چهل حدیث (اربعین) که از برتری‌های علی- درود بر او- گرد آورده این یکی را نیز نگاشته است.

۲۲- حافظ ابو عبد الله- ابن النجار- که در سال ۶۴۳ در گذشته بر بنیاد آنچه در «کفایه» آمده- از بازگو گران این حدیث است.

۲۳- ابو سالم ابن طلحه‌ی شافعی که در سال ۶۵۲ در گذشته در ص ۱۲ از «مطالب السؤل خواسته‌های خواهندگان» این حدیث را یاد کرده است.

۲۴- ابو المظفر یوسف- دخترزاده‌ی ابن جوزی- که در سال ۶۵۴ در گذشته در ص ۱۷ از «تذکره یادنامه» این حدیث را آورده است.

۲۵- حافظ ابو عبد الله کنجی که در سال ۶۵۸ در گذشته در ص ۱۲۸ از «کفایه» آن را آورده و گفته: حاکم و بیهقی آن را گزارش کرده‌اند و خود حدیثی نیکو است «۱» که در میان خداوندان گزارش‌ها به استواری شناخته شده است.

۲۶- حافظ صالحانی به گفته «تاریخ الخمیس» از گزارشگران این حدیث است.

(۱) حدیثی را گویند که میانجی‌های گزارش آن همگی وابسته به آئین راستین و پذیرفته بوده ولی درستکار بودن برخی یا همه‌ی آنان روشن نباشد.

ص: ۳۶

۲۷- حافظ محب الدین طبری در گذشته در سال ۶۹۴ در «الریاض النضرة بوستان‌های شاداب»- ج ۲ ص ۲۰۰- این حدیث را از گفته‌ی احمد و ابن جوزی و حاکمی آورده است.

۲۸- جمال الدین ابو عبد الله ابن نقیب در گذشته در سال ۶۹۸ در تفسیر خود «و العبر روشنگری‌ها» حدیث را یاد کرده است.

۲۹- شیخ الاسلام حموی در گذشته در سال ۷۲۲ در «فرائد السمطین یگانه گوهرهای دو گردن بند» حدیث را بازگو کرده است.

۳۰- حافظ شمس الدین ذهبی در گذشته در سال ۷۴۸ در «تلخیص المستدرک فشرده باز یافته‌ها» آن را آورده و گفته: «زنجیره‌های گزارش آن پاکیزه ولی مایه و زمینه‌اش نکوهیده و ناپسند است» امینی گوید: این ناپسند بودن را هیچ کدام از پاسداران حدیث در سده‌های گذشته در نیافتند تا روزگار، ذهبی را به ما ارزانی داشت! که- با چشم خود- حدیث را نیش زد و آتش کینه خویش را- با گفتن این سخن- برافروخت، ولی آن ناپسند آمدن پنداری با خود وی به گور سپرده شد و- در آن زمینه- هیچ کس از حدیث‌شناسان پس از وی دل به سخن او نداد.

۳۱- حافظ زرندی در گذشته در سال ۷۵۰ و اندی در «نظم در؟؟؟؟ السمطین دانه‌های دو گردن بند را در رشته کشیم» حدیث را آورده است.

۳۲- حافظ جلال الدین سیوطی در گذشته در سال ۹۱۱ در «الجامع الکبیر فراهم آورنده‌ی بزرگ»- بر بنیاد آنچه در ج ۶ ص ۴۰۷ از تدوین یافته‌ی آن آمده- این حدیث را آورده است- از گزارش ابن ابی شیبیه و عبد الرزاق و احمد و ابن جریر و خطیب و حاکم- و گفته که حاکم آن را درست می‌شمرده، از این گذشته در «الخصائص الکبری و ویژگی‌های بزرگتر» از سیوطی نیز این حدیث آمده است- ج ۱ ص ۲۶۴-

۳۳- حافظ ابو العباس قسطلانی در گذشته در ۹۲۳ در «المواهب اللدنیة

ص: ۳۷

بخشش‌های پیش خودی»- ج ۱ ص ۲۰۴- حدیث را از ابن نقیب آورده است.

۳۴- قاضی دیار بکری مالکی در گذشته در ۹۶۶ یا ۹۸۲ در «تاریخ الخمیس- ج ۲ ص ۹۵» این حدیث را از زبان طبرانی و زرندی و صالحانی و ابن نقیب مقدسی و محب طبری و نگارنده «شواهد النبوة گواهان پیام آوری» آورده و گفته:

«... آنگاه علی خواست که فرود آید پس خویش را از آنجا که ناودان بود به زیر افکند تا مهربانی و ادب خود را به پیامبر، درود و آفرین خدا بر وی بنماید (و دوباره پا بر دوش او ننهد) و چون بر روی زمین جای گرفت لبخند زد، پیامبر (ص) پرسید چرا لبخند زدی؟ گفت زیرا من خود را از این جایگاه بلند به زیر افکندم و آسیبی ندیدم. فرمود چگونه گزندی به تو رسد با آنکه محمد ترا بالا برد و جبرئیل فرود آورد، سراینده‌ای گفته:

«مرا گفتند ستایشی از علی بگوی

که یاد او آتش سوزان را فرو می‌نشاند

گفتم من به ستایش مردی نخواهم پرداخت که

شکوه وی چندان خردها را سرگردان کرد تا او را شایسته‌ی پرستش

شمردند

پیامبر برگزیده به ما گفت،

در شب معراج چون به جهان برین رسیدم

خداوند دست (توانای) خویش بر پشت من نهاد

تا دلم خنکی (دلپذیری در خود) یافت

و علی گام‌هایش را در همانجا گذاشت

که خداوند دست (توانای) خود بر آن نهاده بود «۱»»

(۱)

آن که از ذکرش شود آتش خموش

بنده گمره شد و حلقه به گوش

چون که رفتم جانب معراج دوش

سرد شد قلبم سپس آمد به جوش

گفت بر گو مدح شاه اولیا

گفتم این اقدام نتوانم که عقل

مصطفی فرمود این سان بهر ما

دست خود بنهاد حق بر کتف من

لیک پای خویش جای دست حق

در ره دین خوش نهاد این خرقة پوش

(احسانی طباطبائی)

شرک پادار شد هلاکش کن

کعبه، بتخانه گشت پاکش کن

مر علی را تو این عمل فرمای

تا نهد بر عزیز کتف تو پای

کعبه از بت به جمله پاک کند

مشرکان را همه هلاک کند

(سنائی)

ص: ۳۸

۳۵- نور الدین حلبی شافعی در گذشته در ۱۰۴۴ در «السيرة الحلیبة سرگذشت نامه‌ای از حلبی - ج ۳ ص ۹۷» این حدیث را آورده است.

۳۶- ابو عبد الله زرقانی مالکی در گذشته در ۱۱۲۲ در «شرح المواهب روشنگری بخشوده‌ها - ج ۲ ص ۳۳۶» از زبان ابن ابی شیبہ و حاکم حدیث را بازگو کرده آنگاه نوشته: آن سخنور چه نیکو سروده:

«پروردگارا! تو را سوگند به گامی که آن را بر

قاب قوسین «۱» - همان بزرگترین جایگاه‌ها - فرود آوردی

و تو را سوگند به گامی که شانه‌ی پیام‌آور و یاور خویش را نردبان

آن گردانیدی

که از سر بزرگواری - گام مرا در راه راست پایدار

بداری و رهائی بخش و درودگوی من باشی

و آن دو تن را اندوخته و پشتوانه من گردانی که هر کس آن

دو، پشتوانه وی باشند هرگز هراسی از دوزخ نخواهد داشت -

۳۷- سید احمد زینی دحلان مکی در گذشته در سال ۱۲۳۲ در «السيرة

(۱) - در این فراز از نامه‌ی پاک بنگرید:

دوست شما (که پیامبر باشد) گمراه نشده و به دلخواه سخن نمی‌گوید و تنها بازگوگر وحی است که فرشته‌ای با جان و آفرینش نیرومند (جبرئیل) به او آموخت و از آسمان بالا رفت - تا به چشم انداز برتر - پس از دوری به او نزدیک شد تا در میانه به جز قاب قوسین (به اندازه‌ی دو کمان یا دو گز) - یا کمتر از آن - راهی نماند پس بر بنده‌اش وحی فرستاد (سوره ۵۳ آیه ۲ تا ۹)

ص: ۳۹

النبوة سرگذشت پیامبر» که در کنار «السيرة الحلیية» چاپ شده در ج ۲ ص ۲۹۳ حدیث را آورده و سپس می‌نویسد: آن سخنور چه نیکو سروده:

پروردگارا! تو را سوگند به گامی ... تا پایان سروده‌هایی که یاد کردیم»

۳۸- شهاب الدین آلوسی در گذشته در سال (۱۲۷۰) در ص ۷۵ از گزارش چکامه‌ای که قافیه‌ی عین داشته حدیث را آورده که گفتار وی را درج ۶ ص ۲۶ آوردیم.

۳۹- خواجه کلان قندوزی در گذشته در سال (۱۲۹۳) در ص ۱۹۳ از «ینابیع المودة سرچشمه‌های مهرورزی» حدیث را از زبان بزار و ابو یعلی موصلی بازگو کرده است.

۴۰- استاد ابو بکر پسر محمد حنفی در گذشته در سال (۱۲۷۰) در «قرة العیون المبصرة فروغ دیدگان بینا- ج ۱ ص ۱۸۵» حدیث را آورده است.

۴۱- سید محمود قراغولی حنفی در «جوهرة الکلام گوهر سخن- ص ۵۵ و ۵۹» حدیث را آورده است.

این سخنور

: استاد صالح پسر عبد الوهاب پسر عرندس حلی - نامور به ابن عرندس - یکی از برجستگان شیعه است - و از نگارندگان دانشور آنان در زمینه فقه و اصول - ستایش‌ها و سوک نامه‌هایی برای امامان از خاندان پیامبر - درود بر ایشان - سروده و جانسپاری خویش در راه دوستی آنان و ناسازگاری‌اش با دشمنانشان را باز نموده است، استاد و پیشوای ما طریحی در «المنتخب گزیده» پاره‌ای از آنها را آورده و بخش‌هایی از آنها را نیز در جنگ‌ها و گرد آمده‌ها می‌توان یافت، دانشور سماوی در «الطلیعة سراغاز» زندگی نامه‌ای برای او نگاشته که در لابلای آن، وی را به دانائی، برتری، پرهیزگاری، خداپرستی و دست داشتن در دانش‌ها ستوده، سخنگوی برجسته - یعقوبی - نیز در «بابلیات از بابل» این کار را دنبال کرده و ستایش‌هایی نیکو از وی نگاشته است. در «طلیعه» آمده که وی در پیرامون

سال ۸۴۰ در فراخ سرای حله درگذشت و همانجا به خاک رفت که از آرامگاهش در آنجا دیدار می‌کنند و فرخندگی می‌جویند.

ابن عرندس - در سروده‌هایش - جناس‌های «۱» بسیار به کار می‌برد و در این راه از استاد علاء الدین شفہینی پیروی می‌کرد - که زندگینامه او نیز در ج ۶ ص ۳۵۶ گذشت - ولی در استواری و نیرومندی سخن از او برتر بود و چیره دستی‌اش در زبان و واژه‌های تازی را باز می‌نمود و اگر - چنانچه می‌بینی و به این سرسختی - دلباخته‌ی جناس‌ها نمی‌گردید البته سروده‌هایش از رسائی و دلربائی بیشتر برخوردار می‌یافت.

از سروده‌های این استاد شایسته - شیخ صالح -

چکامه‌ای است با قافیه راء و میان یاران همکیش با ما آوازه در افتاده که آن در هیچ انجمنی خوانده نشود مگر پیشوای حجت - که چشم به راه اویم و خداوند به زودی گشایشی در کار او پدید آرد - در آن انجمن پای خواهد نهاد و همه آن در ج ۲ ص ۷۵ «منتخب» از استاد ما طریحی آمده و چنین است:

(۳۱) در روزگار؛ رازهای سروده‌هایم آشکار می‌شود

گروهی آن را از بوی خوش یاد شما خوشبوی می‌دارند

چکامه‌هایی است که خواسته‌ها از آن برنیاورده نیست

درون آن ستایش گری است و برونش سپاس گزاری

سراغاز آن‌ها اختران رخ نموده را به یاد می‌آرد،

سرشت آن‌ها از مایه شکوفه‌ها است و پرتو آن‌ها فروغی تابناک

(۳۲) دلبرانی‌اند که چون دل ما بدرخشد پرده از روی بر می‌گیرند

(۱) جناس رنگی از هنرنمائی در سرابندگی است با آوردن دو یا چند واژه که نمای بیرونی آن‌ها نزدیک به یکدیگر ولی در معنی جدا باشند به گونه‌ای که - در دیده - همسان نمایند همچون حسان و حسان، لثالی و لیالی، معنا و مغنا، دروس و درس و بسیاری دیگر از نمونه‌ها که ابن عرندس به کار برده و یا این تک سرود پارسی:

امروز شمع انجمن دلبران یکی است

دلبر اگر هزار بود دل بر آن یکی است

ص: ۴۱

افسرهائی زرین بر سر دارند که فراز آن‌ها را مرواریدها آرایش می‌دهد

خوب رویانی که حسان «۱» حسن آنان را گواهی می‌کند

و بر رخساره‌هایشان زرهائی است که زرهای دیگر را می‌آراید.

- همچون گوهرها- آنها را در رشته می‌کشم، شب‌ها را به بیداری سر

می‌کنم تا یاد آن‌ها را برای شما و خویش زنده بدارم.

ای آنان که در کرانه‌های فرات آرمیده‌اید! دوستداری بر شما درود

می‌فرستد که شکیبائی‌اش نمانده است.

پس از آن که ستایشنامه‌ها را درهم پیچیدم باز آنها را گشودم

که در هر نامه‌ای از ستایش‌های من فرازی درباره شما هست

(۳۳) هنگام سخن از شما، نظم من با اشگ چشمانم از یک سرچشمه آب می‌خورد

زیرا چکیده‌های سرشکم را در رشته می‌کشم و سرود می‌سازم و خونی

را که از دیده‌ام روان است در چهره نثری «۲» و سرخ گلگون همه جا می‌پراکنم

مپندارید داغ دلم آرامش یافته که به خودتان سوگند

سوز جگرم جز در روز رستاخیز کاهش نمی‌یابد

خواری در راه شما برای من ارجمندی است و تنگدستی، توانگری

و دشواری، آسانی و شکست، پیوند خوردن.

آذرخش‌های همراه با ابر که از کوی شما برخاست

باران سرشک را از دیدگان من روان گردانید

دو دیده من - همچون خنساء «۳» - اشک‌هایش سرازیر است

و دلم - در دوستی شما - به استواری صخر (سنگ) می‌ماند

(۱) از سخنسرایان بزرگ تازی (بنگرید به ترجمه غدیر ج ۳ ص ۵۶ تا ۱۱۲)

(۲) نظم؛ در رشته کشیدن است - و نامی برای شعر - و نثر، پراکندن را گویند و هر نوشته ناسروده.

(۳) خنساء دختر عمر و پسر حارث بانوئی نامور و سخن سرا است که پیامبر را دریافت و در سوک برادر پدری‌اش صخر که به دست اسدی‌ها کشته شده سروده‌های بسیاری بر جای نهاد. ن

ص: ۴۲

در کناره‌های سرائی که شما در آن می‌زیستید ایستادم

که جای تهی مانده شما پس از رفتن خودتان مستمند است

نشانه خانه‌هایی مندرس (پوسیده) گردید که درس‌هایی

از دانش خداوندی و یاد او در آن‌ها برگذار می‌گشت

و ابرهائی از سرشگ‌هایم چندان بر آن باریدتا

درخت‌های بان و کنار را آبیاری کرد

(۳۴) بادوری از شما جدائی روانم از تن گوارا می‌نمود

و اندیشه در دلم بر روی ویرانه‌هایی از کوی آشنائی در گردش بود

ابر - از فراز آن - کناره گرفت و پس از حسین

- چنانکه باید - از باریدن و نیکی کردن دریغ داشت.

پس از همان پیشوای راستین و دخترزاده پیامبر، پدر
راهبران، که باز داشتن مردمان از بدی‌ها با او بود و خود؛
سرپرستی است که کار فرمانروائی را به گردن دارد.
پیشوائی که پدرش - مرتضی - درفش راهنمائی است - و
جای نشین و برادر و داماد فرستاده خدا -
رهبری که آد미ان، پریان، آسمان، درندگان بیابان،
پرندگان و خشکی و دریا در ماتم او گریسته‌اند.
گنبدی سپید در کربلا دارد «۱» که فرشتگان همواره به
دلخواه خویش گرداگرد آن چرخ می‌خورند.
پیامبر درباره او فرمود - و چه سخنی بس درست و آشکار
که هیچ جائی برای نپذیرفتن نگذاشته -

(۱) گنبد پاک؛ در آن سده‌ها سپید بوده و امروز لایه‌ای از زر و سیم بر آن پوشانده‌اند تا زرد فام شده و رنگ آن بینندگان را
شادمان می‌دارد، چنانچه درون آن نیز ساختمانی شکوهمند و پر از آئینه‌کاری است. ن

ص: ۴۳

پس از من سه ویژگی‌ام تنها به او می‌رسد - که هیچیک از وابستگانم

مانند آن را نیابند

و چه جای آنکه از زید و عمرو سخن رود؟ «۱»

(یک) آرامگاهی دارد که خاکش داروی دردمندان است

(دو) بارگاهی که هر کس را آسیب رسد پاسخ نیاز خود را از آن تواند

گرفت.

(سه) زادگانی با چهره‌های بس درخشان که نه تن از آنان

- نه کمتر و بیشتر - پیشوایان راستین هستند

چگونه است که حسین، تشنه در کربلا کشته می‌شود با آنکه در هر

سرانگشت او دریاهائی از سرافرازی توان یافت؟

و با آنکه پدرش علی - در فردای رستاخیز - مردم را از آبی گوارا

سیراب می‌کند و آب روان؛ کابین مادرش فاطمه است؟

جانم بر حسین دریغ می‌خورد؛ که در آن روز - در جنگ کربلا -

شمر چه تبهکاری‌ها درباره او روا داشت.

سپاهی در برابر وی برانگیخت همچون شبی تاریک که ستاره

های درخشان روی نهفته و چهره ماه به تیرگی گرائیده است.

درفش‌ها را افراشته و تیغ‌ها را برگردانیده‌اند

گرد و خاک بر می‌خیزد و نیزه‌ها بلند و کشیده می‌شود

گروهی از گردنکشان اموی در آن گرد آمده‌اند که هستی‌شان سراسر

نیرنگ است و هیچ دست آویزی برای درست نمودن کار خویش ندارند

یزید گردنکش آنان را فرستاده تا همه عراق را نیز به زیر فرمان

خود در آرد چرا که فرمانروائی بر شام و مصر، او را بی‌نیاز نساخته است

(۱) در این جا زید و عمرو را در تازی برابر بگیرید با این و آن در پارسی و شاید هم سراینده؛ گوشه چشم به زید پسر حارثه و پسر خوانده‌ی پیامبر دارد که در جنگ مسلمانان با رومیان جان در باخت.

فرزند زیاد برای برخاستن به این کار کمر بسته و - به این گونه - گام

خود و همراهانش را در راه گناه استوار کرده است

پسر نحس سعد را به فرماندهی آنان برگماشته و البته آن نفرین زده؛

زندگی اش چندان نخواهد پائید که به آرزوی خود - فرمانداری ری -

بتواند رسید.

و چون آن دو گروه؛ در سرزمین کربلا به یکدیگر برخوردند،

نیکوکاری دور و بدکنشی نزدیک شد.

در دهه نخست از ماه محرم گرد او را گرفتند و

شمشیرهای آبداده را در دست خویش به تکان در آوردند.

چون نیزه‌ها با یکدیگر درگیر آمد، آن جوانمرد برخاست و

با آن که دل او از سوز گرما در تب و تاب بود به تاختن پرداخت

در پهنه نبردگاه؛ چنان خویشتن را بنمود که گفتی

سپیده بامدادی از دل شب بر آمده است.

او را سرای‌هایی است فرود آمدن گاه چیرگی و توانائی

راستی را که برازنده او تاختن است نه گریختن

شیرازه سپاه را چنان از هم گسیخت که گفتی

شاهین به میان مرغکان کند رو افتاده و آنها را پراکنده می‌سازد

بیاد شب زوزه‌کشان «۱» انداختشان تا همه سگان

پیرامون شیر ژیان را گرفته به زوزه کردن پرداختند

در آنجا شایسته مردان در راه او به جانفشانی‌هایی برخاستند که در روز

شمار پاداش‌هایی هر چه افزون‌تر خواهند گرفت.

(۱) ن: شب زوزه کشان (لیلة الهریر) یکی از شب‌های جنگ صفین را می‌گویند که نزدیک ۷۰۰۰۰ کشته بر جای نهاد و سرور ما فرمانروای گروندگان و یاران او در آن شب دلاوری‌هایی نمودند که برای همیشه در یادها خواهد ماند.

ص: ۴۵

به دلخواه خویش - برای یاری او - با بدکیشان پیکار کردند

و آن آزاد مرد (حر) «۱» از خوشبختی که یافت تا پای جان در راه

او زد و خورد نمود

نیزه‌هایی سخت را دراز کردند تا زندگی دخترزاده پیامبر را درازتر

سازند و اینجا بود که جزر و مد یکی شد «۲»

در همین پیکار با بدکیشان یکی‌شان تیری به سوی او افکند

که بر گردن دخترزاده پیامبر نشست

کشته نیک مرد از اسب نیکویش جدا شد و جانور زبان بسته در

پیرامون او به شیهه کشیدن پرداخت

سنان «۳» سنان «۴» پیکر او را درید و شمشیر شمر از رگ گردنش گذشت

بادهای بسیار تند دامن خود را بر او افکندند و اسب‌هایی که بر اندام

او راندند با تار و پود دست و پاشان پیراهنی کهنه بر آن دوختند

هفت گنبد گردون به تکان آمد، کوه‌های بلند و استوار، لرزیدن گرفت

و آشوب بر دریاها چیرگی یافت.

هان! ای جانباخته‌ای که آسمان بر او خون گریست! و چهره‌ی خاک آلود

زمین با خونش سرخ فام گردید!

جامه‌های رزم او از خون سرخ شد ولی در فردای رستخیز از ابریشم

سبز خواهد بود

(۱) حر پسر یزید ریاحی تمیمی یربوعی - که درود خدا بر وی باد! - چه در روزگار اسلام و چه پیش از آن - به گفته‌ی ابن اثیر - بزرگ توده‌ی خویش بود. ن

(۲) جزر و مد - گذشته از آنچه درباره دریا به کار می‌رود - یکی کشته شدن را می‌رساند و دیگری دراز گرداندن را، و این جا است که هنرنمایی سراینده در به کار بردن واژه‌های دو پهلوی آشکار می‌شود.

(۳) یکی از افزارهای جنگ و کشتار

(۴) یکی از کشتندگان حسین

ص: ۴۶

بر زین العابدین (زیور پرستندگان) دریغ می‌خورم که او را گرفتار

کردند و همچنان در بند نگاهش داشتند

بانوان خاندان پیامبر دستگیر گشتند «۱» و پرده و پوشش را از ایشان

باز ستاندند

بندیانی ماتمزه که سوار بر ستوران می‌گشتند و بنده و آزاد

مردم آنان را می‌دیدند

رمله «۲» در سایه‌ی کاخ‌ها آرمیده بود «۳» و گوهر و زربر گوشواره

های او آویخته

وای بریزید از کیف دوزخ! و از آن هنگام که فاطمه پاک روی به پهن

دشت رستخیز نهد،

به گونه‌ای که برخی از جامه‌هایش از زهر (ی که به حسن خوراندند)

سبز است و آنچه می‌ماند نیز از خون دومین دخترزاده‌ی پیامبر - سرخ

آوا در می‌دهد و دیدگان مردم نگران است و همه دل‌ها از فروشکوه

او لرزان.

گله خویش را به آستان خدای بزرگ می‌برد با بانگی بلند و با پشتیبانی

سرور ما - علی -

یزید گردنکش از تبهکاری خویش، سخنی بر زبان نمی‌آورد و مگر او

را که کارش نیرنگ و غدر است عذری هم تواند بود؟

(۱) این بند با جدائی در یک واژه از دعبل است، بنگرید به پارسی شده «غدیر» ج ۴ ص ۲۵۵ و ۲۵۹ و ۲۶۰

(۲) رمله دختر معاویه پسر ابو سفیان است که عبد الرحمن - پسر حسان - دلدادگی خود را با سروده‌هایی به او باز نمود و آغاز آن‌ها:

«رملة! آیا روز عشقبازی را به یاد می‌آوری؟! همان هنگام را که راه خویش با هوس و خواهندگی می‌پیمودیم ...» این سروده‌های نماینده دلدادگی داستانی دارد که در سرگذشت نامه‌های گسترده می‌توان یافت. ن

(۳) این بند با جدائی در یک واژه از دعبل است، بنگرید به پارسی شده «غدیر» ج ۴ ص ۲۵۵ و ۲۵۹ و ۲۶۰

ص: ۴۷

او را به سزای بدی‌هایش می‌رسانند، از نیکی‌ها بی‌بهره

می گردانند و کوخی را برایش در دوزخ تهی می نمایند.

چگونه سرود خوانان با خواندگی (غنا) شان او را شادمان می داشتند

و در پیمانه های سیمین و زرین باده (خمر) برایش می ریختند؟ آن

غنا در روز برانگیخته شدن عنا (رنج) می شود و این خمر نیز

جمر (آتش) که در دل او بر می افروزند.

آیا ثغر (دندان) دختر زاده ی پیامبر را از سر نادانی می کوبند؟

مگر این ثغر کسی نیست که خود پشتیبان ثغر (مرز) آئین به شمار

می رود؟

- برای خونخواهی او - جانشینی باید تا شکست هائی را که به کیش ما

روی نموده - با دادگری اش - جبران کند.

فرشتگان - از هر سوی پیرامون او را فرا گیرند و خوشبختی و پیروزی

و شوکت پیشاپیش او روان باشند

سر نیزه اش از خفتان ها می گذرد

دربان او عیسی است و نگاهبانش خضر

به راستی دستارنیای وی سرش را می پوشاند

چنان که پادشاهان شکارگر نیز در سایه ی بخت بلند و سرنوشت نیکو

می آسایند سینه او پیرامون دانش پیامبر را فرا گرفته و خوشا دانشی

که با آن سینه پیوند بخورد.

او - محمد نام و پرهیزگار، پاک و پاک نهاد و دانای برجسته - فرزند پیشوای

عسکری است و نواده علی هادی (راهنما) و بازمانده محمد جواد
(بخشنده) و آن آرمیده در طوس که علی رضا است و پسر موسی که
با گام نهادن در بغداد بوی خوش را در آنجا پراکند.

راست و عده‌ای از زادگان امام صادق (پیشوای راستگو) که گردن

ص: ۴۸

فرازی‌ها در دانش به او می‌نازند

شادی دل سرورما - امام محمد - همان پیشوائی که دانش پیامبران را
همچون زمینی بشکافت و زیر و رو کرد.

نبیره زیور پرستندگان (زین العابدین) که چندان بگریست تا از سرشگ
دیدگانش، گیاهان خشک سیراب شد.

و نواده حسین فاطمی و شیر خدا - جانشین پیامبر - آری این پاک جان
از میان آن پاکان برخاسته است.

حسن را که زهر دادند عموی او است و خنک آن رهبری که عموم
آفریدگان را بخشش او فرا گیرد.

همنام برانگیخته‌ی خدا و وارث دانش او و رهبری که نامه یادآور
خدا بر نیاکانش فرود آمده است.

آنانند فروغ - فروغ خداوند که شکوه او بسی بزرگ است.

آنانند که خداوند در سوره تین و زیتون «۱» و آیه شفع و وتر «۲» به نامشان
سوگند خورده.

فروگاه‌های فرمان خداوندند و گنجینه‌های دانش او، فرخنده مردمی

که نامه یادآور خدا در سراهای ایشان فرود آمد.

پیش از آنکه ذرات گیتی آفرینش یا بدنام‌های آنان در بالای تخت -

گاهش در جهان برین نگاشته و گنجانده شد.

اگر آنان نبودند خداوند آدم را نمی‌آفرید و از این همه مردم که می -

بینیم هیچکس جامه هستی نمی‌پوشید.

(۱) این دو واژه که دو آیه از آغاز سوره ۹۵ است یکی نام انجیر و دیگری زیتون است ولی بر بنیاد پاره‌ای از گزارش‌ها - هر کدام از دو فرا زیاد شده و دنباله‌های آن - لایه‌ای نهانی دارد که یاد کسانی از خاندان پیامبر را در خود نهفته است.

(۲) در زبان تازی جفت و تک را گویند و خود آیه سوم است از سوره ۸۹ که آنچه درباره تین و زیتون گفتیم در زمینه آن نیز توان نوشت.

ص: ۴۹

نه زمین هموار می‌گشت، نه آسمان بر افراشته می‌شد، نه آفتاب رخ

می‌نمود و نه ماه در شب چاردهم به پرتو افشانی برمی‌خاست.

به یاری ایشان بود که نوح خدای را خواند رهائی یافت، کارش

گذشت و طوفانش باز ایستاد.

اگر آنان نبودند، آتش ابراهیم خنکی و تندرستی نمی‌گردید و آن

شراره‌ها خاموش نمی‌شد.

اگر آنان نبودند اندوه یعقوب به پایان نمی‌آمد و رنج‌های ایوب دنباله‌دار

می‌گردید.

راز آنان بود که آهن را بر دست داود نرم کرد تا پاره‌های آن را به
گونه‌ای در رشته کشید که اندیشه را سرگردان می‌دارد.
و چون آن زیرانداز؛ سلیمان را به پرواز در آورد دیده‌اش چندان گریست
تا زمین را ترک کرد.
به دستور آنان بر باد نرم چیره گردید تا رفت و آمد خود را - هر کدام
در یک ماه - به انجام رساند.
آنان بودند راز موسی و چوبدستی او در هنگامی که فرعون از فرمان
های وی سربلید و جادوگران را فراهم آورد.
اگر آنان نبودند عیسی پسر مریم نمی‌توانست ایلعازر «۱» را از میان
خشت‌های گور بر پای خیزاند.
برتری و راز آنان در میان پدیده‌های جهان به گردش افتاد و واگیر شد و
در هر پیامبر، رازی از رازهایشان جای گرفت.
من با دستیاری‌شان به پایگاهی بلند رسیدم تا سرفرازی‌ام در آستانشان
بسیار شد، اگر نبودند من نیز - در میان مردم - نامی نداشتم.

(۱) بنگرید به انجیل یوحنا باب ۱۱ آیه ۱ تا ۴۶ و انجیل برنابا بخش ۱۹۲ فراز ۸، تا فراز ۱۳ از بخش ۱۹۴. خاقانی نیز در ستایش پیامبر گفته:

ای خاک درت مسیح اکبر جان در ده صد هزار عازر

ای خاندان طه «۱»! ناگواری‌هایی که شما دیدید، تلخی‌ها و گرفتاری‌هایی

بود که حق‌کشی‌ها برای اسلام پدید آورد.

ای آنان که در هنگام دشواری‌ها پشتیبان منید! چون دهه محرم روی

آرد از سر اندوه بر شما می‌گریم و زاری می‌نمایم

تا آنگاه که خود زنده‌ام بر شما گریه خواهم کرد و پس از مرگم نیز

سروده‌ها و سوگنامه‌هایم بر شما خواهند گریست.

ای خاندان طه! عروسانی که از پرده‌ی اندیشه‌ی صالح - پسر عرندس -

روی نمود - با پذیرفته شدن در پیشگاه شما - کابین خود را گرفته‌اند

گویندگان چگونه توانند منش و ستایش شما را بنمایند، که ستایشگر

نام شما فرازهای قرآن است.

زادگاه شما ریگزار مکه است و صفا و زمزم و خانه ارجمند خداوند -

و سنگ آن

- برای بازگشت پس از مرگ - شما را دست‌افزار رستگاری گردانیدم

و خنک کسی که شما اندوخته و پشتوانه او باشید.

هر تازه‌ای که بماند کهنه می‌شود و مهر شما در دل من آن نواست که

روزگار کهنه‌اش نتواند کرد.

تا آنگاه که آذرخشی می‌درخشد و گره‌های ابر باز می‌شود و دانه‌های

باران را می‌پراکند درود خدا بر شما باد!

پایان

و باز او را چکامه‌ای است در سوک حسین - درود بر وی - که از آن است:

(۳۵) آن که مرا در کار دلدادگی‌ام سرزنش می‌کرد خود دل به او باخت،

شب را بیدار ماند و از آن پس بر شیفتگی من خرده نگرفت.

(۱) این واژه - در زبان تازی - فرمان «آرام کن» را می‌رساند و به گفته‌ی برخی نیز نامی است برای پیامبر که در آغاز سوره ۲۰ آمده است.

ص: ۵۱

(۳۶) آن چهره را که همراه با زنجیر زلف دید در زندان عشق پای بند کرد.

و چنین است که سرزنشگر من پوزش مرا پذیرفته و خواب آرام از

دیدگانش رخت بر بسته است

آهوئی سپید بود که دل‌مرا با تیر نگاهش نشانه رفت، ابرو را کمان گردانید

و تیر را یک سر در میان نشانه جای داد.

ماهی که هلال خورشید را بر بالای پیشانی دارد و چون رخ می‌نماید

آفتاب از شرمندگی روی می‌پوشاند -

بالای او به شاخه تازه می‌ماند که از وزیدن باد خم می‌شود، کبوتر زنده

دل است که با آواز خود در او دل می‌رباید.

چون آهنگ ستیزه کند همان بازوی نرم و نازک را نیزه گردانیده تیر

مژگان را برهنه می‌نماید او را به سان شمشیری بران و لرزان می‌بینی

- یا همچون آهوئی با چشم‌های نگران و گردنی به نرمی برگشته -

(۳۷) زلف تاریک و چهره درخشانش دو پدیده ناساز را یک جا نشان می‌دهند

که یکی گمراه می‌کند و دیگری راه می‌نماید.

(۳۸) یکی شب است و دیگری بامداد، یا سیاهی در دل سپیدی، این دلدادگان

را راهنمون گردید و آن سرگردانشان ساخت.

مپندارید که گره‌های گیسویش را داود «۱» همچون زنجیری به هم بافته

و به گردنش افکنده است.

بلکه دو بیجاده گونه‌اش رخسار او را آراسته و آن را زبرجدی گردانیده

است.

ای کشنده دلباختگان! وای آنکه - با نگاهت - تیرهای نابودی را

به سوی ما می‌افکنی!

(۱) پیامبر خدا که - با گره در گره افکندن پاره‌هایی از آهن - زره می‌ساخت، خداوندگار عرفان گوید:

رفت لقمان پیش داود صفا دید او می‌کرد ز آهن حلقه‌ها

برگردید به ص ۴۹

ص: ۵۲

به دندان پیشینت سوگند - و چه دندانی که مرواریدهای به رشته کشیده

را می‌ماند! -

و به آن تری دلپذیر لبانت - که همچون باده است، از انگبین سرشته

شده، زنگ دل را می‌زداید و درخشانش می‌سازد -

سوگند که من در کوی دلدادگی بنده توام و در گزارش عشق خویش

سرور آمده‌ام «۱»

بارهی خویش دادگری کن، ستم روا مدار، ببخشای و با آن همه وفائی
که داری از نزدیک داشتن او به کویت دریغ موز.

وفاداری نمای، بیداد را فرو گذار، که من دلباخته‌ای جگر سوخته‌ام.
رنج جدائی چنان جان مرا گداخت که امویان با کشتن حسین دل محمد
را، همان دخترزاده پیامبر برگزیده و راهبر که مردم را از گمراهی به
درآورد و رهنمون گردید.

و همان فرزند سرور ما: علی مرتضی - دریای بخشنده‌گی، سیراب کننده
تشنه لبان و نابود سازنده بد کنشان -

و همان که دودمانش از همگان برتر است و پدرش از همه بزرگوارتر
و گوهرش از همه ارجمندتر و بنیادش از همه گرمی‌تر.

دریائی لبالب، شیری خشمگین، بارانی تند، بامدادی روشن،
اختری راهنما و ماهی نمایشگر با چهره‌ی رسا.

سروری شایسته پشتگرمی؛ حسین که از همه مردم - در خاور و باختر -
بخشنده‌تر و گشاده دست‌تر است.

فراموش نمی‌کنم که در کربلا سخت تشنه بود و - با آن همه گرفتاری -
راهی به سوی آب نداشت.

گروهی از سپاه یغماگر اموی در پیرامون سرایرده‌هایش

فاش می‌گویم و از گفته خود دلشادم
بنده عشقم و از هر دو جهان آزادم

(خواجه شیراز)

ص: ۵۳

- که به راستی از آن پیامبر بود- با هیا بانگ‌هایی تو تهی بیابان را پر
کرده بودند.

دسته‌ای تبهکار که با سپاه خویش دل فضا را انباشته و آنچه را از
فرزندان ستوده‌ترین پیامبران- احمد- و جانشین اوست ربوده بودند.
لشگریان آن انبوه شده و گرد و خاکی سخت برانگیخته که به دریائی
سپاه و کف بر لب آورده می‌مانست.

در آنجا ناصبیان و دشمنان تبار پیامبر درفش‌های آشوبگری را بر افراشته
و منصوب کردند تا جز ما آنان را از یادها ببرند و دیگر کسی حرف
ندا بر سر نام‌هاشان ننهد و ایشان را آواز ندهد. «۱»

(۳۹) اسبان او- با زبان بسته و تشنه- روزه‌داری نمودند و شمشیر سپیدش
با بلند شدن در روی دشمن به نماز برخاست تا- با افکندن سرهایشان
بر زمین- آنان را به سجده در آرد. «۲»

گرد و خاک‌ها بر تن شیرمردان زره‌هایی پوشانید تا خون‌هایی که از
این جا و آن جا می‌ریخت رنگ زرد و زعفرانی گرفت.

لشگر چنان روی ترش کرده‌اند که انگار شاهین‌ها دارند پیکر ما را از

هم می‌درند.

تا پهلوی شمشیرش به درخشیدن افتاد و از تندرهای غرانی که برخاست

بزدلان بر خویشتن بلرزیدند.

حسین بی‌آنکه از در کشیدن باده مرگ بیمی به خود راه دهد با اراده

خویش بر گردنکشان تاختن برد.

با گشاده‌دستی نوک نیزه را بر سر این می‌کوبد و به سادگی نیش شمشیر

را بر تارک آن می‌نوازد.

(۱) سراینده با به کار بردن اصطلاحاتی از دو دانش نحو و فقه در این بیت و بیت پس از آن، و جا زدن آن‌ها در میان سروده‌هایش هنرنمایی نموده است.

(۲) سراینده با به کار بردن اصطلاحاتی از دو دانش نحو و فقه در این بیت و بیت پس از آن، و جا زدن آن‌ها در میان سروده‌هایش هنرنمایی نموده است.

ص: ۵۴

از بسیاری زخم‌هایی که می‌زند تیغ وی خراش‌های فراوان برمی‌دارد

و دندان‌های نیزه‌اش می‌شکند و فرو می‌ریزد.

دست او که بالا می‌رود و در میان سپاه آنان فرو می‌آید یاد شیر خدا

را زنده می‌کند- و آن شاهکارهایش در برابر ستیزه‌گران در جنگ احد-

سپاهی است که خواهد خرسندی یزید را به دست آورد- و گروهی

که به ربودن حق دیگران برخاسته و خدای برتر از هر پندار و ستوده

ترین پیامبران - احمد - را بر سر خشم آورده است.

سخن پیامبر و خدای برتر از هر پندار را پذیرا نگردیده و با جای نشین

راهنمایش ناسازگاری نمودند و از روز بازپسین نهرا سیدند.

اهریمن؛ آنان را بفریفت و به دلخواه خویش گمراهشان کرد تا هیچ

سرپرست و راهنمایی نتوانستند یافت.

از شگفتی‌ها است که یک سوی آب گوارای فرات؛ روان باشد و کسی

آن را در بند نتواند کرد.

و - در کرانه‌های آن - دخترزاده پیامبر - که پدرش فردا مردم را سیراب

می‌کند - دلش از تشنگی بسوزد «۱». او و سپاه و شمشیر بر آن و نیزه‌هائی

که در تیرگی‌های گرد و خاک آشکار شد، همچون:

آفتاب بود بر پهنه سپهر که در دست راستش ماه است که در تاریکی‌ها

با اختران آسمان رو در رو می‌ایستد. «۲»

حضرت عباس را دشمنان جامه از تن به در کردند و برهنه گردانیدند. «۳»

فرزند حسین - دخترزاده پیامبر - دلش از تشنگی بی‌تاب است آن هم

در جائی که گرگان، خنکی آب را هر چه بیشتر می‌چشند و می‌یابند «۴».

(۱) مانند آن از خود ابن عرندس در ص ۲۲ گذشت

(۲) مایه دلنشین این سخن - چنانکه درج ۶ ص ۳۶۲ گذشت از علاء الدین شفهبینی گرفته شده و مانند آن از خود ابن عرندس نیز در ص ۲۳ از همین جلد گذشت. ن

(۳) مانند آن از خود ابن عرندس در ص ۲۱ گذشت.

(۴) مانند آن از خود ابن عربی در ص ۲۱ گذشت.

ص: ۵۵

سر او همچون ماه در شب چهارده از رگ گردن بریده شده و خونس
بر خاک زمین ریخته است.

سروران جانبافته، کشته در بیابان افتادند و شن و ریگ‌های دشت را بستر
خود گردانیدند.

آنانند که از سوی پروردگارشان راه یافتند و هر که از پی ایشان در آمد
در راه راست گام نهاد.

دخترزاده پیامبر از آسیب‌هایی که به آنان رسید جگرش سوخت و
سرگردان گردید که یآوری خوشبخت نمی‌یافت.

تا آنگاه که دورتران نابود کننده نزدیک شدند و چیزی نماند که زندگی
از او دوری گیرند.

دراز گوش‌های اموی و - همه کسانی که با کزی و کاستی‌هاشان بر سر
کشی می‌افزودند - پیرامون او را گرفتند.

و بی‌آنکه دست درازی و بزهی از وی سرزده باشد از دل کمانی سرسخت،
نشانه تیرش گردانیدند.

نیک مرد از فراز اسب خویش به زیر افتاد و هفت آسمان سخت به لرزه
درآمد، روزی نافرخته و دشوار بود.

شمر؛ سری را جدا کرد که بسا هنگام دامن پیامبر بالش آن بود «۱»

فرشتگان آسمان‌های بلند پایه - بر او - گریستند و روزگار؛ گریان

خویش را - در ماتمش - چاک زد.

دست بخشش به پس برگشت و دیده دانش با دردی که کشید به اشک

نشست.

درندگان با اندوهی که بر ایشان چیره شد به فریاد آمدند و پرندگان -

در ماتم او - به سوکنامه سرائی و باز گفتن منش‌ها و برتری‌هایش پرداختند «۲».

(۱) بنگرید به ص ۲۴.

(۲) بنگرید به ص ۲۵.

ص: ۵۶

زیور پرستندگان (زین العابدین) همان مرد ناشاد را - که کارش به

خاک افتادن در برابر خدا بود - گریان در بند کردند. «۱»

اندوه در دل سکینه جایگزین شد تا پیکر نزار او را به گونه زمین گیران

گردانید «۲»

کشتار کربلا اشک زینب را روان ساخت تا لرزان میانه گونه‌هایش

فرو غلطید.

کبوتری ترانه‌سرا را بر فراز درختی انبوه شاخه دیدم که سوگنامه

می‌سرود و هر سخنور نغزگوئی را زبان بر می‌بست.

همچون چهره بامداد سپید بود با دست‌هایی سرخ، که به سان گلوبند بر

گردن تاریکی‌ها و سیاهی‌ها آویخته باشند.

سوگند دادمش که ای کبوتر! بر گو این گریه چیست؟ پاسخ ده که دل

مرا سخت به درد آوردی.

آن طوق؛ بالای سپیدی گردنت سیاه است و دست‌های گلگونت مرا به یاد

بیجاده‌ها می‌اندازد.

شیفتگی و پرسش مرا که نگریست و شرار دلم را- که با آن آتش

خاموشی ناپذیر- دید.

- همراه با شاخه‌های سربرداشته- دست را بلند کرده- با فریاد خود و

برای همیشه- رشته سوگنامه سرائی همگان را گسیخت:

حسین در کربلا کشته شد و ای کاش من می‌توانستم- با دادن جان خویش-

زندگی او را برهانم.

اگر گردن‌بندی آویخته دارم همان خون سرخی است که دست‌هایم را

با آن گلگون ساخته‌ام.

بالای سپیدی گردنم نیز- از اندوه‌گزاری- طوقی سیاه از سین سیاهی

دلم نهادم.

(۱) بنگرید به ص ۲۶

(۲) بنگرید به ص ۲۶

ص: ۵۷

و اکنون - ای آنکه می‌پرسی - این داستان من است و با سرشک روانم
که خشک نمی‌شود.

از سوز جگر و با دلی ریش با من زاری کن و - در کار گریستن - همراه
و یاور من باش.

تا آنگاه که - برای راندن شتران - نی می‌نوازند و تا آن‌گاه که
دیدار کنندگان از خانه خدا گام در دل راه می‌نهند، فرزندان امیه
را نفرین خواهم فرستاد. «۱»

یزید و زیادشان را نفرین می‌کنم و پروردگارم نیز کیفر همیشگی‌شان
را زیاد خواهد کرد «۲»

ای فرزند محمد! تا آنگاه که بر بالین خاک بخسبم بر تو خواهم گریست
و از گوهرهای سخنانم، ستایش‌هایی زیبا را به یاد بزرگی‌های تو آرایش
خواهم داد.

که بس دل انگیز و رسا باشد و در شیوایی از سخنرانی قس «۳» نیز پیشتر
رفته لبید «۴» را ناتوان گرداند.

آن را با گردن بندهائی از بخشش شما آراستم تا توانست پیرایه‌ای فریبا
بر گردن روزگار به شمار آید. «۵»

به این گونه صالح - پسر عرندس - امید می‌دارد در کنار سیه چشمان -
در بهشت جاودان - خوشبختی پایدار بیابد.

کرانه‌های فرات با رگبارهایی تند از سرشگ ابرها سیراب باد!

(۱) بنگرید به ص ۲۶ و ۲۷

(۲) بنگرید به ص ۲۶ و ۲۷

(۳) قس پسر ساعده ایادی که در میان همه تازیان به سخنوری نامور گردیده و در نغزگوئی زبان زد آنان است. ن

(۴) لیبید پسر ربیعیه عامری (از سخنسرایان بزرگ تازی که پیامبر نیز سروده‌ی او را ستود) و خود در ۱۵۷ سالگی در آغاز پادشاهی معاویه درگذشت. ن

(۵)

شادم که شده است گردن دهر
از گوهر نظم من مزین

(مجیر بیلقانی)

ص: ۵۸

و سپس - تا آنگاه که یک پرند بر فراز شاخساران سوکنامه می‌خواند -

درو بر تو باد ای فرزند مرتضی!

پایان

چکامه دیگری پیرامون ۵۶ بیت نیز در سوک دخترزاده‌ی پیامبر و رهبر جانباخته - دروهای خدا بر او - دارد که در «المنتخب گزیده» از استاد طریحی - ج ۲ ص ۱۹ چاپ بمبئی - توان یافت، و با این سر آغاز:

(۴۰) «ای پیروان سرور ما علی! سوکنامه‌ی حسین را بخوانید که از سرای و میهن خویش به سرزمین بیگانگان افتاده است.»

ص: ۵۹

یادداشت یکم

در بخش گذشته؛ بر رویهم ۳۱۰ بیت از سروده‌های ابن عرندس را که نگارنده آورده به پارسی برگرداندم و این جا نیز اصل پاره‌ای از آن‌ها را یاد می‌کنم که یا از دیدگاه سخن سنجی نغزتر و شیواتر می‌نماید یا چون در سرآغاز چکامه و سرود جای

دارد نشانی آن است و یافتن آن در نگاشته‌های دیگر را آسان می‌گرداند، شماره‌ای هم که میان (۱) در گوشه‌ی هر بیت نهاده‌ام برابر است با همانچه پیشتر در کنار پارسی شده‌ی آن دیدید و برای بازگشت دادن - از یکی به دومی - بایسته است.

(۱)

أضحى بميس كفن بان فى حلى	قمر اذا ما مر فى قلبى حلا
(۲) و انحل شد عزائمی لما غذا	عن خصره بند القباء محلا
(۳) و زهی بها کافور سالف خده	لما بريحان العذار تسلسلا
(۴) و تسلسلت عبثا سلاسل صدغه	فلذاک بت مقیدا و مسلسلا
(۵) قمر قویم قوامه کفنا ته	و لحاظه فى القتل تحكى المنصلا
(۶) أهوى فواترها المراض اذا رنت	و أحب جفنيها المراض الغزلا
(۷) جارت و ما صفحت على عشاقه	فتكا و عامل قدّه ما أعدلا
(۸) كتب العلى على صحائف خده	نونى قسى الحاجبين و مثلا
(۹) فرمى بها فى عين غنج عيونه	سهم السهام أصاب منى المقتلا
(۱۰) فاعجب لعين عبير عنبر خاله	فى جيم جمرة خده لن تشعلا
(۱۱) و سلا الفؤاد بحر نيران الجوى	منى فذاب و عن هواه ماسلا
(۱۲) نسب كمنبلج الصباح يزينه	حسب شبيه الشمس زاهى المجتلى
(۱۳) شربوا بكاساة القنا خمر الفنا	مزج البلاء به فأمسوا فى البلا
(۱۴) و تقاطعت أرحامهم و جسومهم	كرما و اوصلت الرؤس الارجلا
(۱۵) حامت عليه للحمام كواسر	ظمئت فأشربت الحمام دم الطلا

ص: ۶۰

(۱۶) أمست به سمر الرماح و زرقها حمرا و شهب الخيل دهما جفلا

- (١٧) هاتيك بالدم قد صبغن و هذه
(١٨) عقدت سنايك صافنات خيوله
(١٩) و دجت عجاجته و مد سواده
(٢٠) و كانمالع الصوارم تحته
(٢١) جيش ملافوه الفلا و أتى فلا
(٢٢) و بكفه سيف جراز باتر
(٢٣) فكانه و جواده و حسامه
(٢٤) شمس على الفلك المدار بكفه
(٢٥) فتخال طاء الطعن أنى أعجمت
(٢٦) يثنون من جون العيون مدامعا
(٢٧) نصبوا بمرفوع القناة كريمة
(٢٨) و سكينه أمست و ساكن قلبها
(٢٩) و سمت قلوب حواسدى و سمت على:
(٣٠) و علت بمدحك يا على و وازنت:
(٣١) طوايا نظامى فى الزمان لها نشر
(٣٢) عرائس تجلى حين تجلى قلوبنا
(٣٣) فطابق شعرى فيكم دمع ناظرى
(٣٤) فراق فراق الروح لى بعد بعدكم
(٣٥) بات العذول على الحبيب مسهدا
(٣٦) و رأى العذار بسالفه مسلسل
(٣٧) فى طاء طرته و جيم جبينه
(٣٨) ليل و صبح اسود فى ابيض
(٣٩) صامت صوافنه و بيض صفاحه
- صبغت بنقع صبغة لن تنصلا
من فوق هامات الفوارس قسطلا
حتى أعاد الصبح ليلا أليلا
برق تألق فى غمام فانجلى
أمست سنايك خيله تغلى الفلا
عضب يضم الغمد منه جدولا
يا صاحبي لمن أراد تأملا
قمر منازل الجماجم و الطلا
نقطا و ضاد الضرب كيف تشكلا
حمرا على بيض السوالف هطلا
جهرا و جروا للمعاصى أذلا
متحرك فيه الاسى لن يرحلا
«نم العذار بعارضييه و سلسلا»
«لم أبك ربعا للاحبة قد خلا»
يعطرها من طيب ذكراكم نشر
أكاليلها در و تيجانها تبر
فمبيض ذا نظم و محمر ذاتر
و دار برسم الدار فى خاطرى الفكر
فأقام عذرى فى الغرام و مهذا
فأقام فى سجن الغرام مقيدا
ضدان شأنهما الضلالة و الهدى
هذا اضل العاشقين و ذا هدى
صلت فصيرت الجماجم سجدا

نوحوا أيا شيعۃ المولى ابا حسن

علی الحسین غریب الدار و الوطن

ص: ۶۱

سده نهم

۷۳ ابن داغر حلی

(۱) درود خدا بر گروهی باد که - در برابر خواسته‌های آن -

فراز و نشیب بیابان درهم نوردیده می‌شود.

آهنگ دیدار از فرمانروای گروندگان را در بارگاهی دارند

که پایه ستون‌های آن را بر پیشانی اختران سپهر نهاده‌اند.

بر بهترین مردم و در آستانی گام می‌نهند.

که روی آرندگان به آن جا - در نزد خداوند - گرامی‌اند -

در آنجا است جوانمرد جوانمردزاده و برادر جوانمردی دیگر.

و شایسته جوانمردی و خداوندگار و پیشوای آن.

هر سرافرازی که بینگاری - از کهنه و نو - ویژه اوست.

و همه برتری‌ها - از آغاز تا انجام - در نامه او نگاشته می‌شود.

مردمان پس از آن که پیامبر خود را از دست دادند،

سرور و رهبر و بخشنده آنان او است.

آن گاه که شیران - در نبردگاه - با یکدیگر بر می‌خورند و سپاهیان
- با تکان دادن نیزه‌ها - از تار و پود گرد و خاک رشته‌ای سیاه به هم
می‌بافند.

ص: ۶۲

آن گاه که می‌بینی گروه‌های مردم در برخوردگاه تیغ‌ها گرد آمده‌اند.
و هر گروهی تک تک از وابسته‌هایش را دستور به پرهیز می‌دهد.
آن گاه که رزمندگان سخت کوش در نبردگاه سرگرم تاختن‌اند -
- آن هم سوار بر اسبانی نیکو که، در دویدن به سوی پیکار؛ پیشگام
و پیشاهنگ‌اند -

و آن گاه که گوئی مردمی که در پهن دشت جنگ پراکنده‌اند.
گرد باد آشوب‌اند که وزیدن آن همه جا را تیره و تار می‌کند.
و آن گاه که نیزه‌های آنان - چوب‌هایش از هم پاشیده.
و نیام شمشیرها در هم بشکنند.

(۲) و آهن سرنیزه‌ها میان کله‌ها را نیام خود بگیرد.

و پیکان تیرها در دل مردم بنشینند.

آن گاه است که برادر محمد پیامبر را می‌نگری که زخم‌های شمشیر بر
پیکر وی

- همچون نشانه‌هایی از تلاش و آزمایش - نمودار است.

تیغ خود را در هنگام دیدار دشمن؛ زیر و بالا می‌کند

و دلیران را به دام می‌افکند.

همچون بازوی پیامبر هاشمی با شمشیر خویش چندان از وی پاسداری کرد

که بازوهای خودش زخم بسیار برداشت.

او بود برادرش - نه دیگران - و او تنها کسی بود که پیامبر

- همان گشاینده و بر بننده درها - در خانه او را به مسجد باز گذاشت

و در بازپسین دیدار خود از خانه خدا - در روز غدیر -

کار سرپرستی را به او داد و همه نیز گواه بودند.

و چنین شد که روز غدیر - از خجستگی او - برجستگی یافت

که فرخندگی‌های آن از شماره بیرون است.

ص: ۶۳

چنین نمایش دادند که سفارش پیامبر ستوده را پذیرفته‌اند

ولی در دل خویش کینه خاندان محمد را نهان می‌داشتند

تا آن گاه که پیامبر در گذشت و کینه‌های خود را

- در ستم به دست سپاهیان - آشکار کردند.

جانشینی پروردگار و سرپرست خویش را

با بینش‌های تاریک و راه گم کرده از او باز داشتند

فراسوی هم آمدند تا فاطمه را از رسیدن به حقش جلوگیری کنند

و به این گونه؛ زندگی او را با دلگیری‌ها در آمیختند

تا از اندوه جان سپرد و پس از مرگ،

فرزندانش را سر بریدند و حسین را کشتند.

- و فردا- در میان توده‌ای گمراه- که تباهی در میانشان راهی دراز
پیموده بود.

شوهر او را به ناسزا یاد کردند،

- راستی را- در میان گفته‌های پیشینیان به سخنی استادانه برخورد
که خوش دارم آن را بیاورم.

«آیا بر فراز منبرهائی- آشکارا- به دشنام او می‌پردازید

که چوب‌های آن را نیروی شمشیر او بر پای داشته و به هم پیوسته؟» «۱»

ای خاندان محمد و ای سرورانی که- در برتری و استواری-

بر همه آفریدگان پیشی گرفتید!

شما چراغ‌های تاریکی‌ها هستید

و شما بهترین مردم و مایه سرافرازی آنانید.

و برجستگان آنان و بردباران

و دانشوران و فرزندگان و پارسایان و پرهیزگاران.

(۱) ن- این تک سرود از چکامه‌ای گرفته شده که ابو محمد عبد الله پسر محمد پسر سنان خفاجی حلبی - خدا بیامرز- در
گذشته در سال ۴۶۶ آن را ساخته.

ص: ۶۴

بندگان را سرورید

و در پیکارها به شیران می‌مانید

آن تلاش‌ها بود که راه راست را بر آفریدگان روشن ساخت

و خدا پرستان را در آن به گام زدن وا داشت.

و اینک از سروده‌های (مغامس) مایه‌های دست نخورده‌ای را می‌نگرید

که از اندیشه‌ای به سان دلبران گریز پای سرچشمه می‌گیرد

و همچشمی کنندگان و رشگ برندگان با او نیز برتری آن‌ها را

می‌پذیرند.

بوئی از رسانائی شخصیت شما به آن‌ها رسیده و رسایش نموده

و نمائی از زیبائی شما آن‌ها را آراسته گردانیده و دل انگیزترش

ساخته است

بر آن‌ها بانگ زده و آوای خویش را به آنها رسانیدم تا به پاسخ من

شتافتند،

به سان سنگی که چون چخماق آتش زنه به آن رسد اخگر خود را

دریغ نمی‌دارد

بازاری داغ یافته و چون در ستایش شماست

بیم نمی‌رود که گرمی بازارش را از دست بدهد.

خدا پیام‌رزد هر که را- با خامه خویش- به آن یاری دهد

و امید است از کمک آن بی‌بهره نگردد.

برای گناهان بزرگ که با انجام آن‌ها آسایش از دلم رخت بر بست

و جانم ناآرام شد میانجی من باشید

و برای همان لغزش‌ها که اگر بر کوه‌ها بار کنند

پاره پاره می‌شود و سنگ‌هایش می‌گدازد

بسی دور است روانی از شفاعت نیای شما بی‌بهره بماند

ص: ۶۵

که مهر علی را توشه‌ی خویش گرفته

تا آنگاه که ابری همراه با تندر غران در کار بارش و ریزش است

دروود خدا بر شما باد! پایان

و هم از گفته‌های او چکامه‌ای است پیرامون ۹۲ بیت و از آن میان.

(۳) با این که ناگواری‌ها یکی بر جای دیگری می‌نشینند

و گرفتاری‌های جهان فریبنده بر سرما می‌ریزد چگونه توان با تندرستی

زیست؟

پایداری بر چند گانگی سرشت‌ها

و امید به رهائی برای مرد دشوار می‌نماید

ساده‌ترین زندگی و آنچه اکنون هست

جای چون و چرا ندارد و آن چه می‌رسد نیز دور نیست.

روزگار، دگرگونی‌هایی را در خود نهفته و - اگر ببیندیشند -

در هیچ کدام از رنگ‌ها - برای دلدادگانش - بهره‌مندی به بار

نمی‌آرد -

آن کس که فریب زندگی را بخورد خردمند نیست،

خردمند آن است که در کارها بیاندیشد

ای ناآگاه! مرگ ناآگاه نیست

هر چه خواهی زندگی کن که تو را می‌جوید.

بازیگری‌ات را آشکار کردی چرا که روزگار تو با خوشبختی و

درخشندگی همراه

و نهال جوانی بس خرم و شاداب است

چون پیش آمدهای ناگوار فرا رسد

و اهریمن پیری بر فرشته جوانی چیرگی یابد کجا یاوری توانی یافت؟

گزندهائی که تا هنگام مرگ - چشم به راه جوانمرد است

ص: ۶۶

از دیده دانش او پوشیده و اندازه زندگی‌اش - در نامه سرنوشت - نگاشته

آمده

روزی او - از میان همه پدیده‌ها - اندازه‌گیری و شمرده شده

و با این همه می‌بینی - برای گذران زندگی - سخت تلاش می‌کند

روزگار همیشه در کوشش است

و آبتن پیش آمدها و ناگواری‌هائی برای آفریدگان.

آن کس که از روی آوردن آن دل را شادمان دارد

از پشت کردن آن دلگیر خواهد شد

بهترین آفریدگان - خاندان محمد - را بنگر که چگونه

گردبادی - پر از خاک تیره‌بختی - پیرامون آنان را فرو پوشاند

از خود پیامبر بگیر که - کسانی از گروه یارانش -

منش درستکاری را درباره نزدیکانش روا نداشتند.

و پس از آن که از پذیرفتن فرمان و سفارش او سر باز زدند - که پنداری

سخن او را دروغ می‌شمردند -

حق‌گزاری او را درباره‌ی شیر خدا

که در غدیر خم دستیار و یاور او بود، فراموش کردند.

تا روزی چند در میان ایشان زیست و با دلگیری

- و به گونه‌ای که ایشان نیز برو خشمناک بودند - درگذشت ...

«تا به این جا می‌رسد که سوگنامه او است برای دخترزاده پیامبر، پیشوای ما -

درود بر وی -»:

پدرم فدای آن رهبر که در کربلا - زیر شکنجه سخت ستم می‌دید «۱»

مردم را به راه راست می‌خواند و کسی او را پاسخ شایسته نمی‌گفت.

پدرم فدای آن تن تنها که هیچکس را دل بر او نسوخت.

(۱) لغزشی که در نوشتن این بند از سروده تازی روی داده بود با راهنمایی استاد بهبودی درست شد

ص: ۶۷

از تشنگی گله می‌کرد و آب در کنار او بود.

پدرم فدای آن که دوست پیامبر - محمد - بود

و محمد نیز دوست خدا

کربلا! آیا دخترزاده پاک پیامبر - آشکارا - در خاک تو کشته می‌شود؟

چه شگفتی‌ها از این باید داشت.

تو را جز کرب (رنج) و بلا (گرفتاری) نتوان نامید

که همه مردم از هراسش آزرده دلند.

بر او اندوه می‌برم - که با آن تشنگی سخت و توان فرسای - سرنگون

شد و بر خاک خفت

بر او اندوه می‌برم که در کرانه‌های فرات افتاده

و باد شمال - از این سوی و آن سوی - خس و خاشاک را بر پیکر او

می‌پاشید.

بر او اندوه می‌برم که - ستوران - استخوان‌های او را درهم کوفتند و در

پیرامون او پای به زمین کوبیدند و به تاخت پرداختند

بر او اندوه می‌برم که سرش را جدا کردند

و موی چهره‌اش را - از خون پاکش - رنگین ساختند.

بر او اندوه می‌برم که زره از تن او به در کرده

و سراپرده‌هایش را به یغما بردند.

بر پردگیان حسینی اندوه می‌برم که - ماتمزده و پراکنده - چنان شدند

که دل‌ها برای آنان به هراس افتاد.

ولی تا آنگاه که سر از پیکر او با تیغ بریدند

هیچ گونه بیمی او را از راه خود باز نگردانید.

خدا را، که چه بسیار چهره‌ها از سر بی‌تابی در برابرش سیلی خورد و

گریبان‌ها چاک‌زده شد.

ص: ۶۸

هر چه را فراموش کنم، زینب پاک را از یاد نمی‌برم

که می‌گریست، روسری او را ربوده بودند و خدای را می‌خواند و زاری

می‌کرد- و ناگواری‌ها در کرانه‌های فرات.

او را اندوهگین ساخته سرشگ وی روان بود-

برادرکم! پس از تو زندگی خوشی نخواهم داشت و مرگی زودرس-

به ناگهان- مرا در خواهد یافت.

: برادرکم! پس از تو کیست که این نادانان را از سر من دور سازد؟ آواز

مرا بشنود و پاسخ بگوید؟

اندوه من کوه‌ها را می‌گدازد

و یاد یوسف را از دل یعقوب به در می‌برد.

این سخن سرا

استاد مغماس پسر داغر حلی است، شماره‌ای چند از زندگی‌نامه‌هایی که در روزگار ما نگارش یافته- با یاد مغماس- از مهر تبار خداوند- درود خدا بر ایشان- سرشار شده است همچون «الحصون المنیعة باروهای بلند» از استاد دانشمند علی آل کاشف الغطا و «الطلیعة» از دانشمند سماوی و «بابلیات» از سخنور یعقوبی. چنانکه پیشوای ما فخر الدین طریحی در «المنتخب» و ادیب سپاهانی در «التحفة الناصرية ارمغان ناصری» بخشی از سروده‌های او را آورده‌اند و شماره‌ای چند از جنگ‌ها نیز سروده‌های او را در خود گنجانیده‌اند که لبالب است از ستایش و سوکنامه خاندان وحی و پیشوایان راستین-

درودهای خدا بر ایشان- تا جائی که استاد سماوی با گردآوری آنها دیوانی به نام وی فراهم کرده که به (۱۳۵۰) بیت می‌رسد و شاید آنچه از سروده‌های وی از میان رفته، بسی بیش از این‌ها باشد.

او از کسانی است که با دلباختگی خویش- در راه دوستی خاندان پیامبر- سروده‌های بسیاری درباره آنان دارد، جز این که روزگار یاد جاودانه او را به دست فراموشی سپرده و شاید همین که او، تنها روی به ایشان درود بر آنان- آورده و پیوند از دیگران بریده خود انگیزه شده تا در پاره‌ای از زندگی‌نامه‌ها یا نگارش

ص: ۶۹

های گسترده- به خامه نویسندگانی که مهر آنان را در دل ندارند- نامی از وی به میان نیاید؛ که درباره بسیاری دیگر- همانند ابن داغر- همین رفتار را پیش گرفتند که یا هیچ نامی از آنان نبردند یا به گونه‌ای کوچک و ناچیز شناساندند و آن گاه در بزرگ ساختن مردمی داد سخن دادند که از- دیدگاه فرهنگ و برتری- در پایگاهی فروتر جای داشتند که راستی تاریخ- با پست و بلند نمودن‌های نابجا وزیر و رو بردن‌های ناسزا- چه بیشمار تبهکاری‌ها کرده است.

استاد مغامس وابسته به یکی از تیره‌های تازیان است که پیرامون فراخ سرای حله به سر می‌بردند و او خود برای فرا گرفتن آموزش‌ها به حله رفت و آنجا را بدرود نکرد تا زندگی‌اش به گونه‌ای به سر آمد که سراینده‌ای سخنور بود- در میانه‌های سده نهم- و سروده‌هایش نشان می‌دهد که گذشته از چیره دستی در همه زمینه‌های سرایندگی در پهن دشت سخنوری نیز راهی دراز پیموده، می‌گوید:

«گاهی ستایشگرانه به سخن سرائی می‌پردازم

و یک چند نیز در سخنرانی‌ها به پراکندن گفته‌ها سرگرم می‌شوم»

پدرش داغر نیز از سرایندگان و دوستدار خاندان بود و فرزند خویش را سخنسرایی آموخت و بر دوستی پاک تبار پیامبر پرورش داد چنانکه در هنگام یاد از این گفتارش بیاید:

«اندیشه‌ام را در ستایشگری شما به کار گرفتم

تا در این کار- آموزگار من گردید و پدرم نیز در این باره سفارش‌ها

کرد»

درود خدا بر پدر و پسر باد!

و اینک سر آغاز چکامه‌های او را که در جنگ‌های ادبی یافته‌ایم با یادی از شماره بیت‌های آن می‌آوریم

: (۴) ۱- «دوستدار روزگار در تلاش خود باری گران را بر می‌دارد، مرگ

را به سوی او می‌رانند و او همچنان سرگرم تکاپو است.» ۹۳ بیت

(۵) ۲- «آنچه را در کارنامه او به شمار آمده یاد آورد، از راه نادرست بگشت

ص: ۷۰

و از این که باز کیفری بر سزای او افزوده شود پرهیز کرد.» - ۹۲

بیت.

(۶) ۳- «چشم گشاده‌ای و از سر نادانی لاف پرهیزکاری می‌زنی اگر از این دعوی

باز نایستی خود به خود بیهودگی‌اش آشکار است» ۸۱ بیت

(۷) ۴- «در آن هنگام که برف پیری دستار و روسری سپید بر سرش بست،

گمان می‌کنی گامی در راه راست خواهد نهاد؟» ۹۰ بیت

(۸) ۵- «پس از آن که موهایت به سپیدی گرائید، باز در جستجوی گیتی

هستی؟

و به یاد روزها و شب‌هایی که رفت می‌افتی؟» - ۹۲ بیت

- گزیده‌ای از این چکامه را در «منتخب» ج ۲ ص ۴۵ از چاپ بمبئی

توان یافت -

(۹) ۶- «گردش رویدادها؛ رگ و پی‌هایم را از هم گسیخت

و گیجگاهم نشانه تیر ناگواری‌ها گردید

دست روزگار رشته نیروهایم را برید

و هر چه را روزگار ببرد به هم گره نتوان زد» - ۷۷ بیت

- که این چکامه را نیز پیشوای ما طریحی در «منتخب ج ۲- ص ۳۶» آورده است -

(۱۰) ۷- «جهانا! افسار کار خویش را به دست دیگری سپردم

و این برای آن بود که از بخشش و توانگری ات به رنج افتادم.»

۹۹ بیت

- که همه این چکامه را نیز در «منتخب ج ۲ ص ۵۸» توان یافت -

(۱۱) ۸- «اشگ‌های پیایی خود را- در هر شامگاه و بامداد-

بر فرزندان پیامبر راهنما فرو می‌ریزم.

ای دوست پرده غم از چهره دلم بر کنار نرفته

و اندوه من پایان نمی‌پذیرد.» ۱۰۵ بیت -

ص: ۷۱

(۱۲) ۹- «خواب از بستم گریخته

و اندوه؛ دلم را می‌سوزاند

در ماتم آن که پسر زیاد کشتش

زندگی من با سختی می‌گذرد.» ۶۲ بیت

(۱۳) ۱۰- «کاش من فدای حسین می‌شدم

که در کربلا رگ‌های گردنش را بریدند

با چشمی شمر را می‌نگرد

و با چشمی پردگیان خود را میان دو سپاه» - ۱۰۶ بیت -

(۱۴) ۱۱- «گریستم ولی نه برای شادابی جوانی

و نه برای آنچه از آشیانه‌ای ویران بر جای مانده «۱»

و نه برای از دست دادن زندگی پاکیزه

و نه از جدائی لیلی و عذرا»- ۸۰ بیت -

(۱۵) ۱۲- «تو را که یار گرفتم نه برای شیفتگی به روی تو بود،

از من جدائی گزین که دیگری در هوس تو دلباخته»- ۸۸ بیت -

(۱۶) ۱۳- «جوانی- با آن همه نیکوئی- رخت بر بست

جدائی از آن بر دل‌ها گران است» ۸۱ بیت

(۱۷) ۱۴- «جوانی پر از شادابی را انگیزه‌ای از تو باز ستاند،

آیا هنوز هم سپید اندامان نیکو روی را دوست داری؟»- ۷۵ بیت -

در این سخنان نیز بزرگترین پیامبران را می‌ستاید- که درود آفرین

خدا بر او و خاندانش-

(۱۸) ای راننده ستوران راهوار! بر آستان پیامبر برگزیده بایست.

(۱) مایه این سخن با سروده کمیت که در ج ۴ ص ۹ و ۱۰ از برگردان پارسی غدیر آمد دور نمی‌نماید.

ص: ۷۲

بر آستان کسی بایست که بهترین برانگیختگان و بهترین پیامگزاران است

««««« از میان تیره مضر «۱» برانگیخته شده

««««« راستگوی است و منش او در نامه‌های آسمانی

پیشین آمده.

««««« ارمغانی از نیکی و مهربانی پروردگار است

««««« پیامبری پاک نژاد و برگزیده از سرزمین

سنگلاخ‌ها است.

آدم او را به گونه فروغی در میان چار تن دیگر دید که نزدیک به پایگاه

تخت در جهان نهان همچون مرواریدها می‌درخشیدند.

پس گفت: پروردگارا این کیست؟

و پاسخی از سر مهربانی شنید که هیچ چون و چرائی در آن نبود:

«اینان دوستان منند و زادگان شما،

دیده را به آنان روشن دار و دل را خرسند.

سوگند به آنان؛ که اگر جایگاه ایشان چنانچه من می‌نگرم نبود

البته گنبدهای گردون به گردش در نمی‌آمدند.

هرگز! خورشید هم نبود و ماه و اختران فروزان هم،

و چشم‌انداز آسمان و پرتوهای آفتاب هم،

و سپهر و زمین هم،

نه ابرها برای مردم بر سر درختان - باران می‌فرستادند و

نه بهشت و دوزخ داغی در کار بود

تا دشمنان آنان را هیزمش گردانم»

خداوند - به آنان که در جهان برین‌اند - گفت:

«آیا کسی هست تا به راستی - و نه دروغ - نام‌های آنان را به من

گزارش دهد؟»

(۱) یکی از نیاکان دور پیامبر

ص: ۷۳

آنان پاسخ نگفتند

و آدم - با همان دانش که از خدای توانا گرفته بود - گزارش نام‌ها را داد.

پس خداوند به آنان که در جهان برین‌اند - گفت:

«همه در برابر آدم به خاک افتید، فرمان برید و از خشم من بیرهیزید.»

خداوند - بر بنیاد همان نویدی که چشم می‌داشتیم

آن فروغ را در روی وی به درخشش واداشت

نوح به هراس افتاد و با پروردگارش به راز و نیاز برخاست تا به فرزندگی

ایشان - بر روی تخته‌هائی که بازور ریسمان به هم می‌پیوست - از آب

رهائی یافت

ابراهیم نیز - در آن آتش دوزخی - خدای را به خجستگی ایشان

خواند تا زبانه‌های آتشی که پیرامونش بود فرو نشست.

و موسی - آنگاه که صاعقه فرود آمد -

خدا را به شکوه آنان سوگند داد تا از سرسختی رنج رهائی یافت.

آن فروغ همچنان از پستی به پشت دیگر رفت

و- در این جا به جا شدن‌ها- خدا از دستبرد پیش آمده‌ها بر کنارش داشت

تا به عبد المطلب رسید و به دو نیمه شد

نیمی در عبد الله- پدر پیامبر- جای گرفت و نیمی در ابو طالب- پدر علی-

بخش نخست را خداوند روزی به درون آمنه کوچ داد

تا چندی بگذرد و هنگام زادن فرا رسد

و چون آن هنگام بیامد، بنیاد گمراهی؛ بی تابانه فرو ریخت و آگهی

پیکار با دوگانه پرستی خوانده شد

ایوان خسرو شکافت و آتش‌های آنان به خاموشی گرائید،

کیش‌های ناراست؛ شکست خود را بر زبان آوردند

ص: ۷۴

اختران پادشاهان «۱» سرنگون گشت

و بت‌ها به آتش سوخت

تا محمد به چهل سالگی رسید

و پروردگارم او را در زبان وحی- با نامه‌ای آسمانی- بخواند

و او گفت هان- از سوی یک خدای خوان- تو را پاسخ می‌گویم

آنگاه او را بر همه آفریدگان- از تازیان و جز ایشان- برانگیخت

تا همراه با گواهان روشن- نمایش‌هائی آشکار داد

که از انجام مانده‌هایش ناتوان بودند

نه پروائی داشت و نه هراسی به او راه یافت

بزرگترین نمونه‌ها را به ایشان نمود

و شگفتا! چرا ناسازگاری کردند؟

این از شگفت‌انگیزترین چیزها است

عموزادگانش «۲» خواستند سپیده دم به خانه‌اش شبیخون زنند و فرستاده خدا

با گریختن - به مدینه - از دستشان جان به در برد

و بهترین آفریدگان - شیر خدا - جانفشانی نموده

تیغ به دست در بستر او به جایش آرمید «۳»

چون دیدند آنچه می‌جستند نیافتند برگشتند

و در پی فرستاده خدا

- هر چه سخت‌تر - به گردش پرداختند

(۱) همان ستاره بخت را می‌گویند که در فارسی نیز افسانه‌ای شناخته شده دارد:

ای مفتخر به طالع مسعود خویشتن تأثیر اختران شما نیز بگذرد

(سیف فرغانه)

تو چون خود کنی اختر خویش را بد مدار از فلک چشم نیک اختری را

(ناصر خسرو)

(۲) چون پیامبر از میان تیره قریش برخاست پس همه قریشیان، عموزاده او بشمارند

(۳) گزارش رویداد آن شب که علی در جای پیامبر خفت در برگردان پارسی «غدیر» ج ۳ ص ۷۷ تا ۸۰ آمده است.

پس عنکبوتی سر رسید و بر سر در غار آغاز به تنیدن کرده

تار و پود آن را با زهر بیالود

تا خداوند آنان را از او دور گردانید

و آن گروه- سوار بر شترانی تازان- روی به بازگشت نهادند

و او گام به خانه مردانی گذاشت

که در برابر دشمنانش به بهای جان خویش دست فرمانبری به وی دادند.

هر روز میان سرور آفریدگان و بت پرستان

گیر و داری در گرفت

- با یاری خداوند- چنان به پیکار ایشان می شتافت

که گفتی ماده شیر است در پیشه

آن هم در میان جوانمردانی همچون شیران

که پنجه هاشان نیزه بود

(۱۹) همه پناهگاهها را برای رسیدن به تیغهای نیکو گرد برگشتند و برای

خود پناهگاهی به جز زره و سپر و شمشیر نخواستند

(۲۰) درستی، شادمان است و کیش راستین، خرامان

و دوگانه پرستی، اندوهگین و حق پوشی، در رنج

تا خداوند پیامبرش را- با نابودی آنان- آسوده گردانید

که آسایش خودشان نیز در همین بازپسین گزند بود

ای آن که نامه پیام‌آوری را با نام او به پایان بردند

و پس از وی پیامبری به جهان نیامد،

اگر تو بازپسین کسی هستی که وحی خداوندی را گرفت

ولی - از دیدگاه برتری - در آغاز همگان جای داری

بر انگیختگان خدا در میان مردم پیشین

مژده آمدنت را دادند و تو برای آنان ناآشنا نبودی

ص: ۷۶

گواهی می‌دهم که تو - پیام خدا را - نیکو رساندی

و یک روز هم آئین‌های بیهوده تو را به سوی خویش نکشید

تا آن گاه که خدای من تو را خواند و تو نیز از مهری که با او داشتی

پذیرفتی

که هر کس را دلدار بخواند سرباز نمی‌زند

برای مردم - در کیش ایشان - جانشینی برگماشتی

که پس از تو - در میانه - بهترین برگماشتگان بود

ولی با او ناسازگاری نموده دیگری را بر جایش نشاندند و ندانستند

آبی که از دل چشمه می‌جوشد همچون آبی نیست که میان چاه و

حوض از دلو می‌چکد.

و باز در همین زمینه می‌گوید:

ای آنکه - سوار بر شتری تیزپا - میان را بر بسته

به دیدار از آرامگاه بهترین مردمان - از تازیان و جز آنان - رهسپاری!

- در دیدار از خانه خدا - همه‌ی کارهای بایسته را که به انجام رساندی

و به آرزوهائی که داشتی دست یافتی

و آرامگاه سرور ما، برانگیخته خدا

و سرور آفریدگان - از دور و نزدیک - را که دیدار کردی

به جای من نیز بایست و او را از زبان من هم درود بگوی

چنانکه گوئی من خود در آنجایم.

بر آنان که در گورستان بقیع به خاک رفته‌اند درود برسان که من شيفته

و دیوانه کسانی از میان آنانم

دلدادگی مرا در پهنه روزگار به آنان باز نمای

و همراه با سرشگی که بر روی دو گونه سرازیر است بگوی:

ای آنانکه - در دانش و کردار - راهبر آفریدگانید

و در نژاد و بنیاد، پاکیزه‌ترین آنان!

ص: ۷۷

رشته امید خویش را به شما بسته

و از میان همه به شما پیوسته‌ام.

در دوستی و پیروی از کیش راستین به شما نزدیک شده‌ام که اگر این

پیوند مهر نبود نشانی از سرفرازی‌های شما را در خویش نمی‌توانستم

جست.

تا آن گاه که زنده باشم ستایشگری شما پیشه من و دیانت؛ همان راهی

است که برای تلاش برگزیده‌ام، گمان خود را به نیکوکاری شما

بسته‌ام

اگر روزگار مرا از دیدار آرامگاه شما باز داشت

راستی را که دل من از کوی شما بازگشتنی نیست.

گوشت و استخوان من با دوستی شما آمیخته

و مهر شما در مغز و پی من روان گردیده است «۱»

از دشمنان شما دوری گزیده و کینه‌ام را ویژه آنان می‌گردانم،

راستی و دوستی خویش را برای شما گذارده و شادمانی‌ام را در ستایشگری

شما می‌شناسم.

گاهی ستایشگرانه به سخن سرائی می‌پردازم

و یک چند نیز در سخنرانی‌ها به پراکندن گفته‌ها سرگرم می‌شوم. «۲»

تا- در برابر سروده‌هایی زرین که درباره شما آورده‌ام-

سخنان ناساز با آن را همچون خر مهره‌ای بنمایم

اندیشه‌ام را در ستایشگری شما به کار انداختم تا- در این کار- آموزگار

من گردید

و پدرم هم در این باره سفارش‌ها کرد. «۳»

مهر تو در درونم و عشق تو در دلم

با شیر اندرون شد و با جان به در شود

(۲) بنگرید به ص ۶۹

(۳) بنگرید به ص ۶۹

ص: ۷۸

اکنون آیا در برابر کارهائی که دیگر جاها کرده‌ام

می‌توانم با دستیاری شما به رستگاری رسم؟

مغامسا! این سروده‌های ستایشگرانه‌ات از آنان را نگاهدار

و در برابر از خداوند پاداش بخواه.

ص: ۷۹

یادداشت دوم

در بخش گذشته، بر رویهم بیش از (۱۵۰) بیت از سروده‌های ابن داغر را که نگارنده آورده به پارسی برگرداندم و در این جا اصل پاره‌ای از آن‌ها را یاد می‌کنم و چون و چند کار را نیز در ص ۵۹ روشن ساختم و نیازی به بازگوئی نمی‌بینم.

(۱)

حیا الا له کتیبة مرتادها

یطوی له سهل الفلا و وهادها

(۲) والشهب تغمد فی الرؤس نصولها

والسمر تصعد فی النفوس صعادها

(۳) کیف السلامة و الخطوب تنوب

و مصائب الدنيا الغرور تصوب؟

(۴) محب الیالی فی مساعیه متعب

یساق الیه حتفه و هوید آب

(۵) تذکر ما احصى الکتاب فتبا

و حاذر من مس العذاب عقابا

(۶) أصبحت للتقوی بجهلک تدعی

دعواک باطله اذا لم تقلع

- (٧) هل حين عممه المشيب و قنعا؟
 (٨) اتطلب دنيا بعد شيب قذال؟
 (٩) فصلت صروف الحادثات مفاصلى
 (١٠) لغيرك يادنيا ثنيت عنانى
 أترأه يصنع فى الهداية مصنعا؟
 و تذكر اياما مضت و ليالى؟
 و أصاب سهم النائبات مقاتلى
 و ذاك لأمر عن غناك عنانى

(١١)

- لبنى الهادى مناحى
 (١٢) هجر الغمض وسادى
 فى غدوى و رواحى
 و كوى الحزن فؤادى

(١٣)

- ليتنى كنت فداء للحسين
 (١٤) بكيت و مالريعان الشباب
 (١٥) صحبتك لا انى بودك مغرم
 (١٦) رحل الشباب و انه لكريم
 (١٧) أزال الشباب الغض عنك مزيل
 (١٨) عرج على المصطفى يا سائق النجب
 (١٩) عافوا المعازل للبيض الحسان فما
 (٢٠) فالحق فى فرح و الدين فى مرح
 و هو بالطف قطيع الودجين
 و لا لدروس منزلة خراب
 فبينى فغيرى فى هواك المتيم
 و فراغه عند النفوس عظيم
 فهل أنت للبيض الحسان خليل؟
 عرج على خير مبعوث و خير نبى
 معازل القوم غير البيض و اليب
 و الشرك فى ترح و الكفر فى نصب

آن آفتاب است؟ یا فروغ آن آرامگاه می‌درخشد؟

آن مشگ است؟ یا بوی خوش جانشین پیامبر به ما می‌رسد؟

آن دریای بخشش است؟ یا گلزاری که نمونه راهبری را در خویش

گنجانده؟

و آدم است یا نوح که راز خداوند نگاهبان همه و توانا بود؟

داود است؟ یا پیامبر پس از او - سلیمان -؟

هارون است؟ یا موسی - با چوبدستی او - یا مسیح؟

آیا این برگزیده - ستوده‌ترین پیامبران - احمد است یا جانشین او

- علی -؟ که در دودمان هاشم و اسمعیل پرورش یافته؟

سپهر سرفرازی را گرد بر گرفته و در تاریکی همچون ماه دو هفته

می‌درخشد

و - در میان مردم - به آفتاب و به آسمان‌هائی از زیبایی می‌ماند.

دوست دوست خدایا بگو راز راز او

و پیکر پدیده‌ای که روان آفریدگان است. «۱»

روز غدیر؛ گواه گفتاری در برگزیدن او بود

(۱) یا «... راز او و دیده آفرینش و روان آفریدگان» چنانچه در «المنتخب» آمده است.

ص: ۸۱

و ستایش خداوند از او - در یادآور نامه‌ای آشکار (قرآن) - هویداست.

پیشوائی که اگر آدمی مهر او را در دل پیرورد و در بازگشت پس از

مرگ بیارد

کفه نیکی‌هایش خواهد چربید.

او را پیروانی است که همچون اختران می‌درخشند

و میان همه جهانیان هویدا هستند.

چون به گفتگو نشینند؛ سخن راست را در لابلای گفته‌هایی باید جست

که از دهان آنان برآید

- به یاری آن - روشنائی، آشکار و زبان شیوا، گویا می‌گردد.

اگر - در آئین خویش - به کشمکش و زد و خورد برخاستند

دشمن رانده شده - که چابک و چالاک هم هست - روی بر می‌گرداند.

ای درفش راهنمائی! درودی از دل درست بر تو باد

که همچنان در آیند و روند باشد.

چکامه‌ای نیز از او بیاید که در آن می‌گوید:

«سرپرستی است که مردم در غدیر خم دست فرمانبری به او داده

و - بر سر این کار - گردن‌های بالا داشته خویش را فرود آوردند.»

این سراینده

استاد حافظ رضی الدین رجب پسر محمد پسر رجب برسی حلی است از دانشوران عارف مشرب امامی و از فقیهانی که در دانش‌هایی چند دست داشته - با آن برتری آشکارش در هنر حدیث و پیشروی در ادبیات و سخن سرائی‌های نیکو و چیرگی در دانش حروف «۱» و رازهای آن و بیرون کشیدن سودهایش - از این

(۱) باور داشتن به ویژگی‌های جادوئی در حروف الفبا و اعداد و نیز به سود و زیان‌های نهفته و خداداد در آنها دو دانش «حروف» و اعداد را پدید آورده و دسته‌ای از صوفیان را که در پیوند زدن میان آموزش‌های خود با زمینه‌های نامبرده پافشاری بیشتری داشته‌اند حروفیان می‌خوانند و گویا حافظ برسی نیز از آنان به شمار می‌رود.

ص: ۸۲

روی می‌بینی نوشته‌هایش سرشار است از پژوهش‌ها و موشکافی‌ها. در عرفان و حروف روش‌های ویژه‌ای برگزیده و هم در دوستی پیشوایان کیش ما - درود بر ایشان - برداشت‌ها و نگرش‌هایی دارد که برخی نمی‌پسندند و او را تندرو و گزاف‌گوی می‌شمارند ولی جایگاه‌هایی را که وی برای آنان - درود بر ایشان - شناخته - در همه جا - به تندروی نمی‌انجامد و پایگاه پیام‌آوری هم نیست چنانچه از سرور ما - فرمانروای گروندگان درود بر او باد - گزارش کرده‌اند که گفت:

«از گزاف گوئی درباره ما بپرهیزید، بگوئید ما بندگان هستیم که پروردگار داریم و در برتری ما هر گونه خواهید به سخن پردازید.» «۱» و پیشوای راستگو - امام صادق درود بر او باد - گفت: «برای ما پروردگاری بشناسید که به سوی او باز می‌گردیم و درباره ما - هر گونه خواهید - به سخن پردازید.» و هم وی - که درود بر او باد - گفت: «ما را از آفریدگان بشمارید و هر گونه خواهید در - باره ما سخن کنید که به آنجا که باید نخواهید رسید.» «۲»

کجا می‌توانیم مرز برتری‌ها و سرافرازی‌هایی را بنگریم که پروردگار پاک به ایشان بخشیده است؟ و کی می‌توانیم از همگی سربلندی‌هایی آگاه شویم که خداوند ویژه آنان گردانیده؟ از آن منش‌های برجسته؟ و جانی با مایه‌های پیرارج؟ و روانی با نمایش‌های آسمانی؟ و خوی‌های بزرگوارانه؟ و جوانمردی‌ها و ستودگی‌ها؟ «و کیست که به شناسائی امام رسد؟ یا او را برگزیند؟ نه! نه! خردها گمراه می‌شود و بردباری‌ها سرگردان و مغزها پریشان و دیده‌ها نابینا، بزرگان خرد می‌شوند و فرزندان در می‌مانند و بردباران گام واپس می‌نهند و سخنرانان زمینه گفتار را تنگ می‌یابند، کار خردمندان به نادانی می‌کشد، زبان سرایندگان بند می‌آید، سخنوران؛ ناتوان می‌گردند و غز سخنان به ستوه می‌آیند از این که یکی از جایگاه‌های او را بنمایند - یا یکی از برتری‌هایش را - همگان ناتوانی

(۱) ن - از «خصال منش‌ها» به خامه استاد و پیشوای ما صدوق.

(۲) ن - از «بصائر الدرجات بینائی‌ها درباره پایگاه‌ها» به خامه صفار (که کوتاه سخنی در پیرامون آن خواهیم داشت).

و کوتاهی خود را به زبان می‌آرند. چگونه می‌توان همه منش‌هایش را دریافت یا ژرفای هستی او را باز نمود یا چیزی از کار او پی برد یا کسی را جست که بر جایش بنشیند و همچون او بی‌نیازی ببخشد؟ نه! چگونه و کجا؟ او همچون اختری است که کسانی خواهند در دست گیرند و چگونگی او را باز گویند. در این جا گزینش را چه کار و کجا می‌توان مانند این را یافت؟ «۱»

از همین روی می‌بینی بسیاری از دانشوران ما که در شناخت رازها پژوهشگر بوده‌اند این جایگاه‌ها - و جز آن از جایگاه‌هایی - را سزاوار پیشوایان راستین - دروذهای خدا بر ایشان - می‌دانند که دیگران آن برداشت‌ها را بر خویش هموار نمی‌کنند، در میان دانشمندان قم کسانی بوده‌اند که هر که را چیزی از این رازها باز می‌گفته از تندروان می‌شناخته‌اند «۲» تا جایی که گوینده ایشان گفته:

نخستین گام از گزاف گوئی آن است که پیامبر - درود و آفرین خدا بر وی و

(۱) ن - از آنجا که گفته‌ایم: «و کیست که به شناسائی امام ...» تا به اینجا را از حدیثی گرفته‌ایم که استاد و بزرگ ما پشتوانه اسلام کلینی در اصول کافی ص ۹۹ از امام رضا - دروذهای خدا بر او - گزارش کرده است.

(۲) نمونه اینان محمد پسر حسن پسر ولید است، از بزرگ‌ترین دانشوران شیعه در سده چهارم که به گفته شاگردش شیخ صدوق «هر گزارشی را او درست نشمارد باید رها کرد و نادرست دانست» با این همه چون وی و صدوق کتاب «بصائر الدرجات» را دارای حدیث‌هایی با مایه‌های تندروانه می‌شمردند از بازگوگری آن خودداری می‌نمودند (بنگرید به ص ۶ از «سرد المقال بافت گفتار» در آغاز «بصائر». و نیز به ص ۱۰۳ از «تنقیح المقال پیراستن سخن» و آنجا از وحید بهبهانی و او از مجلسی دوم). گواه دیگر - بر سخن نگارنده «غدير» - سرباز زدن بسیاری از نامی‌ترین دانشمندان شیعه است از این که پیامبر و امام را آگاه از همه دانش‌ها بدانند (همچون شیخ مفید و سید مرتضی و شیخ طوسی و شیخ طبرسی و ابن شهر آشوب و قاضی شهید و ...) که البته برداشت‌های اینان با آنچه اکنون زبانزد مردم است و با سرسختی به پشتیبانی آن سرگرمند هیچ سازگار نیست و من نیز تنها خواستم آن چه را به گونه‌ای مبهم در متن آمده در دو سه فراز کوتاه، آشکارتر بنمایم ورنه در زمینه‌ای به این روشنی - که خرد بهترین داور تواند بود - کوچک‌ترین نیازی به پرنویسی و بررسی نمی‌بینم.

خاندانش - را از فراموشکاری بر کنار بشماریم «۱» تا پژوهشگران پس از ایشان آمدند و - با شناخت حقیقت - بسی از سخنان ناچیز کننده را کنار نهادند و این دردسری است که بسیاری از مردان بیتش - همچون برسی - دچار آن بوده‌اند و

(۱) سخن سرپوشیده نگارنده، خواننده ناآگاه را به این اندیشه می‌اندازد که شاید کسانی از دانشمندان شیعه، فراموش کاری را در همه جا بر پیامبران روا شناخته‌اند هر چند با فراموشکاری خود زیان‌هایی سهمناک به بار آورده و در رساندن پیام خدائی چیزی از آن را کاسته یا بر آن بیفزایند یا دست به گناهی بزرگ بیالایند، برای آنکه گفتار امینی را کسی به این سان تفسیری نکند که ناخوش آیند باشد- و نمونه آن را در دیگر جاها فراوان دیده‌ایم!- بر این بنیاد، ناگزیریم روشن کنیم که آن دانشوران تا کجا و چه مرزی فراموشی را بر پیامبر روا دانسته و آن را با جایگاه والای ایشان ناسازگار نمی‌بینند؟ و این پرس و جوها هر چند زمینه‌ای گسترده‌تر می‌خواهد باز هم اکنون از فشرده آن نباید چشم پوشید تا کسی به پندارهای دیگر دچار نگردد پس گرانباترین و استوارترین پشتوانه‌های کیش شیعی را در پیش چشم داشته آغاز به پژوهش می‌نمائیم و گوئیم:

سخنی که نگارنده آورده؛ نمایاننده برداشت صدوق یکی از سه حدیث دان بزرگ است میان شیعه، آن هم در کتاب «من لا یحضره الفقیه» هر که به فقیه دسترس ندارد چنین کند» که خود دومین از چهار مجموعه بزرگ در حدیث و فقه است و گرد آورنده آن گویا نگاشته جدا- گانه‌ای نیز در روشنگری این نگرش خویش پرداخته و- همچون استادش ابن ولید- بر آن رفته که «پیامبر نیز مانند همه آدمیان گهگاه به فراموشی دچار می‌شده چنانکه در هنگام نماز- گزاردن یک بار شماره رکعاتی را که خوانده از یاد برده و ...» این مرد بزرگ چندان در باور خویش پا می‌فشرده که هر کس آن را نپذیرد از گراف‌گویان و از کسانی می‌شمرده که ویژگی‌های خدائی را برای بندگان پذیرفته و سزاوار لعنت و نفرین‌اند، در این باره- به گفته برخی- همه دانشوران شیعه نیز که پیش از مفید (در گذشته در سده پنجم) می‌زیسته‌اند با صدوق همداستان بوده‌اند و اگر هم یکی مانند اسحق پسر حسن سر به ناسازگاری برداشته به گواهی بزرگ‌ترین رجال شناسان پیشین- نجاشی- از سست‌کیشان و به داوری دیگران از تندروان شمرده می‌شده، در این دادرسی‌ها نیز پشتگر می‌همه به گزارش‌های بسیاری بوده که از زبان صادق و رضا- درود بر آن دو- رسیده و آن هم از راه ارجمندترین بازگو گران گروه ما همچون:

بوصیر، جمیل پسر دراج، سعد پسر عبد الله، علی پسر ابراهیم، ابن ابی عمیر، زید شحام، سماعه پسر مهران، سعید اعرج، ابو سعید قماط، ابو بکر حضرمی، حسن پسر صدقه، حارث پسر مغیره نصری، ابن سنان، حسن پسر محبوب، ابو الصلت هروی. کلینی بزرگ‌ترین حدیث دانان، طوسی راهبر دانایان فقه و یکی از سه پیشوای حدیث (بنگرید به «کافی»- ارزنده‌ترین پشتوانه‌های حدیث- ج ۳ ص ۳۵۵ و پس از آن، که نزدیک به همه حدیث‌هایی را که در یک باب جداگانه آورده همین برداشت را استوار می‌دارد) و برخی- همچون صدوق و طوسی و ابن ولید- گویند: بازگو گران این گزارش‌ها- از راه‌های گوناگون- چندان فراوان‌اند که اگر هم منش و خوی درستکاری را در آنان ندیده بگیریم باز نمی‌توان نگرشی را که از روی هم رفته آن بر می‌آید، اندیشه امامان ندانست و به گفته ابن ولید:

«اگر روا باشد که گزارش‌های رسیده در این زمینه را نپذیریم روا خواهد بود که از پذیرفتن همه گزارش‌ها- در هر باره که باشد- سرباز زنیم و این کار جز نابودی آئین و کیش سرانجامی ندارد.» پس از صدوق، مرتضی و طبرسی نیز بر همین باور بوده‌اند چنان که یکی در «تنزیه- الانبیاء» می‌نویسد: «نسیانی که بر انبیاء جایز نیست نسیان در امور شرعیه است نه مطلقاً.» (بنگرید به «تفسیر شریف لاهیجی ج ۲ ص ۹۱۷) و دومی نیز در «مجمع البیان» ج ۵ و ۶ ص ۲۳۵ گزارشی از زبان سجاد و صادق- درود بر آن دو باد- آورده است که از آن بر می‌آید: شیطان یاد خدا را از دل یوسف به در برد.

از اینان که بگذریم در روزگار خود ما یکی از دانایان سترک دین نگاشته جداگانه‌ای در پشتیبانی از اندیشه صدوق پرداخته که همراه با یکی از بخش‌های «رجال» او به چاپ رسیده و دیگری نیز که از روشنگران بنام قرآن است در یادداشت خود پیرامون «از یاد بردن موسی، پیمان خویش را با خضر» می‌نویسد: «عصمت انبیاء از سهو و نسیان در احکام شرعیه و اموری است که موجب سلب اطمینان از اقوال و افعال ایشان شود نه در این قبیل موارد که مورد ابتلاء عموم نیست.» بنگرید به: «روان جاوید» ج ۳ ص ۴۴۱.

دو برداشت دیگر نیز هست که با زمینه «سهو النبی» و مرز بر کنار بودن او از لغزش پیوستگی‌هایی دارد:

۱- ویژگی‌ها و چگونگی‌هایی که مفید برای امکان انجام پاره‌ای از گناهان به دست پیامبران یاد کرده.

۲- قضا شدن نماز پیامبر به علت خواب ماندن او که گذشته از شهید و طوسی و مفید و گذشتگانش بسیاری دیگر نیز رویدادن آن را با پایه‌های آئین ما ناسازگار نمی‌دانند.

در برابر نامبردگان بالا و همانندانشان کسانی دیگر نیز هستند که کم و بیش برداشت‌های یاد شده را نمی‌پذیرند و البته هر یک از دو دسته نیز با دلیل‌هایی که پرداختن به آن‌ها- و داوری در میانه- نه در حد این پانویشت فشرده است و نه در حد نویسنده‌اش. پس در روشنگری سخن امینی و برای جلوگیری از این که گفتار سربسته او کسی را به گمان‌های ناخوش‌تر بیاندازد، با نشان دادن همان مرزهایی که برخی برای روا بودن فراموشکاری بر پیامبر نهاده‌اند سخن را به پایان می‌بریم.

ص: ۸۵

همیشه هر دو گروه در دو سوی ناساز با یکدیگر می‌زیسته‌اند و نبرد- به سخت‌ترین گونه‌ای- میانشان دنباله داشته- که آشتی بهتر است-

ص: ۸۶

جان سخن آن که روان‌ها در روبرو شدن با حقیقت‌های استوار- بر بنیاد های سرشت‌ها و آمادگی‌های خود- جدائی‌هایی با یکدیگر دارند، رازهای پیچیده بر برخی از آنها گران می‌آید و برخی دیگر نیز- برای گنجاندن آن در خویش- کشش و گسترش فراوانی می‌نماید و خیلی ساده است که گروه نخستین به آنچه نمی‌داند تن در ندهد و دسته دوم نیز بر بنیاد دانش خود نتواند آن چه را به استواری شناخته، نادرست انگارد و این جا، پای ناسازگاری‌ها به میان می‌آید و بازار کین توزی داغ می‌شود؛ ما کوشش‌هایی را که هر یک از دو گروه به کار انداخته‌اند بزرگ می‌داریم زیرا می‌دانیم آرمان‌هایی نیکو داشته و در جستجوی راستی در کناره‌های راه گام می‌زده‌اند و می‌گوئیم:

«بر آدمی است که به اندازه خود بکوشد ولی پیروزی او بر خودش نیست.»

هان! راستی را که مردمان کان‌هائی هستند همچو کان‌های زر و سیم «۱» و این سخن دیگر را نیز چندان از پیشوایان خاندان پیامبر - درود بر ایشان - گزارش کرده‌اند که نمی‌توان گفتار آنان ندانست: «به راستی کار ما یا سخن ما دشوار و پیچیده است که هیچ کس بر خویشتن هموار نخواهد کرد مگر پیامبری برانگیخته یا فرشته‌ای نزدیک به آستان خداوند یا کسی که ایمان آورده و خداوند دل او را در باور داشتن و گرویدن بیازموده» «۲» پس به بدگویی از دانشمندان کیش خود نمی‌پردازیم و گستاخی به پیشگاه مردان بینش را روا نمی‌داریم و هیچ کس را نمی‌نکوهیم که چرا به پایگاه کسی که از او برتر است راه نیافته زیرا «خداوند هیچ کس را جز به اندازه توانائی‌اش تکلیف نمی‌کند» «۳» سرور ما فرمانروای گروندگان - (ع) - گفت: «اگر بنشینم و آن چه را از دهان محمد - درود و آفرین خدا بر وی و خاندانش - شنوده‌ام برای شما بازگو کنم از نزد من بیرون

(۱) ن - حدیثی است که میان هر دو گروه - شیعه و سنی - در درستی آن - چون و چرا نیست.

(۲) ن - «بصائر الدرجات» از صفار - ص ۶ - و اصول کافی ص ۲۱۶

(۳) سوره ۲ آیه ۲۸۶

ص: ۸۷

می‌شوید و می‌گوئید به راستی علی دروغ‌گوترین دروغ‌گویان است» «۱»

و پیشوای ما - سرور سجده کار (سجاد) (ع) - گفت: «اگر ابوذر آنچه را در دل سلمان بود می‌دانست او را می‌کشت، با آن که برانگیخته خدا (ص) میان آن دو تن برادری انداخت و بر این بنیاد چه گمانی به آفریدگان دیگر دارید؟» «۲» همه را خداوند نوید نیکو داده و آنان را که (در راه او) به کوشش و پیکار برخاستند بر خانه‌نشینان - با پاداشی بزرگ - برتری نهاده است «۳».

و همین زمینه است که سرور ما پیشوای سجده کار، زیور پرستندگان (زین العابدین) (ع) با سخن سر بسته‌اش باز می‌نماید:

«من گوهرهای دانش خویش را پوشیده می‌دارم

تا نادانان - با دیدن حقیقت - فریفته نگردند

در این راه، علی پیشاهنگ من بود

و به حسین - و پیش از او حسن - همین را سفارش کرد.

بسا از گوهرهای دانش را اگر آشکار سازم

به من می گویند تو از بت پرستانی.

و- مردانی مسلمان- ریختن خون مرا روا می شمارند

و- بدین سان- زشت ترین کاری را که انجام می دهند زیبا می انگارند.» «۴»

سرور ما امین در «اعیان الشیعة ارجمندان شیعه ج ۳۱ ص ۱۹۳ تا ۲۰۵» در زندگی نامه این مرد- برسی- سخنانی دارد که از مرز آنچه گفتیم فراتر نمی رود و از انگیزه هایی که وی را برای آن نکوهیده «پشتگرمی او است به حروف و شماره ها که با دستیاری آن نه می توان کار روشنگری را به انجام رساند

(۱) ن- «منح المنة نیکوئی بخشی» از شعرانی ص ۱۴.

(۲) ن- «بصائر الدرجات» از صفار ص ۷ پایان باب یازدهم از بخش نخست و اصول کافی از مرد پشتوانه اسلام- کلینی- ص ۲۱۶.

(۳) سوره ۴ آیه ۹۵.

(۴) ن- تفسیر آلوسی ج ۶ ص ۱۹۰.

ص: ۸۸

و نه راهنمایی می شود خواست» و ما هر چند در این باره با امین همدستانیم ولی این هم هست که برسی- و کسانی از دانشمندان همچون ابن شهر آشوب و پس از او را که به راه وی رفته اند- در گام نهادن در این زمینه ها نباید گناهکار شمرد چون کارشان برای پاسخ دادن به کسانی از حروف شناسان سنی بوده که از این شیوه در زمینه های همانند به زیان ما سود می جستند. و او با در آمدن از راه خودشان خواسته است راه را بر آنها ببندد چنانچه عبیدی مالکی در «عمدة التحقیق پشتوانه بررسی ها ص ۱۵۵» می نویسد: «برخی از حروف شناسان گفته اند: آئین خاندان بوبکر تا پایان گیتی با ارجمندی پایدار خواهد ماند و این را از راز گفتار خدای برتر از هر پندار باید دریافت که (فی ذریتی «۱» در میان فرزندان من) چرا که شماره آن بر بنیاد جمل کبیر «۲» می شود (۱۴۱۰) که گمان می رود پس از آن گیتی نابود گردد- چنانکه برخی گفته اند- پس پیوسته و تا جهان بر پا است- آنان با ارجمندی و سروری خواهند زیست، مصطفی لطف اله که در دفتر دیوان مصر سمت روزنامه چی داشت- و پیشرو کاوشگران می بود- از گفتار خداوندی:

«لَا يَلْبَثُونَ خِلَافَكَ إِلَّا قَلِيلًا پس از تو، به جز اندکی درنگ نمی کنند» «۳» این مدت را بیرون کشیده و می گوید: اگر- از حروف این فراز- مکررات را ندیده بگیریم می ماند (ل ا ی ب ث و ن خ ف ک ق) و این ها یازده حرف است که شماره ی آن ها- بر بنیاد جمل بزرگ- می شود: ۱۳۹۹- پس شماره خود حروف را- که ۱۱ بود، به آن می افزاییم، آنچه به دست

می‌آید ۱۴۱۰ است- و برابر با شماره این فراز از گفتار خداوندی: «ذریتی زادگان من»- از بازپسین جای مانده‌ی برجستگان؛ استاد ما استاد یوسف فیشی- خدای پیامرزد- شنیدم می‌گفت:

محمد بکری بزرگ گفت: کسی از پشت ما به در می‌آید که با عیسی پسر مریم

(۱) سوره ۴۶ آیه ۱۵.

(۲) یکی از رشته دانش‌های وابسته به حروف و اعداد که یادش رفت- برگردید به زیرنویس ص ۸۱.

(۳) سوره ۱۷ آیه ۷۶.

ص: ۸۹

بر یک جا نماز می‌نشیند «۱» و این نیز ما را یاری می‌دهد تا درستی آن برداشت را بهتر دریابیم.» پایان

نمی‌دانم سرور ما امین چه می‌خواسته بگوید که نوشته: «در سرشت او- برسی- چیزهائی ناسنجیده هست و در نگارش‌های وی آشفتگی‌ها و پاشیدگی‌ها و رنگی از تندروی می‌یابیم که هیچ انگیزه و شالوده درستی ندارد و هر چند می‌توان سخنانش را به گونه‌ای نیکو وانمود و بازگو کرد بازهم تهی از زیان نیست.» ای کاش سید، چیزکی از آن نمودارهای ناسنجیده را که در سرشت سراینده برجسته ما یافته سربسته باز می‌نمود تا سخن وی بی‌دلیل نماند، و پس از این که با زبان خود می‌گوید: «می‌توان سخنان وی را به گونه‌ای درست، بازگو و وانمود کرد» چه انگیزه‌ای بوده که آن را از آشفتگی و پریشان‌گوئی وی شمرده؟ و این حدیث را فراموش کرده که «کار برادرت را بر بهترین گونه آن پندار.» چه زبانی داشت که آن را به همان سان بازگو می‌کرد؟ با این که ما چندی از نگاشته‌های برسی را زیر و رو کردیم و گواهی بر گفته امین نیافتیم و بخشی سودمند از سروده‌های پاکیزه او در ستایش و سوک خاندان پیامبر- درود بر ایشان- را نیز که پس از این خواهی دید چیزی ندارد جز یا باز نمائی برتری‌هایشان که میان هر دو گروه- شیعه و سنی- جای چون و چرا نیست و یا ستایش‌های نیکوئی از آنان که از پایگاه برترشان فروتر است، پس تندروی‌هایی که برخی می‌گویند داشته چگونه توان یافت؟ و آن گزاف‌گوئی‌هایی که سید در وی سراغ کرده کجا بوده؟ برسی در نوشته‌هایش نیز به همان راهی می‌رود که در سروده‌های پذیرفتنی‌اش. پس پریشان‌گوئی و تند روی و گفتار زیان باری که سرور ارجمندان (سیدالاعیان) پنداشته چه کسی بر وی بسته است؟

ولی این که او را برای درست کردن درودنامه‌ها و دیدارنامه‌ها

(۱) می‌خواهد بگوید که دودمان ما تا پایان گیتی فرمانروائی خواهد داشت زیرا بر بنیاد پاره‌ای از گزارش‌ها- که از گفتگو در پیرامون آن‌ها می‌گذریم- در بازپسین گام‌ها- از زندگی گیتی- عیسی نیز از آسمان فرود خواهد آمد.

نکوهیده و گفته: «از دیگر کارهای ناپسندش درست کردن درودنامه‌ها و دیدارنامه‌ها است برای آنان، که اگر هم گیریم - به گونه‌ای که نگارنده ریاض (گلزارها) گوید - در شیوائی دست بالا ندارد باز هم نیازی به آن نبود زیرا آنچه از خودشان رسیده ما را از ساخته‌های دیگران بی‌نیاز می‌دارد.» این خرده‌گیری‌ها هنگامی پذیرفتنی است که سازنده درودنامه‌ها و دیدارنامه‌ها (زیارات و صلوات) مردم را به گمان بیافکند که آنها از خود امامان رسیده و دستور ویژه‌ای درباره آنها آمده و گر نه چه ما را باز می‌دارد که بگوئیم هر کس درودهایی را که خدای برتر از هر پندار بر زبان او روان گردانیده آشکار سازد؟ بی‌اینکه آن را به امامان ببندد یا خواندن آن را همچون کارهایی بشمارد که در خود آئین بوده است؟ که بسیاری از مهین دانشوران از هر دو گروه - پیش از بررسی و پس از وی - همین شیوه را داشته‌اند و گوش جهان نشنید که هیچ کس - از برجستگان توده - آنان را در خور سرزنش شمارد.

ولی این که سرور ما می‌گوید: «به راستی در نوشته‌های او سود فراوان نیست و پاره‌ای از آنها نیز زیانمند است، خداوند را در میان آفریدگانش کارها است و خدای از ما و او بگذرد.» این نیز سخنی است که نه به دلخواه وی از خامه‌اش تراویده «۱» - خدا از ما و او بگذرد!

نگاشته‌های ارزنده وی

:

(۱) شادروان محسن امین در خرده‌هایی که به بررسی گرفته نه تنها است و نه نخستین کس، پس به دشواری می‌توان گفت که - در این زمینه - ناآگاهانه و نا به دلخواه چیزی از خامه کسی به در رفته زیرا بیشتر دانشمندان شیعه که پس از بررسی آمده‌اند در این که وی از تندروان بوده همداستانند چنانکه مجلسی و حر عاملی - دو تن از ۶ حدیث شناس بزرگ شیعی که هرگز نمی‌توان پنداشت پیشوایان دین را دست‌کم می‌گرفته‌اند یا ناگزیر به تقیه و پرهیز بوده‌اند - بررسی را به همان انگیزه‌های یاد شده نکوهیده‌اند و بسیاری دیگر نیز با گزارش پرخاش‌های آن دو بر وی - و گهگاه نیز با افزودن سخنانی از خویش - کم ارجی بررسی و نوشته‌هایش را از دیده‌ی خویش باز نموده‌اند - همچون ملا عبد الله افندی و دانشمند آقا بزرگ تهرانی و محدث قمی و عبد الله مامقانی و محمد تقی تستری و محمد باقر خوانساری.

۱- مشارق انوار الیقین فی حقایق اسرار امیر المؤمنین. «۱»

۲- مشارق الامان و لباب حقایق الایمان «۲» - که به سال ۸۱۳ نگارش یافته.

۳- رساله فی الصلوات علی النبی و آله المعصومین «۳».

۴- رسالة في زيارة امير المؤمنين ديدارنامه‌ای بلند برای فرمانروای گروندگان» که به گفته استاد و بزرگ ما- نگارنده «ریاض» در زیبایی و روانی و نرمی و شیوایی نامور است و برتر از آن نمی‌توان یافت.

۵- «رسالة اللمعة من اسرار الاسماء و الصفات و الحروف و الايات و الدعوات «۴» که سودها در آن است و چنانچه بزرگ و استاد ما نگارنده «ریاض» گفته از سخنان ناآشنا تهی نیست.

۶- «الدر الثمین فی خمسمة آية نزلت فی مولانا امیر المؤمنین باتفاق اکثر المفسرین من اهل الدین «۵» که ملا محمد تقی زنجانی در نگاشته خود «طریق النجاة راه رستگاری» از آن گزارش آورده است.

۷- «اسرار النبی و فاطمة و الائمة علیهم السلام»

۸- لوامع انوار التمجید و جوامع اسرار التوحید فی اصول العقاید «۶».

۹- تفسیر سورة الاخلاص «۷»

۱۰- رسالة مختصرة فی التوحید و الصلوات علی النبی و آله «۸»

(۱) آنجا که فروغ‌های گرویدن،- روی می‌نمایند- در حقایق رازهای فرمانروای گروندگان.

(۲) رخ نماگاه زینهار و مغزهای حقایق ایمان.

(۳) نامه‌ای در درود بر پیامبر و خاندان دور از گناهش.

(۴) نامه درخشش در رازنامها و منش‌ها و حرف‌ها و آیه‌ها و نیایش‌ها.

(۵) گوهر گرانبها در پیرامون پانصد آیه‌ای که- به گفته بیشتر روشنگران از دینداران- درباره سرور ما فرمانروای گروندگان فرود آمده است.

(۶) درخشنده فروغ‌های بزرگداشت خدا و گردآورنده رازهای یگانه پرستی در شالوده‌های باورها.

(۷) روشنگری سوره اخلاص (یگانه پرستی قل هو الله...)

(۸) نامه‌ای کوتاه در یگانه پرستی و درود بر پیامبر و تبار او

۱۱- کتاب فی مولد النبی و علی و فاطمة و فضائلهم «۱»

۱۲- کتاب فی فضائل امیر المؤمنین - «۲» که از آنچه در شماره ۱ نامبردیم جدا است.

۱۳- کتاب الالفین فی وصف سادة الکونین «۳»

سروده‌های پاکیزه او:

حافظ برسی سروده‌های پاکیزه‌ای دارد که بیشتر - و شاید همه آنها - در ستایش پاک‌ترین پیامبران است و دودمان پاکیزه او - درودهای خدا بر ایشان - واژه حافظ را نام شعری خود گردانیده و از میان سروده‌هایش که بزرگ‌ترین پیامبران - درود و آفرین خدا بر او و خاندانش - را می‌ستاید جایی است که گوید:

(۲) «چشم‌انداز خاوران را تو فروغ بخشیدی

و دانش منطق (یا خود سخن) در گرو نطق و گفتار تو است.

تو بودی و آدم در کار نبود

زیرا تو پیش از او پدید آمدی.» «۴»

که در این بیت - به گونه‌ای سر بسته - سخنی را باز می‌نماید که از پیامبر - (ص) - رسیده: «من از همه مردمان زودتر آفریده و دیرتر برانگیخته گردیدم.» «۵»

(۱) نگارشی درباره زاده شدن پیامبر و علی و فاطمه و برتری‌هاشان

(۲) نگارشی درباره برتری‌های فرمانروای گروندگان

(۳) نامه دو هزار در بازگوئی منش‌های سروران دو جهان.

(۴) با گفتار دیگری که در ص ۹۴ از زبان پیامبر بیاید ناسازگار است و ناگزیر مایه آن را صد در صد از خود پیامبر نمی‌توان انگاشت هر چند در انجیل برنابا نیز فرازهایی همسان دارد (بخش ۳۵ آیه ۸ و بخش ۳۹ آیه ۲۲) و در سخنان سرایندگان ایران نیز جای پای این گزارش‌ها را توان جست:

از جمال الدین عبد الرزاق اصفهانی:

در عهد نبوت تو آدم

پوشیده هنوز خرقة خاک

از کمال الدین اسمعیل اصفهانی:

گسترده در سرای نبوت بساط تو

آدم هنوز رخت نیاورده از عدم

از عطار نیشابوری:

هنوز آدم میان آب و گل بود

که او شاه جهان جان و دل بود

از سعدی شیرازی:

بلند آسمان پیش قدرت خجل

تو مخلوق و آدم هنوز آب و گل

از وحشی بافقی:

میان آب و گل آدم نهان بود

که او پیغمبر آخر زمان بود.

(۵) با گفتار دیگری که در ص ۹۴ از زبان پیامبر بیاید ناسازگار است و ناگزیر مایه آن را صد در صد از خود پیامبر نمی‌توان انگاشت هر چند در انجیل برنابا نیز فرازهایی همسان دارد (بخش ۳۵ آیه ۸ و بخش ۳۹ آیه ۲۲) و در سخنان سرایندگان ایران نیز جای پای این گزارش‌ها را توان جست:

از جمال الدین عبد الرزاق اصفهانی:

در عهد نبوت تو آدم

پوشیده هنوز خرقة خاک

از کمال الدین اسمعیل اصفهانی:

گسترده در سرای نبوت بساط تو

آدم هنوز رخت نیاورده از عدم

از عطار نیشابوری:

هنوز آدم میان آب و گل بود

که او شاه جهان جان و دل بود

از سعدی شیرازی:

بلند آسمان پیش قدرت خجل

تو مخلوق و آدم هنوز آب و گل

از وحشی بافقی:

میان آب و گل آدم نهان بود

که او پیغمبر آخر زمان بود.

ص: ۹۳

که آن را کسانی از گزارشگران آورده‌اند همچون: ابن سعد در «طبقات» و طبری در تفسیر خود ج ۲۱ ص ۷۹ و بونعیم در «الدلائل نشانه‌ها- ج ۱ ص ۶» و ابن کثیر در تاریخ خود ج ۲ ص ۳۰۷ و غزالی در «المضنون آنچه باید دریغ داشت» کوچک که در کنار «الانسان الکامل» چاپ شده- ج ۲ ص ۹۷- و سیوطی در «الخصائص الکبری و ویژگی‌های بزرگ‌تر ج ۱ ص ۳» و زرقانی در نامه روشننگر «مواهب بخشش‌ها ج ۳ ص ۱۶۴»

در داستان معراج نیز آمده است (که خدا به پیامبر گفت): «تو بنده و پیک منی که از همه پیامبران زودتر بیافریدیم «۱» و دیرتر برانگیختم «۲» و هم از او- درود خدا بر وی و خاندانش باد- رسیده که گفت: «نخستین چیزی که خدا بیافرید فروغ من بود.» «۳»

این سخن دیگر را نیز چندان- با زنجیره‌های درست- از زبان پیامبر آورده‌اند که نمی‌توان گفتار او- (ص)- ندانست «۴»: «من آن گاه پیامبر بودم که هنوز آدم میان آب و گل بود «۵» یا «میان روان و کالبد» یا «میان آفرینش و دمیده شدن جان در وی»

«اگر تو نبودی نه پدیده‌ها آفریده می‌شدند

و نه خاور و باختر هویدا می‌گشت»

و این جا نیز سربسته سخنی را باز می‌نماید که گروهی از راه پسر عباس

بر عالم و آدمی مقدم

از عیسی مریمی مؤخر

(سلمان ساوجی)

(۳) ن - «السيرة الحلیبة ج ۱ ص ۱۹۵»

(۴) ن - «مجمع الزوائد گردآمده افزونی‌ها ج ۱ ص ۷۱»

(۵)

«كنت نبیا» بود آن را گواه

صدرنشین او است در این پیشگاه

آب ندیده گل آدم هنوز

بود ز رخ شمع نبوت فروز

(جامی)

ص: ۹۴

آورده‌اند - همچون حاکم در «المستدرک ج ۲ ص ۶۱۵» و نیز بیهقی و طبرانی و سبکی و قسطلانی و عزامی و بلقینی و زرقانی و جز آنان - که گفت: خداوند به عیسی - درود بر او - الهام کرد که ای عیسی به محمد بگرو و کسانی از پیروانت را که او را دریابند بفرمای تا به او بگروند که اگر محمد نبود آدم را نمی‌آفریدم و اگر محمد نبود بهشت و دوزخ را نمی‌آفریدم «۱»

از زبان عمر - پسر خطاب - نیز گزارش شده که گفت: فرستاده خدا - (ص) - گفت: چون آدم آن لغزش را کرد گفت: پروردگارا! تو را به محمد سوگند که مرا بیمارز، خدا گفت: ای آدم! محمد را چگونه شناختی با اینکه او را نیافریده‌ام گفت پروردگارا! از این روی که چون مرا با دست توانای خویش آفریدی و از روان خود در من دمیدی سر برداشتم و تخت گاه جهان نهان را نگریستم که بر پایه‌های آن نوشته بود: خدائی جز خدای یکتا نیست و محمد برانگیخته خدا است «۲». پس دانستم تو تنها نام کسی را بر نام خویش می‌افزائی که از همه آفریدگانت دوست‌تر داری. خدا گفت ای آدم! راست گفتی به راستی او دوست‌ترین آفریدگان است نزد من، مرا بحق او بخوان که آمرزیدمت و اگر محمد نبود تو را نمی‌آفریدم.

«میم تو مفتاح (کلید) سراسر هستی است.» «۳»

(۱) بنگرید به انجیل برنابا بخش ۴۴ فراز ۱۹ تا ۳۱ و بخش ۹۷ فراز ۱ تا ۱۹ و بخش ۲۱۲ فراز ۱۲ تا ۲۰

(۲) انجیل برنابا بخش ۳۹ فراز ۱۴ تا ۲۸ و بخش ۴۱ فراز ۳۰ تا ۳۴

(۳)

تخته اول که الف نقش بست	بر در محجوبه احمد نشست
حلقه حا را کالف اقلیم داد	طوق زدال و کمر از میم داد
لاجرم او یافت از آن میم و دال	دایره دولت و خط کمال
گوش جهان حلقه کش میم او است	خود دو جهان حلقه تسلیم او است
امی گویا به زبان فصیح	از الف آدم و میم مسیح
همچو الف راست به عهد وفا	اول و آخر شده بر انبیا...

(نظامی)

محمدت چون بلانهایه - زحق -	یافت؟؟؟ نام او از آن مشتق
؟؟ می نماید به چشم عقل سلیم	حرف حایش عیان میان دو میم
چون رخ حور کز کناره او	گشته پیدا دو گوشواره او
یا دو حلقه ز عنبرین مویش	آشکار از دو جانب رویش
؟؟؟ ال آن کز همه فرود نشست	دل به نازش گرفت بر سر دست
کلک عنایت چو رقم ساز کرد	از همه پیش این رقم آغاز کرد
مطلع دیباچه این ابجد است	پیشترین حرف که در احمد است
نقطه وحدت چو قد افراخته	از پی احمد الفی ساخته
کرده چو قطر آن الف مستقیم	دایره غیب هویت دو نیم
نیمی از آن قوس جهان قدم	قوس دگر ممکن رو در عدم

(جامی)

حلقه شده این بلند طارم

از نام محمد است میمی

(جمال الدین اصفهانی)

ص: ۹۵

و میم تو به منتهی (پایان وجود) وابستگی دارد.

ای خاتم (بازپسین) پیامبران

تا چنان مرزی از برتری پرتو افشاندی که هیچ کس به آن نرسد.

تو برای ما اول (آغاز) و آخر (انجام) هستی

و باطن (نهان) ظاهر (آشکارت) پیشینه دارتر است.»

که در این سروده‌ها بازنمایی کوتاهی نیز هست از نام‌های بزرگوار او - فاتح (گشاینده) خاتم (به پایان برنده) اول، آخر، ظاهر، باطن، بنگرید به «المواهب» از زرقانی ج ۳ ص ۱۶۴ - ۱۶۳ -

«از هر چه ستایشگران منش تو را گویند برتری

- هر چند که آنان سخن دراز کنند -

سرمایه درونی تو - در پیرامون آفریدگان - چون سرائی است

که رازهای نهفته آنان را در بر می‌گیرد.

روان تو از برین جهان آسمانی است

هر چه را آفریده می‌شود - با فرمان پروردگار - فرود می‌آرد

ص: ۹۶

بوی خوش تو در میان پدیده‌ها روان است

و هر کس - به اندازه خویش - بهره‌ای از آن می‌گیرد.

دل‌های همه مردمان مهر تو را دارد

و گردن هر کس رشته - دوستی و پیروی - تو بر آن افکنده شده

سرچشمه نیکو کاری‌های تو - در میان جهانیان -

با همه جوی‌های پر رازش به جوشش می‌پردازد.

بازمانده نشانه‌های روشنت

بر پیشانی آفرینش می‌درخشد

موسی - هم سخن خدا - و تورات او

- چون به گفتار آیند - مردم را به تو راه می‌نمایند. «۱»

و عیسی و انجیل (مژده) نوید دادند

که تو - احمد - ستوده‌ترین آفریدگانی «۲»

(۱) سراینده در این جا گوشه چشم به فرازهایی از نامه‌های پیامبران گذشته دارد که قرآن - در سوره ۶۱ آیه ۶ - و نیز آموزشگران اسلام، آن‌ها را نوید بر پیدایش کیش و پیامبر خود گرفته‌اند و از آن میان بنگرید به «تورات، سفر پیدایش باب ۱۷ آیه ۲۰ و سفر تثینیه؟؟؟»

باب ۳۳ آیه ۱ و ۲» و نیز به «انجیل یوحنا باب ۱۴ آیه ۱۶ و باب ۱۵ آیه ۲۶ و باب ۱۶ آیه ۷ تا ۱۵» و به ویژه به «انجیل برنابا باب ۳۶ آیه ۶ و از باب ۵۴ آیه ۴ تا باب ۵۸ آیه ۱۰ و باب ۱۱۲ آیه ۱۷ و ۱۸ و از باب ۱۳۶ آیه ۱۰ تا باب ۱۳۷ آیه ۵ و باب ۱۶۳ آیه ۳ تا ۱۱ و جاهای دیگری که در زیرنویس‌های پیشین یادآور شدیم» که چگونگی هماهنگی میان آن‌ها با زمینه‌ها و باورهای اسلامی را در نگاشته‌های چهار نو مسلمان از دانایان دینی یهود و مسیحیگری - حاج بابا قزوینی یزدی، عبد الله اندلسی، محمد صادق فخر الاسلام ارومیه‌ای و محمد رضا جدید الاسلام - و جز آنان باید جست و اکنون در همسازی با سروده‌های بررسی از ادیب الممالک فراهانی بشنود که:

بر
بابک یرنا

این است که ساسان به دساتیر خبر داد

پدر پیر
خبر داد

بودا
به صنم
خانه
کشمیر
خبر داد

و آن
کودک
ناشته
لب از شیر
خبر داد

جاماسب به روز سوم تیر خبر داد

مخدوم سرائیل به ساعیر خبر داد

ربیون گفتند و نبوشیدند احبارموسی ز ظهور
تو خبر داد به یوشع

ادریس بیان کرد به اخنوخ و همیلع

تا بر
تو دهد
نامه آن
شاه
سمیدع

بر
فرق تو
بنهاده خدا
تاج مرصع

شاهول به یثرب شده از جانب تبع

ای از رخ دادار برانداخته برقع

در دست تو بسپرده قضا صارم بتار

(۲) سراینده در این جا گوشه چشم به فرازهایی از نامه‌های پیامبران گذشته دارد که قرآن- در سوره ۶۱ آیه ۶- و نیز آموزشگران اسلام، آن‌ها را نوید بر پیدایش کیش و پیامبر خود گرفته‌اند و از آن میان بنگرید به «تورات، سفر پیدایش باب ۱۷ آیه ۲۰ و سفر تثینہ؟؟؟»

باب ۳۳ آیه ۱ و ۲» و نیز به «انجیل یوحنا باب ۱۴ آیه ۱۶ و باب ۱۵ آیه ۲۶ و باب ۱۶ آیه ۷ تا ۱۵» و به ویژه به «انجیل برنابا باب ۳۶ آیه ۶ و از باب ۵۴ آیه ۴ تا باب ۵۸ آیه ۱۰ و باب ۱۱۲ آیه ۱۷ و ۱۸ و از باب ۱۳۶ آیه ۱۰ تا باب ۱۳۷ آیه ۵ و باب ۱۶۳ آیه ۳ تا ۱۱ و جاهای دیگری که در زیرنویس‌های پیشین یادآور شدیم» که چگونگی هماهنگی میان آن‌ها با زمینه‌ها و باورهای اسلامی را در نگاشته‌های چهار نو مسلمان از دانایان دینی یهود و مسیحیگری- حاج بابا قزوینی یزدی، عبد الله اندلسی، محمد صادق فخر الاسلام ارومیه‌ای و محمد رضا جدید الاسلام- و جز آنان باید جست و اکنون در همسازی با سروده‌های بررسی از ادیب الممالک فراهانی بشنوید که:

بر
بابک برنا
پدر پیر
خبر داد

این است که ساسان به دساتیر خبر داد

بودا
به صنم
خانه
کشمیر
خبر داد

جاماسب به روز سوم تیر خبر داد

و آن
کودک
ناشته
لب از شیر
خبر داد

مخدوم سرائیل به ساعیر خبر داد

ربیون گفتند و نیوشیدند احبار موسی ز ظهور
تو خبر داد به یوشع

ادریس بیان کرد به اخنوخ و همیلع

تا بر
تو دهد
نامه آن

شاهول به یثرب شده از جانب تبع

شاه
سمیدع
بر
فرق تو
بنهاده خدا
تاج مرصع

ای از رخ دادار برانداخته برقع

در دست تو بسپرده قضا صارم بتار

ص: ۹۷

ای ارمغان مهربانی خداوند برای جهانیان!

وای آن که اگر نبود دیگران آفریده نمی شدند!

تو چهره درخشان بزرگی ها هستی

- و رخسار تابناک زیبایی ها -

(۳) تو درستکاری و تو زینهار

و توئی که گره ها را می گشائی

(۴) رجب به سوی تو آمده و آن هم با گردنی که گناهان بر آن سنگینی

می کند، می شود - از این گرانبار - رهائی اش بخشی؟»

و هم اوست که پیشوا و فرمانروای گروندگان - درود بر وی - را می ستاید و می گوید

: خرد فروغ است و تو مایه اش

هستی رازی است و تو آغازش

همه آفریدگان که فراهم آیند

همه بنده‌اند و تو سرورشان

تو آن سرپرست هستی که برجستگی‌ها و برتری‌های او را در میان

آفریدگان همانندی نیست

ای نشانه توانائی خداوند در میان بندگان!

و ای راز آن که خدائی به جز او نیست!

جهانیان درباره تو به ناسازگاری افتادند

و- با سرگردانی- از راه راست به در شدند.

گروهی گفتند: البته او هم بشری است

ص: ۹۸

و دسته‌ای گفتند: راستی که او خدا است

ای آن که بر می‌انگیزانی و- پس از مرگ- زندگی دوباره می‌بخشی!

وای آن که خداوندش فرمانروائی بندگان را به او سپرده است!

ای آن که فردا بهشت و دوزخ را میان مردم بخش می‌کنی!

تو پناهگاه و مایه رستگاری امیدواران هستی

برسی چه هراسی از سوزش آتش دارد

با این که- در روز شمار- تو فریادرس اوئی.

بنده شیر خدا را پروای آتش نیست

زیرا هر کس او را دوست داشت در آتش نخواهد بود.

و این هم از گفته‌های او است در ستایش سرور ما فرمانروای گروندگان- دروذهای خدا بر او-

ای سرزنشگر مرا واگذار!

و آن چه در دل دارم بشنو

هر گاه بر ستایشگری خود از او می‌افزایم

گویند تندروی را کنار بگذار!

من اگر - در راه راست - چشم را گشوده

و چیزی را باور داشته باشم پروایم از کسی نیست.

نشانه توانائی خداوند که سخن گوئی

از منش او برای من رواست

ای سرزنشگر چند و چند

- بگو مگو با مرا - دامن من زنی؟!!

ای که مرا در دلدادگی‌ام نکوهش می‌کنی!

مرا به خویش گذار!

تو و کوی رهائی!

مرا با گمراهی‌ام بگذار!

ص: ۹۹

آنکه پیامبر برگزیده سفارش‌هایش را با او کرد

مهرورزی من با وی برابر است با دست یافتن به رسائی خویش «۱»

پس از مرگ که زنده شوم توشه من است

و - هنگام بازگشت به جهان - پناهگاهم

پیروایم از کیش خود با دستیاری او رسائی می‌یابد «۲»

و سخنم را با یاد او به انجام می‌رسانم.

و از سروده‌های او در ستایش فرمانروای گروندگان - درود خدا بر وی - این‌ها است که می‌گویند

: (۷) «با نام‌های نیکوی تو دل را خوشبوی می‌گردانم و کی؟

همانگاه که نسیم آن‌ها از پاک آستان بزرگی‌ها وزیدن گیرد.

اگر جانم دردمند شود تو پزشک آنی

و اگر بهره‌های دلپسند را از دست بدهد تو به آن نیکی می‌کنی

خرسندم روز رستاخیز را هراسان و به گونه‌ای دیدار کنم

که خون پیکار کنندگان با تو بر گردن من باشد

(ای پدر حسن! اگر مهر تو مرا به دوزخ ببرد

بازهم آن دوزخ - نزد من - رستگاری است

- با این همه - آن که باور دارد تو سرپرست اویی

- و بخش‌کننده بهشت و دوزخ - چه باکی از آتش دارد؟) «۳»

(۱) ن - در نسخه‌ای دیگر:

به راستی مهرورزی من با علی مرتضی به رسائی خویش دست یافتن است.

(۲) بنگرید به سوره ۵ آیه ۳ و به پارسی شده غدیر ج ۲ ص ۱۱۵ تا ۱۲۶

(۳) این دو بیت را که میان (۱) نهادم از بررسی نیست زیرا - به گفته محسن امین و قاضی شهید - ابو الفتح رازی که چندین سده پیش از بررسی می‌زیسته در نوشته‌های خود آن را آورده و از صاحب پسر عباد دستور نامی بویه‌یان دانسته است (نیز بنگرید به «هدیه العباد ارمغان بندگان» از شیخ عباسعلی ادیب - ص ۵۹) البته نمی‌توان گفت که شاید بررسی سخن صاحب را در میان سروده‌هایش گنجانده و - به گفته سخنوران - هنر تضمین را به کار برده باشد زیرا - باز به گزارش امین و قاضی -

بیت پیش از آن را نیز علی اربلی - در گذشته در سده ۷- در نگارش خود یاد کرده و آن را از متنبی - سخنور بزرگ تازی دانسته چنانچه عبد الجلیل رازی نیز در سده ۶ دو بیت را آورده و از متنبی شمرده و بر این بنیاد به هیچ روی از برسی - در گذشته در سده ۹- نتواند بود.

ص: ۱۰۰

شگفتا از گروهی که امیدوارند خداوند آنان را بیامزد

و آن گاه تو را دشمن گرفته‌اند!

و شگفتا که تو را - بی هیچ گناهی - پس زدند

و دیگری را پیش انداختند با آنکه تو پیشوای آنان بودی!

و باز در ستایش سرور ما - پدر دو فرزند زاده پیامبر درود خدا بر او - گفته

: (۸) «علی بر آسمان فرو شکوه برآمد

و چون بازگشت با هر دو مشت گوهرهائی یگانه آورده بود

(۹) به دریای برتری‌ها که گام نهاد، ناچیزی آن را باز نمود

و همه زمینه‌ها و مرزهای آن بر وی تنگ آمد.

(۱۰) فرخنده باد آن پایگاه و رسیدن گاه! و خجسته آن که پای به آنجا

گذاشت!

او را در همه دلها صله (پیوند) وعاندی «۱» (بازگشتی) هست

از بزرگی پایگاهش آنان هم که بر وی رشک می‌بردند برجستگی‌های

آن را گزارش کردند

و چه برجستگی‌های درخشانی که رشکبران نیز آنها را بازگو

کنند «۲»!

دوستدارانش از بیم و هراس برتری‌های او را پوشیده داشتند

- و رشگبران و کین توزان نیز از روی دشمنی -

(۱) از اصطلاحات به کار رفته در دستور زبان تازی

(۲) و الفضل ما شهدت به الاعداء

ورنه جز مدح و ستایش نشنیدیم ز دوست(۰)

(مرد آن است که دشمن بستاید هنرش

ص: ۱۰۱

با این همه - و در میان این دو گروه - چندان از منش‌های برجسته او

پراکنده شد

که از شمردن آن ناتوانیم.

پیشوائی که در پیشانی سپهر سرفرازی اخترانی دارد

که چندان بالا رفتند تا نگاه هیچکس به آن‌ها نتوانست رسید.

شاخک‌های ستاره سماک را پایگاهی برای آواز دادن شناختند

و همچون گلوبند به گردن جوزاء «۱» آویختند

برتری‌هایی که چون بدرخشد هر دردی را درمان خواهد کرد،

پاکیزه می‌شود و با بوی خوشش همه دیدگاه‌ها را پاکیزه می‌نماید

رهبری که - هنگام سخن از او - اندیشه به سرگردانی می‌افتد.

تا او را پرستیدن گیرد و مهر او را بر زبان آورده در این راه تلاش کند

پیشوائی بزرگ که گوهرش همه جوانمردی‌ها را در بر می‌گیرد

و نامه فرود آمده از آسمان که یاد خدا در آن است ستودگی او را

گواهی می‌کند.

درود خدا بر او باد! و تا کی؟

تا آنگاه که کسی از دوستداران، نام او را بر زبان می‌راند - که این

ویژگی در برسی جاودانه است -»

و هم او است که درباره سرور خاندان پیامبر - فرمانروای گروندگان بر او و ایشان درود باد - گوید:

(۱۱) «ای ماه ناآشنای رجب و ای با شکوه ماه رجب! «۲»

- چنانکه گفته‌اند - رازی پوشیده را هویدا ساختی

(۱) از برج‌های فلکی و واژه آن نیز برای گوسفند سیاه میان سفید به کار می‌رود.

(۲) واژه ماه را من در برگردان پارسی افزوده‌ام و اگر درست باشد می‌رساند که سراینده، زاده شدن علی در ماه رجب را در پیش چشم دارد و شاید هم بگوئیم روی سخن او با خودش (حافظ رجب) است که به پندار خویش رازهای سرپوشیده را درباره خاندان پیامبر آشکار ساخته است.

ص: ۱۰۲

و پرده‌هایی را پس زده و نهفته‌هایی را آشکار گردانیدی

که از دیده بد کنشان پنهان است.

همان بود که چون در میان آفریدگان جای گرفت

ناگاه نموده شد که درون آنها از سرب است و برون از سیم «۱»

مگر اندکی از مردان که بنیاد ایشان پاکیزه و پیراسته بود

(۱۲) سخنی نوشتی که بهری از آن را هم

شاید با خامه‌ای از روشنائی بر گونه سیه چشم زنان بهشتی نگاشت.

از آن روی بود که مردم،

دیگر گونه‌ای از نیروی نادانی‌های آمیخته به هم گردیدند.

یکی دوستدار است و دیگری دشمن کین‌توز

و اینجا گروه وابسته به خداوند چیره‌تر خواهد بود «۲»

بینی گنده‌ای هست که چون مرا در برابر خویش دید روی ترش کرد و

برگشت

بی‌چون و چرا در پاکدامنی مادرش سخن است

و اگر او راستکار می‌بود فرزند وی نیز پاک‌نژاد می‌گردید.

اگر داستانی درباره بزرگ فرمانروای ما بشنود

بر می‌گردد

و اگر باز یادی از شیر تازان خداوند بکنی

بر سر خشم می‌آید.»

و نیز چکامه شیوا و آهنگینی - با قافیه را - دارد که فرمانروای گروندگان - درود بر او - را در آن می‌ستاید

و ابن سبعی «۳» بر سر

(۱) گندم نمای جو فروش را مشت باز کرد.

(۲) بنگرید به سوره ۵ آیه ۶۱

(۳) ن- دانشمند روشنگر آئین، استاد فخر الدین احمد پسر محمد احسائی، در هند زیستن گرفت و همانجا درگذشت بر این متوج شاگردی کرده و از همگنان ابن فهد حلی- درگذشته در ۸۴۱- بوده است.

ص: ۱۰۳

هر بیت آن سه نیم بیت دیگر- با همان قافیه و آهنگ- نهاده

و به گونه‌ای درش آورده است که این جا یاد می‌کنیم:

(۱۳) «منش‌های تو خداوندان اندیشه و تیزنگری را درمانده ساخت

و آنان را در گرداب‌های ناتوانی و سهمناکی سرنگون افکند.

(۱۴) توئی آن کس که نگرستن در سرمایه‌ی درونی‌اش دیده‌ای موشکاف

می‌خواهد

ای نشانه توانائی خداوند و ای افزار آزمایش بشر!

و ای روشنگر آئین خدا و ای برترین شاهکار سرنوشت!*

اندیشمندان باریک بین در نمودن لایه نهانی‌اش از پای می‌افتند

و خداوندان خرد و برتری- هنگام سخن از تو- فریفته می‌شوند

ای فروغ خداوندی! زیر کان کجا می‌توانند مرزهای تو را دریابند؟

ای آن که گفتار سربسته خردها به سوی او باز می‌گردد!

و خردمندان در پیشگاه او سنگینی ناتوانی و سهمناکی را در خود

می‌نگرند! * «۱»

در پیدایش تو گروهی از مهرورزان به گمراهی افتادند

و چون از تو نمایی دیدند که مانند آن نتوان نمود کارشان به تند روی

انجامید

ای خداوند برتری‌ها! مغزهای آنان را سرگردان ساختی تا گام بالا

نهادند

اندیشه‌های اندیشمندان را حیران گردانیدی و کی؟

همان‌گاه که نشانه‌های جایگاهت را در روزگار بدیدند.*

فرمان‌هائی را که دگرگونی یافته بود بر مردم آشکار کردی

و سخنان پیامبر را که دست خورده بود باز نمودی

توئی که گذشتگان از همگان پیشروتر بودند.

(۱) هر ستاره نشانه پایان یک بند است و هر بند پنج نیم بیت

ص: ۱۰۴

ای آن که - در روشنائی و بینش - آغاز و انجام همه هستی!

و ای آن که - در دیده و در نشان - آشکار و پنهان می‌نمائی!*

ای آن که خواهنده گرفتار را نان خوراندی

و با آن که - از روی بزرگواری - روز را با زبان روزه به شب رسانیدی

خود مزه خوراک را نجشیدی!

و ای آن که چون دریای تاریکی همه جا را فرا گرفت، گردی خورشید

را باز گردانیدی!

تو گفتارهای شیوا را در سخن آوردی

چنانکه در آیه‌ها و سوره‌های نامه خدا نیز سخنانی سربسته برای تو

هست.*

فروغ برتری‌های تو برای آنان خاموش نمی‌شود

و از لابلای آنچه گمراهان پنهان داشته‌اند روی می‌نماید

پیوسته اندیشه‌های مردم- در پیرامون تو- با هم ناساز بوده

چه بسیار از مردمان که- درباره تو- تا ژرفای دریای بررسی‌ها فرو رفتند

ولی سرمایه درونی تو بر آنان- و بر هر توانا- پوشیده ماند.*

اگر تو نبودی توده پاکان استواری نمی‌یافت

نه! هرگز! و راه روشن نیز بر مردم هویدا نمی‌گشت

و چون و چراها از دل کسانی که گرفتار آند بیرون نمی‌رفت،

آن کس را که دیده بینشش- در لا به لای دام‌هایی از سخنان و نگرش‌ها-

سرگردان شده

تو راه می‌نمائی.*

به پایگاهی برآمدی که دست پندار به آن نتواند رسید

در کام نبردهائی کشنده فرو رفتی

سرور من! ای دارنده و رها کننده گیتی!

ص: ۱۰۵

تو همان کشتی هستی که هر کس راستی خود را به آن آویخت رستگاری یافت

و هر که از آن بگشت در گرداب بدی‌ها افتاد.*

اندیشمندان از فروغ برتری تو بر می گیرند

و از نشانه های خدایگان دانش می ربایند

اگر روشنگری تو نبود کارها همه به گونه ای سر در گم کننده به هم

می آمیخت

نه پیش از تو برای اندیشه ها خواهشی هست

و نه پس از تو برای نگرندگان پژوهشی.*

فرازاها و نامه های آسمانی دستور فرمانروائی تو را آوردند

برخی به آن گرویدند و برخی از باور داشتن باز ایستادند

و اگر تو نبودی هیچ روزی نه آن هماهنگی بود و نه این ناسازگاری «۱»

زیرا مردم در همه هنگام پراکنده اند جز به گاه سخن از تو که همداستان

می گردند «۲»

تا برخی در بهشت جای گرفتند و برخی در دوزخ*

بهترین آفریدگان گروهی اند که راه تو را پیش گرفتند

و بدترینشان آنان که بر کاستن از جایگاه تو همداستان شدند

گروهی نیز - از نادانی - آنچه را شنیدند به گونه ای نادرست باز

گردانیدند

پس مردم درباره تو سه دسته اند یکی آنان که به جایی والا رسیدند

و دیگر آنان که به نادانی و ناپاکی آلوده گردیدند*

وای بر آن گروه! چه انگیزه ای از راه راست باز می دارندشان!؟

اگر پیروی تو را کنند چه بسیار سود می‌برند

ای آن گروهی که جایگاه وی به نافر خندگی گمراهش کرده!

(۱) مردم در این باره که بایستی از تو سخن برانند همداستانند ولی در این که چه بگویند ناهماهنگ ... (برگردید به ص ۱۰۶ و زیرنویس آن)

(۲) مردم در این باره که بایستی از تو سخن برانند همداستانند ولی در این که چه بگویند ناهماهنگ ... (برگردید به ص ۱۰۶ و زیرنویس آن)

ص: ۱۰۶

و گروهی که چندان سرنگون شد تا نه روشنائی آن را برخواهد

داشت

و نه دیدگان آن می‌تواند ژرفای راستی را بکاود!*

همه نامه‌های آسمانی، بزرگی جایگاهت را به زبان می‌آرند

و خداوندان دانش از دانش‌های تو بر می‌گیرند

اگر پای تو در میان نبود مردم نه با یکدیگر سر جنگ داشتند و نه راه

آشتی می‌سپردند

چرا که - از یک دیدگاه - همه جا با هم به سازش‌اند و به تو که می‌رسند

به کشمکش بر می‌خیزند

و از - چشم دیگر - همه جا با هم ناسازگاری می‌نمایند مگر این برنامه

به زبان تو پایان یابد که آن گاه همداستان می‌شوند پس اندیشه درباره

تو است که کار را به جائی سهمناک می‌کشاند. «۱»*

(۱) برای آن که سخن سراینده روشن‌تر شود چند فراز از نگاشته عباس محمود عقاد- نویسنده و پژوهشگر مصری را به پارسی برگردانده و در این جا می‌آوریم:

«یکی از ویژگی‌های رهبری که تنها در علی می‌توان یافت- و نه در هیچ پیشوای دیگر- همان پیوند او است با مذهب همه گروه‌هایی که از آغاز اسلام پدید آمده‌اند که او را می‌توان بنیادگذار همه آنها دانست و اگر هر کدام از آنها را یک آسیا بیانگاریم او همان ستونه آهنی‌اش می‌شود که همه آسیا برگرد آن می‌چرخد و تنها به آن گونه هستی خود را نمایش می‌دهد، در اسلام بسیار کم می‌توان به دسته‌ای برخورد که از آغاز پیدایش؛ علی را آموزگار خویش نشناخته یا وی را زمینه گفتگو و زیر بنیاد پژوهش‌هایش نگرداند، همه در پیرامون او به سخن می‌پردازند و در این باره به خرده‌گیری از یکدیگر می‌نشینند.

از یک سوی میان او با دانیان عقیدت‌شناس و کاوشگران در سرچشمه‌ی خداپرستی، پیوندی استوار می‌بینیم و از دیگر سوی‌ها نیز با دانشوران فقه و حقوق و دانشمندان سخنوری و نغزگوئی. که همه اینان با زنجیره‌های پیوسته، او را استاد خود می‌شناسند.

درباره گروه‌هایی هم که او را زمینه گفتگو و زیر بنیاد پژوهش‌هایشان گرفته‌اند؛ همین بس که نامی ببریم از خوارج و رافضی‌ها و شیعیان و سرسپردگان امویان و سنیان، که به این گونه می‌توان گفت همه گروه‌های مسلمان را بی‌چون و چرا- یا با چون و چرائی بس ناچیز- شماره کرده‌ایم ...

پس «پیشوا» سزاوارترین نامی است که بر او توان نهاد و او سزاوارترین پیشوایان است به نام و نشان «پیشوا ...» پایان البته عقاد نه درباره شاخه‌های هر یک از این گروه‌ها که بشمارند سخنی گفته- نه درباره آن دسته‌ها که با پذیرفتن رنگ‌هایی از مذهب‌های گوناگون، سازمان‌ها و اندیشه‌های جداگانه‌ای داشته و- با همه این‌ها- علی را بزرگ‌ترین نمونه و برترین سرمایه نگرش خود گرفته‌اند، همچون پهلوانان، صوفیان، جوانمردان، هنرمندان، سازمان‌های پیشه‌وران و ...-

ص: ۱۰۷

- برای بزرگ داشت تو- آیه‌ها و سوره‌ها آمد

تا برخی به آن گرویدند و برخی حق‌پوشی کردند

برخی نیز از نادانی- در همانجا که بودند- ایستادند و به آزمایش پرداختند

چه اندازه سربسته سخن گفتند؟ و تا چه مرزی را هویدا ساختند؟ و تا

کجا پنهان‌کاری نمودند؟

حقیقت از میان آشکار و نهان روی می‌نماید*

سوگندی سخت به آن خدای که ما را بیافرید!

که اگر تو نبودی خدای والا، آسمان را به استواری نمی‌پرداخت

ای آن که در بالاترین جای - از تخت گاه جهان نهان - نامی به

اندازه‌ی سپهر داری!

نام‌های درخشان تو مانند ستارگان تابان است

و منش‌های هفتگانه‌ات به گردنده‌های گوی مانند جهان می‌ماند*

آن گاه که خداوندان دانش‌ها نادان گردند تو دانائی

زیرا دانشی که میان مردم پراکنده شده از سوی تو بوده

تو اختر راهنما هستی که هر گمراه را راه می‌نمائی.

فرزندان فروزانت همچون برج‌هایی هستند در سپهر معنی

و تو به خورشید و ماه می‌مانی*

پیشوایانی که سوره‌های قرآن، زبان به برتری ایشان گشوده

و راه راست به دستیاری‌شان هموار گردیده

خنک کسی که به آنان - و نه دیگران - پیوند

ص: ۱۰۸

که آنان گروهی‌اند که دودمان پیامبر یا بگو تبار خداوندند

و هر که با هر دو دست در آنان آویخت از لغزش سهمناک رهائی یافت*

فرازهای استوار قرآن بر آنان فرود آمده

و- با همه گستردگی - فشرده‌ای از لایه‌های برتری آنان را در بردارد

راهنما آنانند، کسی را به جایشان برمگزین!

در کرانه درستکاری‌اند و نردبان رستگاری و رسیدن به بالاترین پایگاه دانش.

آیا- در این کرانه- دیگران را هم توانی جست؟*

با دستیاری راز تو بود که موسی دل سنگ را شکافت

و با خضر (پیامبر سبزپوش) که همراه گردید به راستی تو یار او

بودی «۱»

به فرخندگی تو بود که نوح رهائی یافت و کشتی وی روان گردید.

ای راز همه پیامبران

- از نامور و ناشناس-!*

نادان بی‌خرد؛ مرا در مهر تو سرزنش می‌کند

آن را که در راه راست باشد گفتار کسانی که درستی را با دروغ به هم

می‌آمیزند زیانی نمی‌رساند

ای آن که از داشتن هم‌تا و همانند برکناری!

و منش تو برتر از مرزبندی‌های کسانی است که راه‌ها را چنانکه باید

نمی‌شناسند!

تو در دیدگان ما همچون چشم هستی در چهره مردمان»* پایان

این گفتار او نیز در ستایش از فرمانروای گروندگان- درود بر او- است:

(۱) هم موسی و هم عیسی و هم خضر و هم الیاس هم صالح پیغمبر و داود علی بود (مولانا)

ص: ۱۰۹

و ای راز خدای نگاهبان در همه کشورها!

ای کسی که در پهنه هستی به آهنی می‌مانی که سنگ آسیا بر آن

می‌چرخد!

ای سرچشمه آبشخور هستی!

ای گوهر و رازی

که فرشتگان از او آموزش‌ها فرا گرفتند!

(۱۶) در هیچ تاریک سرائی چهره بامداد آشکار نگردید

مگر به راستی پرده از رخسار زیبای تو برگرفت «۱»

ای زاده مردان پاک و پاک نهاد

و نیک‌زنان پسندیده و بزرگوار و بازدارنده از گناه.

تو از نابودی زینهار می‌دهی

و از پرتگاه‌ها رهائی می‌بخشی

تو راه راست هستی

و بهشت‌هائی را که بالش‌های با شکوه دارد بخش می‌کنی

از آتش به تو باید پناه برد

که کار دار دارنده‌اش توئی.

(۱۷) ای آن که چون با زیباییات پرتو افشاندی

پیراهن همه تاریکی‌ها را گریبان دریدی!

درود خداوند بر تو

از سوی آن که به بهترین راه‌ها راه می‌نماید

آنجا که تو در کنار حافظ برسی، باشی

پروایش از چیزی نیست.»

درباره خاندان پیامبر - درود بر ایشان - نیز سروده‌هایی دارد

که

سخنسرای ورزیده، استاد احمد پسر حسن نحوی با افزودن سه نیم

بیت بر سر هر بیت آن به این گونه درش آورده است:

(۱) ن - در پاره‌ای از نسخه‌ها آمده: هیچ بامدادی - برای راهنمائی - رخ نمود ...

ص: ۱۱۰

(۱۸) به خاندان پیامبر برگزیده و فرزندان‌شان مهر می‌ورزم

- و به بستگان و دودمان‌شان که پاک‌ترین آفریدگانند -

(۱۹) از پدر و نیای خویش نشان دارند

و گروهی‌اند که در چهره آنان فروغ پیامبری می‌درخشد و - نشانه‌های

پیشوائی - پرتو می‌افشاند*

اختران سپهر سرفرازی‌اند و ماه دو هفته نشانی‌های کیش خداوندند و
کوه‌های بردباری او، فرود آمدن گاه یادنامه وی و فرمانروایان دستور او.
گنجوران دانش وی‌اند که سخن خدا را به گونه‌ای ناشناخته فرا می‌گیرند.
خداوندی که نگاهبان همه است راز خویش را به نزد آنان نهاده*
ستایش آنان در نامه استوار خداوند به استواری آمده
و آن چه را آدم فرا گرفت «۱» نزد آنان است
فرمان دیگر مردم را رها کن که از روشنگری تهی است.
آن گاه که امامان برای داوری نشینند دیگران همه لال می‌شوند
و آن گاه که لب به سخن گشایند روزگار سراپا گوش می‌گردد*
فرمانبری‌های ما از خدا با دوستی آنان پذیرفته می‌نماید
و نامه فرود آمده از آسمان درباره برتری‌های ایشان است -
جایگاه بلندشان از همه زمین برتر می‌رود و همه جا را زیر بال می‌گیرد
یادشان همه جهان پیدایش را خوشبو می‌سازد
بوئی خوش دارند که از مشگ آنان خود می‌نماید*
موسی خدا را به فرخندگی آنان خواند تا - از رنج - رهائی یافت
و پروردگارش از سوی آن کوه با او به سخن پرداخت
چون چیزی را بخواهند دشواری‌هایش آسان می‌گردد
و آن گاه که آشکار شوند دل روزگار از شکوهشان می‌لرزد.

و شیران در بیشه به هراس می‌افتند*

اگر آنان نبودند نه هیچ کشتی روان می‌گردید

و نه خداوند مردمان را می‌آفرید

بزرگ منشانی که چون به دیدارشان روی به میزبانی می‌شتابند

و اگر یاد از نیکی و بخشش در میان آفریدگان برود

دریای بخشش ایشان سرشار است و پرریزش*

پدر آنان برادر پیامبر برگزیده - طه «۱» - و جان او است

و خود نیز شاخه‌ای از آن درخت هستند که در سرزمین بزرگواری‌ها

کاشته شده

و مادر آنان - بانوی او - فاطمه زهراست

پدرشان سپهر سرفرازی است و مادر؛ آفتاب

و خود اخترانی‌اند که برج بزرگواری جای رخ نمودنشان است*

نژادی تابناک دارند

که با احمد - پیامبر ستوده - همچون درختی ریشه‌دار به همه جای زمین

کشیده شده و از او تا دورترین جایگاه‌ها بررفته است

از زیبائی و یرتو پاشی آستان پاک خدا، زیبائی و یرتو پاشی‌شان افزایش

یافته

ای آن نژادی که - همچون آفتاب - سپید و درخشان است!

و ای آن بزرگی‌هائی که از فراز سر اختران برتر می‌رود!*

بزرگ منشانی که پرورش ایشان با پاکی و پاکیزگی بوده

و از احمد - ستوده‌ترین پیامبران پاکدامن - گوهری در آنان به جای مانده

مادرشان فاطمه زهرا است - و پدر؛ شیر خدا -

اگر سرافرازی‌های مردم را بشماریم چه کسی مانند آنان خواهد بود؟

(۱) بنگرید به زیرنویس ص ۵۰

ص: ۱۱۲

دوست من! اگر می‌شنوی یک بار دیگر در این‌ها بنگر!*

علی - فرمانروای گروندگان - فرمانروای آنان است

و حسن و حسین شالوده پرهیزگاری‌اند

زیرکانی روزه‌دار که بوی خوش آنان پراکنده است.

فرخندگانی نمازگزار که مانندشان را کم توان یافت

راهنمایانی سرپرست که سرچشمه‌های پیام‌گذاری‌اند*

بازادگانی پاک که سایه‌های خدا در زمین سایه‌های آنان است

ایشان - همگی - کان دانش و برتری‌اند

بزرگواری و بخشندگی آنان بوده که آفریدگان را زندگی بخشوده

اگر خواهی از برتری‌ها سخن برانی بایستی تنها آنان را به یاد آری

و دانش را در میان دانش‌های والایشان سراغ بگیری*

گناهکاران با بزه‌های خویش به سوی آنان می‌گریزند

تا در پیشگاه پروردگار برای بزهکاران میانجی‌گری کنند

فرمانبری از خدا جز از دوستان آنان پذیرفته نیست

و فردا- همانگاه که در روز رستاخیز آفریدگان را گرد آرند-

به جز مهر آنان دستاویزی برای رستگاری نتوان یافت*

سوگند به آن که پای به مکه نهاد

که هر کس برتری تبار پیامبر را نپذیرفت زیان‌کار است

گرچه همه زندگی پیشانی‌اش را در برابر خدا بر خاک بساید

اگر بنده‌ای دوستدار دودمان پیامبر نبود

خداپرستی‌هایش سودی برای او ندارد*

ای فرزندان ستوده‌ترین پیامبران: احمد!

آن گاه که فردا- گرفتار در زنجیر گناهان- بیایم جز شما کسی را

ندارم.

ص: ۱۱۳

شما را- ای بهترین کسانی که آنان را آواز دهند- آوا می‌دهم

ای خاندان پیامبر برگزیده و ای درفش راهنمائی!

فردا- در آنجا که می‌ایستم- به سوی شما می‌نگرم.*

به خدا سوگند من فردا هراسی از آتش ندارم

زیرا شما - ای دودمان ستوده‌ترین پیامبران، احمد! - سرپرستان کارید

و اکنون دست برداشته شما را می‌خوانم

که - ای تبار محمد! - دست مرا بگیرید و جز شما کیست

که در روز رستاخیز به میانجی‌گری گنهکاران برخیزد؟*»

چنانکه گفتیم استاد احمد نحوی با نهادن سه نیم بیت بر سر هر بیت

از چکامه بررسی، آن‌ها را در سروده‌های پنج پاره‌ای خویش

گنجانده که خود چکامه و افزونی‌ها را آوردیم؛ پسر نحوی -

استادهای در گذشته در ۱۲۳۵ - نیز با سروده‌های بررسی کاری

همانند پدر کرده و این هم بند نخست از فر آورد تلاشش:

(۲۰) «هر کس فرزندان ستوده‌ترین پیامبران - احمد - را خشنود بدارد

رستگار است

- همان پیشوایان راستینی را که برای رهائی به آنان خرسندی داده‌ایم -

(۲۱) خنک آنکه در راهنمایی خویش از آنان وام بخواهد.

آناند گروهی که در چهره ایشان فروغ پیام‌گزاری می‌درخشد و

نشانه‌های پیشوائی پرتو افشانی می‌کند.»

و هم بررسی است که درباره خاندان پاک پیامبر - درودهای خدا بر ایشان - گوید

: (۲۲) «بایسته‌ها و شایسته‌ها و داستان من شمائید

و همه هر چه دارم از شما است

آن گاه که نماز می گزارم رو به سوی شما دارم

و چون بر آستان شما می ایستم پیشوائی می یابم

ص: ۱۱۴

خیال شما همیشه در برابر دیده من است

و مهر شما سرشته در دلم

ای سروران و پیشروان من!

با مژه های چشمم خاک آستان شما را می روبم و می بوسم

زندگی خود را ویژه ستایشگری و بازگوگری داستان شما گردانیدم.

پذیرید و مهربانی کنید!

از برتری خویش بر حافظ ببخشائید

بر وی نیکوکاری نمائید و فردا رهائی ارزانی اش دارید.»

و هم از او است که درباره خاندان پاک پیامبر - درود خدا بر آنان گوید

: (۲۳) «ای خاندان طه «۱»! شما امید من

و - در روز برانگیخته شدن - پشتوانه منید.

اگر گناه زمینه را بر من تنگ گردانیده

دوستی شما - در روز شمار - آن را فراخی می بخشد

با مهر شما و با ستایشگری خوشبوی شما

امیدوارم خدا از من خشنود شود و از لغزش هایم درگذرد.

رجب حدیث خوان - حافظ برسی

- پیوسته بنده بنده شما است

در روز پرانگیخته شدن از داغی آتش نمی هراسد

زیرا محمد و علی دو سرور اویند

در ترازوی او بر سنگینی کارهای نیکویش خواهند افزود

و نامه کردار او را سپید می گردانند

راه جدائی نرفته است

(۱) بنگرید به زیرنویس ص ۵۰.

ص: ۱۱۵

تا از گمراهی های رگه رگه توده بر کنار بماند.»

و هم یک مسمط «۱» درباره آنان - دروهای خدا بر ایشان - دارد و گوید:

(۲۴) «اندیشه به راز شما دست نمی یابد

کار شما در میان آفریدگان سهمناک است

پیچیده می نماید و گشودن راز آن سهمگین.

هیچ کس تاب بازنمائی منش هاتان را ندارد

سوره های قرآن با ستایشگری شما آرایش یافته.*

هستی شما پدید آورنده هستی است

و فروغ شما نشانه آشکار شدن ها

هستی روی نیایش به سوی شما دارد

و مهر شما کعبه دوستداران است.

که در پیرامون آن به طواف «۲» و سعی «۳» و عمره «۴» می‌پردازند*

اگر شما نبودید ستاره‌های گوی مانند نمی‌گردید

و آفتاب و ماه پرتو نمی‌پاشید

و هیچ شاخه و میوه‌ای از فراز به نشیب نمی‌خرامید

و برگ و سبزه از آب بر نمی‌خورد

و آذرخش و باران به گردش در نمی‌آمد.*

(۱) از ریشه سمط (در رشته کشیدن مروارید) و خود آن - در زبان سخنوران - نام یک گونه سرود است ساخته شده از چند رشته و بخش - با یک آهنگ - که هر کدام ۴ (یا ۵ یا ۶) نیم بیت دارد که همه آنها - جز نیم بیت بازپسین - هم قافیه‌اند - برای نمونه بنگرید به دو رشته از مسمط ادیب الممالک که در پانویس ص ۹۶ و ۹۷ گذشت، برگردانی از دو مسمط تازی - آمیخته از سروده‌های برسی و ابن سبعی و برسی و احمد نحوی - را از ص ۱۰۳ تا ۱۰۸ و از ۱۱۰ به آن سوی تر می‌توان دید

(۲) چرخیدن در پیرامون خانه خدا.

(۳) دویدن در میان صفا و مروه - یکی از کارهای حج.

(۴) دیدار از خانه‌ی خدا - با برنامه‌ای جدا از حج.

ص: ۱۱۶

هنگام آمدن، نزد شما فراهم می‌آئیم

و در روز شمار به پناه شما می‌شتابیم

بر پل صراط به گفتار شما باز می‌گردیم

و هنگام پراکنده شدن مهر شما به ما سود می‌رساند

و گناهان دوستداران را آمرزیده می گرداند*

ای سرورانی که فرهنگ ایشان پاکیزه است

و بنیادشان پاک و شناسای آنان سرور!

هر که با ایشان ناسازگاری کرد- هنگام برانگیخته شدن- در بیم

خواهد بود.

آن گاه که ارزیابها بخواهند آفریدگان را بیازمایند

بنیاد آنان را با دوستی شما به آزمایش می نهند*

شما آرزوی منید و مهرتان امید من

- و هنگام بازگشت پس از مرگ پشتوانه‌ام-

یک دوستدار؛ چگونه از داغی آتش هراس دارد؟

با این که میانجی او علی است و محمد؟

آیا هیچ گزندی او را فرو تواند گرفت؟*

بنده شما حافظ مستمند

بر آستان شما به خواهندگی آمده

ای سروران من! امیدش را بر باد مدهید

و- روز بازگشت به جهان-

او را در سایه‌ای

پر شاخسار- که بادش بوی مشک می پراکند- جای ببخشید.*

پروردگار آسمان بر شما درود فرستد

- همچنانکه شما را پاکیزه گردانید و از سر بزرگواری، شما را

برگزیده داشت -

ص: ۱۱۷

و نیکی خود را بر بنده دوستدار شما بیافزاید

- تا کی؟ تا آن گاه که پرنده‌ای هنوز بر فراز شاخساران ترانه می‌خواند

و کبوتران به سرودن سوگنامه شما سرگرمند، و درختان به برگ

آوردن -»

و هم از گفته‌های او است درباره خاندان پیامبر و سرور آنان - دروذهای خدا بر وی و ایشان باد!

-

(۲۵) «اگر خواهی در روز رستاخیز از آتش رهایی یابی

و کیش تو و کارهای بایسته و شایسته‌ات پذیرفته آید

باید علی و پیشوایان پس از او را - که اختران راهنمایند - دوست

بداری.

تا از تنگی و گرفتاری برهی

آنان دودمانی‌اند که خدا کار (آئینش) را به دست آنان سپرده

و - به این گونه - نیکی‌های ویژه‌ای درباره آنان روا داشته است

رهبران راستین‌اند که خداوند، حق آنان را بر گردن ما بایسته گردانیده

باید از آنان فرمان برد و - به این سان - آزمایش پس داد

تو را اندرز می‌دهم که مبادا درباره آنان دو دل شوی و به سوی دیگری

باز گردی.

دیگری کیست؟ هان؟!

مهر علی توشه‌ای است برای دوستدارانش

که هنگام درگذشتن و به گور رفتن و جامه مرگ پوشیدن خواهیمش

یافت

و- به این گونه- در روز رستاخیز هیچکس گام به جلو نمی‌نهد

که از آتش برهد مگر مهر علی را در دل پیورود.»

و هم از گفته‌های اوست در سوک پیشوای جانباخته- دخترزاده پیامبر درودهای خدا بر وی

-

ص: ۱۱۸

(۲۶) «ای سرود خوان کاروان!

سوگند می‌خورم که اگر راه روشن پدیدار شود

رنجور دردمند نیز دلیر و زورآور می‌گردد.

بایست و درنگ کن که چه بسا دلسوختگان بهبود یابند

دل باختگی دلدادگان؛ مایه درونی‌اش همچو آتش سوزان است

مرا به راهی برکه گله‌های آهو بچگان از آن جا می‌گذرد

مرا به آنجا بر که از تلاش باران‌ها در آغاز بهار نشانه‌ای در آن

مانده باشد.

مرا به سراغ آن شب بر تا در میان فضای گشاده‌اش باد سرد و نمناک آن

را ببویم

و خاکی را سیراب کنم که بوی خوش؛ همزاد آن است.

هان! ای نیکبخت! بایست و درنگ کن

تا من در بیشه‌ای با آن درختان در هم پیچیده آواز دردهم شاید یار

را ببینم.

(۲۷) در آن سراها از روزگار جیرون «۱» همسایگانی دارم

که اگر کسی از ستم روزگار به دامن آنان گریزد پناهش می‌دهند

وابستگان به آنجايند و در دیده من به ماه نو می‌مانند

آنان را می‌جویم و بندگی می‌نمایم

ارجمندانی که بهار زندگی‌ام در سرای ارجمندی‌شان سپری گردید

نه از چیزی باک داشتم و نه تکاپویی نمودم

(۲۸) خانه‌ام سرسبز بود و زندگی‌ام شاداب

چهره‌ام سپید و موهای سرم سیاه

بستگان من همداستان و جامه جوانی‌ام نو و پاکیزه

(۱) نام یکی از دروازه‌های دمشق که از نام بنیاد نهنده آن گرفته شده است.

ص: ۱۱۹

از خنکی دلپذیر زندگی چیزی کم نداشتم

نشانه‌هائی که درفش‌های برافراشته را به یاد می‌آرند

(یا: همان گونه که سنگ چین‌های کوه، راه را می‌نمایند، نشانه‌های بر جا

مانده از خانه‌ها نیز سرای پیشین دلدار را نشان می‌دهند).

جوی‌های آن روان و پرندگان سرودخوان

و اکنون پیش آمده‌های روزگار، نامه زیبایی‌اش را در هم پیچیده

همان گونه که باد شمال - چون می‌وزد - جای پایش را بر آن می‌نهد

به روزی افتاده که رویدادها دامن خود را بر سر آن می‌کشند

و آنجا نه سراغی از کرباسگ «۱» توان گرفت نه از گله صد شتر و افزون‌تر «۲»

(۲۹) پس شگفت نیست که ستم کند و گردش آن چون لرزش آب دریا بنماید

به یغما ببرد، آزمند گرداند، دشمنی اندازد، به نادرستی گراید و شب را

سرود خوانان به روز برساند

چرا که از خیلی پیش با خاندان محمد نیرنگ باخت

و با سپاه خود - در کرانه‌های فرات - گرداگرد آنان را گرفت

لشگری بسیار و تیزتک و برخوردار از سازمانی رسا را پیرامونشان به

جوشش وا داشت

که شیران در پیرامون یحیوم «۳» آن می‌چرخیدند

(۱) نام جانوری.

(۲) اگر دعد دهند را که در خود سروده‌ها آمده نام جانوران بگیریم برگردان پارسی به گونه بالا در می‌آید و اگر آن را از نام‌های زنان بشماریم می‌توان گفت که سراینده، به یاد دلبران افتاده است و - بر هر یک از دو انگار - می‌خواهد تهی بودن سرای را برساند (یا از دلدار یا از هر جاندار)

(۳) ن- نام اسب پیشوای ما- دخترزاده پیامبر، حسین- و اسب هشام پسر عبد الملک و اسب حسان طائی و اسب نعمان پسر منذر.

مترجم گوید: برگردان این فراز با بهره‌برداری از روشنگری امینی- در پانویشت- انجام گرفت ولی استاد بهبودی بهتر آن می‌داند که یحیوم را نام ویژه نگیریم و همان دود و سیاهی بینگاریم؛ و بر آن بنیاد، سروده بررسی به این رنگ بر می‌گردد: «...»
و داشت که درندگان در سایه کش آن می‌آمدند تا در پایان جنگ با گوشت کشته‌ها شکم خود را سیر کنند.»

ص: ۱۲۰

و همگان از بد کنشانی که چشمشان از دیدن راه راست ناتوان بود

آیا کران می‌توانند آوا و آواز کسی را بشنوند؟

ای آن گروه که چون روی می‌آرد، پشت به رستگاری می‌کند!

نافر خندگی‌ها با آن هماهنگ است و خجستگی‌ها ناسازگار!

- چون پیامد- از پذیرفتن راستی سرباز زد و دور شد و مردم را از

زندگی خردمندانه باز داشت «۱»

و چون بخت به او روی آورد او پشت نمود و راه خود را کج کرد.

با گردنکشی به گردش پرداخت تا فرمانده تبهکارش را شادمان گردانید

- همان تبهکار که چون با آئین راستی در افتادند آنان را به سوی

خویش خواند-

گروهی که چون به کوشش افتد در پهن دشت لغزش‌ها در بدر می‌شود

و سرودگوی تیره‌بختی‌ها او را همچون شتری به پیش می‌راند

بر شوراندند و در برابر ماه دو هفته به خونخواهی برخاستند

و به نبرد با ماه‌هائی کمر بستند که از پرتو آن‌ها راه راست را توان

یافت

آگاهانه و دلخواهانه به تبهکاری پرداختند و با سالار خویش در نبرد شدند.

آری سینه این گردنکشان از کینه او مالا مال بود

آئین عداوت (دشمنی) را با روش خویش بنیاد نهادند بازگشت پس از مرگ را از یاد بردند

(۱) سوره ۶ آیه ۲۶

ص: ۱۲۱

و راستی که بایستی آنان را - هنگام سرشماری - از گروه عاد «۱» دانست

ای زیر بنیاد کیش ما

در روزی که روی آوردند تا نماینده آرزوهای ما - آن یگانه مرد

برجسته - را بکشند

ستون راهنمایی را درهم شکستند و بالای سرافرازی را ویران کردند

و از بن بدر آوردند

کمر به هوس بازی بستند و راه را بر پرهیزگاری گرفتند.

گویا سرورم حسین - و گروه او - را می نگریم که سرگردانند،

نه یآوری دارند و نه کسی دست و بازویش را به پشتیبانی شان می گشاید

با کرب بلا (رنج گرفتاری) در کربلا دچار کین توزی ها گردیده اند

و به خانه‌شان که در میان سپاه افتاده دست‌درازی می‌شود
آن گاه که گروهی بی‌شمار - از دشمنان سرکش - پیرامون آنان را
گرفتند.

گفتی که مرگ و نابودی دیده خود را بر آنان دوخته است
چون بر ایشان درآمدند هر ستمی را روا شناختند
چرا که هیچ گونه آئین و پیمانی را پیش چشم نمی‌داشتند
او که آواز برداشت یکی هم به سهمناکی بانگ مرگ در داد
مرغ نیستی ترانه می‌ساخت و سرودگوی نابودی به خوانندگی پرداخت
با سرشک دیدگانش که بر روی گونه سرازیر بود
از آنان پرسید: مرا می‌شناسید؟
گفتند آری تو حسین پسر فاطمه‌ای
و نیای تو را بهترین فرستادگان خدا باید شمرد.

(۱) نام تیره‌ای از تازیان باستان که داستان بدکنشی‌ها و بزهکاری‌هایشان - و کیفر سختی که دیدند - در قرآن آمده است.

ص: ۱۲۲

تو - در خردسالی و سالخوردگی - زاده گردن فرازی‌هایی
و آنگاه که سربلندی‌ها را به شمار آرند تو در بالاترین جایگاه آنی
ایشان را گفت اگر اینها را می‌دانید
چه انگیزه شما را ناگزیر به کشتن من داشته است؟

گفتند اگر خواهی از مرگ برهی

باید - چنانچه می‌خواهیم - دست فرمانبری به یزید دهی.

و گر نه اینک دریای مرگ پر آشوب شده

و تو باید با لب تشنه در آن فرو روی و دست و پا بزنی

پس گفت: ننگ باد بر آنچه شما آورده‌اید

که بوسه بر لب شمشیر آبدار و بر سر نیزه کوبنده را بر آن پیش

باید افکند.

پس زخم‌هایی که استخوان سرها را می‌شکند پی در پی فرود می‌آید

با گرهی که می‌زند می‌گشاید و با گشودن خود بر هم می‌بندد

آیا آن سروری که دودمان او کاخ سرافرازی را ساخته‌اند

از بیم مرگ برای برده‌ای که بنده او است خود را زبون می‌دارد؟

اگر شیر مردان از هراس مرگ بر خود بلرزند چه پاسخی برای خرده -

گیران خواهند داشت؟

آیا با اینکه شیران از دلیری آنان می‌هراسند باید تن به خواری دهند؟

اگر - یک روز - روزگار پیشنهاد کرد خوار شویم

بسی دور است که پروردگار ستوده چنین منشی را از ما بپذیرد

- و به همین گونه - جان‌های پاک و آن سرورانی که کله‌ی دلیران نیام

شمشیرشان است

از پذیرفتن سرباز می‌زنند

(۳۰) - در نبرد با دشمنان - خون (مانند گل آنان یا) همچون آبی شادی بخش

ص: ۱۲۳

است که در آن شنا می کنند، روان ها را شکار خویش می شمارند،

پیشتازی به سوی جانبازی را سرافرازی می دانند و جان ها را سپاه خود.

شیران پیکار گاه که سایه شمشیرها را جای آرامش یافتن می شناسند

و تا زندگانی که مزه مرگ را با انگبین برابر می خوانند «۱»

پنداری که در روزی ناگوار از شیر پچگان خود پاسداری می کنند

ماه های درخشان تاریکی ها که در خردسالی بر سالخوردگان سروری

یافته اند

چون بر خویشتن ببالند در میان مردم کمتر کسی مانندشان توان یافت

شاهانی اند که سرافرازی ها بر آستانشان سر بر خاک می نهد

نه دست هاشان را هنگام بخشندگی با ابر می شود برابر نهاد «۲»

و نه می توان شکوه و برتری های آنان را نپذیرفت.

مهمان را خوراک می خوراند و هماوردان رزمجوی را با نیزه پاسخ

می گویند.

چون به سخن آیند فرمان روایند و روشنگری هائی کوبنده دارند

خواننده (راه راست) را کلید (رستگاری) اند و چراغ های راهنما

راهروان را نشانه های رهنمونگرند که راهبران ورزیده را هم به کار

می آیند.

میهمانانشان همچون کبوتر حرم از دست‌درازی دیگران برکنار است و

آنکه در رزمگاه در برابرشان درآید خود را در پرتگاه افکنده،

سرای‌هاشان جای زینهار خواستن است و به دستیاری آنان می‌توان به

خواسته‌ها رسید

برتری‌هاشان شکوهمند است و برجستگی‌هاشان تابناک

(۱) بنگرید به زیرنویس ص ۱۲۶

(۲) که جود بی‌دریغش خنده برابر بهاران زد. (خواجه شیراز)

ص: ۱۲۴

ستایش‌هاشان به شیرینی انگبین است و بخشش‌هاشان مشگ آلود

مرغزارهاشان سیراب می‌شود و سراهای بهاری‌شان جای دیدار است

هر که آنان را از چگونگی روزگارش آگاه کند او را در می‌یابند و

ستاره بختشان بسی روشن است

با میهمان و روزی خواننده‌ای که هر چه داشته از دست داده و آه ندارد

تا با ناله سودا کند

جوانمردی می‌نماید.

هر که آرزوئی از آنان خواست به نیکو جائی امید بسته

و چون به انجمن آنان پا نهاد کمک و یاری دلخواه را می‌یابد.

در میان همه آفریدگان پدر و مادر و نیای پاک و پاکیزه‌ای دارند

و خود نیز به این گونه‌اند

به فرخندگی نام ایشان خرسندی و نیکی می‌خواهیم

و با یاد آنان رنج و زیان را از خود دور می‌داریم

به سوی جوانان و مردانش برگشت و گفت:

هان! مرگ بر ما آسان شده! سخت بکوشید!

پس همچون سنگ و آهنی که به یکدیگر رسد آتش جنگ از میانه

جستن کرد

و هر جوان چالاک به خونخواهی رهسپار گردید

و به این سان - دلیر مردان خوشخوی - که همه برتری‌ها را در خود

گرد آورده

و جائی به کاستی و کژی نداده و هیچ چیز، آنان را از راهی که پیش

گرفته بودند نمی‌توانست برگرداند -

کوس جنگ که زده شود، دشمن را گرفتار می‌کنند

و گاه بخشنده‌گی مهار نوید را رها می‌دارند.

ص: ۱۲۵

شیران روز رزم و باران‌های فرو ریزنده،

رهروانی همچون شیر بیشه - نه بگو شیر، آنان‌اند -

چون از آنان چیزی بخواهند می‌پذیرند و چون خود خواستی دارند

آهنگ آن می‌کنند

اگر تیغی به سویشان بلند شود درهم می‌شکنند و چون زخمی بزنند
از بن برمی‌اندازند

شهسوارانی که شیران بیشه را شکارشان می‌شمارند
و جوانمردانی راست‌رو که کارشان زد و خورد با جنگاوران است
با چهره‌هائی سپید و درخشان، چمن‌زارهائی سرسبز و خرم
که چون گرد و خاک در نبردگاه همه جا را سیاه کند شمشیرهای
سپیدشان از خون کین‌توزان سرخ می‌نماید.

اگر روزی برای در افتادن با پیش‌آمدی دشوار نامزد کردند،
مرگ و سرنوشت؛ دلخواهانه رشته‌بندگی‌شان را به گردن می‌گیرد
در آن جا است که هر تاخت‌برنده‌ی به‌سوی برتری‌ها تکاپوی
اسبش از به‌هم خوردن پلک‌ها نیز تندتر می‌نماید

نیک‌مرد را می‌بینی که شتابان بر پشت اسب نیکش می‌جهد.
بر فراز زین‌ها به نهال‌های برآمده از زمین می‌مانند
که میان‌را- به‌جای کمربند- با دوراندیشی و استوارکاری، سخت
بسته‌اند.

این سرداران را که در استواری به‌کوه می‌مانند اسبانی تیزتک بر می‌دارد
و چون آشکار شوند می‌بینی جامه‌هاشان از آهن بافته شده
آنگاه که دل‌های خود را بالا پوش زره‌ها گردانند و بتازند
گرمای تاخت و تاز همچون خنکی دلپذیری در کام ایشان است

با لب تشنه در دریای پر آشوب مرگ فرو می‌روند

ص: ۱۲۶

زیرا آب این دریا را با مرگ می‌توان افزود و به بالا روی و داشت

(۳۱) رسیدن به مرگ را برترین آرزوها می‌شناسند

و- هنگام جانبازی- تلخی نیستی را با شیرینی انگبین برابر می‌گیرند «۱»

اگر در رویدادی ناگوار تیغ‌هاشان آسیب ببیند و کند شود

فردا با کوبیدن آن بر سر خود به سران تیزش می‌کنند

و اینک سپید روئی را بنگر که با شمشیر سپید و درخشانش با دشمن

روبرو می‌شود

و گندم گونی که نیزه‌ای سخت را در مشت می‌فشرد

از دخترزاده پیامبر- محمد- پشتیبانی می‌کنند،

گرد و خاک برخاسته و آتش پیکار، هیابانگی سخت به راه انداخته است

درخشش شمشیرها آذرخی را می‌نماید

که بارانی تند از خون دلبران را همراه دارد و فریاد آنان نیز تندر آن است.

تا زندگی به سر می‌رسد و مرگ نزدیک می‌شود

چرا که روزگار، همیشه با یک برنامه کار نمی‌کند

روان‌هائی را برای نیستی آماده کردند، به ناسزا از مرز خویش پای

فرا تر نهاده‌اند

خنک ایشان که با آنچه به جا آوردند به جاودانگی پیوستند

پیکر خود را برای زخم شمشیرها روا شناختند، گوئی جامه دیدار از

خانه خدا را پوشیدند

و به این گونه پای در بهشت جاودان نهادند که جاودانه بمانند

در پیشگاه پیشوای ما - دختر زاده پیامبر - جانفشانی‌ها نمودند،

(۱) سخن قاسم پسر حسن را بیاد آرید که چون عمویش - حسین درود بر او باد - از وی پرسید:

مرگ را چگونه می‌یابی؟ پاسخ داد: شیرین تر از انگبین! سراینده پارسی نیز علی را چنین می‌ستاید:

به فرزندان کند این گونه تلقین که مرگ از بهر حق شهادت و شیرین

ص: ۱۲۷

روان خود را بخشیدند و در یاری او کوشیدند.

کالائی بس گران خریدند و جان خویش در بهای آن پرداختند

زیرا با جدائی از جان به جانان می‌پیوندند و در این راه بها را که

دادند بی‌درنگ به خواسته خود خواهند رسید

چون حق حسین بگزارند در گذشتند، روی از جهان برتافتند و پراکندگی

نیانداختند

چرا که - ای نیکبختان! - آنان با خوشبختی هماهنگ گردیدند

سرور ما حسین که دید:

مردان و جوانان وابسته به او کشته آمدند و سرود گوی مرگ سرگرم

خوانندگی است.

به سان شیرِ خشمگین - که به پاسداری از بچگان خود پردازد و

دشمن کارش را دشوار گرداند -

با سخت‌سری جویای مرگ گردید.

که اگر هفتاد هزار تن نیز در کشتن او همدستان می‌شدند

یک تنه به میان آنان تاخت می‌برد

چون می‌تازد همه می‌گریزند، برخی زخمی می‌شوند و دیگران می‌افتند،

یکی را گلو می‌درد و دومی را درهم می‌شکند، بی‌آن که راه‌گریزی

بگذارد.

آواز می‌دهد: ای گروهی که راهبران را نافرمانی کردید

نادرستی نمودید و هیچ پیمان و آئینی را نگاه نداشتید!

ای پیروان نیرنگ دور باشید از مهربانی خدا!

با کیش راستین ناسازگاری کردید و در دل شما هیچ گونه نرمی و دوستی

راه نیافت

پذیرفتن فرمان ما - بر هر مسلمان - بایسته است

ص: ۱۲۸

نافرمانی از ما، به در شدن از کیش است و فرمانبری از ما؛ بودن در

راه راست.

آیا کسی هست که از زبانه کشیدن آتش دوزخ بهراسد

و ما را به امید رستگاری یاری دهد و از خدا پروا کند؟

آرام به آب‌ها می‌نگرد و به امیدی که خود را به آن برساند

ولی چون به راه می‌افتد جلوی او را می‌گیرند.

مانند علی در میانشان به تاخت می‌پردازد

که گوئی خواهد با نیزه‌اش سر و سینه دشمنان را یکباره درهم بکوبد.

- همچون رفتار پدرش، شیر مرد روز خیبر

و نیز بدر و سپس احد

شمشیر برنده‌اش که میان سینه شیران فرو می‌رود

- از سرهای بریده- دریای خون به راه می‌اندازد و از جزر (کشتار)

آنان آب این دریا را می‌افزاید و مد پدید می‌آرد. «۱»

به سوی کودکان و خانواده‌اش بر می‌گردد

ولی افسوس که تیغ آهن شکاف مرگ، لبه‌اش کند نمی‌شود و خراش

بر نمی‌دارد

می‌گوید: درود بر شما که برای بدرود آمده‌ام

اینک زندگی به پایان آمده و نوید پیوستن به آستان خداوند نزدیک شده.

خواهرم بشنو که اگر مرگ، مرا دریافت

سیلی بر چهره مزین و گونه را مخراش.

اگر کشته شدن من بار رویدادی سهمناک را بر دل تو نهاد.

و اندوه و داغ از دست دادن من بسی گرانی نمود

(۱) سراینده با به کار بردن واژه دو پهلوی جزر (کشتار فروکش کردن آب دریا) هنرنمایی کرده است (بنگرید به زیرنویس ص ۴۵).

ص: ۱۲۹

بر آن چه خدای تو به آن خشنود است خرسندی ده و شکیبائی کن
که پاداش و نوید شکیبایان از میان نخواهد رفت.

تو را سفارش می‌کنم که سجاد (پیشوای سجده کار) را نیکو

پرستاری کنی

که پس از من رهبر راه راست است و پیمان فرمانبری را با او باید بست.

خانواده پیامبر برگزیده شیون برآوردند، به دامنش آویختند و

خاندان و فرزندان وی با ناله‌های خویش در جستجوی پناهی برآمدند.

رنج‌های گران و برهم انباشته مرگ بالا می‌گرفت

و تشنگی سخت تاب و توان او را می‌ربود که گفت:

هنگام کوچ کردن از جهان رسیده و اینک خدا، شما را بسنده است

که بهترین شمارشگر کارها برای آفریدگان همان یگانه بی‌نیاز است

به پیکار گردنکشان بازگشت و به تلاش پرداخت؛

نیزه‌ها و شمشیرها، درخت بالا و اندام او را از بن برکنند

تا به رو و برهنه بر زمین افتاد و

گونه‌اش به خاک سوده شد

شمر کمر بست تا سر او را از تن ببرد

- که بریده باد بند دست و انگشتانش!

اندوه دلم بر آن بزرگوار

که سرش بر سنان سنان جای گرفت و اندامش پایمال ستورانی تیزتک

گردید «۱»

هفت آسمان که یکی بر فراز دیگری بود با از دست رفتن او به لرزه درآمد

(۱) ن- در نسخه‌ای دیگر:

جانم دریغ آن کس را می‌خورد که بر وی درود فرستادند و کجا؟

همان گاه که سرش بر سنان سنان (*) بود و اندامش لگدکوب ستورانی تیزتک، (*) بنگرید به پانویس (۳) و (۴) در ص ۴۵.

ص: ۱۳۰

و بسی نماند که بالاترین گردنه‌های کوه‌ها فرو ریزد

تخت گاه خداوندی- در جهان نهان- از بیم لرزیدن گرفت،

فرشتگان برای او به شیون آمدند و جایگاه‌های سرسخت درهم شکافت

پرنده‌گان و وحشیان از وحشت به سوکنامه خوانی پرداختند

و جهان که با پرده‌ای تاریک پوشیده شد پریان از خود بیخود گردیدند

خورشید بامداد- با دردمندی- خود را به شب رساند

و بالای چهره آن- هنگام آمد و شد- زردفام می‌نمود

ای آن کشته که آسمان بر او خون گریست!

و با مرگ او تختگاه ارجمندی‌ها ارج خود را از دست داد و پایگاه

سرافرازی‌ها ویران گردید!

ای جان باخته دور از میهن که چشمه خانه‌اش به مردم آب می‌نوشانید
و با تشنه‌کامی سرش را بریدند و از خونش گل‌های سرخ به دست دادند!
(یا از رگ گلگون گردنش او را سیراب گردانیدند).

جانم فدای آن کشته‌ای که با خون خود شستندش
برهنه بود و بادهای وزنده جامه بر او پوشید.

سپاه چنگانه پرستی - با کینه‌ورزی - ستوران خود را بر اندام او
رانده و سینه‌اش را درهم کوفتند

و با سم اسب‌ها و تاخت بردن‌هاشان کالبد او را خرد کردند.

اسب او نیز به سوی خانواده وی برگشت

و چون با پشت تهی از سوار می‌دوید زمین را با گونه‌اش می‌شکافت

زنان با ناله و سرگردانی «۱» از سراپرده به در آمدند

- و با دلی که هیچ نمانده از بسیاری اندوه آتش بگیرد -

یکی آن زن اندوهگین است که چهره خود را با آستین می‌پوشاند

(۱) واژه ناپسند ذلت را که در خود سروده بود ندیده گرفتم

ص: ۱۳۱

آتش، روسری او است و سرشگ، بخشش وی.

دیگری آن است که سختی رویدادها همه چیز را از یادش برده، نمی‌داند

آن که به او ارجمندی می‌بخشید کجا رفته

همه راه‌ها بر او بسته و پهنه زمین بر او تنگ می‌نماید.

زینب ماتمزده شیون می‌کند

و اندوه چنانش نزار کرده که نتوان گفت.

آوا برمی‌دارد که برادرم! و ای یگانه کس و اندوخته‌ی روانم!

و ای یاور و پناه و امید و خواسته‌ام!

ای که برای پدر مردگان همچون باران بهاری پر از بخشش بودی

ای حسین!

و ای سرپرست بیوه زنان! پس از دوری از شما ما را به جایی دور افکندند

برادرم! پس از آن پوشیدگی‌ها و پرده‌نشینی‌ها و ارجمندی‌ها

دراز گوشانی به جنگ ما آمده‌اند و فرومایگان جامه‌های ما را به

یغما می‌برند

ای زاده طاهای «۱» پاک! دخترانت ماتمزده‌اند

بارو کالای تویه تاراج می‌رود و سپاهیان آن را میان خود بخش می‌کنند

امید و آرزوها بر باد رفت

و با مرگ تو دانش و پارسائی و دین نیز نابود گردید

بی‌دینی شادمانه لب به خنده گشود

و دیده سرفرازی چندان گریست تا گونه‌ها را بشکافت

چمن‌زار برتری‌ها پس از سرسبزی و شادابی خشک شد

و ماه دو هفته چهره در گور نهفت

برای ربودن چادرهایی که مانده دست دشمنان به کشمکش با ما

(۱) بنگرید به زیرنویس ص ۵۰.

ص: ۱۳۲

سرگرم است

که پنداری بهترین آفریدگان نیای ما نبوده است

کجا شد آن باروهای من و با شیر مردان نخستین که آنجا بودند؟

که چون به دویدن می پرداختند بر پیش آمدهای روزگار تاخت می بردند؟

ای زاده پیامبر! شما ماه‌های دو هفته که روی نهفتید

دیگر نه خورشید رخ نمود و نه به گونه‌ای نیک در گردش آمد

نه ابرها دامن خود را بر فراز و نشیب زمین گسترده

نه شکوفه‌های سپید لب به خنده گشود و نه همراه با غرش تندرهای رگبار

فرو ریخت.

خانواده و تبار پیامبر برگزیده را به راه انداختند

- آن هم با سرگردانی - و بی آنکه از نوید و کیفر خداوند پروائی دارند

با ستوران سرزمین‌ها را درهم می‌نوردند

آن هم با شتابی که شتر مرغ‌ها بیابان دور و دراز را با گام‌های تند

پشت سر می‌گذارند.

آهنگ پیشوای خود - یزید زاده هند - را دارند.

که نفرین بر هند باد و بر زادگان هند!

ای تلخکامی بزرگی که اندوهش

دل را می شکافد و گونه را می لرزاند!

آیا حسین در کربلا با لب تشنه کشته شود؟

و شمشیرهای سپید و آبداده با خون او سیراب گردد؟

بانوان ارجمند حسینی ماتمزه گردند؟

و هر برده و آزاد به هنگام راه رفتن چشم بر آنها بدوزد؟

برای خونخواهی او هیچکس نیست جز یک جانشین

که امید می داریم پس از او بیاید و نمونه ای همچون درفش یگانه باشد

ص: ۱۳۳

اوست قائم (بر پای خاسته) و مهدی (راه یافته) و سروری که

چون به راه افتد فرشتگان آسمان سپاه اویند

چون آشکار شود ستون کیش ما را هر چه برتر خواهد افراشت

و ستون چندگانه پرستی و بی دینی را درهم خواهد کوفت

آنگاه شاخسار درخت راهنمایی پر برگ خواهد شد و نهال آن زیبا می گردد

و در برابر کسی که مردم را به راه راست می خواند هیچ آوایی به ناسازگاری

بر نمی خیزد.

شاید دیدگان رنجور، از نگریستن به او بهره ای ببرند.

و چشم‌های بیمار روشن شوند و بهبود یابند.

همه پیامبران رازشان در تو انجام می‌پذیرد

و آنگاه که جانشینان ایشان را بر شمرند تو در پایان همه جای داری

ای فرزندان وحی! ای بنیاد نامه خداوند!

ای آنان که هر چه در شمردن برتری‌هاشان پیش رویم به سرانجام آن نمیرسیم

(۳۲) سروده‌هایم را همچون دلبری آراسته‌ام که اندوه و داغ دلم آنها را روان

گردانیده

و چون دل‌باخته‌ای اندوهناک، آنها را برخواند به سوکنامه‌سرائی می‌پردازند

در دهه عاشورا سرشک خود را فرو می‌فرستند و کی؟

همانگاه که سرود گوی اشگ‌ها آنها را به پیش می‌راند.

رجب امیدوار است که فردا به فرخندگی آنها در فراخنای بهشت جای گیرد.

و کی؟ همانگاه که بیاید و جای برانگیخته شدن مردم را بنگرد که بر

همگان تنگ آمده است.

در ستایش شما هر چه در توان داشتم به کار انداختم

ولی ستایشگری مرا چه ارج و ارزش؟ که خود ستایش؛ شما را می‌ستاید

در پیرامون شما، سروده‌ها و سخنانی دارم که اگر نیکی آن به جایی

ص: ۱۳۴

بی‌نیاز کننده نیز برسد باز ناچیز می‌نماید.

و این خود تلاش کسی است که به تکاپو نتواند برخاست

تلخکامی و سرشک من برای شما همی نو و تازه می‌شود

و شکیبائی‌ام که داروئی برای آرامش یافتن اندوهم است به یاری رنج‌ها

جامه‌ای کهنه بر خویشتن می‌پوشد

پسر پیامبر! فردا مرا به یاد دار!

که فردا هر بنده به پناه سرور خویش می‌شتابد

شما بهره‌ای برای ستایشگرانید و من

شما را ستودم و فرداست که نویده‌های رسیده درباره شما انجام پذیرد

آنگاه که امیدواران در سراهای شما فرود آیند

خواسته‌های خویش را می‌یابند.

ای زادگان برتری‌ها!

هر که از شما بگشت دچار کسی می‌گردد که به پیرایه دل و خرد

آراسته نیست

ای آنانکه - در روز برانگیخته شدن و هنگام سختی‌ها - توشه‌ی منید!

و آتشی که درد و بیماری به جانم افکنده با دست شما فرو می‌نشیند!

برسی بنده ناچیز شما است و برده سرافرازی‌هاتان

و این سربلندی او را بس که بنده شما باشد

درود خدا بر شما باد! و تا کی؟

تا آنگاه که دیدگان ابر، باران سرشک را بر رخسار گلزارها فرو

می‌ریزد و بوی خوش آن را می‌پراکند»

و هم از او است در سوک پیشوای ما دخترزاده جانباخته پیامبر - درودهای خدا بر او - که می گوید

: (۳۳) «یاری که تاکنون در برم بوده آهنگ سفر دارد

و مرا در اشگی خونین شناور ساخته است

ص: ۱۳۵

اگر چشم به اشگ نشیند

همچون زمینی که از هم بشکافد چشمه‌هائی بخشنده را روان می‌سازد.

اندوه‌های نهفته را آشکار گردانیدی

که هر گاه شتر زورمند، بیابان را پیمود، چارپای رام نشده و سرکش

ناله خود را بلند می‌کند

افسوس من دمبدم تازه می‌شود

و فراخنای ماتمسرایم هر روز پهناورتر می‌نماید «۱»

گواهان خواری من همراه با بستانکار دلدادگی‌ام،

شیفتگی‌ام و آن بیماری را که دلم را پاره گردانیده به نگارش در آوردند

پلک‌هایم همچون ابر بارنده، و فرو رفته و شناور در دریای اشگ است

و دلم تفتیده از آتشی سوزان که زبانه می‌کشد «۲»

سرشگ گرمی که فرو می‌چکد گونه‌ام را چاک چاک زده

و آن شوخی‌کننده جد پیشه، بیخودی را نو نموده است

(۳۴) به روزی افتاده‌ام که بالا گرفتن اندوه، شادابی‌ام را کاسته؛

تن، دردمند است و نمونه‌ای آشکار «۳»

جامه‌هایی از نزاری بر آن پوشانیده

و پیراهن آن پیراهن پژمردگی است که شمشیرهای پهناور در آن

جای گرفته

سخنگوی بی‌خودی من بر منبر هر اسم

(۱) استادم بهبودی؛ واژه «وقفا» را که در این فراز از سروده تازی آمده، دستخورد «رفقا» می‌داند و برگردان پارسی را من پس از آن به انجام رساندم که خود آن را بر شالوده برداشت او درست گردانیدم.

(۲) بی تو نیمی اندر آبم نیمی اندر آتشم!...

(۳) واژه‌های خفض، نصب، معتل و مثال که در این پاره از چکامه به کار رفته هر کدام در دستور زبان تازی اصطلاحی ویژه است که گردآوری آن‌ها در یک جا، آن هم در معنی نخستین آن‌ها که به پارسی برگردانیدم - چیره دستی سراینده را می‌رساند.

ص: ۱۳۶

از جدائی آنان با شیوائی و رسائی به گفتار می‌پردازد

اندوهم محرم است و رنجم شوال

جشن من سراسر دلسوختگی و سوکنامه سرائی است

(۳۵) شکیبائی مدید و گسترده من در اندیشه بسیط و پهناورم

هزج و سرودگوی است

و سر شکم نیز وافر و مسارح (فراوان و شتابان) «۱»

رفتند و نشان سرای‌هاشان که در آن زیسته و سپس کوچ کرده بودند

ناپدید گردید

و امروز تنها فریاد سوکنامه سرایان را از آن جا می‌توان شنید

مرگ و پیش آمدهای تازه، سرزمین آنرا کهنه نمود، تا رنگی ناآشنا

به آن زد

و برای رویدادی سهمناک، نگاه خود را برداشت و خیره به آن نگریست

آری زیبایی بخش آن، جامه پوشیدگی اش را نیز در هم بافت

و گرد و خاک بیامد و همه نشانه‌ها را زیر خود گرفت و از میان برد

در گرو دلدادگی آغاز به زاری کردم

که نه یاری بود و نه اندرزگوئی دلسوز.

آتش آه‌های سوزان در میان

سینه‌ام زبانه می‌کشید و می‌گفتم:

چه جای شگفتی است که روزگار با مردم نیرنگ ببازد؟

ستم کند، به گمراهی افتد، و با چشم بر هم زدن خود نادرستی نماید؟

در بیدادگری بر خاندان محمد گمراهی اش آشکار شد

سگان پارس کننده را بر سر راهشان فرستاد،

زاغ سیاه را به ستم بر مرغان شکاری وا داشت

(۱) واژه‌های مدید، بسیط، هزج، وافر و مسارح هر کدام نام یکی از بحرهای عروضی است و عروض نیز دانشی که به گفتگو از آهنگ سروده‌ها می‌پردازد.

ص: ۱۳۷

و زنگی هر دم یک رنگ را بر شیر بچگان چیره گردانید.

سگ گزنده به دست درازی‌های بیدادگرانه پرداخت

و به سوی شیر شکارشکن تاخت برد و شگفتا از گرانی این رویداد!

کفتارهای لنگ به گونه‌ای هراس‌انگیز جستن کردند.

و شیر برای شیران به نبرد و برابری برخاست

تبار پیامبر و فرزندان جانشین او

و سرچشمه بزرگواری‌های برجسته و کلیدهای دانش،

گنجوران دانش خداوند که وحی او بر ایشان فرود می‌آید،

و دریا‌های دانش که مردم در برابر آن به یک چاله آب کم ژرفا می‌مانند

بازگشتگان به سوی خدا، و پرستندگان و ستاینندگان او،

یاد آرندگان وی - و کی؟ همانگاه که پرده شب همه جا را می‌پوشاند -

مردان روزه و نماز که گرسنگان را خوراک می‌دهند،

نیاز دیگران را از خود بایسته‌تر می‌شمارند و دست بخشنده‌گی‌شان

باز است

هنگام بخشش ابر بارنده‌اند و گاه رهبری، راه روشن

و در روز نبرد سرورانی که به سوی برتری‌ها می‌شتابند

راه‌های رهبری و کشتی‌های رستگاری

که دوستدار ایشان در روز رستاخیز با ترازویی پر از کار نیک به پا

می‌ایستد

سرایندگان نتوانند چنانکه باید در ستایش ایشان داد سخن دهند

چرا که ستایشگر آنان خداست در نامه آسمانی‌اش.

نژادی همچون بامداد تابان دارند و پرورشگاهی پاکیزه

که ستاره نیزه‌دار سماک در برابر آن سر فرود می‌آرد

نیای آنان بهترین فرستادگان خدا محمد

ص: ۱۳۸

همان راهنمای درستکار و پیروز است که نامه پیام‌آوری به نام او

سرانجام یافته

او خاتم و به پایان برنده است - و فاتح و گشاینده و فرمانروا نیز -

و میانجی و گواهی که از لغزش‌ها چشم می‌پوشد

او نخستین فروغ‌ها است بلکه برگزیده خدای توانا

و همان بوی خوشی که پراکنده می‌شود.

سرور دو جهان است و به راستی برترین نمونه از دو ثقل «۱»

و همان اندرزگوی و بیم دهنده مردم از کیفر بدکاری‌ها

اگر نبودی نه روزگار آفریده می‌شد

و نه برای جهانیان، پرستشگاه‌ها و چراغ‌ها آشکار می‌گردید.

مادر اینان فاطمه بتول است

- جگر گوشه برانگیخته راهنما که خداوند نگاهبان همه بر او ببخشوده -

با آنکه از میان آدمیان برخاسته به سیه چشم زنان بهشتی می‌ماند

و نامه فرود آمده از آسمان گزارشگر شکوه و زیبایی او است

پدر پاکشان هم مرتضی جانشین پیامبر است

همان درفش راهنما و مشعل آشکار

و همان سرور که (نبأ عظیم) گزارش سترک از آن او «۲»

و دوستی وی برنامه‌ای استوار است که سوداگر راستی‌ها سودها از آن

تواند برد.

سرپرستی است که مردم در غدیر خم دست فرمانبری به او داده

(۱) ثقل بارگران و چیز سنگین را گویند و دو ثقل یکی نامه آسمانی است و دیگری خاندان پیامبر، یا یکی آدمیان‌اند و دیگری پریان.

(۲) از چه می‌پرسند؟ از گزارش سترک ... بنگرید به سوره ۷۸ آیه ۱ و ۲- که بر بنیاد آنچه برخی از روشنگران گفته‌اند، گزارش سترک همان مهر علی و فرمانبرداری از او است.

ص: ۱۳۹

و- بر سر این کار- گردن‌های بالا داشته خویش را فرود آوردند «۱»

او همان شیر دلاور است که- در روز پیکار- سر از تن یاغیان جدا

می‌کند،

پیکرشان را در هم می‌شکند و خونشان را می‌ریزد.

شیر خدا و شمشیر او و دوستدار وی

و برادر ستوده‌ترین پیامبران احمد و جانشین دلسوز او.

راستی به زور بازو و تیغ بران و خواست او بود

که بد کیشان به سوکنامه خوانی نشستند

ای یاور اسلام وای دروازه راهنما!

ای شکننده بت‌هایی با گردن‌های برافراشته! «۲»
ای کاش دیده بر حسین می‌گشودی که در کربلا
میان گردنکشان از سراپرده‌هایش پاسداری می‌کند
اسب‌های دونده شیعه می‌کشند و خود می‌نماند
و همراه با جنگیان سخت کوش شتابان در دریائی از خون سیه فام فرو می‌روند
تیغ‌ها و نیزه‌ها همچون آذرخش‌ها نمایان می‌گردند
برق می‌زنند و بر کله گردان کوبیده می‌شوند.
دریای بخشش، مرگ را میان کینه توزان می‌افکند
تا خود بر روی می‌افتد و هیچ پاسداری نمی‌ماند
جانم برخی او باد که رگ گردنش بریده،
خونین افتاده و خاک بر او نشسته
رود از آب لبریز است و او لب تشنه در کناری افتاده
تنها، دور از میهن و به دور از خانواده که در زیر شکنجه‌ای سخت ستم می‌بیند
بانوان پاکدامن - ماتمزده و داغ‌دیده -

(۱) برگردید به ص ۸۱

(۲) داستان بت شکنی او - درود بر وی باد - در ص ۳۱ تا ۳۹ گذشت.

در کربلا با افسردگی «۱» دامن بر زمین می‌کشند

و روزگار، نیزه و تیر نیرنگ خود را به سوی آنان می‌افکند

فروغ زیبائی‌هاشان را با گوشه آستین می‌پوشانند

تا خود را از نگاه خیره دشمنان بر کنار دارند

بر زینب دریغ می‌خورم که زاری می‌کند

و باران اشگ بر چهره او سرازیر است

آواز می‌دهد: (برادرم! ای تنها کس و امید من!

اگر روزگار ترشروئی‌اش را به من بنماید چه کسی را دارم؟

کیست بر پدر مردگان دل بسوزاند و بیوه زنان را سرپرستی کند

و بیدادگران را اندرز بدهد؟)

بر فاطمه اندوه می‌برم که از سختی گرفتاری بر دو گونه خود سیلی می‌زند

و سخت رنجور و اندوهگین است

پلک‌هایش زخم شده و اشگ‌هایش خونین است

و شکیبائی از دلش رخت بر بسته

خواهد تا کشته را ببوسد و در برکشد

و با باریکه‌ای از روسری‌اش آن همه خون را پاک کند.

بر آن گلوی گلگون خم می‌شود

و با دلی سوزان بوسه بر آن لب و دندان خاک آلود می‌زند.

بر پردگیان پیامبر افسوس می‌خورم که آنها را می‌رانند

و با نکوهش به راه‌پیمائی وا می‌دارند

و ایشان نیز بر آن ماه دو هفته زاری می‌کنند که در سپهر خاک روی نهفت

و بر آن شیر بیشه‌ها که در میان گور نهان گردید

(۱) در خود سروده واژه ذلت آمده که خاندان محمد را بسی برتر از این منش باید شمرد.

ص: ۱۴۱

یکی پدر را می‌خواند و دیگری برادر را

درد دل‌ها دارند و هیچ دوستدار و دلسوزی نیست

رنج مرگ نیز چنان پاکمرد را بی‌خویشتن نموده

که به پاسخگوئی نمی‌پردازد زیرا مرگ را چنگالی دراز است که پوست

را هم می‌کند

فاطمه کوچک نیز گریه‌ای دلخراش دارد

که سینه را زخم می‌زند و به آتش می‌سوزاند.

جانوری به کشمکش با او برخاسته تا زیورهایش را برباید.

و او پاکدامنه می‌کوشد که ایستادگی کند و از وی دور شود

چهره را با گوشه آستین می‌پوشاند

و آن نفرین شده را از یغمای جامه‌اش باز می‌دارد و با او می‌جنگد.

نیای خود همان سرور پیشوا را به فریاد رسی می‌خواند

و پس از آن شادمانی گذشته یک باره دلش از جای کنده می‌شود.

ای نیای ما! دشمنان به آرزوی خود رسیدند

و آنان که دشمنی ما را پنهان می‌داشتند اکنون زبان به سرزنش گشوده‌اند

ای نیای ما! سرپرست و پشتیبان ما رفت

و یار و نگهدار و دلسوز ما نماند

مردم! شما ما را از میان بردید،

سفارش‌هایی را که درباره ما شده بود تباه کردید و اینک تیر مرگ

روان و نشانه‌گیر است

ای فاطمه زهرا!

برخیز و چهره‌ی حسین را بنگر که بر زمین می‌ساید

جامه مرگ او تار و پودش از گرد و خاک است،

با خون رگ گردن، شتشویش داده‌اند و کسی هم در سوک او زاری

نمی‌کند

ص: ۱۴۲

شیر بچگان او را شمشیرها به یغما برده‌اند

و در کرانه‌های فرات، کفتار بچه‌ها و سگان شکاری به دیدار آنان

شتافته‌اند.

سر والای او را بر سنان سنان «۱» جای داده‌اند

و ستوران دشمن، پیکر و سینه او را لگدکوب کرده‌اند.)

وحشیان بیابان از وحشت جدائی‌اش زاری می‌کنند «۲»

و پرده تاریکی که همه جا را پوشاند پریان به سوکنامه خوانی می‌پردازند

زمین به لرزه در می‌آید و آسمان برای او می‌گریزد

و مرغان در هر شامگاه و بامداد در رفت و آمدند.

روزگار بر او افسوس می‌خورد و از سرسختی گرفتاری‌اش گریبان چاک

می‌دهد

و پلک‌های خشک نشدنی‌اش اشک می‌بارد.

هان مردان! در این ستم که بر تبار محمد رفت فریادرسی کنید!

کجا است آنکه برای خونخواهی آنان به کوشش و تلاش برخیزد؟

حسین - با پیکری خونین - برهنه در کربلا افتاده

و خاک آن ریگزار همچون جامه‌ای پیکر او را پوشانده

خانواده او سرگردان و ماتمزده

با چهره‌هائی افسرده و نمایان «۳»

گرفتار آمده‌اند و - دشمنان کینه توز -

آنان را بر فراز پالان شتران به سوی بدترین آفریدگان رهسپار گردانیده‌اند

زیور پرستندگان (زین العابدین) را در بند و زنجیر کشیده

(۱) بنگرید به زیرنویس ص ۱۲۹

(۲) برگردید به ص ۱۳۰

(۳) واژه ناپسند ذل را که در خود سروده بود ندیده گرفتم

ص: ۱۴۳

و هیچ کس را دل بر او نمی‌سوزد.

این اندوه را هیچ چیز از دل ما به در نخواهد برد مگر بوئی خوش

که همچون بادی آرام بوزد و مردگان را زندگی بخشد،

نشانه‌ای از پیامبر و علی و مهدی داشته باشد

و بیماران گرفتار را درمان کند

جارچی او بانگ بردارد که کجایند

کشندگان حسین؟ آن گاه روزی شادی بخش فرا رسد

و پریان و فرشتگان پیرامون درفشش را بگیرند.

هراس پیشاهنگ است و مرگ رو در رو

... و ... را بر دو تنه درخت می‌آویزند

تا پستی‌شان نمودار شود و این بر پا کردن دار، سرافرازی و گشایشی

خواهد بود «۱»

... و .. و گناه و کین‌توزی

در خواری زبونی سخت کوشایند.

برای گناهای که کردند بر آنان نفرین می‌فرستیم

و آتش همه لغزش‌ها از گور آنان بر می‌خیزد

ای زاده پیامبر! شیفتگی پردرد من پایان‌پذیر نیست

و اندوه در همه پیکرم جایگیر شده.

با چنان سرشکی بر شما می‌گیریم

که اگر ابرهای آسمان از باریدن دریغ کنند، جای آن‌ها تهی نماند.

(این ارمغان ناچیز را) از بنده مهرت و از رهی خویش بزرگ بدار و بش پذیر که اگر تو نمی‌بودی ذوق او به این نیکوئی نمی‌گردید.

(۱) در این پاره از سخن نیز سراینده واژه‌های خفص، نصب، رفع، فتح را گرد آورده (بنگرید به زیرنویس ص ۱۳۵)

ص: ۱۴۴

سروده‌هایی از بررسی حلی است

که گره‌های رشته آن خوش و رسامی نماید

و همچو گلوبند آراسته به گوهر، زیبا است.

دستی به آستانت دراز کرده

که تو - ای فرزند پیامبر! - بخشنده‌ای و از لغزش او چشم می‌پوشی

رجب امید دارد که چون بیاید

به دستیاری آن‌ها در پیشگاهت پذیرفته گردد که ستایشگر تو است و پشتگرمی به تو دارد.

پس از مرگ که باز گردد تو پناهگاهی

و آنگاه که پهنه زمین بر او تنگ شود تو او را به فراخنای آسایش می‌رسانی

دروود خدا بر تو باد و تاکی؟ تا آنگاه که ابر، باران سرشگ را فرو می‌ریزد

و نرم بادها می‌وزد و بوی خوش را می‌پراکند»

و هم از او است در سوک پیشوای ما دخترزاده پیامبر - درودهای خدا بر وی - که می‌گوید

: (۳۶) «نه یاد از سرائی پر نهال و نشانه‌ها مرا بر سر شور می‌آرد» ۱»

و نه درود بر آن دلبر - سلمی - که در گوشه‌ی ذی سلم (سرزمینی

با یک گونه درخت) است

نه برای دلداده‌ای که - از سر دلباختگی -

سرشگ وی - به سان رگبارهای جدا نشدنی از تندر - سرازیر است

شیفتگی می‌نمایم

- نه بر ویرانه‌هایی که یک روز در آنجا درنگی دراز داشتم

و با چادر نشینان و مردم آن تیره به گفتگو پرداختم -

(۳۷) نه به دامن سرود گوی کاروان می‌آویزم و می‌گویم

(اگر به آن شکاف کوه رسیدی از همسایگان پرس و جوئی کن «۲»)

(۱) برگردید به زیرنویس ص ۷۱

(۲) ن - سرآغاز چکامه بدیعیه است از صفی الدین حلی. برگردید به ج ۶ ص ۴۴ چاپ دوم.

ص: ۱۴۵

بلکه سرورم حسین را به یاد آوردم

که در کربلا با کرب بلا (رنج گرفتاری) تشنه افتاده است

شکیبائی‌ام نماند، سرشکم روان گردید

خواب از دیدگانم برفت و بیداری با بیماری در آمیخت

کار دل به سرگردانی کشید و اشک‌ها سرازیر شد

و نتوانستم از ریختن و آمیختن خون خود با آن‌ها جلوگیری کنم

او را فراموش نمی‌کنم که سپاهیان بد کیش همچون دریائی پر آشوب
پیرامونش را گرفتند،

لشگر به امید پیروزی بودند و کیش ما دردمند

سوارکاران گمراه گرداگرد او در کربلا چرخ می‌خوردند

خداوند می‌شنید و گوش‌های آنان کر شده بود

مرگ شتابان به سوی شهسواران آرزوها می‌تاخت

و نیستی با زانوئی بی گام به سویشان می‌شتافت

او- که آنچه را میان خامه و نامه خداوندی گذشته بود می‌دانست-

با چشمی که سرشک آن روان بود پرسید

ای مردم! این خاک را چه نام است؟

و آنان در پاسخ پیشی گرفته و سخن را به سخن پیوند زدند.

: اینجا را کربلا می‌خوانند، گفت: هان!

مرگ ما نیز در میان این زمین‌های پست و پشته‌های بلند روی خواهد داد

بارها را فرود آرید که مرگ با ما دست به گریبان شده است.

جاودانگی چشم به راه ما نیست و جز خدا هیچ چیز پایدار نخواهد ماند

ای مردان! در رویدادی سهمناک به فریاد برسید

که مرگ‌هائی ناگهانی را ستمکارانه به ارمغان آورد- آن هم در ماهی

که پیکار در آن ناروا بود-

این جا است که جگرها از تشنگی می‌گدازد

و پیکرها با روان شدن خون سیراب می‌گردد.

این جا است که ماه‌های درخشان روی نهان می‌کنند

خورشید می‌گیرد و ماه دو هفته به تاریکی می‌گراید

این جاست که بردگان ستمکارانه سروران خویش را در بند می‌افکنند

و سران در دست پرستاران گرفتار می‌آیند

این جا است که پیکرها بر روی خاک سرنگون می‌شود

و خوراک جغد و کرکس می‌گردد.

و این جا است خانه‌ای که ما را در آن به خاک می‌سپارند.

و هنگامی که نوید داده شده با دشمن در پیشگاه یگانه داور می‌ایستیم

سپس بانگ برداشت که یاران! اینک مرگ!

پس شیران شیر شکار گام پیش نهادند.

هر جوانمرد سپید روی که بود- با پیشانی درخشان-

در کام آتش جنگ فرو رفت و از شرار آن نه‌راسید

چه آنان که خدا را پاسخ داده و جانبازی‌هایشان را برای خدا می‌شمردند

و چه برگزیدگانی که جنگ در آئین خداوند زدند

آنانکه بنیاد یلان را برکنند خود با پنجه مرگ ریشه کن شدند

و کسانی که برآوردن آرزوها را از ایشان می‌خواستند خود به دست‌بوس

نیستی شتافتند

و سپس نیک اسب دخترزاده پیامبر بر او زاری کرد

و با شبهه‌ای بلند و با پستی تهی از سوار به سوی چادرها برگشت

و چون بانوان پاک نهاد، آن را دیدند

سرو چهره‌اش را بر خاک مالیدن گرفت

آنان زاری کنان و داغدار و ماتمزده نمایان شدند

ص: ۱۴۷

با دلی دردمند و دیده‌ای که اشک آن سرازیر بود

آمدند و دخترزاده‌ی پیامبر را دیدند بر بستری از نیشه‌ها و پیکان‌های

شکسته خفته

- از آندستش که بر سنگ خانه خدا نهاد و از آن لبش که بوسه بر آن داد-

شمر از آن کینه سر از پیکر وی جدا می‌کرد

زمین از هراس کردارشان بر خویش می‌لرزید

خواهر و بانوی خردمندش چهره را با آستین می‌پوشانید

و با دلی ریش و سرگشته پیایی خم می‌شد

برادر ستمدیده و دور از میهنش را می‌خواند: برادر!

ای کاش مرگ دیده بر تو نمی‌گشود.

بانوان را به پشت‌گرمی چه کس رها کرده‌ای؟

ما را به که سپرده‌ای؟ کیست که بر پردگیانت دل بسوزاند؟

این سکینه است که سکینه (آرام دلی) خود را از کف داده

و این فاطمه است که با دیده خونین بر تو می‌گردد

خواهد که با اشک روان بر او بوسه زند

- و دختر زاده پیامبر از رنج مرگ به او نمی‌پردازد-

جلوی خون را می‌گیرد و خواهد ناوک تیری را که در پیکر او شکسته

بیرون کشد

و نمی‌تواند.

از شوریدگی، او را به خویشتن می‌چسباند، می‌بوسد

و گلولی خونین وی سینه‌اش را رنگین می‌سازد

سهمناکی گرفتاری و سوخته دلی‌اش

- با آن اندوه جدائی ناپذیر و سپری نشدنی - بر آن می‌داردش که بگوید:

برادرکم! تو فروغی بودی که از آن پرتو می‌گرفتیم

ص: ۱۴۸

چه شد که فروغ راهنمائی و کیش ما در تاریکی روی نهفت؟

برادرکم! تو پناهگاهی برای بیوه زنان بودی

ای پناهگاه پدر مردگان و دریای بخشندگی و بزرگواری!

ای سرپرست من! آیا می‌بینی که پس از تو

پدر مردگان گرفتار درد و نزاری و بیماری‌اند «۱»؟

ای یگانه کس من! ای فرزند مادرم! ای حسین!

دشمنان به خواسته‌ها و آرزوهایشان رسیدند

دل‌هاشان که از کینه می‌جوشید خنک شد

و آنچه را در درون پنهان می‌داشتند آشکار کردند

دلسوز ما کجا است؟ برادر که از ما جدائی گزید

همراهان بیدادگری می‌نمایند و روزگار در پریشان کردن ما به

یکدندگی افتاده.

سرپرست ما درگذشت و شیرمرد روی نهان داشت

و کفتارهای لنگ پیش افتاده‌اند و با گرسنگی بر سر شیر بیچگان می‌تازند

– فریاد بر می‌دارد و از برانگیخته خدا پناه می‌خواهد:–

(ای نیای ما! کجا رفت آن سفارش‌ها که درباره نزدیکانت کردی؟

ای نیای ما! چه شود که اندوهناکانه دیده بگشائی

و خاندان تابناکت را بنگری که پس از آن ارجمندی و آبروداری

از میهن خویش در بدر شده‌اند، به آنان زور می‌گویند

و همه داغدار و گرفتار و سرگردان و خون آلود.

پس از آن همه شکوه، برده‌وار به بالای

اشتران سوارشان کرده‌اند که گوئی پرستاران یابندیان رومی‌اند

این بازمانده خاندان خداوند و سرور مردمان زمین

(۱) واژه ناپسند مذلة را که در خود سروده بود ندیده گرفتم

و زیور همه خداپرستان است.

فرزندی است که از حسین مانده و وارث او

و سروری است که پرستش خدا و به خاک افتادن در برابر او را در

تاریکی‌ها کار خویش شناخته

وی را به بند کشیده و میان دشمنانی گریان و خندان

بیدادگرانه به سوی شام گسیلش داشته‌اند.

پیامبر کجا است تا دندان‌های دخترزاده‌اش را بنگرد

که یزید - از سر کین توزی با بهترین آفریدگان - بر آن چوب می‌زند؟

آیا این پلید همان دندان‌هائی را با چوب می‌کوبد

که بهترین کس - از تازیان و جز آنان - از سر مهر بوسیده بود؟

و سپس بی‌خردانه لاف مسلمانی می‌زند؟

او که از عاد وارم «۱» هم بدکیش‌تر است!

وای بر او از آنگاه که فاطمه پاک بیاید

و آنجا که توده‌های مردم پس از برانگیخته شدن در روز شمار می‌ایستند

آوا به دادخواهی بلند کند.

بیاید و همه کسانی که گرد آمده‌اند

از شرمندگی سر به زیر افکنند و چهره زمین از گرد و خاک سپاه‌رنگ شود.

او در سمت راست از پایگاه تخت جهان نهان بایستد، فریاد به گله‌گذاری

بردارد

و از خدای توانائی که خون ستمدیدگان را باز می‌جوید داد خویش
بخواهد.

آن جا فرمان خداوند در پیش روی مردمی آشکار می‌شود که همچون
مار گزیدند و نادرستی نمودند، که کردارشان دور از آمرزش باد!

(۱) ارم به گفته برخی نام پدر یا مادر یا تیره یا شهر عاد نامبرده بوده است.

ص: ۱۵۰

پیراهن حسین را که از سر تا پای آن خون آلود است

به دو دست گرفته

ای زادگان وحی و یادنامه‌ی خدای فرزانه!

و ای آنان که مهرشان امید من و مایه بهبودی‌ام از دردها است!

اندوه من بر شما جاودانه است و رنج آن سپری نمی‌شود

تا کی؟ تا بمیرم و سپس جان به استخوان‌های پوسیده‌ام بازگردد

مگر دولت شما که نویدش را داده‌اند و بر راه راست خواهد بود فرا رسد

و سراسر گیتی را از نیکوئی‌ها پر کند

کیش ما هیچگونه یاور و پاسداری ندارد

جز آن پیشوای جوانمرد که بیدادگری را ریشه کن می‌سازد

همان قائم (بر پای خیزنده) و مهدی (راه یافته) و جانشین نیکوی،

سرور پاکیزه و برجسته ما و زاده پاک نهادی برجسته

در دل تاریکی‌های شب، ماه دو هفته است، در بخشدگی به موج دریا‌های

پر آشوب می‌ماند،

سپاهیان‌ش از همه سو یاری می‌شوند و او خود پاسدار بیرون و درون

خانه خداست

ای فرزند عسکری! - پیشوای پاک -

و ای جوان هادی نقی (راهنمای برگزیده) علی پاکیزه خوشبوی!

ای زاده جواد (بخشنده) و ای نواده رضا (خرسند به خواسته

خدا)

و ای نبیره کاظم (فرو خورنده خشم) - سرچشمه بزرگواری‌ها -!

و جانشین صادق - همان سروری که

با هویدا ساختن دانش‌هایش دل سپاه تاریکی‌ها را روشن ساخت!

و جانشین سرور ما باقر، جانشین زیور پرستندگان (زین العابدین)

ص: ۱۵۱

که نامش علی و سراپرده‌هایش پاکیزه بود

همان زاده حسین - سرور ما جانباخته در کربلا

که خنک

این سرفرازی‌های براینده بر بالای همه مردمان!

و فرزند حسین - پسر فاطمه پاک و

پور علی - جانشین پیامبر و شکننده بت‌ها - «۱»

ای نبیره پیامبر و ای نواده شیر پاک خدا
ای زاده بتول و ای فرزند درون و برون خانه خدا!
سرفرازی توئی، تو مایه و چهره آنی
تو نقطه دستور و دستخط فرزاندگی‌ها هستی
روزگار سپید و درخشانت شاداب و سرسبز است گیتی با آن به انجام می‌رسد
و فرجام خوشبختی توده‌ها و کیش آنان در آن است
آنگاه که ترا بینیم نه ظلمت در کار خواهد بود نه ظلم
روز خوش دین فرا می‌رسد و سختی به بد کیشان روی می‌نماید.
روی بنما که راه‌های دین و راهبری ناپدید شده و
به دشواری و بدی افتاده و درستی نابود گردیده
ای خاندان طاهّا «۲» و ای کسانی که مهرورزی به ایشان آبروی من است
و آن را- میان همه چیز- از بزرگ‌ترین نیکی‌ها می‌شمارم
اکنون ستایش‌های فرخنده و در رشته کشیده‌ای را به آستان شما آورده‌ام
که از گوهر واژه‌ها بنیاد نهاده‌ام
با گستردگی‌اش مشگ اندود است
و چون خوانده شود با ستایش از شما بوی خوش را می‌پراکند و به
زمینه گلزار می‌ماند

(۲) بنگرید به زیرنویس ص ۵۰

ص: ۱۵۲

دلبری دوشیزه ولی داغدار است که دست اندوه؛ آن را بیاراسته و گسیل

داشته

- آن هم از سر پلکان‌هائی که جز اشک نامی ندارد-

رجب امیدوار است که به دستیاری آن، فردا به فراختای بهشت رود

و پس از این رنج‌ها به گنج‌هائی پایان‌ناپذیر دست یابد

ای سروران راستین! مرا جز شما به کسی امید نیست

مهر شما توشه من است و ستایشگری از شما دست‌آویز رستگاری‌ام.

ستایش‌های مرا چه ارج و ارزش؟ خدای بخشایشگر؛ ستایشگر شما است

و کجا؟ در سوره هل اتی «۱» و نون و القلم «۲».

(۱) سوره ۷۶ از همان فراز یکم: «آیا آمد بر انسان ...» از امیر معزی نیشابوری:

لافتی الاعلی برخواند هر دم مصطفی

یا فتی برخوان اگر جوئی رضای مرتضی

شرح یوفون و یخافون یاد کن از هل اتی

و رهمی خواهی که گردی ایمن از هل من

مزید

از سنائی غزنوی:

همره جان مصطفی جانش

مرتضائی که کرد یزدانش

خلعت هل اتی ورا تشریف

از پی سائلی به یک دور غیف

از عطار نیشابوری:

لافتی الا علی‌اش از مصطفی است

و ز خداوند جهان‌ش هل اتی است

از دو دستش لافتی آمد پدید

و ز سه قرصش هل اتی آمد پدید

از سعدی شیرازی:

کس را چه زور و زهره که وصف علی کند

جبار در مناقب او گفته هل اتی

از خواجه کرمانی:

قلعه‌گیر کشور دین حیدر درنده حی

دسته بند لاله عصمت وصی مصطفی

کاشف سر خلافت رازدار لو کشف

قاضی دین نبی مسند نشین هل اتی

فرمانروای ملک سلونی امیر نحل

دارای دادگستر اقلیم هل اتی

از سلمان ساوجی:

ای برابر کرده ایزد با خلیلت در وفا!

آیه یوفون بالندر است بر قولم گوا

نوح را در شکر اگر عبدا شکورا گفت، گفت

از برایت سعیکم مشکورا اندر هل اتی

آفتاب کبر یا دریای در لافتی

فخر آل مصطفی مخصوص نص هل اتی

از اقبال لاهوری:

بانوی آن تاجدار هل اتی

مرتضی، مشکل گشا، شیرخدا...

از ابن یمین فریومدی:

نوری که هست مطلع آن هل اتی علی است

خلوت نشین صومعه اصطفای علی است

(۲) سوره ۶۸ از همان فراز نخست: «سوگند به نون و به قلم...»

دور است که امیدواران از جوانمردی‌های شما بی‌بهره مانند

و پناه خواهان، نارجمندانه از آستان شما باز گردند

آیا برسی از لغزش‌هایش بهراسد؟

با اینکه دوستی شما را برتر از نزدیکان و خویشان خود می‌شمارد؟

ارمغانی از درودها به سوی شما پیوسته باد!

که به یاری شما و از دست شما از گرفتاری‌ها رهایی می‌یابم

درود خدا بر شما باد! و تا کی؟ تا یک جاندار می‌جنبد

و نرم بادهای بامداد در وزیدن است.»

و هم از او است که گوید

: (۳۸) «سوگند به آن کس که ریختن خونم را روا شناخت

و گرفتاری را ویژه دوستداران گردانید» (۱)

(۳۹) که اگر در راه او باده مرگ بنوشم

دل من هرگز به پیاله گردانش «نه» نخواهد گفت» (۲)

(۱) در گفته‌های پیشوایان آمده: «دوستداری همراه است با دشواری‌های نزارکننده» و نیز:

«گرفتاری را بر سر پیامبران می‌فرستند سپس بر سر دوستان خدا و آنگاه یکی پس از دیگری بر سر مردمی که هر کدام - از آن که به دنبالش می‌آید - بزرگوارتر است» (بنگرید به «کافی» حدیث‌هایی بسیار در باب ۱۰۶):

جام بلا بیشترش می‌دهند

هر که در این بزم مقرب‌تر است

دیشب ز سر صدق و صفای دل من در میکرده آن هوشربای دل من
جامی به کفم داد که بستان و بنوش گفتم نخورم گفت برای دل من

ص: ۱۵۴

آنجا مرگ برای من زندگی است «۱».

و در راه دوستی‌اش رسوائی‌ام میان مردم، گوارا می‌نماید
کیست او را از یاد ببرد؟ از دل خواهند او را فراموش کند
که هرگز و برای یک چشم به هم زدن نیز به آرزوشان نمی‌رسند
این آئینی است که خداوند میان آفریدگانش نهاده:

دوستدار باید گرفتار باشد!

و هم از او است که گوید

: (۴۰) «ای حافظ! رازی نهفته را آشکار گردانیدی

و فروغی پوشیده و درهم پیچیده را هویدا نمودی

به دستیاری آن - در نزد خدا و سروران - به پایگاهی بلند دست یافتی.

پذیرفته و نیکبخت آمدی، از تو خرسندند و دیگران به تو رشک می‌برند

دل خوشدار و تنها زندگی کن، مرغی آسمانی باش

که از آشیان به دور افتاده، با تنهایی خو می‌کند و به هیچ کس

نزدیک نمی‌شود

با گوشه نشینی و تنهائی چنان کن که از یاد مردم بروی

(۱) از خداوندگار عرفان:

مرگ من در بعث جنگ اندر زده است	زان که مرگم همچو جان خوش آمده است
برگ بی برگی بود ما را نوال	مرگ بی برگی بود ما را حلال
جان باقی یافتی و مرگ، شد	برگ بی برگی تو را چون برگ شد
ظاهرش ابتر نهان پابندگی است	ظاهرش مرگ و به باطن زندگی است
نهی لا تلقوا نگیرد او به دست	آن که مردن پیش جاننش تهلکه است
بل هم احیاء پی من آمده است	دانه مردن مرا شیرین شده است
کم افارق موطنی حتی متی؟	ان فی موتی حیوتی یافتی
چون رهم زین زندگی پابندگی است	آزمودم مرگ من در زندگی است
ان فی قتلی حیوتا فی حیوة	اقتلونی یا ثقاتی یا ثقات
ان فی قتلی حیاتا دائما	اقتلونی یا ثقاتی لا ثما

ص: ۱۵۵

اگر به روزی افتاده‌ای که تو را می‌رانند

و نشانه‌ی تیر کینه می‌گردانند

هیچکس با تو دشمنی نمی‌کند مگر پدرش از زنگیان بصره باشد «۱»

و از مردم عمان «۲» و مرادی «۳» و گبر و جهود

و این است که با سرشت خویش هم وابستگان به کوفه را دشمن می‌دارد

و هم آنان را که زادگاه و بنیادشان از برس و حله «۴» باشد»

این سروده‌های نمایشگر دلدادگی هم از او است که گوید

: (۴۱) دلباختگی من به دلدار - لیلی - زبان زد مردم شده

و اینکه با آزمندی فریفته او گردیده‌ام و از شیفتمگی اشگ می‌ریزم

میان تیره‌ی او مرا سرور می‌نامند

همچنانکه در میان ایشان بنده او به شمار می‌آیم

مردم را که دیدار می‌کنم دوستی او را ناپسند می‌انگارند

یکی بر آن است تا مرا از وی روگردان سازد و یکی هم خودخواهانه

از زیر چشم مرا می‌نگرد و دهانش را کج می‌کند

یکی دیگر هم چهره بینی گنده‌اش را بر من ترش می‌نماید

که پنداری فرزندش را کشته‌ام.

مرا چه گناه که از آنان دوری گزیده‌ام و به پیریشان گوئی افتاده‌اند؟

جز این که در مهرورزی به او یگانه هستم؟

اگر آنچه من می‌دانم می‌دانستند و به همان جایگاهی که روی به سوی

آن دارم روی می‌آوردند

البته این مرز را برای ستایشگری می‌پذیرفتند

(۱) برده‌هایی بودند که در سده سوم از هجرت در عراق دست به شورش زدند و با این که رنگ شیعیگری تند داشتند برخی -

مانند برسی - آنان را به خوارج و دشمنان علی بسته‌اند

(۲) از نخستین پایگاه‌های خوارج

(۳) تیره‌ای از تازیان که کشنده‌ی علی از میان آنان برخاست

(۴) چون کوفه و حله و آبادی‌های پیرامونش - همچون برس - از پایگاه‌های بزرگ شیعه بوده.

ص: ۱۵۶

(۴۲) پنداشته‌اند - و برخی از پندارها گناه است «۱» - و مرا نکوهش می‌کنند

که ستایشگری‌هایم از مرز و اندازه شایسته گذشته.

(۴۳) به خدا سوگند گزارش‌هایی که از منش دلدار داده‌ام از مرز خود نگذشته

ولی زیبایی آن‌ها پای از اندازه و مرز بیرون نهاده است.»

این بود بخشی از سروده‌های استاد و پیشوای ما حافظ برسی که بر آن دست یافتیم که بر رویهم به ۵۴۰ بیت می‌رسد و چنانکه می‌بینی از تندروی‌ها و گزاف - گوئی‌هایی که به او بسته‌اند نشانی در آن نیست بلکه به گفته خودش:

«پنداشته‌اند - و برخی از پندارها گناه است - و مرا نکوهش می‌کنند

که ستایشگری‌هایم از مرز و اندازه‌ی شایسته گذشته

به خدا سوگند گزارش‌هایی که از منش دلدار داده‌ام از مرز خود نگذشته

ولی زیبایی آن‌ها پای از اندازه و مرز بیرون نهاده است.»

زندگی‌نامه او را در این نگاشته‌ها می‌توان جست: «امل الامل آرزوی آرزومندان»، «ریاض العلماء گلزارهای دانشوران»، «الروضة الرابعة (روضه و گلزار چهارم) از «ریاض الجنة گلزارهای بهشت»، «روضات الجنات گلستان‌های بهشتی»، «تتمیم الامل دنباله آرزوی آرزومندان» از سید بن ابی شبانه، «الکنى و اللقب کنیه‌ها «۲» و لقب‌ها» و «اعیان الشیعة» و «الطلیعة» و «البابلیات».

سال زادن و در گذشتن این سراینده - حافظ - را ندانستیم مگر اینکه سال نگارش یکی از نگاشته‌هایش را چنین آورده که: «میان زادن مهدی - درود بر او - و میان گردآوری این نگاشته ۵۱۸ سال می‌گذرد» که خود سال ۷۷۳ می‌شود.

زیرا زادن پیشوای پیروز ما - درودهای خدا بر او - را در سال ۲۵۵ میدانیم، در هنگام یاد از نگارش‌هایش نیز دیدیم که یکی از آن‌ها را در ۸۱۳ نگاشته و شاید همان نزدیکی‌ها در گذشته باشد که خدا دانا است.

(۲) کنیه نامی را گویند که در آغاز آن واژه اب (پدر) یا ام (مادر) باشد.

ص: ۱۵۷

یادداشت سوم

در بخش گذشته؛ بر رویهم برگردان (۵۴۰) بیت از سروده‌های بررسی را که نگارنده آورده دیدید، این جا نیز اصل پاره‌ای از آن‌ها را یاد می‌کنم و چون و چند کار را هم در ص ۵۹ روشن ساختم و نیازی به بازگوئی نیست:

(۱)

هو المسک؟ أم طیب الوصى يفوح؟

هو الشمس ام نور الضريح يلوح؟

(۲)

و دان لمنطقک المنطق

أضاء بک الافق المشرق

(۳)

و أنت ترتق ما يفتق

و أنت الامين و أنت الامان

(۴)

ثقیل الذنوب فهل تعتق؟

أتی رجب لک فی عاتق

(٥)

العقل نور و أنت معناه
و الكون سر و أنت مبداه

(٦)

ايها اللائم دعنى
و استمع من وصف حالى

(٧)

بأسمائك الحسنى اروح خاطرى
إذا هب من قدس الجلال نسيمها

(٨)

تعالى على فى الجلال فرائد
يعود و فى كفتيه منه فرائد
(٩) و وارد فضل منه يصدر عزلها
تضييق بها منه اللهأ و الأوارد
(١٠) تبارك موصولا و بورك واصلا
له صلة فى كل نفس و عائد

(١١)

ابديت يا رجب الغريب
فقليل: يا رجب المرجب
(١٢) و كتبت ما بالنور منه
على خدود الحور يكتب

(١٣)

أعيت صفاتك اهل الرأى و النظر

و أوردتهم حياض العجز و الخطر

(١٤)

أنت الذى دق معناه لمعتبر

يا آية الله بل يا فتنة البشر

و حجة الله بل يا منتهى القدر

ص: ١٥٨

(١٥)

يا منبع الاسرار يا سر

المهيمن فى الممالك!

(١٦)

ما لاح صبح فى الدجى

الا و أسفر عن جمالك

(١٧) يا من تجلى بالجمال

فشق بردة كل حالك

(١٨)

ولائى لآل المصطفى و بنهم

و عترتهم أزكى الورى و ذويهم

(١٩) بهم سمة من جدهم و أبيهم

هم القوم أنوار النبوة فيهم

تلوح و آثار الامامة تلمع

(٢٠)

بنو أحمد قد فاز من يرتضيهم	أئمة حق للنجا يرتضيهم
(٢١) و طوبى لمن فى هديه يقتضيهم	هم القوم أنوار النبوة فيهم...
(٢٢) فرضى و نفلى و حديثى انتم	و كل كلى منكم و عنكم
(٢٣) يا آل طه أنتم أملى	و عليكم فى البعث متكلى
(٢٤) سرکم لا تناله الفكر	و أمرکم فى الورى له خطر

(٢٥)

إذا رمت يوم البعث تنجو من اللظى	و يقبل منك الدين و الفرض و السنن
(٢٦) يمينا بنا حادى السرى ان بدت نجد	يمينا فللعانى العليل بها نجد
(٢٧) فبالربع لى من عهد جيرون جيرة	يجيرون ان جار الزمان اذا استعدوا

(٢٨)

و ربعى مخضر و عيشى مخضل	و وجهى مبيض و فودى مسود
-------------------------	-------------------------

(٢٩)

و لا غرو ان جارت و مارت صروفها

(٣٠) لها الدم ورد و النفوس قنائص

(٣١) يرون المنايا نيلها غاية المنى

(٣٢) اليكم عروسا زفها الحزن ثاكلا

و غارت و أغرت و اعتدت و اغتدت تشدو

لها القدم قدم و النفوس لها جند

اذا استشهدوا مر الردى عندهم شهد

تنوح اذا الصب الحزين بها يشدو

(٣٣)

دمع يبدده مقيم نازح

(٣٤) أصبحت تخفضنى الهموم بنصبها

(٣٥) و مدید صبرى فى بسيط تفكرى

و دم يبدده مقيم نازح

و الجسم معتل مثال لائح

هزج و دمعى وافر و مسارح

(٣٦)

ما هاجنى ذكر ذات البان و العلم

(٣٧) و لا تمسكت بالحادى و قلت له:

و لا السلام على سلمى بذى سلم

«ان جئت سلعا فسل عن جيرة العلم»

ص: ١٥٩

(٣٨)

اما و الذى لدمى حللا

(٣٩) لئن أسق فيه كؤس الحمام

و خص اهيل الولا بالبالا

لما قال قلبى لساقيه: «لا»

(٤٠)

(۴۱)

لقد شاع عني حب ليلي و انتي
كلفت بها عشقا و همت بها وجدا
(۴۲) و ظنوا و بعض الظن اثم و شنعوا
بأن امتداحي جاوز الحد و العدا
(۴۳) فوالله ما وصفى لها جاز حده
و لكنها في الحسن قد جازت الحد

ص: ۱۶۰

گزافگوئی در برتر خوانی‌ها

چون برخی از غدیریه سرایان - همچون برسی - دچار خرده گیری‌ها و نکوهش‌ها گردیده و آنان را از (غلو کنندگان) تند روان به شمار آورده‌اند و برخی از نگارندگان «۱» آمده‌اند و با دروغ زنی‌ها و دشنام سرائی‌های ناسزا تاخت و تازی همه‌سویه بر ایشان آورده‌اند، خواستیم پژوهشگران را در این زمینه آگاهی‌هائی بدهیم تا فریادهای تبهکاران، پرده بر خرد آنان نبوشاند و به هیا بانگ‌هائی که یاوه گوئی‌ها و دسته‌بندی‌های کین توزانه پدید می‌آرد گوش فرا ندهند پس می‌گوئیم:

بر بنیاد آنچه پیشوایان واژه‌شناسی - همچون جوهری و فیومی و راغب و جز آنان - به آشکارا گفته‌اند غلو (گزاف گوئی) آن است که پای از مرز، فراتر برود، چنانکه گوئیم (غلا السعر يغلو غلاء غلو کرد و گزاف شد نرخ، گزاف میشود؛ گزاف شدنی) و (غلا الرجل غلوا غلو کرد و گران گردید مرد؛ گران شدنی) و (غلا بالجارية لحمها و عظمها گوشت و استخوان زن غلو کرد و گزاف شد شتابان به روزگار جوانی رسید و از همگنان خویش درگذشت) حارث پسر خالد مخزومی گفته:

«نگاری کمر باریک که از بس تنگ میان است حمایلش در هنگام راه رفتن

میلرزد

و جوانی زود رس، استخوان او را گران ساخته»

(۱) ن - همچون ابن تیمیه، ابن کثیر، قصیمی، موسی جار الله و کسانی که به راه آنان رفته‌اند.

و همین است که برانگیخته خدا- درود و آفرین خدا بر او و خاندانش- گفته: «درباره زنان غلو نکنید (با گرانی سودا نکنید) آنان آبشخوری هستند که خداوند ارزانی شما داشته «۱» و عمر گفت در کابین زنان غلو نکنید (نرخ آنرا گزاف ننمائید) «۲» غلو و تند روی هر کجا و به هر گونه و در هر باره که باشد- خواه ناخواه- نارواست به ویژه اگر با دین برخوردی بیاید که خدای برتر از پندار نیز در دو جا از یادنامه فرزانه‌اش در پیرامون آن به سخن پرداخته «۳»: ای کسانی که نامه آسمانی به شما داده شده درباره کیش خود غلو و تند روی نکنید. که بر بنیاد گفته روشنگران «۴» روی سخن در این جا با دو دسته است:

۱- جهودان که در دشمنی با عیسی غلو کردند تا آنجا که به مریم دروغی زشت بستند.

۲- ترسایان که در دوستی او به راه غلو رفتند تا او را پروردگار خویش شناختند.

که تند روی و کند روی هر دو ناروا است و نیکو کاری را- به گفته مطرف پسر عبد الله- در میانه این دو باید جست آن سراینده نیز گفته:

«پیمانه دیگران را پر بده ولی از آن خود را لبریز مگیر

گذشت بنمای و دست برادری ده که هیچ جوانمرد پیمانه خود را لبریز

نگرفته.

درباره هیچ کار و چیزی غلو مکن- تند مرو- و میانه رو باش

که از میانه روی در کارها به هر یک از دو سوی دیگر بلغری ناپسندیده است.»

دیگری هم گفته:

«بر تو باد به میانه روی در کارها که رستگاری در آن است.

(۱) ن- «البیان و التبیین پیدائی و روشنگری ج ۲ ص ۲۱»

(۲) ن- برگردید به ج ۶ ص ۹۶ چاپ دوم

(۳) ن- سوره چهارم- نساء- آیه ۱۷۱ و سوره مائده- ۵- آیه ۷۷

نه بر چارپای بسیار نرم سوار شو و نه بر آن که چموش است.»

سرور ما فرمانروای گروندگان گفت: «کیش خداوند، گام زدن در راهی است میان دو گروه: کندرو و تندرو، بر شما باد به میانه راه که باید کندرو خود را به آن برساند و تندرو به سوی آن پس نشیند «۱»»

این جا نخست باید مرزی را که کیش ما راه نمی‌دهد کسی پای از آن فراتر نهد بشناسیم. زیرا البته گاه پیش می‌آید که تندروی‌های ناراست؛ پای به میان می‌نهند یا می‌خواهند کسی را به ماندن در نادانی‌ها آزمند گردانند و حقوق بایسته یکی را از وی دریغ دارند ولی گروهی نیز آموخته شده‌اند که سخن هر کس را نپسندیدند بی‌درنگ بر چسب غلو و تندروی بر آن بزنند و سخت سری کورکورانه بر آن می‌دارند که بر هر چه در کام خویش خوش و سازگار نیافتند بتازند، بیشتر تندروی‌هایی که به ناراست بر شیعیان امامی بسته‌اند از همین دست است که چرا برتری - های پیشوایانی از خاندان پیامبر - درود بر ایشان - را بازگو کرده یا باور داشته‌اند با آنکه گزارش‌های درست و مسند «۲» خودشان انباشته از همان‌ها است و در نگاشته‌ها و گرد آمده‌هاشان به بازگوگری آن‌ها پرداخته‌اند ولی کسی دامن به کمر نزده تا - به دستکاری آن‌ها - ایشان را با جایگاهی که در خور این پیشوایان راستین است آشنا سازد و از پایگاه برترشان - چنانکه باید - آگاه گرداند؛ همان پایگاه بلندی که می‌توان هم از نامه خداوند و از آنچه از پیامبر مانده آن را دریافت و هم از نگرش‌های درست و رویدادهای آشکار و راستینی که توده مسلمانان در پیرامون آن همداستانند - مگر کسانی پیدا شوند که چشم را از دیدن و گوش را از شنیدن باز دارند و خود را به کری و کوری بزنند یا مایه دانششان کمتر از آن باشد که به ارزیابی یک فلسفه درست پردازند، یا از اینکه پدیده‌های تاریخ را در مغز خود گرد آرند ناتوان بمانند چه رسد به آنان که بردگی هوس‌ها را پذیرفته‌اند و از سر نادانی به پرتگاه

(۱) ن - «ربیع الابرار بهار نیکان» از زمخشری

(۲) بنگرید به پانوش ص ۲۳

سرگردانی و گمراهی سرنگون گشته‌اند و هر کس بگوید پیشوایان کیش ما از نهانی‌ها آگاهند او را از تند روان گزاره گوی می‌شمردند و به همین گونه اگر کسی بر آن برود که آنان از آنچه در دل مردم می‌گذرد گزارش می‌دهند یا مردگان با ایشان سخن می‌گویند یا زبان مرغان و جانوران را می‌دانند یا خداوند به درخواستشان مرده‌ها را زنده می‌کند یا درخواست آنان در بهبود یافتن کور و پیس - و هر بیمار دیگر - پذیرفته آمده یا به همین جهان باز می‌گردند، یا کارهایی که مانند آن را

دیگران نمی‌توانند انجام دهند از ایشان سر زده- نیز رهسپار شدن برای دیدار از آرامگاههای آنان و چنگ زدن در دامن‌شان و افرونی و خجستگی خواستن از خاکشان، و نیایش و نماز در کنار آرامگاه‌هاشان، یا دریغ و افسوس خوردن بر گرفتاریهایی که دچار آن بوده‌اند- و بسیاری از این گونه باورها که شیعیان با پشتوانه‌های درست و روشنگری‌های نیرومند درباره خاندان راهبر پیامبر دارند و از برتری‌های استوار ایشان می‌شمرد ولی ابن حزم و ابن جوزی و ابن تیمیه و ابن قیم و ابن کثیر و کسانی که در پی آنان افتاده و در راهشان گام برمی‌دارند از پذیرش آن سرباز می‌زنند.

و شاید دست‌آویزشان نیز این باشد که جانشین پیامبر- در دیده ایشان- یگانه هنرش آن است که دست دزدان را ببرد و آدمکشان را به کیفر برساند، مرزهای کشور را پاسداری کند، و جلوی آشفتگی‌ها را در اجتماع بگیرد، حقوق این و آن را از این جا و آنجا فراهم آورد و میان ایشان بخش کند و از این گونه کارهایی که پادشاهان و فرمانروایان نیز در میان توده‌ها و گروه‌ها به انجام میرسانند و نمایشگر این برداشت از واژه خلافت، سخنرانی‌های ابوبکر و عمر است در هنگام دست یافتن به خلافت، «۱» چنانچه خلافت یافتن عثمان و معاویه و فرزند گردنکش او نیز نمونه‌ای دیگر است و بهمین گونه داستان عبد الله پسر عمر و حمید پسر عبد الرحمن که گزارش آن خواهد آمد.

(۱) ن: برگردید به ج ۶ از همین کتاب ص ۱۹۱ چاپ دوم و نیز به بخش‌های آینده در همین جلد.

ص: ۱۶۴

اینان نمی‌گویند که خلیفه بایستی در روان خود نیروئی- از سرچشمه‌ی پاکی و پاکدامنی و برکناری از گناه داشته باشد که به یاری آن بتواند- چنانچه شایسته است- در پدیده‌های جهان دست ببرد و با دیده بینش خود نهفته‌ها را بنگرد- یا با فروغ دیدگانش که ناچیزتر از پرتو رونتگن نیست که به دستگیری آن می‌توان اندام‌های درونی تن را از پشت پوستی زفت دید و آنچه را در مشت کسی جا دارد از پشت دست شناخت و به نیروی آن تا به جائی رسید که تصویر منظومه شمسی را از درون جعبه‌ای آهنین گرفت.

آن که می‌گوید در نیروهای روانی، رازهای نهفته و با نیروی روان برنامه‌هایی شگفت، پیاده شدنی است (همچون: خواب مغناطیسی و مصنوعی، حاضر ساختن روان‌ها و به کار گرفتن آن‌ها برای پاسخ به هر پرسشی که کسی در زمینه‌های بیرون از این جهان دارد) با این باورها چگونه نمی‌پذیرد که روان‌ها به کالبد خود باز گردند؟

آن هم با دستوری از پروردگارشان و به درخواست دوست او یا با نیروی مردی راستین که از پدید آرنده آن‌ها گرفته است؟ بر خدا دشوار نیست، «۱» اوست که زنده می‌کند و می‌میراند و چون پدیده‌ای را خواست تنها به این گونه خواهد بود که به آن می‌گوید باش! پس جامه هستی می‌پوشد «۲».

به همین گونه، کسی که می‌بیند هواپیماها در زمانی کوتاه صدها فرسنگ را می‌پیمایند و در گذشته برای پیمودن چنان راهی نیازمند بودیم چندین ماه بر پشت چارپایان بسر بریم، بانگاه به این پیشرفت‌ها چگونه خردمند می‌تواند این را که زمین هر

چند تندتر درهم نوردیده شود دور بدانند؟ آن هم برای کسی که در روان خود نیروهائی نهفته دارد که بنیادگزار پاک و راستین هستی به او بخشیده است؟

کوه‌ها را که می‌بینی پنداری ایستاده‌اند ولی همچون ابر در گذرند. «۳»

(۱) سوره ۱۴ آیه ۲۰

(۲) سوره ۴۰ آیه ۶۸

(۳) سوره ۲۷ آیه ۸۸

ص: ۱۶۵

یک نمونه هم کسی است که می‌بیند رادیو از دورترین جاها هر آوائی را به گوش می‌رساند، که گوئی کسی در کنار او قرآن بزرگوار را می‌خواند، یا سخنرانی می‌کند، یا گزارش‌ها را یکی پس از دیگری باز می‌گوید، یا به پخش ترانه‌ها و آهنگ‌ها می‌پردازد، آن که این‌ها را می‌بیند نمی‌تواند نمایش‌های همانند آن‌ها را از پیشوائی راستین که خدا یاری‌اش می‌کند دور بداند. خداوند هر که را خواهد می‌شنواند و تو آن کس را که در گور است نتوانی شنوا گردانی «۱».

نمونه دیگر گوینده‌ای است که چهره مخاطبش - با نیروی رساننده - برای وی نمودار می‌گردد و از راهی بس دور به یاری تلفن چنان با وی سخن می‌گوید که گویا هم اکنون در کنار وی نشسته و از نزدیک می‌بیندش «و بدان گونه نهفته‌های آسمان و زمین را به ابراهیم می‌نمایانیم» «۲».

و مانده‌های این پرده‌هائی که به تازگی از ویژگی‌های برق - و جز آن - برداشته شده و در بسیاری از جاها دشواری‌هائی را آسان ساخته که دیروز خرده‌های ساده از دریافت آن ناتوان بود و شاید در آینده که پرده‌های بیشتری بالا رود با پدیده‌هائی بزرگ‌تر و بزرگتر از همه این‌ها نیز برخورد کنیم زیرا دانش در هیچ مرزی نمی‌ایستد و دلیلی نداریم که پس از پرده‌های بالا رفته دیگر چیزی نباشد، و چنانکه در سده‌های نزدیک به ما هر روز گامی تازه به جلو برداشت - که توانائی آفریدگارش شکوهمند است - پس از این نیز پیشرفت‌های پله به پله می‌تواند دنبال شود.

من نمی‌گویم کارهای بزرگوارانه‌ای که دوستان خدا کردند و دیگران از انجام مانده‌هایش درماندند همچون کارهائی است که یاد کردم و گفتم از راه آئین‌های طبیعی می‌توان به آن دست زد هر چند که اگر هم آن‌ها را از راه یاد شده بتوان باز نمود باز از معجزه بودن آن نمی‌کاهد زیرا در روزگاری که پدید آمده پرده از روی این

(۱) سوره ۳۵ آیه ۲۳

ص: ۱۶۶

نشانه‌های دانش، بالا نرفته بود و هیچ کس از مردم آنها را نمی‌شناخت تا جائی که اگر کسی نام آنها را هم بر زبان می‌آورد دیگران - جز برای ریشخند کردن و دست انداختن - در انجمن‌هاشان یادی از آن نمی‌کردند و از ته دل باور داشتند که او از چیزی ناشدنی سخن می‌راند، در این هنگام و میان مردمی با این گونه اندیشه اگر کسی - بی‌آن که به دانشکده‌ای رفته و در برابر استادی زانو بزند - چنان نمایش‌هایی بدهد جز معجزه نامی به آن نمی‌توان داد ولی ما برآنیم که چون آن پیشوایان برخاستند تا توده را در راهی شایسته بیاندازند و این هم نمی‌شد مگر با سر فرود آوردن مردم در برابر ایشان. و چون نیرومندترین دست‌افزار برای رام کردن سرکشان - و وا داشتن آنان به سر فرود آوردن - نشان دادن معجزات و کارهایی بیرون از آئین و بنیادهای گیتی است که می‌تواند پیوندی استوار را با خداوند پاک‌تر از هر چیز بنماید و وابستگی با جهان برین را برساند و این گونه مهربانی بر خداوند پاک بایسته است که با نمایشی چنان، دور را نزدیک بنماید. چنان که ما برای نزدیک ساختن سخن به دریافت مغزها و تیز کردن هوش‌ها و آگاه گردانیدن دادگران بر حقیقت‌ها، سخن را به پرده برداری‌های دانش نو کشانیدیم و نیز در جلد نهم ص ۸۸ تا ۱۲۵ از برگردان پارسی - درباره پاره‌ای از این زمینه‌ها به گسترده‌گی سخن رانیدیم.

اینک با من به سراغ مردمی برویم که شیعیان را برای باور داشتن آن پایگاه‌ها برای پیشوایانشان نکوهش می‌کنند و بر چسب تند روی و بد کیشی و چندگانه پرستی بر آنان می‌زنند با آن که بسی از سرپرستان کیش خود را دارای همان پایگاه‌ها می‌شناسند و برتری‌هایی را - آن هم در زندگینامه‌های مردان عادی‌شان گنجانده‌اند که چون در نزد شیعیان - چندین برابر کمتر از آن را نیز - بیابند آنان را به تند روان می‌بندند، ولی خودشان آن همه گزافه‌ها را میان مردم می‌پراکنند و تاریخ درست می‌شمارند بی‌آن که در زنجیره گزارش آن‌ها جای سخن و خرده‌گیری بیابند یا در زمینه آن‌ها نگاه درستی بیاندازند و به گفتگو پردازند، و این‌ها همه برای دوست داشتن و ارج نهادن به آن بزرگان‌شان است - که دوستی یک چیز، آدمی

ص: ۱۶۷

را کور و کر می‌سازد - و این شیوه را از همان سده‌های نخستین تاکنون همواره به کار می‌بسته‌اند و هیچ پژوهشگری را نیز نرسد که آن نگارندگان و پاسداران آئین را از تند روان و گمراهان و چندگانه‌پرستان بخواند و واکنشی را که خودشان درباره شیعه نموده‌اند در برابر آنان روا شناخته و بگوید که از چار دیوار توده مسلمان به در رفته‌اند با اینکه کاوشگران می‌توانند در میان فرآورده‌هایی که به دست دروغ‌گویان ساخته شده و در لابلای گزافه‌هایی که این بافندگان در برتری پیشوایانشان پراکنده‌اند چیزهایی بس شگفت و دور از خرد بیابند که باید آن‌ها را یاوه‌سرائی و بیهوده گوئی بنامیم که اگر هم از سازگاری یا ناسازگاری آن با کیش خود چشم ببوشیم تازه خرد درست زیر بار آن نمی‌رود و اکنون به روشنگری گفتار خود می‌پردازیم:

گزاف‌گوئی‌ها درباره بو بکر

کاری بس دشوار نیست که مرز برتری‌های هر یک از یاران پیامبر را که بخواهیم، بشناسیم زیرا تاریخ‌ها با همه پریشان‌گوئی و آشفتگی‌هایی که به خود دیده‌اند و با همه بافته‌هایی که دست‌های گنهکاران و بزه‌پیشگان در آن جای داده‌اند و با این که رویدادهای درستش در روزگاران و سده‌های گذشته با آشوب - های تیره و تاریک، ناپدید گردیده و با این که هوس‌های گمراه‌کننده با دست کاری و ساخت و پاخت‌های خود - در زمینه آن - بازیگری‌ها نموده‌اند و با این که دزدان زبردست که کارشان رنگ در آوردن و دروغ‌زنی است نیرنگ‌های خود را در لابلای آن نهفته‌اند و با این که برگهای آن سیاه شده و از چه؟ از برداشت‌های بیخردانه و نگرش‌هایی پر از نادانی، و از شالوده‌هایی تباه و هیابانگ‌های دسته‌بندی‌ها و ناراستی‌ها و تبهکاری‌هایی که جز گروه به گروه شدن و توده گردیدن مردم انگیزه‌ای نداشته است - با همه این‌ها می‌توان نشانه‌ای از درست‌ی‌ها را در آن بازجست زیرا کسی که با بینائی به ارزیابی در آن پردازد، آب‌گوارا را از کف روی آن باز می‌شناسد و درست و نادرست را به هم نمی‌آمیزد و می‌تواند آنچه را ناب و سره است از میان آمیختگی‌ها در بیارد که با دستیاری آن‌ها به یافتن و جستن حقایق برخیزد و مرز هر

ص: ۱۶۸

یک از مردان را بشناسد و چنانکه ترازوئی برای اندازه‌گیری به کف گرفته باشد با گذشتگان و مردم بازمانده موشکافانه آشنا شود.

از میان کارهایی که بی هیچ چون و چرا باید انجام داد یکی هم نگرشی است در زندگی‌نامه مردان برجسته اسلام - چه گذشتگان و چه جانشینانشان - آن هم با دیده بزرگداشت و نه با چشم بدبینی - ویژه در پیرامون کسانی که در میان دینداران به جانشینی راستین پیامبر شناخته شده‌اند - هر چند با گزینشی که اگر بنگریم و دادگرانه بسنجیم هیچ ارج و ارزشی ندارد، پروردگار تو است که هر چه را خواهد می‌آفریند و بر می‌گزیند و کار برگزیدن با آنان نیست «۱» و هیچ یک از مردان و زنانی که به این کیش گرویده‌اند نمی‌توانند در برابر فرمان و دستور خدا و برانگیخته او در کار خود به گزینش پردازند و خواست جداگانهای داشته باشند «۲» که همه کارها - پیش از این و پس از آن - از خداست «۳» و آنچه را ایشان انجام می‌دهند خداوند سرپرستشان است «۴» دروغ شمردند و از هوس‌هاشان پیروی کردند و هر کاری سرانجام در جایی آرامش و استواری خواهد یافت «۵».

یار غار پیامبر بزرگ و یگانه کس از نخستین گروه پیشگامان که در کوچیدن به مدینه همراه او رفته است باید وی را بزرگ و ارجمند بداریم و تبهکاری آشکاری است که آن چه را به راستی از وی است از او دریغ ورزیم و در مرزبندی سرمایه روانی‌اش کوتاهی کرده دآوری دادگرانه‌ای ننمائیم و فرمانبردار گرایش‌های خویش گردیم.

(۱) سوره ۲۸ آیه ۶۸

(۲) سوره ۳۳ آیه ۳۶

(۳) سوره ۳۰ آیه ۳

(۴) سوره ۶ آیه ۱۲۷ که اگر این فراز را با رنگ قرآنی‌اش بنگریم می‌شود: «خداوند برای نیکوکاری‌هایشان دوستدار آنان است» که با زمینه سخن در این جا چندان هماهنگی ندارد.

(۵) سوره ۵۴ آیه ۳

ص: ۱۶۹

ما نمی‌خواهیم در پیرامون جانشینی پیامبر به سخن پردازیم و در زمینه اینکه چگونه به انجام رسید؟ چگونه گردید؟ چگونه برپا شد؟ و چگونه راه خود را دنبال کرد؟ و آیا رأی گیری آزادانه‌ای در کار بود؟ و آیا سفارش‌های بزرگترین آئین‌گذاران به کار بسته شد؟ یا خواسته‌ها و هوس‌ها بود که در آن روز با زورگوئی فرمان می‌راند، می‌گرفت و می‌تاخت، به فراز و نشیب می‌برد، می‌گشود و گره می‌زد، می‌شکست و استواری می‌بخشید و می‌بست و باز می‌کرد؟

ما نمی‌خواهیم در پیرامون همه این‌ها به گفتگو پردازیم آن هم پس از آن که جهانیان داستان سقیفه را که مردمی از جاهای پراکنده در آن جا گرد آمده بودند شنیده‌اند و گزارش آن رستاخیز سترک را آویزه گوش گردانیده‌اند همان کشمکش بزرگ میان مهاجران و انصار را که سخن قرآن - درباره آن - راست درآمد: «هنگامی که آن پیش آمد رخ داد - که در روی دادن آن دروغی نیست و بالا برنده و به زیر کشنده است ...» «۱»

چه می‌توانم گفت؟ پژوهشگران؛ تاریخ را در برابر خود نهند و بررسی کنند که چگونه هر کسی از توده مردم در آن روز؛ رهائی و رستگاری را در آن می‌دید که با هیچ کدام از دسته‌های گوناگون همدست نشود و از این که به ناگهان در آشوب‌های سوزان در آید خودداری کند، آن چه در دل او می‌گذشت بیمناکش می‌ساخت که اگر راه کشمکش برود و در برابر گروهی با گروه دیگر همدستان گردد سرش بر باد خواهد رفت، به ویژه پس از آن که - با دو چشم خود - شمشیری آهیخته را دیده و - با دو گوشش - فریاد مردی درشت گفتار را شنیده بود که هر کس می‌گفت برانگیخته‌ی خدا در گذشته وی را از کشته شدن می‌هراسانید و می‌گفت: از هیچ کس نشنوم که بگوید فرستاده خدا را مرگ دریافته و گرنه او را به تیغ می‌زنم. یا می‌گفت: هر که بگوید او مرده سرش را با

(۱) سوره ۵۶ آیه ۱ تا ۳

ص: ۱۷۰

شمشیر برخوادم داشت، جز این نیست که او به آسمان بالا رفته است «۱».

«بانگ می‌زند هر کس بگوید پیامبر برگزیده جان داده کله او را با شمشیر برخوادم داشت «۲»»

و پس از آن که هر یک از مردم با گوشه چشم، دیگری را نگرستند، بگومگوها و زد و خوردها کردند و آن دو پیرمرد برخاسته و پیش از آن که اندیشه هیچکس دیگر را پرسند هر کدام جانشینی پیامبر را به آغوش آن یکی می-افکند. که گفتم کار را- از آغاز تا پایان- نهانی سرانجام داده‌اند، این به دوستش می‌گوید: «دست را بگشای تا به نشان جانشینی پیامبر، دست فرمانبری به تو دهم» او هم می‌گوید «نه! بلکه تو باید چنین کنی» و هر یک از آن دو خواهد دست همراهش را بگشاید و او را سرپرست مردم بشناساند ابو عبیده جراح- گور کن مدینه- «۳» نیز با آنان است و جارچی‌شان شده «۴» و آن پاک‌ترین مرد، که پیامبر سفارش‌هایش را با او کرده همراه با خاندان راهنمای او و دودمان هاشمی سرشان به بزرگترین پیامبران گرم است که کالبد بیجان او را با جامه مرگ در برابر خویش می‌بینند، خانواده او در خانه را بر وی بسته‌اند «۵» و یاران او- که درود و آفرین خدا بر وی و تبارش- وی را با خانواده‌اش تنها گذاشته و از به خاک سپردنش روی

(۱) ن- «تاریخ طبری» ج ۳ ص ۱۹۸- «شرح ابن ابی الحدید» ج ۱ ص ۱۲۸- «تاریخ ابن کثیر» ج ۵ ص ۲۴۲- «تاریخ ابو الفدا» ج ۱ ص ۱۵۶ «المواهب اللدنیة» از قسطلانی، «روضۃ المناظر بوستان دیدگاه‌ها» از ابن شحنة که در کنار «الکامل» چاپ شده ج ۷ ص ۱۶۴. «شرح المواهب» از زرقانی ج ۸ ص ۲۸۰ «السیرة النبویة» از زینی دحلان که در کنار «سیره حلبی» چاپ شده ج ۳ ص ۳۷۱ تا ۳۷۴ «ذکری حافظ» از دمیاطی ص ۳۶ به گزارش از غزالی.

(۲) ن- از چکامه‌ای که سخن سرای نیل- حافظ ابراهیم- در ستایش عمر گفته

(۳) ن- بنگرید به جلد پنجم از همین کتاب- ص ۳۱۴ و ۳۱۵- چاپ دوم

(۴) ن- تاریخ طبری ج ۳ ص ۱۹۹

(۵) ن- سیرة (سرگذشت‌نامه) از ابن هشام ج ۴ ص ۳۳۶ و «الریاض النضرة» ج ۱ ص ۱۶۳

ص: ۱۷۱

گردانیده‌اند «۱» تا سه روز پیکر او بر زمین ماند «۲» یا از روز دوشنبه تا روز چهارشنبه یا شب آن «۳» که خانواده‌اش او را به خاک سپردند و جز نزدیکان وی هیچ کس نبود «۴» شبانه یا در پایان شب او را به خاک سپردند «۵» و مردم آگاهی نیافتند تا نیمه شب که در خانه‌هایشان بودند آواز بیل‌هایی را شنیدند که آرامگاه پیامبر را با آن هموار می‌نمودند. «۶»

و آن دو پیرمرد نیز در به خاک سپردن او- درود و آفرین خدا بر وی و خاندانش- نبودند «۷»

و پس از آنکه این کس، چشمش به عمر پسر خطاب می‌افتد که بوبکر را برگزیده و نشان کرده و پیش روی او شتابان می‌رود و چندان داد کشیده که دهانش کف کرده است «۸»

(۱) ن - «طبقات ابن سعد» ص ۸۲۱ از چاپ لیدن - ج ۲ از بخش دوم ص ۷۶ -

(۲) ن - تاریخ ابن کثیر ص ۲۷۱ از ج ۵ تاریخ ابو الفدا ج ۱ ص ۱۵۲

(۳) ن - «طبقات ابن سعد» چاپ لیدن ج ۲ ص ۵۸ و ۷۹ «سيرة ابن هشام» ج ۴ ص ۳۴۳ و ۳۴۴، «مسند احمد» ج ۶ ص ۲۷۴، «سنن ابن ماجه» ج ۱ ص ۴۹۹ «سيرة ابن سيد الناس» ج ۲ ص ۳۴۰ «تاریخ ابو الفدا» ج ۱ ص ۱۵۲ که می نویسد: «درست ترین سخن آن است که او را شب چهارشنبه به خاک سپردند» «تاریخ ابن کثیر» ج ۵ ص ۱۷۱ که می نویسد: «زبانزد توده دانشوران نیز همین است.» و باز می نویسد: «درست آن است که او را شب چهارشنبه به خاک سپردند»، «السيرة الحلبیه» ج ۳ ص ۳۹۴، «شرح المواهب» از زرقانی ج ۸ ص ۲۸۴ - «سيرة زینی دحلان» که در کنار «سيرة» حلبی چاپ شده - ج ۳ ص ۳۸۰.

(۴) ن - «طبقات ابن سعد» ص ۸۲۴ چاپ لیدن - ج ۲ از بخش دوم ص ۷۸.

(۵) ن - «سنن ابن ماجه» ج ۱ ص ۴۹۹ «مسند احمد» ج ۶ ص ۲۷۴

(۶) ن - «طبقات ابن سعد» ص ۸۲۴ چاپ لیدن جلد ۲ از بخش دوم ص ۷۸، مسند احمد ج ۶ ص ۲۷۴، «سيرة ابن هشام» ج ۴ ص ۳۴۴، «تاریخ ابن کثیر» ج ۵ ص ۲۷۰

(۷) ن - بر بنیاد آنچه در «کنز العمال گنجینه کارگزاران» - ج ۳ ص ۱۴۰ - آمده، این فراز را ابن ابی شیبہ گزارش کرده

(۸) ن - «طبقات ابن سعد» ص ۷۸۷ چاپ لیدن ج ۲ از بخش دوم ص ۵۳ و شرح ابن ابی الحدید» ج ۱ ص ۱۳۳

ص: ۱۷۲

و پس از آن که بانگ حباب پسر منذر - همان یار پیامبر و بزرگ رزمنده بدر - را می شنود که تیغ در روی بوبکر کشیده و می گوید: «هر کس در آن چه می گویم ناسازگاری نماید بینی اش را با شمشیر درهم خواهم شکست، منم آن بنیاد بزرگ که پشتوانه تواند بود و اندیشه او چاره سازکارها است، منم پدر آن شیر بچه در بیشه شیران که به شیران بستگی دارد» و پاسخ می شنود:

«اگر چنان کنی خدا ترا خواهد کشت» و او می گوید: «بلکه تو را خواهد کشت» یا: «بلکه چنان می بینم که تو کشته می شوی»
«۱» پس می گیرندش و لگد بر شکمش زده خاک در دهانش می کنند «۲».

و پس از آن که سومی را می‌بیند که از فرمانبری بوبکر سرباز می‌زند و آوا بر می‌دارد: هان! به خدا سوگند هر تیری در تیردانم دارم به سوی شما می‌افکنم و نیزه و سنانم را از خونتان رنگین می‌سازم و با شمشیری که در دست دارم شما را میزنم و با کسانی از خاندان و تبارم که با من همراهی نمایند با شما پیکار می‌کنم «۳»

و پس از آن که چهارمی را می‌بیند که بیعتی به این گونه را نکوهش می‌کند و آتش جنگ را بر می‌افزود و گوید: به راستی گرد و غبار و دودی می‌بینم که جز با خونریزی فرو نمی‌نشیند «۴».

(۱) ن- «صحیح بخاری» ج ۱۰ ص ۴۵ «مسند احمد» ج ۱ ص ۵۶ «البيان و التبیین» ج ۳ ص ۱۸۱ «سيرة ابن هشام» ج ۴ ص ۳۳۹ «العقد الفرید یگانه گردن بند» ج ۲ ص ۲۴۸، «الامامة و السياسة» ج ۱ ص ۹- «تاریخ طبری» ج ۳ ص ۲۰۹ و ۲۱۰ «تاریخ ابن اثیر» ج ۲ ص ۱۳۶ و ۱۳۷- «الریاض النضرة» ج ۱ ص ۱۶۲ و ۱۶۴ «تاریخ ابن کثیر» ج ۵ ص ۲۴۶ و ج ۷ ص ۱۴۲ «الصفوة گزیده» ج ۱ ص ۹۷ «تیسیر الوصول رسیدن را آسان گردانیم» ج ۲ ص ۴۵ «شرح ابن ابی الحدید» ج ۱ ص ۱۲۸ و ج ۲ ص ۴ «السيرة الحلبیة» ج ۳ ص ۳۸۷ «ابو بکر الصدیق» از استاد محمد رضا مصری ص ۲۵

(۲) ن- «شرح ابن ابی الحدید» ج ۲ ص ۱۶

(۳) ن- «الامامة و السياسة» ج ۱ ص ۱۱ «تاریخ طبری» ج ۳ ص ۲۱۰ «تاریخ ابن اثیر» ج ۲ ص ۱۳۷ «شرح ابن ابی الحدید» ج ۱ ص ۱۲۸ «السيرة الحلبیة» ج ۳ ص ۳۸۷

(۴) ن- بنگرید به جلد سوم از کتاب ما ص ۲۵۳ از چاپ دوم.

ص: ۱۷۳

و پس از آنکه کسی همچون سعد پسر عباده- سرکرده خزر جیان- را می‌بیند که در گرداب خواری افتاده، بر سر او می‌جهند و با خشم فریاد می‌کشند:

«سعد را بکشید! خدا بکشدش که از دورویان است- یا آشوبگر است-» و گوینده بر سرش ایستاده و می‌گوید: به راستی بر سر آن شدم که ترا لگدکوب کنم تا استخوان پیکرت از جای به در رود- یا چشمانت از جای به در شود «۱»

و پس از آن که قیس پسر سعد را می‌بیند که ریش عمر را گرفته و گوید:

به خدا سوگند اگر موئی از سر او کم شود تا یک دندان درست در دهان تو است بر نمی‌گردم- یا: اگر موئی از او بخوابد و فرو نشیند، بر نمی‌گردم تا همه اندام‌هایت را از هم بپاشم «۲».

و پس از آن که زیر را می‌بیند با شمشیر کشیده گوید: تیغ را در نیام نخواهم کرد تا برای علی از همه دست فرمانبری بگیرم و عمر می‌گوید «بگیرید این سگ را!» پس شمشیر را از دست وی گرفته و بر سنگ می‌زنند و می‌شکنند «۳».

و پس از آن که مقدار - یار بزرگوار پیامبر - را می‌بیند که به سینه‌اش می‌کوبند. و حباب پسر منذر را می‌بیند که بینی‌اش می‌شکند و دستش کوفته می‌گردد؛ و می‌بیند پناهندگان به سرای پیامبر - زنه‌ارگاه توده و پایگاه امید و آبروی آن یا خانه فاطمه و علی، درود خدا بر آن دو - را بیم می‌دهند و به هراس می‌افکنند «۴» و ابو بکر؛ عمر پسر خطاب را به سوی ایشان فرستاده و گوید: اگر از پذیرفتن ما سر باز زدند با ایشان نبرد کن و عمر آتش می‌آرد تا خانه را بر

(۱) ن - «مسند احمد» ج ۱ ص ۵۶ «العقد الفريد» ج ۲ ص ۲۴۹ «تاریخ طبری» ج ۳ ص ۲۱۰ «الریاض النضرة» ج ۱ ص ۱۶۲ و ۱۶۴ «سيرة ابن هشام» ج ۴ ص ۳۳۹ «السيرة الحلیبة» ج ۳ ص ۳۸۷.

(۲) ن - «تاریخ طبری» ج ۳ ص ۲۱۰ «السيرة الحلیبة» ج ۳ ص ۳۸۷.

(۳) ن - «الامامة و السياسة» ج ۱ ص ۱۱ «تاریخ طبری» ج ۳ ص ۱۹۹ «الریاض النضرة» ج ۱ ص ۱۶۷ «شرح ابن ابی الحديد» ج ۱ ص ۵۸ و ۱۳۲ و ج ۲ ص ۵ و ۱۹.

(۴) ن - «تاریخ طبری» ج ۳ ص ۲۱۰ - «شرح ابن ابی الحديد» ج ۱ ص ۵۸.

ص: ۱۷۴

آنان بسوزاند فاطمه وی را دیده و می‌گوید: پسر خطاب! آمده‌ای خانه ما را بسوزانی؟ پاسخ می‌دهد آری مگر در راهی که مردم افتاده‌اند شما نیز بیفتید «۱».

و پس از آن که می‌بیند وابستگان یک دسته سیاسی؛ به سرای خاندان وحی تاخته و به خانه فاطمه ریخته‌اند «۲» و جلودار ایشان نیز پس از آن که هیزم خواسته فریادهای بلندی برداشته است که: به خدا سوگند خانه را بر شما خواهم سوزاند مگر بیرون بیایید و دست فرمانبری بدهید. یا: «باید بیرون بیایید و دست فرمانبرداری بدهید و گر نه خانه را با هر که در آن است می‌سوزانم» به او می - گویند فاطمه در آن است! پاسخ می‌دهد: باشد! «۳»

و پس از آنکه می‌بیند - به گفته ابن شحنة - عمر به سوی خانه علی آمده تا آن را با هر که در آن است بسوزاند و فاطمه او را می‌بیند که گوید: در راهی

(۱) ن - «العقد الفريد» ج ۲ ص ۲۵۰ «تاریخ ابو الفدا» ج ۱ ص ۱۵۶ «اعلام النساء زنان برجسته» ج ۳ ص ۱۲۰۷.

(۲) ن- «الاموال» از ابو عبید ص ۱۳۱ «الامامة و السياسة» از ابن قتیبہ ج ۱ ص ۱۸- «تاریخ طبری» ج ۴ ص ۵۲ «مروج الذهب چمنزارهای زرین» ج ۱ ص ۴۱۴- «العقد الفريد» ج ۲ ص ۲۵۴ «تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۱۰۵».

مترجم گوید: این که «الامامة و السياسة» از ابن قتیبہ باشد جای چون و چرا است زیرا در لابلای آن، گزارش‌هایی از زبان دو تن از دانشمندان بزرگ مصر آمده با این که ابن قتیبہ به مصر نرفته بود تا چیزی از مردم آن سامان فرا گیرد پس درست‌تر آن است که بگوئیم این نگارش به خامه کسی از مراکشیان یا مصریان هم‌روزگار با ابن قتیبہ است که هر چند شناخته نشده، باز هم سنی بودن او را از نوشته‌اش می‌توان دریافت و جای آن ندارد که کسی بگوید چرا در خرده‌گیری از بوبکر و عمر، انگشت بر نگاشته او می‌گذارید.

(بنگرید به «لغت نامه» از دهخدا ج ۱ ص ۳۳۹ و فرهنگنامه پارسی از سعید نفیسی ج ۱ ص ۶۲۰ و «الاعلام برجستگان» از زرکلی ج ۴ ص ۲۸۰ و «دائرة المعارف الاسلامیة» ج ۱ ص ۲۶۲ و زیرنویس «تطهير الجنان پاکسازی دل‌ها» از ابن حجر به خامه عبد الوهاب عبد اللطیف ص ۴۴)

(۳) ن- «تاریخ طبری» ج ۳ ص ۱۹۸ «الامامة و السياسة» ج ۱ ص ۱۳ «شرح ابن ابی الحدید» ج ۱ ص ۱۳۴ و ج ۲ ص ۱۹ «اعلام النساء» ج ۳ ص ۱۲۰۵.

ص: ۱۷۵

که مردم افتاده‌اند شما نیز در آئید! «تاریخ ابن شحنه» که در کنار «الکامل» چاپ شده- ج ۷ ص ۱۶۴-

و پس از آنکه ناله و شیون بانوئی اندوهگین و دلخسته یا همان جگر- گوشه پیامبر برگزیده را می‌شنود که از پرده به درآمده می‌گیرد و با بلندترین آواز خویش آوا در می‌دهد: «پدر! ای برانگیخته خدا! پس از تو از دست پسر خطاب و پسر ابی قحافه، چه‌ها کشیدیم» «۱».

و پس از آنکه همو را می‌بیند که فریاد می‌کشد و شیون می‌کند و همراه با زنان هاشمی آوا در می‌دهد: ابوبکر! چه زود بر خاندان پیامبر تاخت بردید و به تاراجشان پرداختید! به خدا سوگند با عمر سخن نخواهم گفت تا خدای را دیدار کنم «شرح ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۱۳۴ و ج ۲ ص ۱۹»

و پس از آن که می‌بیند پیکره پاکی و بزرگواری- فرمانروای گروندگان- را دستگیر و همچون شتری که چوب در بینی‌اش کرده‌اند تا مهار شود به سوی خود می‌کشند «۲» می‌برند و با درشتی می‌رانند و مردم گرد آمده‌اند و می‌نگرند، به او می‌گویند دست فرمانبری ده! و می‌گوید: اگر ندهم چه؟ پاسخ می‌شود: در آن هنگام- به همان خدای که جز او خدائی نیست- گردنت را می‌زنیم می‌گوید: بر این بنیاد بنده خدا و برادر برانگیخته‌اش را خواهید کشت. «۳»

و پس از آن که می‌بیند برادر پیامبر برگزیده- علی- به آرامگاه برانگیخته خدا- درود خدا بر وی و خاندانش- پناه برده می‌گیرد و فریاد می‌کند: برادر! این گروه مرا ناتوان شمرده‌اند و نزدیک است خونم را بریزند «۴».

(۱) ن- «الامامة و السياسة» ج ۱ ص ۱۳ «اعلام النساء» ج ۳ ص ۱۲۰۶ «الامام علی» از عبد الفتاح عبد المقصود ج ۱ ص ۲۲۵

(۲) ن- «العقد الفريد» ج ۲ ص ۲۸۵ «صبح الاعشى» ج ۱ ص ۲۲۸، «شرح ابن ابی الحديد» ج ۳ ص ۴۰۷

(۳) ن- «الامامة و السياسة» ج ۱ ص ۱۳ «شرح ابن ابی الحديد» ج ۲ ص ۸ و ۱۹ «اعلام النساء» ج ۳ ص ۱۲۰۶

(۴) ن- «الامامة و السياسة» ج ۱ ص ۱۴

ص: ۱۷۶

و پس از آنکه می‌بیند علی- درود بر او- را می‌رانند تا دست فرمانبرداری دهد و همان هنگام بوعبیده جراح آوا در می‌دهد: «پسر عمو! تو خردسالی! و اینان سالخورده‌گان گروهت هستند، تو آزمودگی و کاردانی‌شان را نداری و چنان می‌بینم که بوبکر در این کار از تو نیرومندتر است و سخت‌تر می‌تواند دشواری‌ها را بر خود هموار کرده از پایگاه خود همه جا را آگاهانه بنگرد. اکنون این کار را به بوبکر گذار که تو اگر زنده بمانی و روزگارت بپایید برای این کار، شایسته و سزاواری- از دیدگاه برتری‌ات و دینداری‌ات و دانشت و برداشت و پیشینه‌ات و تبارت و دامادی پیامبر که داری «۱»

و پس از آن که می‌بیند انصار در آن سخت روز فریاد برداشته و می‌گویند «جز با علی به هیچکس دست فرمانبرداری نخواهیم داد» و آن یکی‌شان- که رزمنده نبردگاه بدر نیز هست- فریاد می‌زند «یک فرمانروا از شما و یکی هم از ما» و عمر هم به او می‌گوید: «اگر خواسته‌ات چنین است می‌توانی بمیری» «۲»

و پس از آنکه می‌بیند ابوبکر به انصار می‌گوید: «ما فرمانروایانیم و شما دستیاران و این کار در میان ما و شما به دو نیم می‌شود چنانکه یک باقلا یا برگ خرما را به دو نیم کنند «۳»».

(۱) ن- «الامامة و السياسة» ج ۱ ص ۱۳، «شرح ابن ابی الحديد» ج ۲ ص ۵

(۲) ن- «صحيح بخارى» در برتر خوانی‌هایش برای ابو بکر و در بخش سنگسار کردن روسبی آستن ج ۱۰ ص ۴۵ و «طبقات ابن سعد» ج ۲ ص ۵۵ و ج ۳ ص ۱۲۹ «البيان و التبيين» از جاحظ ج ۳ ص ۱۸۱ «سيرة ابن هشام» ج ۴ ص ۳۳۹ «التمهيد آمادگی بدهيم» از باقلانی ص ۱۹۷ «تاريخ طبری» ج ۳ ص ۲۰۶ و ۲۰۹ «مستدرک» از حاکم ج ۳ ص ۶۷ «الرياض النضرة» ج ۱ ص ۱۶۲ تا ۱۶۴ «تاريخ ابن کثير» ج ۵ ص ۱۴۶ «تيسير الوصول» ج ۲ ص ۴۱ و ۴۵.

(۳) ن- «صحيح بخارى» در برتر خوانی‌هایش برای بوبکر «البیان و النبیین» ج ۱ ص ۱۸۱ «عیون الاخبار گزارش‌های برجسته» از ابن قتیبہ ج ۲ ص ۲۳۴ «طبقات ابن سعد» ج ۲ ص ۵۵ و ج ۳ ص ۱۲۹ «العقد الفريد» ج ۲ ص ۱۵۸ «تيسير الوصول» ج ۲ ص ۴۵۲ «السيرة الحلیبة» ج ۳ ص ۳۸۶ «النهاية سرانجام» از ابن اثیر ج ۱ ص ۱۳ که می‌نویسد:

«... به دو نیم می‌شود چنانکه یک باقلا یا برگ خرما...» «تاج العروس افسر دلیر» ج ۸ ص ۲۰۵.

ص: ۱۷۷

«تیره اوس، دستی دراز کرد تا جانشینی پیامبر را به چنگ آرد

تیره خزرچ نیز دست‌های خود را گشود تا به نبرد و برابری با آنان پردازد

هر یک از دو گروه چنان پنداشت که هم‌اوردش سزاوارتر از او است

و این جا بود که دشمنی و کینه پای به میان نهاد» «۱»

و پس از آن که می‌بیند مادر مسطح پسر ائانه نزدیک آرامگاه پیامبر-- درود و آفرین خدا بر وی و خاندانش- ایستاده و آواز می‌دهد: ای برانگیخته خدا!

«پس از تو پیش‌آمدهائی سخت و بگو مگوهای در گرفت

که اگر تو می‌بودی رویدادهای سهمگین، افزون نمی‌گردید

با از دست دادن تو چنانیم که گویا زمین بهره‌ی بارانش را از دست داده

گروه تو به پریشانی افتاده‌اند، آنانرا بنگر و دیده فرو مگذار «۲»»

همه این گونه رویدادها و گفتگوها بود و توده را به هراس افکنده انبوه مردم را بیمناک می‌ساخت و هیچ کس امید نداشت بتواند کار آن گروه را به شایستگی سرانجام دهد و پس از گیر و دارهایی که در آن روز به چشم خود دیدند یک تن از میان ملت نیز چنان ارج و ارزشی برای خود نمی‌شناخت تا به یاری آن در برابر آن آشوب سهمگین بایستد.

آن جا ملتی را می‌دید که از تنگنای خاستگاهش به مستان می‌نماید- و مست نبود «۳»- و آن چه در دلش می‌گذشت نهانی با وی می‌گفت که یک چند درنگ کند و چشم به راه بماند تا از سنگینی آشوب‌ها کاسته شود و سرانجام کاری که نهانی بنیاد آن را ریخته‌اند آشکار گردد، گمرهان از ره یافتگان شناخته آیند، که آنچه اکنون در دل‌ها می‌گذرد دسته‌ای را به روز ماده شتری نشانیده که زاری می‌کند

(۱) ن - از چکامه‌ای که سخنسرای نیل - حافظ ابراهیم - در ستایش عمر پرداخته است.

(۲) ن - «طبقات ابن سعد» ص ۸۵۳ و «شرح ابن ابی الحدید» ج ۲ ص ۱۷ و ج ۱ ص ۱۳۲ که در آنجا این دو بیت را همراه با بیت‌هایی دیگر از زبان فاطمه‌ی راست رو - درود خدا بر وی باد - گزارش کرده است.

(۳) سوره ۲۲ آیه ۲

ص: ۱۷۸

و هراسان از زمینی به زمین دیگر می‌شتابد، و در ماتم جدائی از بچه‌اش می‌نالد و از پشیمانی لب به دندان می‌گزد و چه بسا ناله‌ای که ناله کننده را بی‌نیاز نمی‌دارد!

در پیرامون آن گونه جانشینی از پیامبر چه می‌توانم گفت؟

آن هم پس از آن که بوبکر و عمر، پسر خطاب، آن را کار و رویدادی ناگهانی و بی‌اندیشه شمردند همانند آنچه نادانان پیش از اسلام می‌کردند که خدا مردم را از بدی آن نگاه داشت. «۱»

و پس از آن که عمر دستور داد تا هر کس مانند آن بار از مردم دست فرمانبری گیرد بکشندش «۲»

و پس از آن که خودش در روز سقیفه گفت: هر کس بی آن که با مسلمانان مشورت کند کسی را به فرمانروائی بشناسد این فرمانبرداری و فرمانرانی به هیچ روی پذیرفته نیست مبدا کشته شوند «۳»

و پس از آن که به پسر عباس گفت: علی در میان شما البته به راستی برای این کار سزاوارتر از من و بوبکر بود «۴»

و پس از آن که گفت: به خدا آنچه ما با او کردیم نه از سر دشمنی بلکه از این روی بود که دیدیم جوان است و گمان بردیم تازیان و قرشیان برای سختی‌هایی که از او دیده‌اند از پیرامونش می‌پراکنند

(۱) ن - «التمهید» از باقلانی ص ۱۹۶ «شرح ابن ابی الحدید» ج ۲ ص ۱۹ «الغدیر» از ما ج ۵ ص ۳۷۰

(۲) - «التمهید» ص ۱۹۶ «شرح ابن ابی الحدید» ج ۱ ص ۱۲۳ و ۱۲۴ «الصواعق صاعقه‌ها» از ابن حجر ص ۲۱

(۳) ن - «صحیح بخاری» ج ۱۰ ص ۴۴ باب سنگسار کردن روسبی باردار «مسند احمد» ج ۱ ص ۵۶ «سیره ابن هشام» ج ۴ ص ۳۳۸ «النهاية» از ابن اثیر ج ۳ ص ۱۷۵ «تیسیر الوصول» ج ۲ ص ۴۵ «شرح ابن ابی الحدید» ج ۱ ص ۱۲۸ «تاریخ ابن کثیر» ج ۵ ص ۲۴۶

(۴) ن - «شرح ابن ابی الحدید» ج ۱ ص ۱۳۴ و ج ۲ ص ۲۰ و برگردان فارسی «الغدير» ج ۲ ص ۳۷۰

ص: ۱۷۹

و پس از آن که پسر عباس به وی پاسخ داد: برانگیخته خدا او را می‌فرستاد که بایلان ایشان دست و پنجه نرم کند و برای جوانی‌اش وی را از کار باز نمی‌داشت، اکنون تو و دوستت خرده می‌گیرید که سالش کم است؟ «۱»

و پس از آن که عمر به پسر عباس گفت: پسر عباس! به گمانم بر دوستت - علی - ستم رفته و پسر عباس به او گفت به خدا سوگند که خداوند او را برای گرفتن سوره برائت از بوبکر کم سال نشمرد و دستور آن را به وی داد «۲» (شرح ابن ابی الحدید ج ۲ ص ۱۸)

و پس از آن که پدر هر دو فرزند زاده پیامبر - فرمانروای گروندگان - گفت:

من بنده خدا و برادر برانگیخته خدایم، و برای این کار سزاوارتر از شمایم دست فرمانبری به شما نمی‌دهم که شما به فرمانبرداری از من سزاوارترید و عمر گفت: ترا رها نمی‌کنیم تا دست فرمانبری دهی، و علی می‌گوید: عمر! شیری را بدوش که یک نیمه‌اش هم بهره‌ی خودت گردد! «۳»

و پس از آن که او - درود بر وی - گفت: ای گروه کوچندگان با پیامبر! خدا را خدا را که فرمانروائی محمد در میان تازیان را از خانه‌اش و از ژرفای سرایش به سوی خانه‌هاتان به در نبرید و خاندان او را از پایگاه وی در میان مردم و از آنچه بایسته‌ی آن بود دور نسازید! ای گروه کوچندگان با پیامبر! به خدا سوگند ما سزاوارترین مردمانیم به آن، زیرا ما از خاندان اوئیم و برای این کار، شایسته‌تر از شمائیم و تا کی؟ تا هنگامی که در میان ما خواننده نامه خداوند و دانا به آئین‌های او هست که از کار توده آگاهی داشته پیوسته آن را در پیش دیده دارد و کارهای ناپسند را

(۱) ن - بنگرید به نخستین جلد از برگردان پارسی همین کتاب ما ص ۳۷۰ و به «کنز العمال» ج ۶ ص ۳۹۱

(۲) گوشه چشم به داستانی دارد که بر بنیاد آن یکبار پیامبر فرازهایی از سوره برائت را به بوبکر سپرد تا بمکه رفته و بر مردم بخواند ولی سپس علی را در پی او فرستاد تا بر کناری‌اش را از این سمت به وی آگهی کرده خود، آن کار را به انجام برساند.

(۳) ن - «الامامة و السياسة» ج ۱ ص ۱۲ «شرح ابن ابی الحدید» ج ۲ ص ۵

ص: ۱۸۰

از آنان به دور می‌کند و آنچه را شایسته آند با برابری میانشان بخش می‌نماید، به خدا سوگند چنین کسی در میان ما است از هوس‌ها پیروی نکنید و از راه خدا گمراه نشوید که بیش از این از درستی دور گردید «۱»

و پس از آن که او- درود بر وی- گفت: چون- پیامبر برگزیده- به راه خویش رفت پس از او مسلمانان در کار با یکدیگر به کشمکش برخاستند، به خدا سوگند این اندیشه به دلم نیز راه نیافته و از مغزم هم نمی‌گذشت که تازیان این کار را پس از محمد از خاندان او بگردانند و پس از او آن را از من باز دارند، هیچ چیز مرا به شگفت نیاورد و رنجیده نساخت مگر شتافتن مردم به سوی بوبکر و دودنشان برای این که دست فرمانبری به او دهند من دست خویش نگاه داشتم و دیدم از کسانی که پس از او به سرپرستی برخاستند من به نشستن در پایگاه محمد شایسته‌ترین مردم «۲»

و پس از آن که علی- خدا روی او را گرمی دارد- شبانه بیرون شده فاطمه دختر برانگیخته خدا- درود و آفرین خدا بر وی و خاندانش- را سوار ستور کرده به انجمن‌های انصار (یاوران پیامبر) می‌برد و از آنان یاری می‌خواست و ایشان می‌گفتند:

ای دختر فرستاده خدا! کار گذشته و ما به این مرد دست فرمانبری داده‌ایم، اگر عموزاده و شوهر تو بر ابو بکر پیشدستی می‌کرد و جلوتر از او به سراغ ما می‌آمد، با کسی دیگر دست نمی‌دادیم و علی ع می‌گوید: آیا من برانگیخته خدا (ص) را به خاک نسپرده در خانه‌اش رها کنم و برای کشمکش بر سر فرمانروائی بیرون شوم؟

و فاطمه گفت: علی به جز آنچه سزاوار او بود نکرد و آنان کاری کردند که بازخواست و شمار آن با خدا است «۳»

(۱) ن- «الامامة و السياسة» ج ۱ ص ۱۲ «شرح ابن ابی الحدید» ج ۲ ص ۵

(۲) ن- «الامامة و السياسة» ج ۱ ص ۱۲

(۳) ن- «الامامة و السياسة» ج ۱ ص ۱۲ و «شرح ابن ابی الحدید» ج ۱ ص ۱۳۱ و ج ۲ ص ۵

و پس از آنکه او- درود بر وی- گفت: هان! به خدا سوگند ابو بکر جامه فرمانروائی را در بر کرد با آنکه می‌دانست در آسیای کشور، من همچون ستونه آهنینی هستم که همه جا را می‌گرداند، رگباری بس تند از دانش و نیکوئی از سوی من سرازیر است و بال هیچ پرنده‌ای، آن را در رسیدن به پایگاه بلندم یاری ندهد، پس من آن جامه را رها کردم و پیراهنی دیگر در پوشیده چشم از فرمانروائی بستم و در کار خود اندیشیدم که آیا با دست تنها برخیزم و بر او تاختن برم یا بر تاریکی کور کننده‌ای شکیبائی نمایم که بزرگسالان را فرسوده و خردسالان را پیر و پژمرده می‌سازد و گروندگان به کیش راستین در زمینه‌ی آن چندان رنج می‌برند تا به دیدار پروردگارشان شتابند؛ دیدم شکیبائی به آئین خرد نزدیک‌تر است، پس شکیبائی

کردم آن هم به گونه‌ای که خار در چشمم بود و استخوان در گلویم چرا که میراث خویش را می‌نگریستم به تاراج می‌رود، تا نخستین کس از آنان به راه خود رفت و گوی فرمانروائی پس از خویش را به سوی پسر خطاب افکند

- این هنگام علی، سروده اشعی «۱» را بر زبان راند:

«چه جدائی‌ها است میان روز من که با رنج سواری بر پشت شتر می‌گذرد

با روز حیان برادر جابر که با آسودگی سپری می‌شود.»

شگفتا! با آن که خود در هنگام زندگی، از مردم می‌خواست پیمان‌شان را در فرمانبری از وی ندیده بگیرند برای پس از مرگش نیز پای همان بند و بست‌ها را به سود یکی دیگر در میان کشید تا این دو تا را جگر، فرمانروائی را، همچون دو پستان شتر میان خود بخش کردند، آری کار را به کسی بس درشت‌خو واگذار که سخنی تند و ناهموار داشت و دیداری رنج افزا، بسیار می‌لغزید و به پوزش‌خواهی می‌پرداخت، همراهان او چونان کسی بودند که بر شتر سرکش سوار شود که اگر مهار را سخت نگهدارد بینی شتر پاره می‌شود و اگر رها کند در پرتگاه سرنگون می‌گردد پس به حیات خداوندی سوگند که مردم در روزگار او گرفتار بیراهه

(۱) از سخنوران بزرگ تازی

ص: ۱۸۲

روی و چند رنگی و نارا می‌شدند و من نیز بر آن روزگار دراز- و سختی در دسر-ها- شکیبائی نمودم تا او هم به راه خود رفت و گزینش فرمانروا را به گروهی سپرد که به گمان او من نیز یکی از ایشانم. خدا را که چه شورائی! کجا در برتری من- بر همان نخستین کس- چون و چرائی بود تا در کنار این گونه همگنان جای بگیرم؟

ولی باز هم در فراز و نشیب‌هایی که رفتند همراهی‌شان کردم تا یکی از کینه‌ای که به من داشت رو به دیگر سوی گردانید «۱» و دومی هم به برادرزن خود گرایش یافت «۲» و انگیزه‌های ناپسند دیگر، که سوم کس از این دسته برخاسته میان خورد نگاه و جای بیرون دادنش خودپسندانه به خرامیدن پرداخت و فرزندان نیاکانش نیز با او به پا خاسته دارائی خدا را چنان می‌خوردند که شتران گیاه بهاری را، تا رشته‌هایش پنبه شد و آنچه کرد زمینه مرگ او را چید و پر خوری‌اش وی را سرنگون گردانید ...

تا پایان داستان

گفتار ما در پیرامون این سخنرانی:

این سخنرانی را شقشقیه «۳» نامیده و درباره آن سخن بسیار گفته‌اند و کسانی که در هنر گزارشگری اوستادند - از شیعه و سنی - آن را آورده و از سخنرانی‌های سرور ما فرمانروای گروندگان شمرده‌اند که بودن آن از وی روشن است و هیچ چون و چرا بر نمی‌دارد پس سخن آن نادان را نباید شنید که می‌گوید این‌ها را شریف رضی به هم بافته زیرا در همان سده‌های نخستین و پیش از آنکه نطفه رضی بسته شود بسیار کسان آن را گزارش کرده‌اند و کسانی هم که با وی در یک روزگار می‌زیسته یا پس از او آمده‌اند با زنجیره‌های دیگری که به راه او نمی‌انجامد

(۱) سعد پسر ابی وقاص

(۲) عبد الرحمن پسر عوف و شوهر خواهر عثمان

(۳) شقشقه واژه‌ای تازی و خود چیزی است در شتر - مانند شش در گوسفند - که چون به هیجان آید آن را از دهان بیرون می‌آرد و در زیر گلو آواز می‌دهد، در نگاه نخست؛ آن را زبان جانور می‌پندارند و چون پیشوای ما این سخنان را از سر هیجانی ناگهانی بر زبان رانده خود، آنرا به شقشقه همانند کرده است (نیز بنگرید به ص ۱۸۵)

ص: ۱۸۳

آن را آورده‌اند و اینک گروهی از آنان:

۱- حافظ یحیی پسر عبد الحمید حمانی در گذشته به سال ۲۲۸ چنانکه در زنجیره گزارشی جلودی در «العلل» و «المعانی» آمده است.

۲- ابو جعفر دعبل خزاعی در گذشته در سال ۲۴۶ که - به گفته پیشوای گروه ما: طوسی در «امالی دیکته‌ها» ص ۲۳۷ - آن را با زنجیره خود از پسر عباس گزارش کرده و برادرش ابو الحسن علی نیز آن را از زبان وی بازگو نموده است.

۳- ابو جعفر احمد پسر محمد برقی در گذشته به سال ۲۷۴ یا ۲۸۰ که به گفته «علل الشرایع انگیزه‌های آئین‌ها» از بازگوگران این سخنرانی است.

۴- ابو علی جبائی پیشوای معتزلیان - روشن اندیشان سنی - که در سال ۳۰۳ در گذشته چنانچه در «الفرقة الناجية گروه رستگاران» از استاد ابراهیم قطیفی و «بحار دریاها» از مجلسی - ج ۸ ص ۱۶۱ - آمده از همین بازگوگران است.

۵- ابن میثم در شرح خود می‌نویسد: این سخنرانی را در دست نوشته‌ای کهن یافتیم که ابو الحسن علی بن فرات - دستور عباسیان و در گذشته به سال ۳۱۲ - چیزی بر آن نوشته بود.

۶- ابوالقاسم بلخی یکی از استادان معتزلیان که در ۳۱۷ در گذشته به گفته ابن ابی الحدید در شرح خود- ج ۱ ص ۶۹- از بازگوگران این سخنرانی است.

۷- ابو احمد عبد العزیز جلودی بصری- در گذشته به سال ۳۳۲- نیز چنانکه در «معانی الاخبار آنچه از گزارش‌ها در می‌یابیم» آمده از همین بازگوگران است.

۸- ابو جعفر ابن قبه شاگرد ابو القاسم بلخی که نامش را بردیم در نگارش خود «الانصاف داددهی» این سخنرانی را آورده چنانکه ابن ابی الحدید در شرح خود- ج ۱ ص ۶۹- و نیز ابن میثم در شرح خود- او را از بازگوگران شمرده‌اند.

ص: ۱۸۴

۹- حافظ سلیمان پسر احمد طبرانی نیز که در سال ۳۶۰ در گذشته- بر بنیاد آنچه در زنجیره قطب راوندی در گزارش او بر «نهج البلاغه شیوه‌ی شیواگوئی» آمده- از همین بازگوگران است

۱۰- ابو جعفر ابن بابویه قمی در گذشته در سال ۳۸۱ در دو نگارش خود «علل الشرایع» و «معانی الاخبار» این سخنرانی را آورده است.

۱۱- ابو احمد حسن پسر عبد الله عسکری در گذشته در سال ۳۸۲؛ که پیشوای ما صدوق در دو نگارش بالا این سخنرانی را به یاری گفته‌های وی گزارش کرده است.

«نگاهی به دیگر سوی»

سرور دانشور، شهرستانی در «ما هو نهج البلاغه نهج البلاغه چیست؟

ص ۲۲» این مرد را از بازگوگران ششقیه شمرده و درگذشت او را در سال ۳۹۵ دانسته و در ص ۲۳ که او را یاد کرده وی را از مردم سده سوم شناخته که نه سخن نخستینش رسا و نه این یکی درست است زیرا از دیده‌ی وی پوشیده مانده که حسن پسر عبد الله عسکری- بازگوگر ششقیه- همان ابو احمد نگارنده «الزواج بازدارنده‌ها» است که در سال ۳۸۲ در گذشته و در ۲۹۳ زاده شده، ولی شهرستانی پنداشته که وی ابو هلال حسن پسر عبد الله عسکری- نگارنده «الاولئل آغازها» و شاگرد ابو احمد عسکری- است و سالی هم که یاد کرده- نه سال مرگ او- بلکه سالی است که نگارش «الاولئل» را به پایان برده است و زندگی‌نامه هر دو حسن عسکری را در «معجم الادباء فرهنگ نامه‌ی سخنوران» می‌توان یافت- ج ۸ ص ۲۳۳ تا ۲۶۸- و نیز در «بغیة الوعاة آرزوی سخن پذیران» ص ۲۲۱.

۱۲- ابو عبد الله مفید در گذشته در سال ۴۱۲ استاد شریف رضی در نگارش خود «الارشاد راهنمایی» ص ۱۳۵ آن را آورده است.

۱۳- قاضی عبد الجبار معتزلی در گذشته در ۴۱۵ در نگارش خود «المغنی» به گونه‌ای دلخواه خویش به روشنگری پاره‌ای از فرازهای این سخنرانی برخاسته

ص: ۱۸۵

و رنگ بیرونی آن را ندیده گرفته و نمی‌پذیرد که در لابلای آن نکوهش کسانی باشد که پیش از فرمانروای گروندگان بر جای پیامبر نشستند و با این همه پای هیچگونه چون و چرائی را در اینکه سخنرانی از علی است به میان نمی‌کشد.

۱۴- حافظ ابو بکر ابن مردویه در گذشته در سال ۴۱۶ بر بنیاد آنچه در زنجیره راوندی در «شرح النهج» آمده از همین بازگوگران است.

۱۵- وزیر، ابو سعید آبی در گذشته در سال ۴۲۲ در نگارش خود «نثر الدرر و نزهة الادب گوهرهای پراکنده و گردشگاه فرهنگ و سخنوری» آن را آورده است.

۱۶- شریف مرتضی برادر بزرگتر شریف رضی که در سال ۴۳۶ در گذشته پاره‌ای از آن را در «الشافی درمانگر» - ص ۲۰۳ - آورده گوید: آوازه‌ای بلند دارد و در ص ۲۰۴ نیز آغاز آن را یاد کرده می‌نویسد: گفتاری بنام است.

۱۷- پیشوای گروه ما- طوسی که در سال ۴۶۰ در گذشته- آن را در «تلخیص الشافی فشرده درمانگر» آورده است. - نیز در ص ۳۲۷ «امالی» خود از راه خزاعی‌ها و از زبان سید ابو الفتح هلال پسر محمد پسر جعفر حفار که زندگی - نامه‌اش در ج ۳ ص ۵۰۹ از «مستدرک» به خامه دانشور نوری یاد شده است.

۱۸- ابو الفضل میدانی در گذشته به سال ۵۱۸ در «مجمع الامثال گرد آمده‌ای از گفته‌هایی که زبانزد مردم است» ص ۳۸۳ می‌نویسد: و فرمانروای گروندگان علی- خدا از وی خشنود باد- سخنرانی ای دارد که شقشقیه نامیده شده زیرا پسر عباس- که خدا از هر دو خشنود باد- چون علی سخنش را برید به وی گفت: ای فرمانروای گروندگان! چه شود دنباله سخن را از همان جا که رساندی بگیری گفت: پسر عباس! چنین کاری دور است، شقشقه‌ای بود که بانگی چند کرد و به جای خویش برگشته آرام گرفت. «۱»

(۱) بنگرید به زیرنویس ص ۱۸۲ ش (۲)

ص: ۱۸۶

۱۹- ابو محمد عبد الله پسر احمد بغدادی- نامبردار به ابن خشاب- که به سال ۵۶۷ در گذشته و ابو الخیر مصدق واسطی نحوی این سخنرانی را بر وی خوانده و پس از این، گفتار او را در این باره می‌آوریم.

۲۰- ابو الحسن قطب الدین راوندی که به سال ۵۷۳ در گذشته در «شرح نهج البلاغه» این سخنرانی را از راه دو حافظ دیگر- ابن مردویه و طبرانی- آورده و می‌نویسد: می‌گویم: این سخنرانی را در دو جا نوشته یافتیم که روزگاری چند پیش از زاده شدن رضی نگارش داده بودند یکی در پیوست‌های کتاب «الانصاف» از ابو جعفر ابن قبه شاگرد ابو القاسم کعبی- از استادان معتزلیان که پیش از زاده شدن رضی در گذشته- و دیگری در دست نوشته‌ای که ابو الحسن علی پسر محمد پسر فرات دستور المقتدر بالله عباسی، شصت و اند سال پیش از زاده شدن رضی، چیزی بر آن نگاشته بود و گمانی نیرومند دارم که آن دست نوشته، روزگاری چند پیش از آنکه ابن فرات پای به جهان نهد نگارش یافته بود.

۲۱- ابو منصور طبرسی (یکی از استادان ابن شهر آشوب که در سال ۵۸۸ درگذشته) در نگارش خود «الاحتجاج گفتاگوها- ص ۹۵» آن را آورده و می‌نویسد: گروهی از بازگو گران از راه‌های گوناگون از پسر عباس آورده‌اند که ...

۲۲- ابو الخیر مصدق پسر شبيب صلیحی نحوی درگذشته در سال ۶۰۵ این سخنرانی را بر ابو محمد ابن خشاب خوانده و گوید: چون آن را بر استادام ابو محمد ابن خشاب خواندم و رسیدم به آنجا که پسر عباس گفته: هرگز بر هیچ چیز چنان افسوس نخوردم که بر بریدن و دنبال نکردن علی سخن خود را، ابن خشاب گفت اگر من آنجا بودم به پسر عباس می‌گفتم: مگر چیزی هم ماند که عموزاده‌ات در دل نگاهداشته و در این سخنرانی نیاورده باشد؟! او که به راستی نه برای پسینیان و نه برای پیشینیان چیزی به جا نگذارد! مصدق گفت: وی شوخ بود و من به او گفتم سرور من! شاید که این سخنرانی ساختگی بوده و آن را به دروغ بر علی بسته باشند! گفت: نه به خدا سوگند، من می‌دانم این گفتار از اوست چنانکه می‌دانم تو مصدقی گفت گفتم: مردم

ص: ۱۸۷

آن را به شریف رضی چسبانده‌اند گفت نه به خدا، رضی کجا و این شیوه و این گفتار؟! ما سروده‌ها و نوشته‌های او را دیده‌ایم و به این سخنرانی نزدیک نیست و در رشته آن، سازمان نیافته سپس گفت به خدا من این سخنرانی را در نگاشته‌هایی دیدم که دویست سال پیش از پدید آمدن رضی نگارش یافته بود و هم آن را در دست‌نویس‌هایی دیدم که همه آنها را می‌شناسم و می‌دانم به خامه کدام یک از دانشمندان و سخن پردازانی است که پیش از زاده شدن ابو احمد تقیب- پدر رضی- می‌زیسته‌اند بنگرید به «شرح ابن میثم» و «شرح ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۶۹»

۲۳- مجد الدین ابو السعادات ابن اثیر جزری در گذشته به سال ۶۰۶ در «النهایه- ج ۲ ص ۲۹۴» در واژه شششق با سخنی کوتاه از آن یاد کرده و می‌نویسد: از همین ریشه است گفتار علی در آن سخنرانی وی: آن شششق‌ای بود که بانگی چند کرد سپس به جای خویش برگشت و آرام گرفت.

۲۴- ابو المظفر دخترزاده ابن جوزی در گذشته به سال ۶۵۴ در ص ۷۳ از «تذکره یادآور» خویش این سخنرانی را از راه استادش ابو القاسم نفیس انباری با زنجیره وی از پسر عباس بازگو کرده و می‌نویسد: آن را به نام شششقیه می‌شناسند و پاره‌ای از آن را گرد آورده «نهج البلاغه» آورده و پاره‌ای دیگر را انداخته و من همه آن را می‌آورم، سپس با جدائی‌هایی در واژه‌ها به یادآوری آن می‌پردازد.

۲۵- عز الدین ابن ابی الحدید معتزلی در گذشته به سال ۶۵۵ در «شرح النهج ج ۱ ص ۶۹» گوید بسیاری از فرازهای این سخنرانی را در نگاشته‌های پیشوایمان ابو القاسم بلخی دیدم که راهبر آموزشگاه بغدادیان- یکی از دو شاخه معتزله- بود و به روزگاری دراز پیش از آن که رضی جامه هستی بیوشد در فرمانروائی المقتدر می‌زیست و هم بسیاری از آن را در نگارش ابو جعفر ابن قبه دیدم که خود یکی از عقیدت‌شناسان امامی بود و نگاشته وی کتاب «الانصاف» نام دارد، این ابو جعفر بر استاد ابو القاسم بلخی- خدای برتر از پندار بیمارزدش- شاگردی کرد و در همان روزگار و پیش از آن که رضی- خدای برتر از پندار

ص: ۱۸۸

او را بیمارزد- پای به جهان هستی نهد در گذشت.

۲۶- کمال الدین ابن میثم بحرانی در گذشته به سال ۶۷۹ این سخنرانی را از روی نبشته‌ای کهن آورده است که علی بن فرات دستور عباسیان و در گذشته به سال ۳۱۲ چیزی بر آن نگاشته بوده، نیز ابن میثم آن را از نامه «الانصاف» به خامه ابن قبه آورده و سخن ابن خشاب را درباره آن، که ما هم نوشتیم- و هم این را که ابو الخیر آن را بر وی خوانده- یاد کرده است

۲۷- ابو الفضل جمال الدین ابن منظور افریقائی مصری که در سال ۷۱۱ در- گذشته در نگارش خود «لسان العرب زبان تازیان»- ج ۱۲ ص ۵۳ زیر واژه شقشقی می‌نویسد: در گفتار علی- خدا از وی خشنود باد- در لابلائی یک سخنرانی از او آمده است: «آن شقشقه‌ای بود که بانگی چند کرد سپس به جای خویش برگشت و آرام گرفت»

۲۸- مجد الدین فیروز آبادی در گذشته به سال ۸۱۶ یا ۸۱۷ در کوتاه سخنی از آن یاد کرده و در ج ۳ ص ۲۵۱ از «القاموس دریا» می‌نویسد: آن سخنرانی علی را از این روی شقشقیه خوانده‌اند که چون پسر عباس به وی گفت: چه شود اگر دنباله سخن را از همان جا که رساندی بگیری پاسخ داد: پسر عباس! چنین کاری دور است، شقشقه‌ای بود که بانگی چند کرد سپس به جای خویش برگشت و آرام گرفت. «۱»

(۱) و این نیز کسان دیگری که هر چند از میان شیعه برنخاسته‌اند باز هم سخنرانی شقشقیه را از علی دانسته یا فرازهایی از آن را از زبان وی بازگو کرده‌اند:

۱- پیر روزبهان شیرازی در گذشته به سال ۶۰۶ در «شرح شطحیات گزارش سخنان بیخودانه» بر یکی از فرازهای این سخنرانی انگشت نهاده و آن را دست‌افزاری گردانیده است برای آنکه پاره‌ای از سخنان عارفان را روا بشمارد.

۲ و ۳- محمد خضری بک استاد دانشگاه مصر و در گذشته به سال ۱۳۴۵ که از سرسخت‌ترین سرسپردگان و پشتیبانان یزید و معاویه است در «محاضرات تاریخ الامم الاسلامیه پاسخ‌هایی آماده درباره تاریخ توده‌های مسلمان- ص ۱۲۷» و نیز احمد زکی صفوت مصری در ص ۱۳۵ از «کتاب علی» بودن شقشقیه را از علی راست می‌شمارند.

۴- سعید خوری شرتونی لبنانی در گذشته در ۱۳۳۰ در «اقراب الموارد نزدیک‌ترین درآمدن‌گاه‌ها- ج ۱ ص ۶۰۴» گوید: سخنرانی شقشقیه یک سخنرانی از پیشوا علی است که در زیبایی و نیکوئی بی‌مانند و برتر از آن نمی‌توان انگاشت و لایه‌هایی از شیواگوئی و فرازهائی نمایشگر فرزاندگی در بردارد و این نام را نیز از آن روی بر آن نهاده‌اند که چون پسر عباس به وی گفت چه شود اگر دنباله سخن را از همان جا که رساندی بگیری، پاسخ داد: «پسر عباس! چنین کاری دور است، شقشقه‌ای بود که بانگی چند کرد سپس به جای خویش برگشت و آرام گرفت» در ص ۱۰۱ نیز یک فراز از این سخنرانی را با گواهی به بودن آن از علی، آورده است.

۵- عبد الفتاح عبد المقصود در نگارش خود «امام علی بن ابیطالب»- ص ۹۳ و ۱۵۱ از جلد دوم برگردن فارسی- ۶- و سلیمان قندوزی حنفی در «ینایع الموده» بخش ۵۱ ۷- و عمر ابو النصر در «زندگانی علی بن ابیطالب» ص ۲۱۶ از برگردان پارسی ۸- و توفیق ابو علم در «اهل البیت» ص ۲۴۵ ۹- و عبد الله علائلی در «الامام الحسین» ص ۲۹۹ ۱۰- و سلیمان کتانی لبنانی در «مشعلی و دژی»- ص ۹۰ و ۱۴۵ از برگردان فارسی- ۱۱- و جرج جرداق در «الامام علی» ص ۸۶۷ و ۴۸۶ همگان فرازهائی از این سخنرانی را از زبان علی باز گفته‌اند- گذشته از بسیاری که چون همراه با کار خود در روشنگری «نهج البلاغه» به گزارش این سخنرانی نیز پرداخته‌اند می- توانند از بازگوگران آن به شمار آیند همچون:

۱- محی الدین خیاط در گذشته به سال ۱۳۳۲.

۲- محمد محی الدین عبد الحمید استاد دانشگاه ازهر.

۳- عبد العزیز سید الاهل لبنانی.

۴- محمد حسن نائل مرصفی استاد دانشگاه قاهره و در گذشته در ۱۳۵۳.

۵- استاد پیشوا محمد عبده که سالیانی چند مفتی مصریان بود و در سال ۱۳۲۳ درگذشت (بنگرید به «شرح النهج» او ج ۱ ص ۳۰ تا ۳۸ که سخن نگارنده قاموس را نیز درباره اینکه شقشقیه از علی است سر بسته آورده) ۶- دکتر صبحی صالح استاد دانشگاه لبنان (بنگرید به «شرح النهج» او ص ۴۸ تا ۵۰).

ص: ۱۸۹

و از همه این‌ها نیز که چشم بپوشیم باز چه توانم گفت؟ آن هم پس از آن که سراینده امروز نیل «۱» با عربده‌های خود، آتش‌های رو به خاموشی را دامن

(۱)- ن- محمد حافظ ابراهیم در گذشته به سال ۱۹۳۳ میلادی و ۱۳۵۱ هجری

ص: ۱۹۰

می‌زند و آن تبهکاری‌های فراموش شده را (نه خدا را- هرگز از یاد نمی‌رود) تازه در برابر دیدگان می‌آرد و آن را ستایشی برای پیشینیان پنداشته و پس از گذشتن سده‌هائی دراز بر آن بزهکاری‌ها بانگ خود را بلند ساخته با سرافرازی و شادمانی در چکامه‌ای که درباره‌ی عمر سروده، زیر نشانی «عمر و علی» گوید:

«و سخنی هست که عمر به علی گفته

- چه ارجمند شنونده‌ای و چه بزرگ گوینده‌ای!-

که اگر دست فرمانبری ندهی، خانه‌ات را می‌سوزانم

و نمی‌گذارم در آن زنده بمانی، هر چند دختر پیامبر برگزیده در آن باشد

هیچ کس جز عمر چنین سخنی را بر زبان نمی‌آورد

- آن هم در برابر شهسوار دودمان عدنان «۱» و پشتیبانان او-»

و چه بگویم پس از آن که مردم مصر در آغاز سال ۱۹۱۸ م بزمی بر پا ساختند تا در انجمنی که فراهم آمده‌اند این چکامه ستایش نامه عمر را که سروده‌های یاد شده در میان آن‌ها است بخوانند؟ و نامه‌های روزانه و ماهانه‌شان آن را در کرانه‌های جهان پراکنند و مردان بزرگ مصر- همچون احمد امین و احمد زین و ابراهیم ایبازی «۲» و علی جارم و علی امین «۳» و خلیل مطران «۴» و مصطفی

(۱) از نیاکان خیلی دور علی ع

(۲) ن- در چاپ دیوان که در دو جلد و به سال ۱۹۳۷ م در دار الکتب (کتابخانه) به انجام رسیده این سه تن به کار گردآوری و روشنگری آن و درست کردن لغزش‌ها می‌پرداخته‌اند و سروده‌هائی را که یاد شد در ص ۸۲ از نخستین جلد آن می‌توان جست.

(۳) ن- این دو- با یک تن دیگر- درست کردن لغزش‌های دیوان را در چایی دیگر به گردن داشته‌اند.

(۴) ن- وی پیشگفتاری بر دیوان حافظ نگاشته که همراه با خود آن در سال ۱۹۳۵ م و ۱۳۵۳ ه در «مکتبه الهلال کتابخانه ماه نو» به چاپ رسیده و سروده‌های یاد شده در ص ۱۸۴ آن آمده جز آنکه نیمه نخست از بیت دوم آن به جای «اگر دست فرمانبری ندهی» به این گونه دستخوردگی دارد: «اگر گزافه روی نکنی»

دمیاطی بک «۱» و جز آنان «۲» می آیند و می پردازند به پراکندن دیوانی که سروده اش این است و به آفرین گفتن به سخنسرائی که خرد وی در این پایه است، و به این گونه در تنگنای گرفتاری ها و در روزگار سختی که به آن دچاریم نمک بر زخم دل ها می یاشند و با این هیا بانگ هائی که جز دسته بندی های ناپسند انگیزه ای ندارد سرچشمه پاک آشتی و سازش را در جهان اسلام گل آلود می سازند، سنگر یکپارچه مسلمانان را دستخوش پراکندگی می نمایند و می پندارند کار نیکوئی انجام می دهند «۳».

و می بینیم دیوان این سخنسرا- بویژه حکامه اش درباره عمر- را پی در پی از نو چاپ می کنند و روشنگر آن دمیاطی نیز زیرنویسی برای دومین بیتش به این گونه نگاشته:

«می خواهد بگوید: این که دختر پیامبر برگزیده در این خانه جای دارد، علی را از گزند عمر بر کنار نمی دارد.»

و در ص ۳۹ از روشنگری خود گوید: در سخنی که پسر جریر طبری نوشته گوید: «جریر از مغیره از زیاد پسر کلب آورده که عمر پسر خطاب به خانه علی آمد، طلحه و زبیر و نیز مردانی از آن کسان که همراه با پیامبر به مدینه کوچیدند در آنجا بودند. پس گفت: به خدا سوگند خانه را بر شما می سوزانم مگر اینکه به درآئید و دست فرمانبری بدهید، زبیر با شمشیر کشیده به سوی او بیرون شد، ولی تیغ از دست وی بیفتاد و به سویش جسته وی را دستگیر کردند» که اگر این زیاد همان ابو معشر کوفی حنظلی باشد باید سخن او را پشتوانه گرفت و چنانچه بر می آید، حافظ خدا پیامرز همین گزارش را در پیش چشم

(۱) ن- وی بر همین حکامه که درباره عمر سروده شده گزارشی نوشته که در مصر «مطبعة السعادة چاپخانه‌ی خوشبختی» در ۹۰ ص به چاپ رسیده و سروده های یاد شده را همراه با گزارش آن ها در ص ۳۸ می توان یافت.

(۲) در چند چاپ دیگر

(۳) سوره ۱۸ آیه ۱۰۴

ص: ۱۹۲

داشته که چنان گفته.

و می بینیم در ستایش این سراینده و حکامه وی چنان تند می روند که گویا برای توده، انبوهی از دانش یا برداشتی تازه و شایسته به ارمغان آورده یا چنان برتری چشم گیری در عمر سراغ کرده که توده و پیامبر پاکشان از آن شادمانه می گردند، پس مژده و بلکه هزاران مژده باد به بزرگترین پیامبران! که جگر- گوشه راست رو او در نزد کسی که آزمندانه آن سخن را بر زبان می راند کوچک ترین ارج و ارزشی نداشته و بودن او در خانه ای که خدا، خداوندان آن را از هر گونه لغزشی بر کنار شناخته نمی توانسته آنان را از گزند وی به دور نگهدارد که خانه را بر ایشان نسوزاند! پس آفرین و بازهم آفرین بر گزینشی

که این سان باشد و به به از فرمانروائی‌ای که با این بیم و هراس‌ها گردن به آن نهند و سرانجامش دهند و به این بی‌پایگی‌ها پایان پذیرد!

که به همه‌ی این‌ها نمی‌خواهیم پردازیم زیرا با بررسی در زندگی نخستین خلیفه دیده‌ایم که او - پیش از اسلام آوردن و پس از آن - سرمایه‌ی روانی‌اش با دیگر مردم عادی یکسان بوده و تنها برگزیده شدنش به جانشینی پیامبر او را بزرگ کرده و بس و اکنون تنها می‌خواهیم در دو زمینه به پژوهش پردازیم.

(۱) برتری‌هایی که برای او شمرده‌اند ۲ - منش‌های روانی‌اش.

۱ برتری‌هایی که برای او شمرده‌اند

آیا از بزرگ‌ترین پیامبران - درود و آفرین خدا بر وی و خاندانش - به راستی سخنی که نمایشگر برتری او باشد رسیده؟ و آیا آن همه گزارش‌های بسیاری که در ستایش او آورده‌اند درست است؟ ما در اینجا اندیشه را به ژرف‌نگری و می‌داریم و مانند همه کسان که در جستجوی برداشتی درست هستند داوری خود را بر پایه هیچ سخنی استوار نمی‌گردانیم مگر آنچه از پیشوایان هنر حدیث - که میان درست و نادرست آن جدائی می‌نهند - می‌آوریم سپس آن را با ارزیابی

ص: ۱۹۳

و نگرشی که یاری‌اش دهد دنبال می‌کنیم.

فیروزآبادی در پایان نگارش چاپ شده‌اش «سفر السعادة» می‌گوید: در پایان نگارش، هم زمینه‌هایی را که حدیث‌هایی درباره آن‌ها آمده و چیزی از آنها درست نیست سر بسته یاد می‌کنیم و هم آنچه را نزد دانایان حدیث شناس، چیزی از آن‌ها به روشنی شناخته نگردیده. سپس چند زمینه را می‌شمارد، تا جائی که می‌نویسد:

زمینه برتری‌های بوبکر راست‌رو - خدا از وی خشنود باد - از میان همه آنچه در این باره ساخته‌اند بلند آوازه‌تر، این حدیث است که: خداوند برای مردم به گونه‌ای همگانی روی می‌نماید و برای بوبکر به گونه‌ای ویژه. و نیز این که: خداوند هیچ چیز در دل و سینه من نریخت مگر در سینه بوبکر هم ریخت. و نیز این که: پیامبر - درود و آفرین خدا بر وی و خاندانش - چون کشش و گرایش به بهشت بر او چیرگی می‌یافت ریش بوبکر را می‌بوسید. و نیز این که:

من و بوبکر همچون دو اسبی هستیم که مردم بر سر برنده شدن یکی از آنها گرویندی کنند. و نیز این که: چون خداوند، روان‌ها را برگزید روان بوبکر را برگزید. و مانده‌های این بافته‌ها و دروغ‌ها که خرد هر کس - بی‌هیچ روشنگری - نادرست بودن آن‌ها را می‌شناسد. «۱»

و نیز عجلونی در نگارش خود «کشف الخفا پرده‌برداری از نهفته‌ها ص ۴۱۹ تا ۴۲۴» صد زمینه از زمینه‌های فقه و جز آن را شمرده و می‌نویسد: «در این باره هیچ حدیثی به پایگاه درستی نرسیده» یا: «در این باره هیچ حدیث درستی نیست» یا

سخنانی نزدیک به این دو فراز و در ص ۴۱۹ می‌نویسد: برتری‌های بوبکر راست‌رو- خدا از او خشنود باد:- از میان همه آنچه در این زمینه ساخته‌اند بلند آوازه‌تر این حدیث است که: خداوند برای مردم به گونه‌ای

(۱) این فیروز آبادی- که دیدید گزارش‌های دیگران را در برتری بوبکر نمی‌پذیرد- گذشته از سنی و شافعی بودن، خود را از نبیره‌های بوبکر می‌شمرد و صدیقی می‌خوانده (بنگرید به «الکنی و الالقاب ج ۳ ص ۳۰» و به پیشگفتار نصر هورینی بر «القاموس» ج ۱ ص ۶)

ص: ۱۹۴

همگانی روی می‌نماید و برای ابوبکر به گونه‌ای ویژه تا پایان سخن فیروز آبادی که آوردیم.

و سیوطی در «اللئالی المصنوعة مرواریدهای ساختگی ج ۱ ص ۱۸۶ تا ۳۰۲» ۳۰ حدیث از بلند آوازه‌ترین آنچه در برتری‌های بوبکر رسیده آورده و آن را ساختگی و همچون درم‌های ناسره و ناروا شناخته و برداشت پاسداران حدیث را درباره آن‌ها یاد کرده، با اینکه در سده‌های نزدیک به ما، نگارندگان، همان‌ها را از حدیث- هائی پنداشته‌اند که در درست‌انگاری آن‌ها هیچکس سر ناسازگاری ندارد و- بی پروا و بی‌یادی از زنجیره‌اش- چنان آن را گزارش کرده‌اند که گویا همگان راستی آن را پذیرفته‌اند.

البته بر سیوطی نیز که نرم و نیکو در پی این گروه راه می‌سپرده گران و دشوار می‌آمده که از میان این سی حدیث یکی را هم درست بشمارد! و در ص ۲۹۶ این سخن را که به پیامبر- درود و آفرین خدا بر وی و خاندانش- بسته‌اند گزارش کرده: «مرا که به آسمان‌ها بالا بردند بر هیچ آسمانی نگذشتم مگر یافتم که در آن نوشته بودند محمد برانگیخته خدا است و ابوبکر جانشین من» سپس به داوری نشسته و آن را ساختگی می‌شمارد چرا که «در زنجیره گزارش آن عبد الله حدیث ساز پسر ابراهیم» ۱ «هست که استاد وی عبد الرحمن پسر زید را نیز همگان نکوهیده‌اند».

با همه این‌ها سرانجام می‌نویسد:

«می‌گویم: برای داوری درباره این حدیث، استخاره کرده و از خداوند نیکوئی خواستم تا دریافتم که نه ساختگی است و نه از آن گونه که نتوان شالوده نگرش گردانید بلکه حدیثی خوش و حسن «۲» است چون گواه بسیار دارد» سپس گواه‌های خود را با زنجیره‌هائی یاد می‌کند که هیچ یک از آنها درست نیست و

(۱) ن- بنگرید به جلد پنجم از همین کتاب ص ۳۰۳ چاپ دوم.

(۲) بنگرید به زیرنویس ص ۳۵

در هر کدام، یک حدیث ساز یا دروغگو می‌توان یافت یا کسی که همه او را نکوهیده‌اند یا ناآشنائی که شناخته نشده و از ناشناسی همچون خود گزارش می‌کند، سیوطی این اندازه ندانسته که استخاره و نیکوئی خواستن از خداوند، بدی را نیک نمی‌گرداند و گزند رسیده را درست نمی‌کند و ناشایسته و شناخته را به گونه‌ای پسندیده و آشنا بر نمی‌گرداند.

«در جستجوی شادابی جوانی به سراغ گلاب فروشان رفته

و مگر آن چه را گذشت روزگار تباه کرده گلاب فروش می‌تواند چاره‌ای بیاندیشد؟»

خداوند پاک در بیهوده نمودن راه نیکوئی که نشان داده به گرافه نمی‌رود و گواه‌های دروغین، بی‌پایگی یک گزارش را از میان نمی‌برد آن هم پس از آن که پاسداران حدیث - آشکارا - می‌نویسند هر یک از میانجی‌های گزارش یا حدیث سازند یا نکوهیده و این هم زنجیره‌های آن گواه‌ها:

۱- زنجیره سخنور بغدادی که در جلد پنجم ص ۳۰۳، ۳۲۵ از چاپ سوم گذشت.

۲- زنجیره بزار در «مسند» خویش که عبد الله حدیث ساز پسر ابراهیم غفاری از میانجی‌های آن است و استاد وی عبد الرحمن پسر زید که همه او را نکوهش کرده‌اند چنانچه در «تهذیب التهذیب پیراستن درست نامه ج ۶ ص ۱۷۸» و «اللثالی المصنوعة ج ۱ ص ۲۹۶» آمده.

۳- زنجیره ابن شاهین در «السنة شیوه و آئین» که همان راه سخنور بغدادی و داستان او است و چنانچه در جلد پنجم گذشت - بر بنیاد داوری ذهبی و ابن حجر - درست نیست.

۴- راه دار قطنی در «الافراد گزارش‌هایی با یک بازگوگر» که سیوطی در «اللثالی ج ۱ ص ۲۹۷» پس از یادآوری آن می‌نویسد: دار قطنی گفته: این را تنها محمد پسر فضیل از زبان ابن جریج گزارش کرده و جز این دو هیچکس را

نمی‌شناسم که آن را باز گفته باشد و نگارنده از راه سری آن را از سخنان بی‌پا شمرده و گفته: درست نیست و ابن حبان نیز گفته: با سخن سری پسر عاصم نشاید به گفتگو پرداخت.

امینی گوید: سری پسر عاصم گزارشگر این حدیث یکی از دروغگویان است که سرگذشت وی در جلد پنجم ص ۲۳۱ از چاپ دوم گذشت و دار قطنی زنجیره دیگری هم دارد که عمر پسر اسماعیل پسر مجالد - یکی از دروغگویان «۱» - از میانجی‌های آن است و سیوطی در «اللثالی ج ۱ ص ۳۰۹» این زنجیره را یاد کرده و گفته: درست نیست و گزند آن زیر سر این عمر دروغگو است.

۵- زنجیره دیلمی در مسند «الفردوس» که گذشته از مردان ناشناخته‌ای که در آند یکی از میانجیان آن ابو الخیر عبد المنعم پسر بشیر و همان دروغ پرداز حدیث ساز است که دویست حدیث دروغ گزارش کرده «۲» و دیگری عبد الرحمن پسر زید پسر اسلم که چنانچه گذشت هیچکس را در نکوهیدگی وی جان چون و چرا نیست.

۶- زنجیره ختلی در «دیباچ دیبای» خود از نصر پسر حریش «۳» از ابو سهل مسلم خراسانی از عبد الله پسر اسمعیل از حسن بصری آورده که گفت: «برانگیخته خدا- درود و آفرین خدا بر وی- گفت: بر زانوی تخت گاه جهان نهان نگاشته شده که خدائی جز خدای یکتا نیست، انباز ندارد، محمد فرستاده خدا است و بوبکر راست رو و عمر که میان نیک و بد جدائی می‌نهد هر دو دستور اویند.»

چنانچه در «تاریخ بغداد» ج ۳ ص ۲۸۶ آمده دار قطنی می‌گوید: این زنجیره گزارش سست است و درستی آن را روشن نمی‌کند زیرا ابو سهل و نصر پسر حریش نکوهیده‌اند و چنانچه در «لسان المیزان زبانه‌ی ترازو ج ۳ ص ۲۶۰» آمده

(۱) ن- برگردید به همین کتاب ما جلد پنجم ص ۲۴۶ از چاپ دوم.

(۲) ن- برگردید به همین کتاب جلد پنجم ص ۲۴۱ از چاپ دوم.

(۳) ن- در «اللثالی» جریش آمده و درست همان است که ما نوشتیم.

ص: ۱۹۷

حدیث‌های عبد الله پسر اسماعیل را ناشایست شمرده و چیزی از حدیث او را پیروی نکرده‌اند و تازه پس از این‌ها یکی از میانجی‌های گزارش حدیث یاد نشده زیرا حسن بصری خود نمی‌تواند چیزی از برانگیخته خدا شنیده و گزارش کرده باشد چون او را ندیده، سخنور بغدادی نیز زنجیره‌ای برای همین گزارش دارد که واژه‌های «بازو، دو دستور اویند» در آن نیست و یکی از میانجیان آن احمد پسر رجاء پسر عبیده است که خود بغدادی در ج ۴ ص ۱۵۸ از تاریخش می‌نویسد:

نشناخته مانده و نمی‌دانیم کیست.

۷- زنجیره ابن عساکر که عبد العزیز کتانی از میانجی‌های آن است و بر بنیاد آنچه در «لسان المیزان ج ۴ ص ۳۳» آمده ذهبی وی را نکوهیده و یکی دیگر هم حارث پسر زیاد محاربی است که چنانچه در «لسان ج ۲ ص ۱۴۹» آمده ذهبی و جز او می‌گویند ناشناس است و گزارش وی را شالوده روشنگری نمی‌توان گرفت برخی از دیگر میانجیان آن نیز ناشناسند و سرگذشت آنان را در فرهنگ نامه‌ها نمی‌یابیم.

ابن عساکر زنجیره دیگری هم دارد که محمد پسر عبد پسر عامر از میانجی‌های آن است و او در حدیث سازی آوازه‌ای بلند دارد «۱» و تازه آن را از زبان عصام پسر یوسف بازگو می‌کند که- چنان چه در «لسان المیزان ج ۴ ص ۱۶۸» آمده- به

گفته ابن سعد، نکوهیده و به داوری ابن حبان لغزش کار است و به گفته ابن عدی، حدیث- های وی را در خور پیروی نیافته‌اند.

برای آن که دریابید سخن فیروزآبادی و عجلونی درست است بنگرید به آنچه در جلد پنجم- ص ۲۹۷ تا ۳۳۲ از چاپ دوم- روشن کردیم و با داوری پیشوایان و پاسداران حدیث پنبه صد برتری دروغینی را زدیم که برای بوبکر و دارو دسته‌ی او ساخته و بر فرستاده خدا- درود و آفرین خدا بر وی و خاندانش- بسته‌اند. و به همین گونه ناروا بودن چهل و پنج گزارش ساختگی را درباره جانشینی

(۱) ن- برگردید به جلد پنجم از همین کتاب ما ص ۲۵۹ چاپ دوم.

ص: ۱۹۸

پیامبر از ص ۳۳۳ تا ۳۵۶ از چاپ دوم باز نمودیم و همه این‌ها را نیز با داوری مردان این هنر به انجام رساندیم همانند ابن عدی، طبرانی، ابن حبان، نسائی، حاکم، دارقطنی، عقیلی، ابن مدینی، ابو عمرو، جوزقانی، محب طبری، سخنور بغدادی، ابن جوزی، بوزرعه، ابن عساکر، فیروزآبادی، اسحق حنظلی، ابن کثیر، ابن قیم، ذهبی، ابن تیمیه، ابن ابی الحدید، ابن حجر هیثمی، ابن حجر عسقلانی، حافظ مقدسی، سیوطی، صغانی، ملا علی قاری، عجلونی، ابن درویش الحوت و جز آنان.

و گواه بر نادرستی انبوه این گزارش‌ها در برتری خلیفه نخست، نبودن آن‌ها است در کتاب‌های شش گانه «صحیح» و «سنن» و در مسندهای کهن که اگر گردآرندگانش کمترین نشانه‌ای از درستی در آن‌ها می‌یافتند و- بلکه اگر چیزی از آنها به گوششان خورده بود- همگان در رها کردن و نیاوردن همه آن‌ها با یکدیگر همداستان نمی‌شدند و کسانی که در جستجوی گزارش‌ها به هر گوشه سر می‌کشیدند و آنچه را هم در دل خاک پوسیده بود بیرون می‌آوردند البته گزارش‌های یاد شده را هم از پشت ابرهای فراموشی به در می‌کردند و گردهائی را که بر روی آن‌ها نشسته و همه را از دیده و یاد مردم برده بود می‌ستردند تا آشکار شود؛ و این می‌رساند که تاریخ زاده شدن این گزارش‌ها هم پس از روزگاری بوده که نگارندگان شش «صحیح» و «سنن» می‌زیسته‌اند و برای پستی و خواری آن همین اندازه بس. هر چند در آن شش نگاشته نیز سخنانی که پس از روزگار بزرگترین پیامبران- درود و آفرین خدا بر وی و خاندانش- ساخته و زائیده شده اندک نیست.

و تازه اگر خود خلیفه، آگاهی و باور داشت که چیزی- هر چند هم کم- از آن سخنان در برتری وی بر زبان پیامبر- درود و آفرین خدا بر وی و خاندانش- گذشته، البته کسی مانند بو عبیده جراح را که یک گور کن بیشتر نبود- برای جانشینی پیامبر- شایسته‌تر از خویش نمی‌انگاشت و او را بر خود پیش نمی‌انداخت و هنگامی

ص: ۱۹۹

که بیش از همیشه نیاز به رو کردن آن‌ها داشت از این کار باز نمی‌ایستاد چرا که گفت و شنید بر سر جانشینی پیامبر در آن روز به جائی سهمناک رسیده و هر کس برتری‌هایی دارا بود آن‌ها را شالوده بگو مگو به سود خویش گردانید تا بازار کشمکش چنان داغ شد که چیزی نماند کار به زد و خورد کشد و گرمای گیر و دار همه را به سر سختی دچار ساخته بود ولی این مرد و پاسدار درشت خوی - اش هیچ سخنی به سود وی نداشتند جز اینکه بگویند یار غار پیامبر خدا است - که درود و آفرین خدا بر وی و خاندانش - و یکی از دو تن که در آنجا بوده «۱» و سالمندترین مردان گروه - با اینکه خواه ناخواه پدرش سالخورده‌تر از او باید باشد - و دسته‌ای که او را برگزیدند و پس از آن کوفتن و شکستن و آن گیر و دار برای او دست فرمانبری از مردم گرفتند پشتوانه‌شان مانده‌های همین چیزهایی بود که نه دست افزاری استوار می‌تواند باشد و نه هیچ خردمندی در برابر آن سر فرود می‌آورد و نه کار توده با آن به راهی شایسته می‌افتد و نه پراکندگی به همداستانی می‌انجامد و نه کاری با آن به پایان درست خود نزدیک می‌شود.

آری گزارش کرده‌اند که بوبکر در هنگام بگو مگو به سود خویش سخنانی به یادها آورده که بازگو گران همه را انداخته‌اند و - از آن میان - تنها این را

(۱) در سوره ۹ آیه ۴۰ آمده است: «اگر شما پیامبر را کمک نکنید، البته - هنگامی که بدکیشان؛ وی را از شهر خود بدر کردند - خداوند یاری‌اش داد، همان‌گاه که یکی از آن دو تن که در شکاف کوه بودند به دوست همراهش گفت: اندوه مخور، خدا با ما است ...» که چون در این فراز - از نامه آسمانی - از بوبکر با نشانی «دوست و همراه پیامبر صاحب» و نیز «یکی از آن دو تن» یاد شده، همچنین سخن بر انگیزخته راستین به وی که «اندوه مخور ...» این را دست‌افزاری گردانیده‌اند برای سربلندی بوبکر، که - در پاسخ آن - گفتاری دراز بایسته است و اکنون همین اندازه بس که بگوئیم در بسیاری از جاهای قرآن:

مردم بت‌پرست و بدکنش، دوست و همراه پیامبران و گروندگان خوانده شده‌اند و آیا این به تنهایی می‌تواند نشانه گردن فرازی‌شان باشد؟ (بنگرید به سوره ۱۲ آیه ۳۹ و ۴۱ و سوره ۱۸ آیه ۳۴ و ۳۷ و سوره ۷ آیه ۱۸۴ و سوره ۳۴ آیه ۴۶).

ص: ۲۰۰

یادداشت کرده‌اند که او نخستین مسلمان است و نخستین نمازگزار. از ابو سعید خدری آورده‌اند که بوبکر گفت آیا من سزاوارترین مردم به فرمانروائی نیستیم؟

آیا من نخستین کسی نیستم که اسلام آورد؟ آیا من دارنده چنان برتری نیستم؟

آیا من دارنده چنین برتری نیستم؟ «۱» و از ابو نضره آورده‌اند که چون مردم در گردن نهادن به فرمانروائی بوبکر کندی نمودند گفت: کیست که برای این کار سزاوارتر از من باشد؟ آیا من نخستین کسی نیستم که نماز گزارد؟ آیا نیستم؟ آیا نیستم؟ آیا نیستم؟ و کارهایی که همراه با پیامبر - درود و آفرین خدا بر وی - به انجام رسانده بود یادآوری کرد «۲»

ما از برتری‌های پنداری وی یا آنچه را بر او بسته و خود در اینجا انداخته‌اند چیزی نمی‌دانیم زیرا می‌شود- و چنین هم شده- که او چیزی نگفته باشد و آنان گزارش را به این رنگ در آورده‌اند تا دیگران را به پندار افکنند که وی در آن روز برتری‌هایی داشته که جای هیچ‌چون و چرا نبوده است ولی اکنون نگاهی می‌اندازیم به تنها برتری‌ای که خود در آنجا یاد کرده و آن این است که خلیفه نخستین کسی است که اسلام را پذیرفته یا نخستین کسی که نماز گزارده؛ با این که چنین نبوده و این سخن؛ با داوری بزرگ‌ترین پیامبران و گفتار روشن یارانش ناسازگار است و ما در جلد سوم ص ۲۱۹ تا ۲۴۳ از چاپ دوم به گستردگی در این باره سخن رانیم و صد گفتار آشکار آوردیم چه از پاک‌ترین پیامبران و چه از فرمانروای گروندگان- دروهای خدا بر آن دو و خاندان آن دو- و چه

(۱) ن- چنانچه در «کنز العمال ج ۳ ص ۱۲۵» آمده این گزارش را هم ترمذی آورده است و هم بزار و ابن حبان و ابو نعیم در «المعرفة شناسائی» و ابن مندۀ در «غرائب شعبه» و سعید پسر منصور همچنین ابن اثیر در «اسد الغابه شیران بیشه ج ۳ ص ۲۰۹» و ابن کثیر در «تاریخ» خود- ج ۳ ص ۲۷- آن را یاد کرده‌اند.

(۲) ن- این گزارش را ابن سعد در «الطبقات الکبری» چاپ لیدن ج ۳ ص ۱۲۹ آورده و چنانچه در «کنز العمال ج ۳ ص ۱۲۶» آمده خیمه طرابلسی نیز در «فضائل الصحابه برتری‌های یاران پیامبر» آن را بازگو کرده است.

ص: ۲۰۱

از نخستین یاران پیامبر و چه از شاگردان نیکوکار ایشان و همه در این باره که نخستین کسی از مردان که اسلام آورد و نماز گزارد سرور ما فرمانروای گروندگان- درود بر وی- است و آنجا روشن کردیم که بوبکر نخستین کسی که اسلام آورد یا نماز گزارد نیست و چنانچه در گزارش درست طبری آمده وی پس از بیش از پنجاه مرد دیگر اسلام آورده (برگردید به همانجا)

و اگر یاران پیشین پیامبر چیزی از آن همه گزارش‌های ساختگی در برتری وی را می‌دانستند البته در آن روز که مردم را به فرمانبری از او می- خواندند به جای آن که برای رام شدن و سر فرود آوردن آنان از ترساندن و بیم و هراس دادن کمک بگیرند با گفتگو در پیرامون همان‌ها خیلی هم آسان‌تر کار را از پیش می‌بردند و آنگاه عمر پسر خطاب نیز در برتری‌هایی که در روز سقیفه برای او شمرد به این اندازه بسنده نمی‌کرد که بگوید: کیست که مانند این سه برتری را داشته باشد: «۱» «یکی از آن دو تن که در غار بود»، «هنگامی که به دوست همراهش گفت اندوه مخور» «به راستی خداوند با ما است.»

و بگوید: سزاوارترین مردم به کار پیامبر خدا، دومین از آن دو تن است که در غار بودند که ابو بکر همان پیشاهنگ سالخورده باشد.

و در روزی که از توده برایش دست فرمانبری می‌گیرد بگوید: به راستی بوبکر یار برانگیخته خداست و دومین از آن دو تن که در آن شکاف کوه بودند «۲»

و همچنین سلمان به یاران پیامبر نمی‌گفت: آن را که سالمندان بود بر گرفتید و خاندان پیامبرتان را فرو گذاردید «۳»

و همچنین عثمان - پسر عفان - در خواندن مردم به فرمانبری از بوبکر،

(۱) برگردید به زیرنویس ص ۱۹۹

(۲) ن - «سيرة ابن هشام ج ۴ ص ۳۴۰» «الرياض النضرة ج ۱ ص ۱۶۲، ۱۶۶»، «تاریخ ابن کثیر ج ۵ ص ۲۴۷ و ۲۴۸»، «شرح ابن ابی الحدید ج ۲ ص ۱۶»، «السيرة الحلیة ج ۳ ص ۳۸۸»

(۳) ن - «شرح ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۱۳۱ و ج ۲ ص ۱۷»

ص: ۲۰۲

به این بسنده نمی‌کرد که بگوید: به راستی بوبکر راست رو، سزاوارترین مردم است به آن، او صدیق (راست رو) است و دومین از آن دو تن و یار همراه برانگیخته خدا - درود و آفرین خدا بر وی - «۱» و «۲»

و همچنین مغیره پسر شعبه این سخن را رو در روی بوبکر و عمر بر زبان نمی‌آورد: عباس را ببینید و برای او بهره‌ای در این کار بگذارید تا برای خود و آیندگانش بماند و به این گونه او را از علی جدا کنید زیرا اگر عباس به شما روی آرد در برابر علی در پیش مردم دست‌آویزی نیکو خواهید داشت.

و همچنین بوبکر و عمر و بوعبیده و مغیره شبانه بر عباس در نمی‌آمدند و بوبکر به وی نمی‌گفت: ما به سراغ تو آمدیم و می‌خواهیم برای تو در این کار بهره‌ای بگذاریم تا برای تو و آیندگانت بماند زیرا تو عمومی برانگیخته خدا هستی. «۳»

و همچنین کار بوبکر به این گونه به انجام نمی‌آمد که تنها دو کس - عمرو و بوعبیده - دست فرمانبری به وی دهند یا چهار تن - آن دو با اسید و بشیر - و یا پنج کس - که اینان همراه با سالم برده ابو حذیفه - چنانکه به گستردگی بیاید.

همچنین سران مهاجر و انصار از این که دست فرمانبری به او دهند خودداری نمی‌کردند مانند: علی و دو پسرش - دو دخترزاده پیامبر - و عباس و فرزندانش از میان هاشمیان و سعد پسر عباد و فرزندان و تیره او و حباب پسر منذر و پیروانش، و زبیر و طلحه و سلمان و ابوذر و مقداد و خالد پسر سعید و سعد پسر ابو وقاص و عتبه پسر ابو لهب و براء پسر عازب و ابی پسر کعب و ابو سفیان

(۱) برگردید به زیرنویس ص ۱۹۹

(۲) چنانچه در «کنز العمال ج ۳ ص ۱۴۰» آمده این گزارش را طرابلسی در «فضائل الصحابه» آورده است. ن

(۳) ن- «الامامة و السياسة» ج ۱ ص ۱۵ و «تاریخ اليعقوبی» ج ۲ ص ۱۰۳ و ۱۰۴ «شرح ابن ابی الحديد» ج ۱ ص ۱۳۲.

ص: ۲۰۳

پسر حرب و جز آنان «۱».

و همچنین جائی برای آن نبود که محمد پسر اسحاق بگوید: توده مهاجران و بیشتر انصار چون و چرائی نداشتند که پس از برانگیخته خدا- درود و آفرین خدا بر وی و خاندانش- علی به کار بر می‌خیزد- شرح ابن ابی الحديد ج ۲ ص ۸-

و همچنین عتبه پسر ابو لهب در آن روز در برابر کسی که لاف آن برتری‌ها را برایش می‌زنند نمی‌گفت:

«نمی‌پنداشتم که این کار

از دودمان هاشم و سپس از علی روی بگرداند

از همان کس که در گرویدن به پیامبر و پیشینه‌ی نیک از همه جلو بود

و دانش او به نامه خداوند و شیوه‌های پیامبر از همگان بیشتر

و کسی که دیرتر از همه از پیامبر خدا جدا شد

و کسی که در شستن پیکر پیامبر و جامه مرگ پوشاندن بر او جبرئیل

کمک کارش بود

و کسی که هر برتری در آنان است در او هم هست و آنان به او نرسند

زیرا نیکوئی‌هایی که در او بود در آن گروه یافت نمی‌شد

چه چیز شما را از سوی او باز گرداند؟ بدانیم

هان، این گونه دست فرمانبری دادن، آغاز آشوب است» «۲» همچنین قصی در آن روز نمی‌گفت:

(۱) ن- «تاریخ اليعقوبی» ج ۲ ص ۱۰۳ «الرياض النضرة» ج ۱ ص ۱۶۷ «تاریخ ابو الفداء» ج ۱ ص ۱۵۶ «روضة

المناظر» از ابن شحنة که در کنار «الكامل» چاپ شده- ج ۷ ص ۱۶۴- «شرح ابن ابی الحديد» ج ۱ ص ۱۳۴.

(۲) ن- «تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۱۰۳» «رسائل الجاحظ نامه‌های جاحظ ص ۲۲»، «اسد الغابه ج ۴ ص ۴۰» «تاریخ ابو الفدا» ج ۱ ص ۱۶۴ «شرح ابن ابی الحدید ج ۳ ص ۲۵۹» و «الغدير ج ۳ ص ۲۳۲» سروده‌های بالا را از زبان سرایندگان چند بازگو کرده‌اند که باید به نگاشته‌های نامبرده نگاه کرد.

ص: ۲۰۴

«ای دودمان هاشم! نگذارید مردم، چشم بدوزند که شما را زیر دست

کنند.

- به ویژه تیره تیم پسر مره - نیای بوبکر - و تیره عدی - نیای عمر -

کار سرپرستی جز در میان شما و به سوی شما نخواهد بود

و جز ابو الحسن علی کسی شایسته آن نیست

ای ابو الحسن! برای رسیدن به آن با دور اندیشی میان را ببند

زیرا به راستی تو - برای کاری که امید می‌رود - سزاوار هستی

و البته کسی که قصی را پشتیبان خود دارد

کسی را یارای دست درازی به پایگاه او نیست

و زادگان غالب «۱» نیز از آن به دورند «۲».

۲ منش‌ها و مایه‌های روانی‌اش

می‌پردازیم به نگرستن در منش‌های خلیفه و آن چه در لایه‌های هستی - اش ریشه دوانیده چه از دانش‌ها چه از مایه‌های روانی، تا ببینیم آیا آنها میان او و برتری‌ها پیوندی پدید می‌آرند؟ و آیا پایگاه او را به جائی می‌رسانند که شایسته آن گزارش‌ها باشد؟ یا مرزی برای او می‌نمایند که اگر اندیشه‌ای آن را نپذیرفت بر وی ستم کرده و آنچه را از آن اوست از وی دریغ ورزیده و پایگاه راستینش را در هم کوبیده باشد؟ یا اگر پای را از آن فراتر نهادیم به تندروی افتاده باشیم؟

درباره پیش از مسلمانی‌اش سخنی بر زبان نمی‌رانیم زیرا اسلام، روزگار پیش از خود را ندیده می‌گیرد و بر این بنیاد، کاری نداریم که عکرمه - خدای برتر از پندار از وی خشنود باد - گفته: بوبکر - خدا از وی خشنود باد -

(۲) از نیاکان خیلی دور بسیاری از تازیان که بوبکر و عمر نیز به او می‌رسند.

ص: ۲۰۵

با ابی پسر خلف و دیگر بت‌پرستان قماربازی می‌کرد و این پیش از آن بود که قماربازی ناروا شناخته شود و این گزارش را امام شعرائی نیز در نگارش خود «کشف الغمه اندوه زدائی ج ۲ ص ۱۵۴» آورده است.

و هم امام ابوبکر جصاص رازی حنفی در گذشته به سال ۳۷۰ در «احکام القرآن ج ۱ ص ۳۸۸» می‌نویسد: هیچکس از دانشوران در این زمینه سر ناسازگاری ندارد که قماربازی ناروا و گروندی نیز قمار است پسر عباس گفته گروندی قمار است و مردم پیش از اسلام که در نادانی می‌زیستند بر روی دارائی و زن خویش گروندی می‌کردند و این کار روا بود تا دستور به ناروا بودن آن رسید چنانکه بوبکر راست‌رو با بت‌پرستان گروندی کرد و کی؟ همانگاه که این فراز از نامه خداوند فرود آمد: الم رومیان شکست یافتند ... «۱»

به همین گونه کار نداریم که ابو بکر «۲» اسکافی در نگارش خود که در خرده‌گیری از نگاشته جاحظ «العثمانیه» پرداخته می‌نویسد «۳»: ابو بکر پیش از آنکه اسلام آرد از سران نامور و بلند آوازه بود، مردم مکه در گرد او انجمن می‌کردند، به خواندن سروده‌ها می‌پرداختند، گزارش‌ها را به یادها می‌آوردند و باده‌گساری می‌نمودند، او نشانه‌های پیامبری و نمونه‌های برانگیختگی را شنیده بود در شهرها به گردش رفت و گزارش‌ها دریافت.

و فاکهی در «کتاب مکه مکه نامه» با زنجیره خود از ابو القموص آورده که ابوبکر - پیش از اسلام در روزگار نادانی - «۴» باده‌گساری کرد و این سروده‌ها را بر زبان آورد:

(۱) سوره ۳۰ آیه ۱

(۲) ن - «رسائل جاحظ» ص ۳۴ و «شرح ابن ابی الحدید» ج ۳ ص ۲۶۴.

(۳) ابو جعفر درست است بنگرید به «ابن ابی الحدید» که شماره صفحه آن نیز ۲۶۵ باید باشد.

(۴) ن - این فراز را که میان دو تیره نهادیم - با دستکاری در گزارش - به آن افزوده‌اند و دنباله گزارش نیز دروغ بودن این فراز را روشن می‌کند و به زودی خوانندگان را بر تاریخ درستی که این پیش آمد در آن رخ داده آگاه می‌سازیم.

ص: ۲۰۶

«به مادر بکر درود فرست و خوش آمد بگوی

آیا پس از بستگان تو من با تندرستی خواهم ماند؟»

تا پایان سروده‌ها

این رویداد به گوش برانگیخته خدا- درود و آفرین خدا بر وی- رسید، برخاست و چنان خشمگین بود که دامن جامه‌اش بر زمین کشیده می‌شد، بر وی درآمد عمر که با ابو بکر بود او را دیدار کرد و چون دید رخسارش برافروخته است گفت: از خشم برانگیخته خدا- درود و آفرین خدا بر وی- به خدا پناه می‌برم و به خدا سوگند که دیگر هرگز بویش نیز به بینی ما نخواهد خورد» و او نخستین کسی بود که نوشیدن می را بر خویش ناروا شناخت.

حکیم ترمذی نیز در «نوادر الاصول بنیادهای کمیاب» ص ۶۶ آن را آورده و سپس گفته: «این از گزارش‌هایی است که دل‌ها آن‌ها را نمی‌پسندد» که گویا حکیم دیده است این داستان زباززد همگان است ولی دل‌ها آن را پسندیده نمی‌دارد.

و هم این حجر در «الاصابه راست آوری» ج ۴ ص ۲۲ آن را یاد کرده و گفته: نطفویه بر همین گزارش انگشت نهاده و گفته پیش از آن که باده‌گساری ناروا شناخته شود بوبکر می‌نوشید و در سوک کسانی از بت‌پرستان که در جنگ بدر کشته شدند سخنرانی کرد.

داستان ابو القموص را طبری در ج ۲ از تفسیر خود- ص ۲۰۳ و در یک چاپ هم ص ۲۱۱- آورده و از زبان که؟ این بشار «۱» و او از عبد الوهاب «۲» و او از عوف «۳» و او از ابو القموص زید پسر علی «۴» که گفت: خدای بزرگ و گرامی سه بار،

(۱) ن- حافظ ابوبکر محمد پسر بشار عبدی بصری

(۲) ن- پسر عبد المجید بصری

(۳) ن- پسر ابی جمیله عبدی بصری که اینان- هر سه تن- از مردانی هستند که نگارندگان «شش صحیح» گزارش‌هایشان را پشتوانه دستورهای آئین می‌شناسند.

(۴) ن- چنانچه در «تهذیب التهذیب» آمده به گزارش او هم پشت گرم باید بود

فرازهائی درباره می فرو فرستاد و نخستین فرازی که فرود آمد همانجا بود که خداوند گفت: «درباره می و برد و باخت از تو می‌پرسند بگو در آن دو گناهی بزرگ است- و نیز سودهائی برای مردم- که گناه آن دو از سودش بزرگتر است «۱»»

با این همه، کسانی از مسلمانان آن را می‌نوشتند تا دو مرد باده‌گساری کرده به نماز ایستادند و از سرمستی پریشان گفتند - که عوف به یادش نمانده - پس خدای بزرگ و گرامی در این باره چنین فرو فرستاد: «ای کسانی که (به آئین راستین) گرویده‌اید هنگامی که مست هستید نزدیک نماز نشوید تا بدانید چه می‌گوئید» «۲» و این بود که هر کس می‌خواست می‌نوشت ولی نزدیک به نماز از آن پرهیز داشتند تا به گمان ابو القموص یک بار مردی باده‌گساری کرد و به خواندن سروده‌هایی پرداخت در ماتم کسانی از بت پرستان که در جنگ بدر کشته شده بودند:

«مادر عمرو را به تندرست درود فرست!

آیا تو پس از بستگانت تندرست خواهی ماند؟

مرا بگذار - تا در آغاز روز - باده بامدادی را سرکشم

زیرا من مرگ را دیدم به جستجوی هشام «۳» برخاسته

و زادگان مغیره آرزومندند که کاش می‌شد

با دادن هزاران از مردان یا چارپایان خویش جان او را بخرند

گویا آن چاه - چاه بدر - پیش چشم من است

که - با ریختن کشته‌ها در آن - همچون کوهان شتر بالا می‌آید. «۴»

گویا آن چاه - چاه بدر - پیش چشم من است

که جوانان را با جامه‌های بزرگ منشانه ایشان در آن سرنگون می‌سازند.

(۱) ن - سوره دوم - بقره - آیه ۲۱۹

(۲) ن - سوره چهارم - نساء - آیه ۴۳

(۳) هشام پسر مغیره و پدر ابو جهل و نیای مادری عمر که دو پسرش در پیکار با مسلمانان کشته شدند.

(۴) چون مسلمانان در جنگ نامبرده، کشته‌های دشمنان را در چاه بدر ریختند.

گفت: این گزارش به برانگیخته خدا- درود و آفرین خدا بر وی- رسید، بی تابانه پیامد چندانکه دامن جامه‌اش از سر بی تابی بر زمین می کشید، چون خود را به آنان رساند و آن مرد وی را بدید برانگیخته خدا- درود و آفرین خدا بر وی- آن چه را در دست داشت بلند کرد تا بر وی بزند و او گفت از خشم خدا و برانگیخته او به خدا پناه می برم و به خدا سوگند که دیگر هرگز مزه می را نیز نخواهم چشید آنگاه خداوند- با فرستادن این فراز- ناروا بودن این کار را باز نمود: ای آنانکه (به آئین راستین) گرویده‌اید جز این نیست که باده‌گساری و برد و باخت و بت پرستی و تیرهای گروندی پلید است- تا آنجا که می گوید- آیا شما از آن دست بردار هستید «۱» عمر پسر خطاب- خدا از وی خشنود باد- گفت: دست شستیم، دست شستیم «۲».

و هم یزار از انس پسر مالک آورده که گفت من آن روز ساقی آن گروه بودم، و باده انگور و انجیر را به هم آمیخته بودیم و در میان گروه مردی بود که او را ابوبکر می گفتند پس چون نوشید گفت:

«مادر بکر را با درود خویش خوش آمد می گویم.

و مگر تو پس از بستگانت تندرست خواهی زیست؟

برانگیخته خدا به ما می گوید که دوباره زنده خواهیم شد

چگونه آن کس که ریشه کن شده زندگی را باز خواهد یافت «۳» و «۴»

در همین هنگام که اینان سرگرم نوشانوش بودند مردی از مسلمانان

(۱) ن- سوره مائده- ۵- آیه ۹۱

(۲) ن- بر خوانندگان پوشیده نماند که طبری نام ابوبکر را انداخته و به جای آن نوشته:

مردی، چنانکه واژه «ام بکر- مادر بکر» را نیز در سروده او به «ام عمرو» دگرگون گردانیده و این‌ها همه برای چه؟ تا آبروی پیشوایش ریخته نشود!

(۳) ن- «مجمع الزوائد» ج ۵ ص ۵۱

(۴) در این بند از سروده تازی دستخوردگی پیچیده‌ای بود که به یاری استاد بهبودی درست شد.

از پندار دستور به ناروا بودن باده‌گساری را فرو فرستاده است.

تا پایان داستان

و هم ابن حجر در «فتح الباری گشایشی از سوی آفریدگار»- ج ۱۰ ص ۳۰- و عینی در «عمدة القاری پشوانه خوانندگان- ج ۲۰ ص ۸۴- می‌نویسند از شگفتی‌ها آن است که ابن مردویه در تفسیر خود از راه عبسی پسر طهمان «۱» و او از انس گزارش کرده که بوبکر و عمر هم میان آنان بوده‌اند و این گرچه زنجیره گزارشی پاکیزه‌ای دارد ناپسند است و جز به نادرستی آن نمی‌توانم داوری کنم.

زیرا بو نعیم در «حلیه» در زندگی نامه شعبه از داستان عایشه گزارش کرده که بوبکر چه در هنگام مسلمانی و چه پیش از آن در روزگار نادانی از باده‌گساری خودداری می‌کرد و آن را بر خویش ناروا می‌شناخت.

و شاید گزارشی که با میانجیان شایسته پشتگرمی رسیده و با برتری یافتنش زبانزد گردیده به این گونه بوده که بوبکر و عمر در آن روز به دیدار بوطلحه رفته ولی در می‌نوشی با آنان همراهی نکرده بودند «۲» ولی سپس به گونه‌ای دیگر گزارشی از راه بزار خواندم که انس گفت من در آن روز ساقی آن گروه بودم و در میانشان مردی بود که او را بوبکر می‌گفتند و چون باده نوشید گفت:

«ام بکر (مادر بکر) را به تندرستی درود فرست ...»

این هنگام مردی از مسلمانان بر ما در آمد و گفت: دستور به ناروا بودن می‌گساری فرود آمده است تا پایان داستان و این بوبکر را ابن شغوب می‌گفتند

(۱) ن- بر بنیاد آنچه در «تہذیب التہذیب» ج ۸ ص ۲۱۶ آمده احمد و ابن معین و ابو حاتم و یعقوب پسر سفیان و ابو داود و حاکم و دارقطنی گفته‌اند که به گزارش‌های این مرد پشتگرم باید بود.

(۲) ن- این جا گفتار عینی به پایان می‌رسد و دنباله آن تنها از ابن حجر است.

ص: ۲۱۰

و برخی پنداشته‌اند که بوبکر صدیق است و چنین نیست ولی اینکه نام عمر هم در میانه هست می‌رساند که در نشان کردن او با نام صدیق لغزشی روی نداده و به این گونه می‌توانیم هر ده تن را که در آنجا بوده‌اند نام ببریم.

امینی گوید: می‌بینی؟ ابن حجر در یادآوری گزارش درنگ می‌کند، نه مهری که به خلیفه دارد می‌گذارد آن را بپذیرد و نه درستی آن، راه می‌دهد که از آن چشم بپوشد پس نخست آمده و آنرا مایه شگفتی می‌شمارد و سپس با اینکه زنجیره گزارشی

آن را پاکیزه می‌خواند مایه‌اش را ناپسند می‌انگارد گاهی گمان می‌برد نادرست باشد و یک جا هم می‌نویسد «چون میانجیانی شایسته پشتگرمی دارد با برتری یافتنش زبانزد گردیده» و سرانجام راستی و درستی گزارش، او را از پا در می‌آورد و این گونه گریبان خود را رها می‌کند که: «چون نام عمر هم در میانه هست از همین نشانی باید گفت بوبکر یاد شده همان صدیق است»، پس آن دو را نیز از آن یازده تن می‌شمارد که در خانه بوطلحه به باده گساری پرداخته‌اند.

ابن حجر خود می‌داند که آنچه بونعیم از داستان عایشه در «حلیه» آورده نمی‌تواند در برابر این گزارش استوار و روشن بایستد که با زنجیره‌های درست بازگو شده- آن هم از زبان مردانی که نگارندگان «شش صحیح» سخنان آنان را سرمایه نگاشته‌هاشان می‌گیرند، بونعیم در حلیه ج ۷- ص ۱۶۰ از راه عباد پسر زیاد ساجی و او از پسر عدی و او از شعبه و او از ابو الرجال محمد پسر عبد الرحمن و او از مادرش عمره و او از عایشه این گزارش را آورده آنگاه گفته:

گزارشی شگفت است که جز از داستان عباد پسر ابو عدی آن را نوشتم پایان.

و تازه یکی از میانجی‌های زنجیره، عباد پسر زیاد ساجی است که متهم است بر آئین قدریان «۱» بوده و موسی پسر هارون گوید: گزارش‌های او را رها

(۱) کسانی که سرنوشت خدائی را باور نداشته و هر کس را پدید آورنده کار خویش می‌شمارند و بد کیشی و گناه را از کار بنده- و نه خدا- می‌دانند و در دیده توده سنیان همسنگ دوگانه پرستان و گبران‌اند.

ص: ۲۱۱

کردم و ابن عدی گفته او از آن مردمان کوفه است که در راه شیعیگری، تند می‌رفتند «۱» و در برتری‌های این و آن گزارش‌هائی ناپسند آورده.

«تهذیب التهذیب ج ۵ ص ۲۹۴»

و هم در زنجیره یاد شده می‌بینیم که این گزارش را شعبه از زبان محمد پسر عبد الرحمن- ابو الرجال- بازگو کرده با آن که خطیب گوید این پنداری نادرست است زیرا شعبه چیزی از ابو الرجال گزارش نکرده، کسانی هم که می‌گویند این گزارش را شعبه از محمد پسر عبد الرحمن از مادرش عمره گزارش کرده سخنی بی‌پایه بر زبان آورده‌اند (چون ابو الرجال، کنیه- نام سرپوشیده- ی همان محمد است). تهذیب التهذیب ج ۹ ص ۲۹۵.

و هم ابن حجر و عینی گویند: نزد عبد الرزاق- از معمر پسر ثابت و از قتاده و جز آن دو از زبان انس- گزارشی هست که حاضران در آن انجمن یازده تن بودند «۲»

این باده‌گساری در سالی روی داد که پیامبر مکه را گرفت و این هنگام از کوچیدن او به مدینه شکوه یافته هشت سال می‌گذشت، بزم آن در خانه بو طلحه زید پسر سهل بر پا شد و پیاله گردانی با انس بود چنانچه در «صحیح بخاری» بخش تفسیر آیه خمر از سوره مائده- آمده- نیز در «صحیح مسلم» بخش اشربه- نوشیدنی‌ها- باب ناروا بودن باده‌گساری، و سیوطی در «الدر المنثور گوهرهای پراکنده ج ۲ ص ۳۲۱» گوید این گزارش را عبد پسر حمید و ابو یعلی و ابن منذر و ابو الشیخ و ابن مردویه از انس آورده‌اند.

احمد نیز در مسند خود- ج ۳ ص ۱۸۱ و ۲۲۷- آن را گزارش کرده- همچنین طبری در تفسیر خود ج ۷ ص ۲۴، و بیهقی در «السنن الکبری

(۱) این کدام شیعی تندرو است که گزارشی به این گونه در بی‌گناه نمایاندن بوبکر دارد؟! آن هم در جائی که بزرگان سنی نیز نمی‌توانند از بزه‌کار شمردن وی چشم ببوشند؟

(۲) ن- «فتح الباری» ج ۱۰ ص ۳۰ و «عمدة القاری» ج ۱۰ ص ۸۴

ص: ۲۱۲

بزرگ‌ترین آئین نامه‌ها» ج ۸ ص ۲۸۶، ۲۹۰ و ابن کثیر در تفسیر خود- ج ۲ ص ۹۳، ۹۴.

چنانچه از زبان معمر و قتاده گزارش شده کسانی که در آن بزم بوده‌اند به یازده مرد می‌رسند که ابن حجر در «فتح الباری» ج ۱۰ ص ۳۰ نام ده کس از آنان را آورده و چنانچه در ص ۲۱۰ گذشت می‌گوید: «می‌توانیم ده تن از آنان را نام ببریم» و ایشان:

۱- بوبکر پسر بو قحافه که در آن روز ۵۸ ساله بوده

۲- عمر پسر خطاب که در آن روز ۴۵ ساله بوده

۳- بو عبیده جراح که در آن روز ۴۸ ساله بوده

۴- بو طلحه زید پسر سهل که میزبان بوده و ۴۴ سال داشته زیرا ابن جوزی در «الصفوة» ج ۱ ص ۱۹۱ گوید: در سال ۳۴ پس از هجرت در هفتاد سالگی درگذشت.

۵- سهیل پسر بیضاء که یکسال پس از این رویداد در سالخوردگی درگذشت.

۶- ابی پسر کعب

۷- ابو دجانه سماک پسر خرشه

۸- ابو ایوب انصاری

۹- ابوبکر پسر شغوب

۱۰- انس پسر مالک که در بزم ایشان پیاله گردانی می‌کرده و آن روز- بر بنیاد درست‌ترین گزارش‌ها- ۱۸ سال داشته و در گزارش درست مسلم آمده (بنگرید به بخش ناروا بودن باده گساری در باب نوشیدنی‌ها و به سنن بیهقی ج ۸ ص ۲۹) که انس گفت من کوچک‌ترین آنان بودم و ایستاده پیمانه در دستشان می‌نهادم.

یازدهمین کس این گروه از دیده ابن حجر پوشیده مانده و او- بر بنیاد

ص: ۲۱۳

آنچه در داستان قتاده از زبان انس آمده- معاذ پسر جبل است و این داستان را ابن جریر در تفسیر خود- ج ۷ ص ۲۴ آورده و نیز: هیشمی در «مجمع الزوائد» ج ۵ ص ۵۲ و عینی در «عمدة القاری» ج ۸ ص ۵۸۹ و سیوطی در «الدر المنثور»- ج ۲ ص ۳۲۱ به گزارش از ابن جریر و ابو الشیخ و ابن مردویه- و نووی در گزارش صحیح مسلم که در کنار «ارشاد» از قسطلانی چاپ شده ج ۸ ص ۲۳۲.

معاذ در آن روز ۲۳ ساله بوده زیرا در سال ۱۸ هجری در گذشته و به گفته ابن جوزی در «صفة الصفوة» به هنگام مرگ ۳۳ سال داشته است.

نامبردگان پس از آنکه دو آیه در ناروا بودن باده‌گساری فرود آمد با تفسیرهای نادرست و با دیگرگون شناختن آنچه باید از آن دریافت بازهم دست به این کار می‌زدند- چنانکه در ج ششم ص ۲۵۱ از چاپ دوم گذشت- تا آیه مائده فرود آمد: ای کسانی‌که (به آئین راستین) گرویده‌اید جز این نیست که باده گساری و برد و باخت و بت‌پرستی و تیرهای گروندی کاری پلید و اهریمنی است- تا آنجا که خدای برتر از پندار می‌گوید- پس آیا شما از آن دست می‌کشید؟

این رویداد در همان سال بود که پیامبر مکه را گرفت و آنان چون خشم برانگیخته خدا- درود و آفرین خدا بر وی و خاندانش- را دیدند- همچنین از سومین آیه- دانستند که دستور به پرهیز و هراس دادن آنان از این کار رسیده این بود از آن دست شستند و عمر گفت دست شستیم دست شستیم.

آلوسی در تفسیر خود- ج ۲ ص ۱۱۵- گوید: «پس از فرود آمدن دستور به پرهیز از باده‌گساری در سوره بقره، بزرگان یاران پیامبر- خدا از آنان خشنود باد- باز هم آن را می‌نوشیدند و می‌گفتند ما تنها آن چه را برایمان سودمند باشد می‌آشامیم و از این کار باز نایستادند تا دستور سوره مائده فرود آمد.»

ابن ابی حاتم از داستان انس آورده که او گفت: ما باده گساری می‌کردیم که این فراز فرود آمد: از تو درباره باده گساری و برد و باخت می‌پرسند - تا

ص: ۲۱۴

پایان آیه. ما گفتیم آنچه از آن را بر ایمان سودمند باشد می‌نوشیم پس در سوره مائده این فراز فرود آمد: باده گساری و برد و باخت و بت پرستی و تیرهای گرو بندی به جز کارهایی اهریمنی، هیچ نیستند تا پایان آیه، گفتند خدایا از آن دست شستیم «۱».

و عبد پسر حمید از زبان عطا گزارش کرده که او گفت نخستین فراز که در ناروا شمردن باده گساری فرود آمد این بود: «از تو درباره ی باده گساری و برد و باخت پرسش می‌کنند» تا پایان آیه پس برخی از مردم گفتند ما برای سودهایی که در آن می‌یابیم آن را می‌نوشیم و دیگران گفتند آنچه در آن گناه باشد نیکوئی در آن نیست آنگاه این فراز فرود آمد: «ای آنان که (به آئین راستین) گرویده‌اید هنگامی که مست هستید نزدیک نماز نشوید ...» تا پایان آیه، پس برخی از مردم گفتند ما آن را می‌نوشیم و در خانه‌ها مان می‌نشینیم و دیگران گفتند آنچه میان ما و نماز گزاردن همراه مسلمانان جدائی بیاندازد نیکو نیست پس این فراز فرود آمد: «ای آنان که (به آئین راستین) گرویده‌اید باده گساری و برد و باخت ...» تا پایان آیه و این هنگام همه از آن دست شستند «۲».

و چون فرازهای چندی درباره باده گساری رسیده و گذشتگان - در زمینه آن - برداشت‌های گوناگونی نموده و گروهی از ایشان، دو فراز از آن میان را - که در دو سوره بقره و نساء آمده - از گونه برونی‌اش بگردانیده‌اند، بر این انگیزه در این که از چه سالی می‌خوارگی، ناروا شناخته شده سخنانی ناساز باهم در میانه هست:

۱- برخی آمده‌اند و همان گزارشی را گرفته‌اند که طبرانی از راه معاذ پسر جبل آورده، و بر بنیاد آن: «نخستین چیزی که پیامبر - درود و آفرین خدا بر وی و خاندانش - در هنگام برانگیختگی، مردم را از آن بازداشت، باده

(۱) ن - «الدر المنثور» ج ۱ ص ۲۵۲ و تفسیر شوکانی ج ۱ ص ۱۹۷

(۲) ن - «تفسیر آلوسی» ج ۷ ص ۱۷

ص: ۲۱۵

گساری بود و دشمنی و کشمکش و دشنام میان مردان «۱» پس اگر هم نگوئیم ناروا شناختن باده گساری، از نخستین دستورهای بوده که پس از برانگیختگی پیامبر رسیده باید آن را از نخستین دستورهای بشماریم که پس از کوچیدن او به مدینه داده شده، آن چه گزارش بالا را یاری می‌دهد، این سخن است که بودن آن را از پیامبر، - درود و آفرین خدا بر وی و خاندانش - درست می‌دانند: بزرگ‌ترین گناهان بزرگ، باده گساری است، «۲» همچنین نگاه در آیه‌هایی که پیرامون

باده‌گساری است گام ما را در این برداشت، استوارتر می‌دارد زیرا نخستین آیه آن در سوره بقره یا همان نخستین سوره‌ای است که در مدینه فرود آمده «۳» و آیه دوم نیز در سوره نساء یا همان سوره‌ای که در آغاز کوچیدن از مکه فرود آمده «۴»

و شاید برداشت کسانی هم که ناروا بودن باده‌گساری را بر شالوده آیهی بقره نهاده‌اند همین باشد، عایشه گفته: چون سوره بقره فرود آمد، دستور به ناروا بودن باده‌گساری نیز در لا به لای آن فرود آمد و برانگیخته خدا- درود و آفرین خدا بر وی- مردم را از آن باز داشت «۵» زیرا- بر بنیاد آنچه در جلد ششم ص ۱۹۷ گذشت- سوره بقره پس از همسر شدن عایشه با پیامبر فرود آمد.

جصاص نیز- چنانچه در جلد ششم ص ۲۵۴ از چاپ دوم سخن وی را آوردیم- ناروا بودن باده‌گساری را بر شالوده همان فراز از سوره بقره استوار می‌داند و قرطبی در «تفسیر» خود- ج ۳ ص ۶۰- گوید: گروهی از اندیشمندان گفته‌اند باده‌گساری با همین آیه- که در سوره بقره آمده- ناروا شناخته شده و رازی در ج ۲ ص ۲۲۹ از تفسیر خود گوید: «این آیه که در سوره بقره آمده-

(۱) ن- «اوائل نخستین‌ها» از سیوطی

(۲) ن- «الغدير» ج ۶ ص ۲۵۷ از چاپ دوم

(۳) ن- «تفسير قرطبي» ج ۱ ص ۱۳۲، «تفسير ابن كثير» ج ۱ ص ۳۵، «تفسير خازن» ج ۱ ص ۱۹

(۴) ن- بنگرید به آنچه در جلد هشتم ص ۱۱ از چاپ نخست خواهد آمد

(۵) ن- «تاريخ خطيب» ج ۸ ص ۳۵۸، «الدر المنثور» ج ۱ ص ۲۵۲

ص: ۲۱۶

ما را به ناروا بودن باده‌گساری، راه می‌نماید» در ص ۲۳۱ نیز نشانه‌هائی بر این راهنمائی می‌آرد.

۲- چنانچه در ص ۱۹۳ از «الامتناع بر خورداری دادن» به خامه مقریزی آمده بلاذری بر آن است که فرمان پرهیز؛ چهار سال پس از کوچیدن پیامبر به مدینه بوده، و ابن اسحق گوید که به سخن درست‌تر «۱» این پیش آمد در سال چهارم و درگیر و دار با نصیریان روی داده و هم ابن هشام در «سیره» ی خود- ج ۲ ص ۱۹۲- می‌نویسد: در ربیع الاول از سال چهارم پیامبر بر سر نصیریان فرود آمد و شش شب راه‌ها را بر آنان بست و در همین میان دستور به ناروا بودن باده‌گساری فرود آمد. ابن سید الناس نیز در «عیون الاثر نمونه‌های برجسته» ج ۲ ص ۴۸ این گزارش را یاد کرده است.

این برداشت را نیز گزارش ابن مردویه از زبان جابر یاری می‌دهد که او گفت باده گساری پس از رویداد احد ناروا شناخته شد «۲» و چون نبرد احد در سال سوم پیش آمد، واژه‌ی «پس از...» را کم و بیش می‌توانیم برای همان سال چهارم بکار ببریم.

۳- چنانچه در «فتح الباری» ج ۱۰ ص ۲۴ و «عمدة القاری» ج ۱۰ ص ۸۲ آمده دمیاطی بی‌چون و چرا بر آن رفته که دستور به پرهیز از باده‌گساری در سال ششم یعنی همان سالی داده شده که رویداد حدیبیه را به خود دیده است.

۴- برداشت دیگر آن است که این دستور هشت سال پس از کوچیدن پیامبر به مدینه یا همان سالی رسیده که مکه را گشود، و همان روز که بزم یاد شده در سرای بو طلحه بر پا گشت و یک فراز از سوره مائده فرود آمد که باده‌گساران را از کیفر کارشان هراسانده و پرهیز می‌دهد، تا عمر و کسانی که با وی در آن بزم بودند از نوشانوش باز ایستادند و او گفت: دست شستیم، دست شستیم.

(۱) ن- «فتح الباری» ج ۱۰ ص ۲۴ «عمدة القاری» ج ۱۰ ص ۸۲

(۲) ن- «تفسیر شوکانی» ج ۲ ص ۷۱

ص: ۲۱۷

این برداشت، را با هیچگونه روشنگری نمی‌توان پشتوانه بخشید زیرا تنها انگیزه‌اش، آن است که باده‌گساری مردان نامبرده از یاران پیامبر را درست بشمارد و پیش از ناروا شناختن این کار بنماید، که می‌بینی کسی مانند ابن حجر بی‌آن که داوری خود را با یکدندگی بر آن استوار سازد از نمای گزارش احمد چنان برداشتی می‌کند و در ج ۸ ص ۲۷۴ از «فتح الباری» می‌نویسد: آنچه بر می‌آید این است که ناروا شناختن آن در سال هشتم یا همان سالی بوده که مکه گشوده شد زیرا احمد از راه عبد الرحمن پسر و علة آورده است که او گفت از پسر عباس درباره خرید و فروش باده پرسیدم و او گفت برانگیخته خدا- درود و آفرین خدا بر وی- را دوستی از تیره ثقیف یا دوس بود که در سال گشودن مکه او را دیدار کرد و یک مشگ می برای او ارمغان آورد برانگیخته خدا- درود و آفرین خدا بر وی- گفت: بابا فلان! مگر نمی‌دانی خداوند نوشیدن آن را ناروا شمرده؟ آن مرد روی به برده خویش کرد و گفت پس برو آن را بفروش، برانگیخته خدا- درود و آفرین خدا بر وی- گفت بابا فلان! چه دستوری به او دادی؟ گفت دستور دادم برو آن را بفروشد، گفت آن که نوشیدن آن را گناه شمرده فروختن آن را هم گناه شناخته، پس مرد فرمان داد تا آن را در آبرفت شنی ریخت.

که تازه اگر هم خیلی بخواهیم به این گزارش پشتگرم باشیم باید بگوئیم دستور به پرهیز از باده در سال گشودن مکه به این مرد رسیده نه اینکه خود دستور در این هنگام داده شده زیرا این مرد از جایی که پایگاه رسیدن فرمان‌ها به شمار می‌رفته دور بوده و در بیابان‌ها میان چادرنشینان می‌زیسته و چنان پرت می‌رفته که راه دوستی و نشست و برخاست با مردم را نیز نمی‌دانسته و گواه این سخن آنکه آمده است و می را به برانگیخته خدا- درود و آفرین خدا بر وی و خاندانش- پیشکش

می‌کند، با این که اگر هم گرفتیم می‌تا آن هنگام ناروا نبود باز این چیزی نیست که آن را برای کسی همچون پیامبر - درود و آفرین

ص: ۲۱۸

خدا بر وی و خاندانش - ارمغان بیارد ولی مرد از میان بی‌سروپاها برخاسته و رفتاری به آن گونه نموده که از لات‌ها چشم توان داشت.

خلیفه در روزگار مسلمانی

ولی از او «بوبرک» در روزگار مسلمانی نیز نه دانش آشکاری سراغ داریم و نه پیشگامی برای نبرد و تلاش در راه خدا و نه نمایی از خوی‌های پسندیده و نه سرسپردگی به کار خداپرستی و نه استواری بر یک بنیاد گرایشی.

از دانش آشکارش در روشنگری قرآن بشنوید که چیز به دردخوری در این زمینه اروی نرسیده، اینک تو و نگارش‌هایی که در این مایه و هم در پیرامون حدیث‌ها - فراهم آمده که در میان آن‌ها چیزی از او نمی‌بینی که بتواند تشنگی کسی را فرو بنشانند یا پاسخگوی خواننده‌ای باشد، آری آورده‌اند که او نیز با دوستش - عمر پسر خطاب - در ندانستن معنی اب «۱» برابر بود، با آن که هر تازی رگ و ریشه داری - حتی تازیان چادر نشین - آن را می‌دانستند و دور نیست که مردم پس افتاده نیز آن را بدانند زیرا آن هم، همسنگ دیگر واژه‌های تازی است که تازیان - از شهر نشین و بیابان گرد - همیشه آن را بر زبان می‌آوردند و واژه‌ای بیگانه نیست که به زبان ایشان راه یافته «۲» و اگر کسی آن را ندانست باکی بر او نباشد و از واژه‌هایی هم که بسیار اندک به کار می‌رود شمرده نشده که توده‌ی تازیان کمتر آن را بر زبان آرند و شناخت آن دور از دریافت برخی باشد.

اگر به شگفت می‌آئی، شگرفت‌تر از این، بهانه‌ای است که کسانی «۳» تراشیده

(۱) ن - این واژه در سوره عبس است همان جا که خدای برتر از پندار گوید: پس در زمین دانه و انگور رویانیدیم و گیاهانی که هر چه بدروند باز بروید و نیز درخت زیتون و خرما و باغ‌هایی پر از درختان کهن و گونه گونه میوه‌ها و (اب) علف‌ها و چراگاه‌ها. (بنگرید به سوره ۸۰ آیه ۲۷ تا ۳۱).

(۲) ن - این پندار ابن حجر است در «فتح الباری» و دست‌آویز وی هم این که دو خلیفه آن را در نیافتند! و ما پاسخ وی را در جلد ششم ص ۱۰۰ از چاپ دوم داده‌ایم.

(۳) ن - همچون قرطبی و سیوطی.

ص: ۲۱۹

و گفته‌اند: او در روشنگری قرآن به راه احتیاط می‌رفته و از این روی از باز نمودن معنی اب پرهیز کرده است ولی هر خردمندی می‌داند جائی باید احتیاط نمود که بخواهیم آن چه را در درون لایه‌های قرآن بزرگوار نهفته، باز نمائیم و خواست آن را روشن ساخته، آن چه را سر بسته آمده آشکار کنیم و آن چه را بر لایه‌ی برونی‌اش پشت‌گرم نتوان بود بر لایه‌های درونی استوار داریم و نیز در جاهائی از این گونه که شتابزدگی و نایستادن و درنگ نکردن - از دیدگاه آئین ما - ناروا است ولی کسی که واژه‌های تازی آن را به یاری سرشت و پرورش خود دریافته و - در این زبان - رگ و ریشه‌ای به هم رسانده کدام احتیاط او را از باز نمودن آن‌ها برای دیگران باز می‌دارد؟

گرفتیم که این مرد از زبان توده‌اش نیز آگاهی نداشته ولی آیا در قرآن فرزانه و در دنباله همین فراز ارجمند از آن هم نیندیشیده که خدای پاک می‌گوید: که این کلائی است برای شما و چارپایانتان «۱»؟ که این جا دو واژه (فاکّه) میوه و (اب) را که پیشتر آمده روشن می‌کند. زیرا پاک خداوند برتر از پندار؛ نیکی‌های خود بر مردم را گوشزد می‌کند: میوه برای آن که خودشان بخورند و اب برای چراندن چارپایانشان، پس، از همین دنباله سخن می‌توان دریافت که یکی میوه است و دیگری علف.

ابوالقاسم بغوی از زبان ابن ابی ملیکه آورده که از بوبکر درباره یک آیه پرسشی کردند و او گفت: کدام زمین مرا در خود می‌گنجاند و کدام آسمان بر سرم سایه می‌افکند اگر درباره نامه خداوند، سخنی بر زبان آرم که خود چنان چیزی نخواسته بگوید؟

و ابو عبیده از ابراهیم تیمی گزارش کرده که از ابوبکر درباره این سخن خدای برتر از پندار پرسشی کردند که «و فاکّه و ابا» گفت کدام آسمان بر سر من سایه می‌افکند و کدام زمین مرا بر می‌دارد اگر چیزی که نمی‌دانم

(۱) سوره ۸۰ آیه ۳۲

ص: ۲۲۰

درست است درباره نامه خداوندی بر زبان آرم؟

قرطبی سخن وی را به این گونه آورده: کدام آسمان مرا در سایه خویش می‌گیرد و کدام زمین مرا بر می‌دارد و کجا بروم و چه کنم اگر در پیرامون حرفی از نامه خداوند سخنی بر زبان بیارم که او - بزرگ و برتر از پندار است - به جز آن را خواسته بگوید؟

بگذریم، این گزارش را قرطبی در تفسیر خود - ج ۱ ص ۲۹ - آورده - نیز ابن تیمیه در «مقدمة اصول التفسیر پیشگفتار شالوده‌های روشنگری قرآن» ص ۳۰، زمخشری در «الکشاف پرده‌برداری‌ها» ج ۳ ص ۲۵۳، ابن کثیر در «تفسیر» خود ج

۱ ص ۵ که در ص ۶ نیز جداگانه داوری خود را به درست بودن گزارش گنجانده، ابن قیم در «اعلام الموقعین» ص ۲۹ که نیز جداگانه داوری خود را به درست بودن گزارش گنجانده، خازن در «تفسیر» خود ج ۴ ص ۳۷۴، نسفی در «تفسیر» خود که در کنار «تفسیر» رازی چاپ شده ج ۸ ص ۳۸۹، سیوطی در «الدر المنثور» ج ۶ ص ۳۱۷ به گزارش از ابو عبیده در نگاشته خود «فضائل» و از عبد پسر حمید، ابن حجر در «فتح الباری» ج ۱۳ ص ۲۳۰، ابن جزئی کلبی نیز در ج ۴ ص ۱۸۰ از «تفسیر» خود سر بسته پیش آمد را بازگو کرده است.

کلالة (برادر و خواهر تنی یا پدری)

باز می بینیم که خلیفه در نشناختن واژه کلالة که در آیه تابستانی «۱» انجام سوره نساء فرود آمده با دوستش هم رنگ است: از تو درباره کلالة پرسش می کنند بگو خداوند چنین فرمان می دهد که اگر کسی بمرد و فرزند نداشت ولی وی را خواهری بود پس نیمی از آن چه بر جای نهاده از آن او است تا پایان آیه.

پیشوایان حدیث با زنجیره هائی درست که میانجیان آن مردانی شایسته پشت گرمی اند از شعبی گزارش کرده اند که گفت: بوبکر - خدا از وی خشنود باد - را از کلالة پرسیدند و او گفت: من با اندیشه خود در این زمینه سخن می رانم

(۱) این نام را از آن روی بر آیه یاد شده نهاده اند که در تابستان فرود آمده است.

ص: ۲۲۱

اگر درست باشد از خدا است و گر نه از من است و از اهریمن، و خداوند و برانگیخته او از آن بیزارند، چنان می بینم که کلالة بستگان بیرون از میان فرزندان و پدر باشند، و پس از آن چون عمر - خدا از وی خشنود باد - به جانشینی پیامبر نشست گفت: من از خدا شرم دارم که ابوبکر چیزی بگوید و نپذیرم.

این گزارش را سعد پسر منصور آورده است. و هم عبد الرزاق و ابن ابی شیبۀ و دارمی در «سنن» خویش ج ۲ ص ۳۶۵ و ابن جریر طبری در «تفسیر» خود ج ۶ ص ۳۰ و ابن منذر و بیهقی در «السنن الکبری» ج ۶ ص ۳۲۳ و سیوطی نیز در «الجامع الکبیر» آن را از زبان ایشان گزارش کرده چنانچه از «ترتیب تدوین یافته» نگاشته او - ج ۶ ص ۲۰ - نیز بر می آید، و باز ابن کثیر در «تفسیر» خود ج ۱ ص ۲۶۰ آن را آورده و خازن در «تفسیر» خود ج ۱ ص ۳۶۷ و ابن قیم در «اعلام الموقعین» ص ۲۹

امینی گوید: این برداشت دوم او است ولی نخست بر آن بوده که کلالة تنها بستگانی هستند که فرزند نباشند و در این نگرش نیز عمر پسر خطاب با وی همدستان بود سپس هر دو به برداشتی که پیشتر شنیدی گرویدند «۱» آنگاه هر کدام راه جداگانه ای رفتند، پسر عباس گفت من باز پسین کسی بودم که با عمر پسر خطاب به سخن پرداختم و او گفت من و بوبکر

درباره کلاله برداشتی ناساز با هم داشتیم و سخن همان است که من گفته‌ام «۲» و در گزارش درست بیهقی و حاکم و ذهبی و ابن کثیر «۳» از زبان پسر عباس آمده که گفت: من بازپسین کسی بودم که با عمر

(۱) ن - «تفسیر» قرطبی ج ۵ ص ۷۷

(۲) ن - «تفسیر» ابن کثیر ج ۱ ص ۵۹۵

(۳) ن - «مستدرک» حاکم ج ۲ ص ۳۰۴ که جداگانه نیز داوری به درستی گزارش داده، «السنن الکبری» از بیهقی ج ۶ ص ۲۲۵ «تلخیص المستدرک» از ذهبی که داوری حاکم را نیز درباره گزارش به زبان آورده، «تفسیر» ابن کثیر ج ۱ ص ۵۹۵ که داوری حاکم را نیز یاد کرده و به زبان آورده است.

ص: ۲۲۲

به سخن پرداختم و شنیدم می‌گفت، سخن همان بود که من گفتم پرسیدم چه گفتی؟ پاسخ داد: کلاله از آن کسی است که او را فرزندان نباشند.

این سخن را عمر پس از زخم خوردن به زبان رانده و گرنه با نشستش به جای بویگر گفت من شرم دارم با او در این باره ناسازگاری نمایم - که گذشت - و پس از آن نیز یک بار گفت: روزگاری بر من آمد که نمی‌دانستم کلاله چیست تا پی بردم کلاله آن است که کسی نه فرزند داشته باشد و نه پدر «۱» و پس از همه این‌ها با بینائی بر آنچه می‌گفت، گفت آنچه گفت.

من نمی‌دانم آن احتیاط کاری که خلیفه بر خویشان بایسته شناخته بود - آن هم با سختی و تندی‌ای که از گفتن معنی اب باز ایستاد - اکنون کجا گریخته؟ و کدام آسمان سایه بر سرش افکند و کدام زمین او را در برگرفت و کجا رفت و چه کرد که در اینجا در زمینه کیش خداوند سخنی گفت که درستی آن را از گمراه کننده بودنش باز نمی‌شناخت و نمی‌دانست آیا از خداست یا از خودش و از اهریمن؟ و چگونه آیه تابستانی بر او پوشیده ماند؟ با آنکه - بر بنیاد آنچه درج ۶ ص ۱۲۷ از چاپ دوم گذشت - پیامبر - درود و آفرین خدا بر وی و خاندانش - همان فراز را برای شناختن کلاله بس می‌شمرد و باز چگونه این سخن - از خدای برتر از پندار - از دیده وی پنهان ماند که: اگر نمی‌دانستید از کسانی که نامه یادآور خدا را می‌شناسند پرسید «۲»؟ و چرا نپرسید و نیاموخت و روی به کسانی نیآورد که نامه یادآور خدا را می‌شناختند با آنکه خواه ناخواه می‌دانست آنان کیانند، روش وی چنان می‌نماید که فرمان‌های آئین، مرزبندی شده و در بسته نیست و گویا بستگی دارد به دریافت‌ها و بهره‌ها، و هر کس می‌تواند به برداشت خود پشتگرم باشد، که اگر این پندارها را درست انگاریم هر کس را می‌رسد که چون در زمینه نامه خدا و برنامه پیامبر سخنی از او

(۱) ن - «السنن الکبری» ج ۶ ص ۲۲۴

بپرسند پاسخی از سرنگرش خود بدهد و بگوید اگر درست باشد از خداوند است و گرنه از من و از اهریمن.

آری این دستورهائی که برداشت‌های ویژه؛ پشتوانه آن است نیاز به آن دارد که کسی در برابر خدا و برانگیخته او به گستاخی پردازد و آن هم برای هیچ کس دست نمی‌دهد و ناگزیر ویژه گروهی خواهد بود- و نه برای همگان- که پنداری اجتهاد (تلاش برای پی بردن به دستورهای خدا) در نزد این گروه برابر با همین شیوه بوده است نه این که فرمان‌های یاد شده را از راهنماهای گسترده و جداگانه آن- نامه خدا و برنامه پیامبر- به در آرند و از این جا است که می‌پندارند کسانی همچون:

عبد الرحمن پسر ملجم کشنده سرور ما فرمانروای گروندگان «۱»

و ابو الغادیه کشنده یار بزرگوار پیامبر عمار پسر یاسر- درود خدا بر او «۲»-

و معاویه پسر ابو سفیان کشنده هزاران از پاکان و بی‌گناهان «۳»

و عمرو پسر نابغه- عاصی پسر عاصی (بزهکار پسر گنهکار)- «۴»

و خالد پسر ولید که بیداد گرانه مالک را کشت و با همسرش پلید کاری کرد «۵».

و طلحه و زبیر «۶» شورش کنندگان بر پیشوای راستین- که پیشوائی او هم با گزینش مردم و هم با دستور پیامبر استوار گردیده.

و یزید «۷» باده گسار و تبهکار که نامه زندگی‌اش پر از برگ‌های سیاه و

(۱) برگردید به جلد دوم از برگردان پارسی همین کتاب، ص ۲۶۱

(۲) برگردید به جلد دوم از برگردان پارسی همین کتاب، ص ۲۶۹

(۳) ن- «الفصل جدائی» از ابن حزم ج ۴ ص ۸۹ و «تاریخ ابن کثیر» ج ۷ ص ۲۷۹

(۴) ن- «تاریخ ابن کثیر» ج ۷ ص ۲۸۳

(۵) ن- «تاریخ ابن کثیر» ج ۶ ص ۲۲۳، «روضة المناظر» از ابن شحنة که در کنار «الکامل» چاپ شده- ص ۱۶۷ از ج ۷- و ما نیز گسترده این رویداد را در آینده خواهیم آورد.

(۶) ن- «التمهید» از باقلانی ص ۲۳۲

(۷) ن- «تاریخ ابن کثیر» ج ۸ ص ۲۲۳

ص: ۲۲۴

سراسر آن تیره‌ترین روزها است برای مردمان

آری همه ایشان مجتهدانند که در راه کیش خداوند به تلاش برخاسته‌اند و در آن برداشت‌های ناساز با دستور اسلام- و با راه درست- به گونه‌ای روشنگری از سخن خدا پشت گرم بوده و برای ستم‌های کین توزانه شان شایسته بسی پاداش‌های نیکویند. ابن حجر در «اصابه» می‌نویسد- ج ۴ ص ۱۵۱: «گمان بر آن است که یاران پیامبر در همه آن جنگ و کشمکش‌ها با یکدیگر به گونه‌ای روشنگری از سخن خدا پشتگرم بوده‌اند و چون هر کس اجتهاد کند و در راه کیش خدا به تلاش برخیزد اگر چه به راه نادرست افتد پاداش نیکو می‌گیرد و هنگامی که این برداشت درباره تک تک از انبوه مردم به استواری پذیرفته آید پذیرش آن درباره یاران پیامبر بسی سزاوارتر است».

آفرین و بازهم آفرین به این کیش! و به به که مجتهدان و تلاش کنندگان در راه خدا از میان توده محمدیان- درود و آفرین خدا بر وی و خاندانش- چه بسیار شده‌اند! تا جایی که آشوبگران شام و مردم پست و بی‌خرد و فرومایگان تازی و سبک سرانی که به زبان پیامبر با یکدیگر همدسته شدند و زادگان طلقا «۱» همه مجتهد به شمار می‌روند و به گونه‌ای روشنگری از سخن خدا پشتگرم گردیده‌اند!

و زهی زهی بر آنان که جامه اجتهاد و تلاش در راه خدا را به نادرست بر کسانی می‌پوشانند که پیکره‌های تباهی‌اند و کشندگان برگزیدگان و نیکان، و تاخت کنندگان بر آئین اسلام و بر آستان پاک برانگیختگی، و بیرون شدگان از مرزنامه خدا و برنامه پیامبر، گروه بیدادگر و نافرمان، و خو گرفتگان به بدکنشی و تبهکاری و کینه‌ورزی با تبار پاک پیامبر آن هم در زیر درفش آزاد شده

(۱) پیامبر که مکه را پیروزمندانه گرفت دشمنان دیرین و پیشین خود را فراهم آورد و پس از یک سری گفتگوها به ایشان فرمود: اذهبوا انتم الطلقاء (بروید که همه‌ی شما طلیق و آزادید) و از آن پس، آن نام بر ایشان و آیندگان‌شان مانده چندانکه زینب- درود بر وی- نیز یزید را با نشانی «یابن الطلقا ای پسر آزادشدگان» یاد کرد.

ص: ۲۲۵

پسر آزاد شده «۱» و نفرین شده پسر نفرین شده به زبان بزرگ‌ترین پیامبران «۲»

برانگیخته خدا- درود و آفرین خدا بر وی و خاندانش- چه راست گفت که:

آسیب کیش ما از سوی سه کس است: دانشمند تبهکار، پیشوای بیدادگر و تلاش‌کننده و مجتهد نادان «۳».

و همین ننگ و کاستی برای اسلام بس که چنین برجستگی‌های دارای این برداشت‌های گمراه‌کننده و خامه‌های زهرآگین دارد که دامن بزه‌پیشگان را از پلیدی تبهکاری و دورویی پاک می‌نمایند و نیکوکار و بدکار و راست‌رو و گمراه و پاک و پلید را در کنار هم می‌نهند و با یک چوب می‌رانند و- با مانده‌های این سخنان ناچیز و این لاف‌های میان‌تهی و برداشت‌های کم‌خردانه- توده را از راه راست پرت می‌نمایند و تبهکاری‌های بزرگی را که بر خداوند- و برانگیخته او- و نامه‌اش و برنامه‌اش و جانشینش و خاندانش و دوستان ایشان- روا داشته شده در دیده توده دینداران، کوچک می‌نمایند؛ گران است سخنی که از دهان ایشان بیرون می‌آید و چیزی جز دروغ نمی‌گویند «۴» پس هر که کاری نیکو کند- هر چند هم بسیار اندک باشد- پاداش آن را می‌بیند و هر که کاری بد انجام دهد- هر چند بسیار اندک- سزای آن را خواهد دید «۵».

و نخستین کسی که- به این گونه- دروازه‌های اجتهاد را گشود و لایه نهانی دستورها را پشتوانه گرفت و با آن دو دست آویز، دامن تبهکاران را پاک‌نمایش داد و مردان بزه‌پیشه و بدکنش را یاری رساند، خلیفه نخست بود که با همین بهانه ساختگی، دامن خالد پسر ولید را از چرک گناهان سهمناکش شستشو داد و کیفری را که می‌بایست بر وی بچشاند از او دریغ داشت- چنانکه اگر

(۱) برگردید به زیرنویس پیشین

(۲) ن- برگردید به جلد سوم از همین کتاب ص ۲۵۱، ۲۵۲ از چاپ دوم

(۳) ن- «کنز العمال ج ۵ ص ۲۱۲»

(۴) سوره ۱۸ آیه ۵

(۵) سوره ۹۹ آیه ۷ و ۸

ص: ۲۲۶

خدای برتر از پندار بخواهد- به گستردگی آن را خواهیم آورد.

این نمونه‌ای بود از پیشرفت‌های خلیفه در روشنگری قرآن، و تازه آن چه از وی در این زمینه گزارش شده بسیار اندک است چنانچه حافظ جلال‌الدین سیوطی در «الاتقان استوار کاری» ج ۲ ص ۳۲۸ می‌نویسد:

«ده تن از یاران پیامبر- در روشنگری قرآن- آوازه به هم رسانده‌اند: خلیفه‌های چارگانه، پسر مسعود، پسر عباس، ابی پسر کعب، زید پسر ثابت، ابو موسی اشعری و عبد الله پسر زبیر، از میان خلیفه‌ها نیز بیشتر از همه از علی فرزند ابو طالب گزارش رسیده و آنچه از سه تن دیگر آورده‌اند بسی ناچیز است و این هم انگیزه‌ای ندارد جز این که زودتر در گذشته‌اند چنانکه همین انگیزه را نیز می‌توان در پاسخ کسی آورد که پرسد چرا ابوبکر- خدا از وی خشنود باد- حدیث‌های کمتری بازگو کرده و من در دانش روشنگری قرآن جز سخنانی بسیار اندک- که از ده فرازم نمی‌گذرد- چیزی از ابوبکر- خدا از وی خشنود باد- به یاد ندارم.

ولی از علی سخنان بسیاری در این زمینه رسیده و معمر از وهب پسر عبد الله و او از ابو الطفیل آورده که دیدم علی سخنرانی می‌کرد و می‌گفت از من بپرسید که به خدا سوگند درباره چیزی از من پرسش نخواهید کرد مگر شما را آگاه می‌کنم، از من درباره نامه خداوند بپرسید که به خدا سوگند هیچ فرازی از آن نیست مگر می‌دانم در شب فرود آمده یا در روز و در کوه یا بر زمین هموار.

و بو نعیم در «حلیه» از پسر مسعود گزارش کرده که گفت قرآن بر هفت حرف فرود آمده «ا» که هیچ حرفی از آن نیست مگر پوسته‌ای برونی دارد و لایه‌ای نهانی و به راستی که نزد علی- پسر ابیطالب- از پوسته برونی تا لایه نهانی آن، همه را می‌توان یافت.

و هم سیوطی از زبان ابوبکر پسر عیاش- و او از نصیر پسر سلیمان احمسی

(۱) مترجم گوید: من در پیشگفتار خود بی‌پایگی این گزارش را از دیدگاه شیعه کم و بیش باز نمودم.

ص: ۲۲۷

و او از پدرش- آورده که علی گفت: البته و به خدا سوگند هیچ آیه‌ای فرود نیامد مگر دانستم در چه باره فرود آمد و کجا فرود آمد و به راستی پروردگارم دلی دریابنده به من بخشید و زبانی پرسنده».

امینی گوید: این سخنان بی‌اندیشه‌ای که سیوطی پیاپی می‌نگارد از چیست؟

آیا کسی نیست از این مرد بپرسد، چگونه آمده‌ای و کسی را میان یاران پیامبر در روشنگری قرآن، بلند آوازه می‌شماری که خودت با آن همه دانش و پژوهشگری می‌گوئی سخنانی که در این باره از زبان وی یافته‌ام به ده فراز نیز نمی‌رسد؟

آری خوش دارد که میان او و سرور ما فرمانروای گروندگان جدائی ننهد که در این باره از زبان وی گزارش شده است آنچه شده است و فراموش می‌کند که خدای برتر از پندار می‌گوید: آیا کسانی که می‌دانند با آنان که نمی‌دانند برابرند؟ «ا»

پیشوائی خلیفه در بازنمائی برنامه پیامبر

در این زمینه نیز همه آن چه که احمد رهبر حنبلیان در «مسند» ج ۱ ص ۲ تا ۱۴ از زبان وی آورده هشتاد حدیث می‌شود که مکررات آن به بیست می‌رسد و آن چه می‌ماند از نزدیک شصت حدیث نمی‌گذرد با اینکه احمد، این نگارش خویش را از میان بیش از پنجاه هزار و هفتصد حدیث دست‌چین کرده و خود هزار هزار حدیث از بر می‌دانسته «۲»

و ابن کثیر نیز پس از تلاش‌های سخت، حدیث‌های بوبکر را در ۷۲ شماره فراهم کرده و گردآورده خود را «مسند الصدیق» نامیده «۳»

و پس از ابن کثیر، جلال الدین سیوطی با آن همه دانش و احاطه‌ای که

(۱) سوره ۳۹ آیه ۹

(۲) ن - «طبقات الحفاظ گام به گام با پاسداران حدیث و حافظان» از ذهبی ج ۲ ص ۱۷ و نیز زندگی نامه احمد در پایان جلد نخست از «مسند» ش.

(۳) ن - «تاریخ الخلفاء» از سیوطی ص ۶۲

ص: ۲۲۸

در حدیث داشته و پس از اندیشه فراوان و بالا و پائین نگرستن بسیار، دنباله کار را گرفته و این دسته حدیث‌ها را به ۱۰۴ شماره رسانیده و همه را در ص ۵۹ تا ۶۴ از «تاریخ الخلفاء» آورده است.

و هم گویند که ابوبکر ۱۴۲ حدیث گزارش کرده که بخاری و مسلم در بازگویی ۶ از آن میان همداستانند چنانچه یازده تا از آن‌ها را نیز تنها بخاری گزارش کرده و یکی را تنها مسلم «۱».

و پژوهشگران را می‌رسد که در زنجیره یا در زمینه و مایه بسیاری از آن حدیث‌ها به چون و چرا نشینند چرا که پاره‌ای از آن میان را حدیث نمی‌توان شمرد بلکه سخنی است که خود بوبکر بر زبان آورده همچون این گفتار وی به دخترزاده پیامبر - حسن درود خدا بر او - پدرم برخی این باد که به پیامبر می‌ماند و به علی مانده نیست.

و این گفتار وی: پیامبر خدا در کار جنگ به مشورت پرداخت.

و این گفتار وی: برانگیخته خدا - درود و آفرین خدا بر وی - شتری به بوجهل ارمغان داد.

و پاره‌ای دیگر از آن میان را نیز در هنگام داوری باید ساختگی شمرد، یا با نامه خداوند و برنامه پیامبر ناسازگار است یا خرد و منطق و طبیعت، دروغ بودن آن را در می‌یابد همچون این سخنان که از زبان وی بر فرستاده خدا بسته‌اند:

۱- اگر من در میان شما برانگیخته نمی‌شدم البته عمر برانگیخته می‌شد.

۲- خورشید بر هیچ مردی بهتر از عمر نتابید

۳- اگر زندگان بر مرده بگریند آب جوشان دوزخ بر وی ریخته می‌شود

۴- داغی دوزخ بر پیروان من بیش از گرمای گرمابه نیست

که فراز نخست زنجیره‌های چندی دارد که هیچ کدام درست نیست، زنجیره نخستین از پسر عدی است و میانجیان گزارش آن:

(۱) ن- «شرح ریاض الصالحین روشنگری بوستان‌های شایستگان» از صدیقی ج ۲ ص ۲۳

ص: ۲۲۹

۱- زکریا پسر یحیای و کار یکی از بزرگ‌ترین دروغ پردازان است که سرگذشت وی در میان دروغ پردازان در جلد پنجم ص ۲۳۰ از چاپ دوم گذشت

۲- بشر پسر بکر که به گفته ازدی: دانسته نیست کیست و گزارش وی را نکوهیده می‌شمارند «لسان المیزان» ج ۲ ص ۲۰

۳- بوبکر پسر عبد الله پسر ابو مریم غسانی، احمد گفته نکوهیده است و عیسی پسر یونس به سخن وی خرسندی نمی‌داد و هم از راه ابو داود از احمد گزارش شده که او بی‌ارزش است و ابو حاتم گفته از ابن معین درباره او پرسیدم پس وی را نکوهید و ابو زرعه گفته: نکوهیده است و حدیث او ناپسند و ابو حاتم گفته: حدیث وی نکوهیده است و میانجیان زنجیره او دزدانی‌اند که کالای وی را گرفتند تا دچار آشتی‌گری گردید «۱» و جوزقانی گفته: گزارش وی نیرومند نیست و نسائی گفته: نکوهیده است و ابو سعد گفته: حدیث‌های فراوان دارد ولی نکوهیده است و دار قطنی گفته: او از کسانی است که به دروغ‌گوئی شناخته گردیده و حدیث وی؛ هم با بنیادهای شناخته شده ناساز است و هم جز از راه وی دریافت نشده «۲»

زنجیره دوم نیز از پسر عدی است و میانجیان آن:

۱- مصعب پسر سعید، ابو خثیمه مصیصی، پسر عدی گفته: وی گزارش‌ها را دیگر گونه می‌گردانید و از زبان مردانی که سخن آنان را پشتوانه توان گرفت حدیث‌هایی ناپسند بازگو می‌کرد. و هم گفته: نشانه‌های ناتوانی و ناستواری در گزارش‌های او آشکار است و ابن حبان گفته وی کاستی زنجیره حدیث‌ها را پنهان می‌داشته و آن‌ها را دگرگون می‌نموده، صالح جزره گفته پیرمرد کوری بوده که نمی‌دانسته چه می‌گوید و ذهبی حدیث‌هایی از زبان او آورده و آن گاه

(۱) ن- امینی گوید اگر برای آشفته‌گی این مرد نشانه‌ای جز همین گزارش وی نداشتیم باز هم او را بسنده بود.

(۲) ن- «تهذیب التهذیب» ج ۱۲ ص ۲۹

ص: ۲۳۰

گفته: این‌ها را جز گرفتاری‌هایی ناپسند برای خود نتوانیم شمرد. «۱»

۲- عبد الله پسر واقد: پسر عدی و جوزقانی و نسائی گویند: وی از کسانی است که به دروغ‌گوئی شناخته گردیده و حدیث وی؛ هم با بنیادهای شناخته شده ناساز است و هم جز از راه وی دریافت نشده، دیگران هم گویند او را ارج نباید نهاد و ازدی گفته: وی حدیث‌هایی نکوهیده دارد و احمد گفته بگمانم وی کاستی حدیث‌ها را پنهان می‌داشته و آن‌ها را دیگرگون می‌نموده و ابو زرعه گفته:

گزارش وی ناپسند است و چیزی از زبان او شاید بازگو کرد و بخاری گفته حدیث وی نکوهیده است چون از کسانی است که به دروغ‌گوئی شناخته گردیده و حدیث وی؛ هم با بنیادهای شناخته شده ناساز است و هم جز از راه وی دریافت نشده و ابن حبان گفته: در گزارش‌های او سخنانی ناپسند راه یافته و از این روی روا نیست آن را پشتوانه بگیریم و صالح جزره گفته: نکوهیده و اندک خرد است و ابو احمد حاکم گفته: گزارش وی استوار نیست. «۲»

۳- مشرح پسر عاهان: پسر عدی و ابن حبان گفته‌اند: سخن وی را شاید پشتوانه گرفت و دیگران گفته‌اند: از زبان عقبه حدیث‌هایی نکوهیده باز گفته و او و عقبه را سزاوار پیروی نباید دانست، دیگران گفته‌اند: گزارش‌هایی را که تنها او آورده باید رها کرد «۳».

ابن جوزی هم در «الموضوعات ساخته‌ها» حدیث یاد شده را با همین دو زنجیره آورده و گفته: «این حدیث را درست نیست که از برانگیخته خدا- درود و آفرین خدا بر وی- بدانیم زیرا یک میانجی زنجیره نخستین زکریا پسر یحیی است که از دروغ پردازان بوده و به گفته ابن عدی از پیش خود حدیث می‌ساخته

(۱) ن- «میزان الاعتدال افزار سنج میانه‌روی» ج ۳ ص ۱۷۳، «لسان المیزان» ج ۶ ص ۴۴

(۲) ن- «تهذیب التهذیب» ج ۶ ص ۶۶ «میزان الاعتدال» ج ۲ ص ۸۴ «لسان المیزان» ج ۳ ص ۳۷۴ «اللثالی المصنوعة» ج ۱ ص ۳۰۲

(۳) ن- «اللثالی المصنوعة» ج ۱ ص ۳۰۲ «میزان الاعتدال» ج ۳ ص ۱۷۲

و در زنجیره دوم نیز عبد الله پسر واقد است که احمد و یحیی گفته‌اند سخن وی ارزش ندارد و نسائی گوید: وی از کسانی است که به دروغگویی شناخته شده و حدیث وی؛ هم با بنیادهای شناخته شده ناساز است و هم جز از راه او دریافت نشده و ابن حبان گفته: بر شیرازه دفترهایش داغ ننگ چسبانیدم، پس بیهوده است که کسی گزارش وی را پشتوانه خود گرداند».

زنجیره سوم از ابو العباس زوزنی است در نگارش او «شجرة العقل درخت خرد» و با این پرداخت: عمر! اگر من برانگیخته نمی‌شدم، تو برانگیخته می‌شدی، از میانجیان این زنجیره نیز:

۱- عبد الله پسر واقد است که سخن درباره وی را در بررسی زنجیره دوم آوردیم.

۲- راشد پسر سعد پسر حمصی، چنانکه حاکم یادآوری کرده دارقطنی او را نکوهیده می‌شمرده، و به همین گونه ابن حزم نیز او را نکوهیده می‌شناخته و به گفته بخاری وی در نبرد صفین از همراهان معاویه بوده «۱» پس به یاری گفته‌ای آشکار از بزرگ‌ترین پیامبران، وی را از گروه بیدادگران می‌دانیم، و چنانچه در «کشف الخفاء ج ۲ ص ۱۶۳» آمده صغانی این گزارش را از این راه یاد کرده و گفته: ساختگی است.

زنجیره چهارم از دیلمی است که به ابو هریره می‌رسد و با این پرداخت:

اگر من در میان شما برانگیخته نمی‌شدم البته عمر برانگیخته می‌شد خداوند عمر را با دو فرشته یاری کرده که او را پیروز گردانیده و در راه راست استوار می‌دارند و چون بلغزد روی او را بر می‌گردانند تا به راه راست آرند.

یکی از میانجیان این زنجیره، ابو صالح اسحاق پسر نجیح ملطی ازدی است که به گفته احمد از دروغ پردازترین مردم است و ابن معین گفته او دروغ پرداز و دشمن خدا و مردی بدکنش و پلید است، گروهی در بغداد بودند که حدیث

(۱) ن: «تهذیب التهذیب» ج ۳ ص ۲۲۶

بافی می‌کردند و اسحق ملطی از آنان است. ابن ابی مریم نیز درباره او گفته: از کسانی است که در دروغ پردازی و حدیث سازی آوازه‌ای بلند دارند، علی بن مدینی گفته ارجی به او نباید نهاد و نکوهیده است و گزارش‌هایی شگفت‌انگیز بازگو کرده. و عمر پسر علی گفته: دروغ پرداز بوده و حدیث‌سازی می‌کرده و جوزقانی گفته نه کسی است که به گزارش او پشتگرمی توان داشت و نه در نگهداری گزارش‌ها درستکاری را پیشه گردانیده و هم گفته: او دروغ پرداز و حدیث ساز است که پذیرفتن گزارش وی روا نیست و شاید حدیث او را پشتوانه گرفت و باید کار او را روشن ساخت. جهضمی و بخاری نیز

گفته‌اند گزارش وی نکوهیده است و نسائی گفته دروغ پرداز و از کسانی است که به دروغگوئی شناخته گردیده و حدیث وی؛ هم با بنیادهای شناخته شده ناساز است و هم جز از راه او دریافت نشده و گزارش‌های وی را رها کرده‌اند و ابن عدی گفته:

گزارش‌های وی سخنانی ساختگی است که از خودش درآورده و انبوه آنچه را بازگو کرده به ابن جریر بسته و هر گزارش نکوهیده‌ای را به دروغ از زبان وی آورده، پایگاهش در میان نکوهیدگان روشن است و او از آنان بوده که حدیث می‌ساخته‌اند و ابن حبان گفته: دجالی از دجال‌ها است که آشکارا حدیث بافی می‌کرده، برقی گفته: او را دروغگو می‌شمارند و ابو سعید نقاش گفته: در حدیث سازی آوازه‌ای بلند دارد و گفته: ابن طاهر گفته که او دجال و دروغ پرداز است و ابن جوزی گفته: همه همداستانند که او حدیث بافی می‌کرده است «۱».

دیلمی پس از آن که حدیث را با زنجیره یاد شده آورده گوید: راشد پسر سعد نیز از مقدم پسر معد یکر و او از ابو بکر راست رو همین حدیث را آورده‌اند - و خدا دانایتر است -

امینی گوید: در بررسی زنجیره سوم، نکوهیدگی راشد را دانستی و صغانی

(۱) ن - پشتوانه‌های آنچه آوردیم در جلد پنجم گذشت - ص ۲۱۸ از چاپ دوم.

ص: ۲۳۳

این گزارش او را ساختگی شمرده چنانچه عجلونی نیز داوری او را در «کشف الخفاء» - ج ۲ ص ۱۵۴، ۱۶۳ به زبان آورده و این گزارش را همچون درم ناسره شمرده به همین گونه خود سیوطی در «اللئالی المصنوعة» - ج ۱ ص ۳۰۲ - آن را از گزارش‌های ساختگی شمرده و البته خود وی در «تاریخ الخلفاء» همین گزارش را که زنجیره‌ای به اینگونه دشوار و نه چندان نیکو دارد از حدیث‌های بویکر شمرده با آن که سرگذشت گزارشگران آن که کسانی همچون اسحاق ملطی‌اند بر وی پوشیده نبوده ولی چه باید کرد که خوش داشته هر چند با مانده‌های این سخن هم شده حدیث‌های او را افزون‌تر بنماید! زنجیره آن را نیز نیاورده که خوانندگان، ساختگی و من در آورد بودن آن را در نیابند! و ندانسته که خداوند از پی او است و وی را به پای شمارشگری خواهد خواست.

برویم سراغ دومین حدیث

که آن را حاکم در «مستدرک» ج ۳ ص ۹۰ با میانجیان خود آورده است - از زبان عبد الله پسر داود واسطی خرما فروش و او از عبد الرحمن برادرزاده محمد پسر منکدر و او از جابر - خدا از وی خشنود باد - که گفت: یک روز عمر پسر خطاب به ابوبکر راست رو - خدا از آن دو خشنود باد - گفت: ای بهترین مردم پس از برانگیخته خدا! بوبکر گفت اگر تو چنین گفتی من از برانگیخته خدا - درود و آفرین خدا بر وی - شنیدم می‌گفت آفتاب بر هیچکس بهتر از عمر نتابید.

ذهبی در «تلخیص المستدرک» دنباله این گزارش را گرفته و گفته: می‌گویم این عبد الله را که میانجی گزارش است نکوهیده می‌شمارند و در پیرامون عبد الرحمن نیز سخن‌ها است و این حدیث به بافته‌ها می‌ماند. و در «میزان الاعتدال» ج ۲ ص ۱۲۳ می‌نویسد: این گزارش را عبد الله پسر داود خرما فروش گزارش کرده و او از کسانی است که با کیش بد و ناشایست نابود شده و عبد الرحمن برادرزاده محمد منکدر نیز شناخته نیست و از حدیث وی پیروی نباید کرد و ترمذی گفته: زنجیره او بی پایه است.

ص: ۲۳۴

امینی گوید: از عبد الله پسر داود خرما فروش بگوئیم که به گفته بخاری در او جای سخن است و ابو حاتم گفته: در کار خود استوار و نیرومند نیست و گزارش‌های او سخنان نکوهیده است و حاکم ابو احمد گفته: در نزد حدیث خوانان به استواری شناخته نشده و نسائی گفته: نکوهیده است و ابن حبان گفته گزارش‌های بسیار ناپسندیده‌ای دارد و گزارش‌های نکوهیده را از زبان کسانی که آوازه‌ای دارند بازگو می‌کند و روا نیست که حدیث وی را پشتوانه گیریم، دارقطنی هم او را نکوهیده شمرده است «۱».

درباره عبد الرحمن نیز بشنوید که یحیی پسر معین گفت کسی به این نام نمی‌شناسم و چون ابراهیم پسر جنید این حدیث بر وی خواند یحیی گفت: عبد الرحمن را نمی‌شناسم و حدیث را ناشناخته و نکوهیده شمرده «۲».

و این‌ها بود تا در سده هشتم حریفیش دانا بیامد و در ص ۳۸۸ از نگاشته خود «الروض الفائق گلزارهای برتر» داستانی ساختگی جای داد در برتری سرور ما فرمانروای گروندگان و بوبکر - هر دو - و آن را گزارشی در برتری بوبکر از زبان علی - درود بر او - شمرد. به این گونه: بوهریره گفت بوبکر راست رو و علی پسر ابیطالب - خدا از آن دو خشنود باد - روزی به خانه برانگیخته خدا - درود و آفرین خدا بر وی - شدند علی به بوبکر - خدا از آن دو خشنود باد - گفت: تو پیش بیفت و نخستین کسی باش که در را می‌کوبد، در این باره نیز پافشاری کرد ولی بوبکر گفت علی! تو پیش بیفت، علی گفت من بر مردی پیش نمی‌افتم که درباره او از برانگیخته خدا - درود و آفرین خدا بر وی - شنیدم می‌گوید: پس از من، خورشید بر هیچ مردی نتافت و از کسی روی بر نتافت که برتر از بوبکر راست رو باشد، بوبکر گفت من بر مردی پیش نمی‌افتم که از برانگیخته خدا - درود و آفرین خدا بر وی و خاندانش - شنیدم درباره او می‌فرمود:

(۱) ن - «تهذیب التهذیب» ج ۴ ص ۲۰۰

(۲) ن - «لسان المیزان» ج ۳ ص ۴۴۸

بهترین زنان (فاطمه) را به بهترین مردان دادم تا پایان داستان که در آن، شش برتری و برجستگی برای بوبکر شمرده - آن هم به زبان علی - و به همین گونه از زبان بوبکر برای علی - که هیچ فرازی از آن را سیوطی در حدیث‌های بوبکر نیاورده با آن که زور می‌زده هر چه بیشتر می‌تواند بر شماره این حدیث‌ها بیفزاید و چشم‌پوشی او از این داستان، انگیزه‌ای نداشته جز همین که دروغ بودن آن بسیار نمایان است و شیوه سخن پردازی‌اش زشت، و نشانه‌های ساختگی بودن از پوسته برونی و لایه درونی‌اش روشن، و چنانچه در فرازهای آن می‌بینی کسی آمده است و آشکارا و پیاپی سخنانی بی‌اندیشه بر زبان رانده آری هر یک از حدیث تراشان در گزارش بافی شیوه‌ای دارند و هر کدام را راه و روشی ویژه است و کارشان به یکسان نیست!

بپردازیم به بررسی در حدیث سوم:

که ناپسند بودن آن نیز هویدا است و همانند حدیثی است که در جلد ششم ص ۱۶۲ از چاپ دوم از زبان عمر آوردیم و بر بنیاد آن: مرده را برای گریستن زنده بر وی شکنجه می‌دهند و عایشه در برابر او این حدیث را ناپسند شمرد و تازه با نامه بزرگوار خداوند ناسازگار است که می‌گوید: بار گناه هیچکس را بر دوش دیگری ننهند «۱» و مانده‌های این فراز، که در جلد پیشین در این باره به گستردگی سخن راندیم - برگردید به همانجا ص ۱۵۹ تا ۱۶۷ از چاپ دوم.

گذشته از آنکه با دادگری خداوند ناسازگار است زیرا اگر هم پنداشتیم که این گریه نارواست باز شکنجه کردن کسی برای گناهی که دیگری انجام داده دور از آئین دادگری خداوندی است و خرده‌های درست آن را نپذیرفته هر دانائی گوینده این سخن را در خور سرزنش می‌شمارد. بسی برتر است خداوند از آنچه ایشان می‌گویند «۲».

(۱) سوره ۶ آیه ۱۶۴ و سوره ۱۷ آیه ۱۵ و سوره ۳۵ آیه ۱۸ و سوره ۳۹ آیه ۷ و سوره ۵۳ آیه ۳۸

(۲) سوره ۱۷ آیه ۴۳

ص: ۲۳۶

بپردازیم به بررسی در حدیث چهارم:

داغی دوزخ بر پیروان من همچون گرمابه خواهد بود.

که این نیز بیش از هر چیز به دروغ‌های بی‌خردان یا کسانی می‌ماند که بخواهند کار خدای پاک - را که چنان سترک است - خرد نمایند یا ساده‌دلان توده را بفریبند که خود را در دامن گناهان پرتاب کنند به پندار این که سوزش سر سخت دوزخ - که خدای سختگیر و دادخواه ستمدیدگان برای همه بزهکاران برافروخته - به مسلمانان آسیبی نمی‌رساند و تنها برای مردمان پیشین و کسانی از توده کنونی است که اسلام را گردن نگرفته‌اند و تو اگر اندیشه کنی در آتش سوزان خداوند که شرار آن در دل‌ها زبانه می‌کشد «۱» و هیزمش از تن مردم است و از سنگ «۲» و آن هم روزی که در آتش دوزخ گداخته شوند و

پیشانی و پهلوی آنان را به آن داغ کنند «۳» و آن هنگام که دوزخ را سخت بیفروزند «۴» و دوزخ برای بینندگان آشکار شود «۵» و شراره‌هایی بیافکند که هر زبان‌هاش به یک کاخ می‌ماند و به شتران زردموی «۶» و هرگز و با هیچ بها از آن نرهند که آتش دوزخ بر آنان دامن می‌کشد و سر و چهره و اندام را یکسره می‌سوزاند «۷» همان روز که آنان را به رو در آتش کشند که هان! اکنون شکنجه دوزخ را بچشید «۸» و چه می‌دانی دوزخ چیست! شرار آن هیچ چیزی را بر جا نمی‌گذارد و رها نمی‌کند، بر آدمیان روی می‌نماید و نوزده تن کارگزار آند «۹» گویند چه چیز

(۱) سوره ۱۰۴ آیه ۶ و ۷

(۲) سوره ۲ آیه ۲۴ و سوره ۶۶ آیه ۶

(۳) سوره ۹ آیه ۳۵

(۴) سوره ۸۱ آیه ۱۲

(۵) سوره ۷۹ آیه ۳۶

(۶) سوره ۷۷ آیه ۳۳ و ۳۲

(۷) سوره ۷۰ آیه ۱۶ و ۱۵

(۸) سوره ۵۴ آیه ۴۸

(۹) سوره ۷۴ آیه ۲۷ تا ۳۰

ص: ۲۳۷

شما را به دوزخ در افکند؟ پاسخ دهند ما از نماز گزاران نبودیم و مستمندان را خوراک ندادیم و کسانی را که با بیهودگی به سر می‌بردند همراهی کردیم «۱» و به راستی درخت زقوم دوزخ خوراک گنهکاران است که در شکم‌هاشان چون مس در آتش گداخته می‌جوشد، آن سان که آب - بر روی آتش - جوشان است. «۲»

و باز اگر بیندیشی در سخن رمز آمیز خداوندگار پاک در آن جا که سستی کنندگان در رهسپار شدن به سوی نبرد در راه خدا در گرمای تابستان را می‌هراساند می‌گوید:

بگو آتش دوزخ داغتر است اگر بیندیشند «۳» و آن جا که خورندگان دارائی‌های پدر مردگان را بیم می‌دهد و گوید: جز این نیست که آتش در شکم‌هاشان فرو می‌پرند و زود است که به دوزخ و در آتش سوزان در افتند «۴» و بسیاری مانده‌های این

سخنان جای دودلی نمی‌گذارد که همه گروه‌ها در برابر آن یکسان‌اند بلکه روی سخن در این گفتارها به سوی مسلمانان - یا همان امت مرحومه (گروه آمرزیده) - است که خدا می‌خواهد آنان را پیراسته گرداند پس اگر آنان را با بیم دادن از انجام گناه باز دارد سزاوارتر است تا گروه‌های از میان رفته‌ای را که بر سر آنان گذشت آنچه گذشت - چه از فرجام خوش فرمانبری و چه از سرانجام بد نافرمانی که همه در گرو کارهای خویش رفته‌اند - خداوند با این سخنان خواهد مهربانی خود را به مسلمانان هر چه رساتر نماید و پرورش آنان را از نیکوئی بیشتری برخوردار سازد زیرا این فرازها شایسته مردان را به گریه می‌افکند و دل پرهیزکاران را به درد می‌آرد و سرشگ از دیده دوستان خدا روان می‌دارد و سرور آنان فرمانروای گروندگان را به روزی می‌نشانند که در دل شب سیاه همچون مار گزیده به خویش پیچد، و موی چهره خویش به دست گرفته اندوهگانه

(۱) سوره ۷۴ آیه ۴۲ تا ۴۵

(۲) سوره ۴۴ آیه ۴۳ تا ۴۶

(۳) سوره ۹ آیه ۸۱

(۴) سوره ۴ آیه ۱۰

ص: ۲۳۸

بگرید و بگوید: «۱» پروردگار ما! پروردگار ما! و پس از آن که زاری‌ها کرد روی به گیتی آرد که آیا فریفته من شده‌ای؟ آیا آرزویت را در نزد من می‌جوئی؟

دور است! دور است! دیگری را بفریب که من سه بار از تو پریدم (و چونان زنی شناختم که سه بار از وی جدا شده‌ام) زندگی تو کوتاه است و انجمن ناچیز و آبرویت اندک، آه از کمی توشه و دوری سفر و سهمناکی راه! «۲»

آنگاه چه همانندی هست میان این شراره‌های سرگردان کننده با یک گرمابه که گرمای آن بهداشتی است، و به یاری آن چرخ‌ها سترده می‌شود و

(۱) زاری و بی‌تابی علی - درود بر او - را بیش از هر چیز برای شیفتگی او به لقای محبوب باید دانست و بیم و هراس از آتش دوزخ را انگیزه درستی برای آن همه ناآرامی نمی‌توان دانست ویژه با سخنانی که از زبان خود او گزارش شده، و این هم نمونه: (خدا یا!) اگر در کیفرها مرا با دشمنان همراه گردانیدی و میان من و گرفتارانت فراهم آوردی و میان من و دلباختگان و دوستان جدائی افکندی، پس ای خدا و سرور و خداوندگار و پروردگار من! چنان گیر که من بر کیفر تو شکیبائی نمایم ولی بر دوری و جدائی تو چگونه شکیبیا باشم؟

و چنان گیر- خداوندا!- که من بر گرمای آتشت شکیبائی کنم ولی از نگرستن به بزرگواری تو چگونه شکیبا باشم. (از نیایش علی به گزارش کمیل).

نیز: راستی این که گروهی خداوند را برای چشمداشت (به پاداش‌ها و خوشی‌ها) پرستیدند و این پرستش (همچون کار) سوداگران است و گروهی خداوند را از روی ترس پرستیدند و این پرستش (همچون کار) بردگان است و گروهی خداوند را برای سپاسگزاری پرستیدند و این پرستش، کار آزادگان است (نهج البلاغه).

گذشته از آن که به گواهی برخی از روشنگران قرآن (همچون محمد عبده- بنگرید به «المنار») آن چه درباره بهشت و دوزخ و هنگامه رستاخیز و چگونگی آن رسیده از متشابهات (فرازهای چند بعدی و رمزآمیز) است و بسنده کردن به پوسته و لایه برونی آن- که در تمثیلاتی چند نمایان شده- چندان درست نمی‌نماید.

(۲) «حلیة الاولیاء پیرایه دوستان خدا» ج ۱ ص ۸۵ «الاستیعاب شمارشگری موشکافانه» ج ۲ ص ۴۶۳ «الریاض النضرة بوستان‌های شاداب» ج ۲ ص ۲۱۲ «زهر الآداب شکوفه‌های فرهنگ و سخنوری» از قیروانی ج ۱ ص ۳۸، «تذکره» ی سبط ص ۲۷ «مطالب السؤل» ص ۳۳ «الاتحاف ارمغان» از شبرای ص ۷ (ن)

ص: ۲۳۹

تن به عرق می‌نشیند و رنج‌های آن از میان می‌رود و پیکر آدمی آسوده می‌گردد؟

آیا به همین گونه می‌هراسانند آدم گنهکار را که ستمگر و نادان آفریده شده «۱» و چنان در راه هوس افتاده که باز گشتنی نیست؟ و همان آدمی را که خرد و راه یافتن و داستان و حدیث وی چنین است؟

(۱) سوره ۳۳ آیه ۷۲

ص: ۲۴۰

برترین نمونه از کوشش پژوهشگران

این بود بالاترین مرزی که کوشش پژوهشگران می‌تواند آنان را به آگاهی خلیفه از آئین نامه پیامبر راه بنماید و این بود گنجایش دانش‌های وی در این زمینه، و اگر ما ۱۰۴ یا ۱۴۲ حدیثی را که- درست یا نادرست- از زبان خلیفه بازگو کرده‌اند- چه در روشنگری قرآن و چه درباره دستورهای آئین و سود رسانی‌های دیگر- همه را بگذاریم در برابر گزارش‌هایی که برنامه ارجمند پاک‌ترین پیامبران را می‌نماید آنگاه می‌بینیم همچون چکه‌ای است از دریای بی‌کران، که به یاری آن نه پایه‌ای از اسلام را می‌توان استوار داشت و نه هیچکدام از بنیادهای کیش ما را پشتوانه می‌شود بخشید و نه تشنه دانش را سیراب شاید کرد و نه گره کاری دشوار را توان گشود، اکنون بنگرید که بوهریره و انس پسر مالک و عبد الله پسر

عمر و عبد الله پسر عباس و عبد الله پسر عمرو پسر عاص و عبد الله پسر مسعود و و. هزاران گزارش از سخنان و برنامه پیامبر آورده‌اند که تقی «۱» پسر مخلد در «مسند» خود- از راه بوهریره تنها- پنج هزار و سیصد و اندی حدیث آورده است «۲» با این که بوهریره بیش از سه سال با پیامبر نبود «۳».

و این احمد پسر فرات است که یک میلیون و پانصد هزار حدیث نگاشت و از آن میان سیصد هزار را که در روشنگری قرآن و دستورهای آئین و سود رسانی‌های دیگر بود گلچین کرد «خلاصة التهذيب ص ۹»

(۱) درست نیست، بنگرید به پیشگفتار مترجم.

(۲) ن- «الاصابة» ج ۴ ص ۲۰۵.

(۳) درست نیست، بنگرید به پیشگفتار مترجم.

ص: ۲۴۱

و این بو حفص حرمة پسر یحیی مصری یار شافعی است که تنها از راه پسر وهب صد هزار حدیث گزارش کرده «خلاصة التهذيب ص ۶۳»

و این بوبکر باغندی است که درباره سیصد هزار پرسش در زمینه حدیث- های برانگیخته خدا- درود و آفرین خدا بر وی و خاندانش- پاسخ می‌داده «تاریخ طبری» ج ۳ ص ۲۱۰

و این حافظ روح بن عباد قیسی است که بیش از صد هزار حدیث دارد «میزان الاعتدال» ج ۱ ص ۳۴۲

و این حافظ مسلم نگارنده «صحیح» است که نزد وی نشان سیصد هزار حدیث شنیده شده را توان گرفت «طبقات الحفاظ» ج ۲ ص ۱۵۱

و این حافظ بو محمد عبدان اهوازی است که صد هزار حدیث ازبر دارد «تاریخ ابن عساکر» ج ۷ ص ۲۸۸

و این حافظ بوبکر ابن انباری است که سیصد هزار بیت از سروده‌های تازیان را که در خور گواه آوردن برای شیوه و گفتار قرآن است از برداشته و ۱۲۰ نگارش را که در روشنگری قرآن بوده با زنجیره‌های آن از برداشته «شذرات الذهب خرده پاره‌های زر» ج ۲ ص ۳۱۶

و این حافظ بو زرعه است که صد هزار- و به گفته برخی ۷۰۰ هزار- حدیث را چنان از بر می‌دانسته که دیگران قل هو الله احد را (بگو او- خدا- یگانه است ...) بنگرید به «تاریخ ابن کثیر» ج ۱۱ ص ۳۷، «تهذيب التهذيب» ج ۷ ص ۳۳

و این حافظ ابن عقده است که درباره سیصد هزار حدیث از حدیث‌های هاشمیان و خاندان پیامبر - درود بر ایشان - به پاسخ می‌پرداخته و دارقطنی نیز آن‌ها را از زبان او باز می‌گفته «تذکره الحفاظ» ج ۳ ص ۵۶

و این حافظ ابو العباس احمد پسر منصور شیرازی است که از راه طبرانی تنها ۳۰۰ هزار حدیث نگاشته است «تذکره الحفاظ» ج ۳ ص ۱۲۲

ص: ۲۴۲

و این حافظ ابو داود سجستانی است که ۵۰۰۰۰۰ از حدیث‌های پیامبر - درود خدا بر وی و خاندانش - را به خامه آورده است «تذکره الحفاظ» ج ۲ ص ۱۵۴

و این عبد الله پسر پیشوای حنبلیان احمد است که صد هزار واندی حدیث از پدرش شنیده «طبقات الحفاظ» ج ۲ ص ۲۱۴

و این ثعلب بغدادی است که ۱۰۰ / ۰۰۰ حدیث از قواریری شنیده «طبقات الحفاظ» ج ۲ ص ۲۱۴

و این ابو داود طیالسی است که صد هزار حدیث از بر دیکته می‌کرده «شذرات الذهب» ج ۲ ص ۱۲

و این یوبکر جعابی است که ۴۰۰ / ۰۰۰ حدیث را با زنجیره و زمینه آن‌ها از برداشته و درباره ۶۰۰ / ۰۰۰ حدیث به گفتگو می‌نشسته و نزدیک به همین اندازه نیز گزارش‌هایی از گفتار و کردار شاگردان شاگردان پیامبر و از حدیث‌هایی از برداشته که زنجیره میانجیان آن‌ها افتادگی دارد «تاریخ ابن کثیر» ج ۱ ص ۲۶۱

و این پیشوای حنبلیان احمد است که نزد وی بیش از ۷۵۰ / ۰۰۰ حدیث سراغ توان کرد بنگرید به پایان جلد نخست از «مسند» وی

و این حافظ ابو عبد الله ختلی است که ۵۰ / ۰۰۰ حدیث را از بر گزارش می‌کرده «تاریخ ابن کثیر» ج ۱۱ ص ۲۱۷

و این یحیی بن یمان عجلی است که از راه سفیان چهار هزار حدیث تنها در روشنگری قرآن از برداشته «تاریخ طبری» ج ۱۴ ص ۱۲۱

و این حافظ ابن ابی عاصم است که پس از نابود شدن نگاشته‌هایش ۵۰ / ۰۰۰ حدیث از بر گزارش می‌کرده «تذکره الحفاظ» ج ۲ ص ۱۹۴

و این حافظ ابو قلابه عبد الملک است که ۶۰۰۰۰ حدیث از بر گزارش کرده «طبقات الحفاظ» ج ۲ ص ۱۴۳

و این ابو العباس سراج است که هفتاد هزار مسأله برای مالک نگاشت «تاریخ بغداد» ج ۱ ص ۲۵۱

ص: ۲۴۳

و این حافظ ابن راهویه است که ۷۰۰۰۰ حدیث از بر دیکته می‌کرده «تاریخ ابن عساکر» ج ۲ ص ۴۱۳

و این حافظ اسحق حنظلی است که ۷۰۰۰۰ حدیث از بر داشته «تاریخ خطیب» ج ۶ ص ۳۵۲

و این اسحاق پسر بهلول تنوخی است که ۵۰۰۰۰ حدیث از بر بازگو می‌کرده «تاریخ خطیب» ج ۶ ص ۳۶۸

و این محمد پسر عیسی طباع است که نزدیک به ۴۰۰۰۰ حدیث از بر داشته «تاریخ بغداد» ج ۲ ص ۳۹۶

و این حافظ ابن شاهین است که پس از نابود شدن نگاشته‌هایش بیست یا سی هزار حدیث از بر می‌نوشته «تاریخ بغداد» ج ۱۱ ص ۲۶۸

و این حافظ یزید پسر هارون است که ۲۴۰۰۰ حدیث با زنجیره‌های آن از برداشته «شذرات الذهب» ج ۲ ص ۱۶

و اکنون با من بیائید تا بنگریم اسلامی که زمینه دانش آن به این پهناوری است و برنامه‌ها و آئین‌نامه‌هایش به این فراوانی و دانستنی‌ها و هنرهایش به این سرشاری، و پیامبری که این‌ها گفتار و روش او است - و سپرده‌هایش برای کشاندن مردم به راه شایسته - و بزرگانی که نگاهبان دانش و کیش‌اند پایگاهشان در این مرز است و پاسداران برنامه ارجمند پیامبر سرگذشتشان چنان است، پس جانشین آن پاک‌ترین پیامبران چگونه می‌سزد به جامه‌های دانش‌هائی آراسته باشد که نامه خداوند و آئین‌نامه پیامبر را باز می‌نمایند؟ و چه سان می‌شاید گران بار دانستنی‌ها و نشانی‌هائی را بر دوش کشد که پایگاه جانشینی پیامبر نیازمند آن است؟ و چگونه می‌باید گزارش‌ها، شیوه‌ها، بزرگواری‌ها و سرافرازی‌های او را همچون مرده ریگ برد؟ آیا می‌شود به ۱۰۴ حدیث بسنده کند؟ آیا توده بیچاره می‌پذیرند و آیا این اندازه ناچیز، کسانی را که از همه سوی باید بر خورداری یابند بی‌نیاز می‌دارد. و آن زمینه تهی شده را پر می‌سازد؟ و آیا آن

ص: ۲۴۴

انبوه دانش‌های اسلامی را می‌تواند کسی بنماید که کار و روزگار و نشان نمایانش این است و سرگذشت و برنامه و دانش و بازگوگری‌اش آن؟ آیا می‌توان بهانه کسی را پذیرفت که در این جا به پشتیبانی خلیفه برخاسته و گفته:

«این که وی کمتر به بازگوگری حدیث‌ها پرداخته انگیزه‌اش آن است که روزگاری دراز در سمت جانشینی نبوده است.» چه پیوندی هست میان آن که کسی پس از پیامبر - درود و آفرین خدا بر وی و خاندانش - زندگی کوتاهی داشته باشد با این که گزارش‌های او اندک بشود؟

مگر در روزگار خود پیامبر، کسی را از بازگوگری گفته‌هایش باز می‌داشتند و زبان یاران نخستین وی را بسته و تا آن گاه که پاک‌ترین پیامبران خود زنده بود دهان هیچکس را دوخته بودند تا از پراکندن دانش‌هائی - در زمینه نامه خداوند و گفتار

پیامبر - باز بمانند؟ و مگر کسانی که گزارش‌های بسیار بازگو می‌کرده‌اند کارشان را پس از مرگ او - درود و آفرین خدا بر وی و خاندانش - آغاز نموده‌اند؟ پس اندک بودن گزارش‌های این مرد انگیزه‌ای ندارد جز همان کمی نیروی گیرنده و کوتاهی در یادگیری و نگاهداری، «از کوزه همان برون تراود که در اوست» و هر پیمانه‌ای چون لبالب شد لب پر می‌زند.

وانگهی چگونه خلیفه به سادگی می‌پذیرد که گرانبار جانشینی پیامبر بر دوش او سنگینی کند و پرسش‌ها و زمینه‌های پیچیده او را به ستوه آورد و او تنها به پناه این گونه پاسخ‌ها برود که: «کدام آسمان بر سر من سایه می‌افکند...» «۱» یا بگوید: «من با برداشت خودم در این زمینه سخن می‌گویم» یا پس از اندک روزی از جانشینی یافتنش به سخنرانی نشیند و چون می‌بیند پیش آمده‌های گوناگون کار را بر او دشوار ساخته برای آنکه گریبان خود را از چنگ آن‌ها برهاند بگوید: «من دوست داشتم که این جایگاه را کسی جز من بسنده باشد و شما اگر با من بخواهید همچون پیامبرتان - درود و آفرین خدا بر وی - رفتار کنید، من

(۱) برگردید به بخش: خلیفه در روزگار مسلمانی و استادی خلیفه در روشنگری قرآن

ص: ۲۴۵

تاب آن را ندارم او از دسترس اهریمن بسی دور بود و از آسمان، دستور نهانی بر وی فرود می‌آمد «۱» یا بگوید: «هان به خدا سوگند، من بهترین شما نیستم و البته به راستی من نشستن بر این جایگاهم را ناخوش می‌داشتم، و دلم می‌خواست کسی از میان شما به جای من برای این کار بسنده می‌بود، اگر می‌پندارید من در میان شما با برنامه برانگیخته خدا - درود و آفرین خدا بر وی - رفتار می‌کنم اکنون من بر این شیوه نتوانم ایستاد، برانگیخته خدا به یاری دستور آسمان از لغزش‌ها بر کنار می‌ماند و با او فرشته‌ای بود ولی من اهریمنی دارم که کار مرا فرو می‌گیرد، پس چون به خشم آمدم از من دوری کنید تا بر پوست و موی شما جای پائی نگذارم، زنهار مرا بیائید، اگر به راه راست رفتم یاری‌ام کنید و اگر پرت افتادم مرا به راه راست آرید.»

و بر بنیاد فرازی که ابن سعید گزارش کرده: «هان! من نه بیش از یک بشر هستم و نه بهتر از هیچ یک از شما، مرا بیائید، چون دیدید به راه راست می‌روم از من پیروی کنید، چون دیدید بر سر خشم آمدم از من دوری گزینید تا در پوست و موی شما جای پائی نگذارم «۲»»

یا بگوید: «من سرپرست شما شده‌ام و بهتر از شما هم نیستم پس اگر دیدید من درستکارم یاری‌ام دهید و گرنه مرا به راه راست آرید «۳»»

(۱) ن - «مسند» از احمد ج ۱ ص ۱۴ «الریاض النضره» ج ۱ ص ۱۷۷ «کنز العمال» ج ۳ ص ۱۲۶

(۲) ن- «طبقات ابن سعد» ج ۳ ص ۱۵۱ «الامامة و السياسة» ج ۱ ص ۱۶ «تاریخ طبری» ج ۳ ص ۲۱۰ «الصفوة» ج ۱ ص ۹۹ «شرح نهج البلاغة» ج ۳ ص ۸ و ج ۴ ص ۱۶۷ «کنز العمال» ج ۳ ص ۱۲۶.

(۳) ن- «طبقات ابن سعد» ج ۳ ص ۱۳۹ «المجتبی میوه چینی» از ابن درید ص ۲۷ «عیون الاخبار» از ابن قتیبہ ج ۲ ص ۲۳۴ «تاریخ طبری» ج ۳ ص ۲۰۳ «سيرة ابن هشام» ج ۴ ص ۳۴۰ «تهذيب الكامل پیراسته‌ی کتاب کامل» ج ۱ ص ۶ «العقد الفريد» ج ۲ ص ۱۵۸ «اعجاز القرآن» ص ۱۱۵ «الرياض النضرة» ج ۱ ص ۱۶۷، ۱۷۷ «تاریخ ابن کثیر» ج ۵ ص ۲۴۷ که جداگانه نیز داوری به درست بودن این گزارش داده- «شرح ابن ابی الحدید» ج ۱ ص ۱۳۴ «تاریخ الخلفاء» از سیوطی ص ۴۷ و ۴۸ «السيرة الحلبیة» ج ۳ ص ۳۸۸

ص: ۲۴۶

و بر بنیاد فرازی که ابن جوزی در «الصفوة» ج ۱ ص ۹۸ آورده بگوید:

«با این که بهتر از شما نیستم سرپرست کار شما شده‌ام پس اگر راهی نیکو در پیش گرفتیم یاری‌ام دهید و اگر پرت افتادم مرا به راه راست آرید».

آیا سزاوار است که جانشین پیامبر را زیردستان و پیروان او بپایند و سرپرستی کنند و چون به راه پرت و ناسزا افتاد یاری‌اش دهند و به راه راست و درست کشانند؟ چگونه جانشین پیامبر که دانش او همچون مرده ریگی به وی رسیده و انبوه آئین‌نامه‌هایش را به گونه باری بر دوش کشیده به همان آئین‌نامه‌ها چنگ نمی‌زند و بر بنیاد آن‌ها گناهان را کیفر نمی‌گذارد؟ مگر نه خداوند، در دستوری که نهانی از آسمان برای پیامبرش فرستاده نیازمندی‌های پیروانش را گنجانیده و کیش خود را رسائی بخشیده و او- داود و آفرین خدا بر وی و خاندانش- همه آنچه را به وی خوانده‌اند به مردم، رسانیده تا برازنده آن گردیده که ایشان را از برداشت‌ها و سنجش‌های خود سرانه در زمینه کیش خداوند باز دارد و بگوید: «هیچ چیز از آنچه خداوند، شما را دستور به انجام آن داده بود رها نکردم مگر آنکه بفرمودم تا به جای آرید و هیچ چیز از آنچه شما را از انجام آن بازداشته بود و نگذاشتم مگر شما را از به جا آوردن آن پرهیز دادم.»^۱

و چون آگاهی خلیفه در دانستنی‌های وابسته به نامه خداوند و آئین‌نامه‌های پیامبر ناچیز بود، سر تا پا به دامن برداشت‌های سر خود افتاد و آن هم پس از آنکه بزرگ‌ترین پیامبران پیروانش را از این کار بازداشت ولی خلیفه را زمینه فراخ دیگری نبود تا به آن پناهنده شود، ابن سعد در «طبقات» و ابو عمر در «کتاب العلم نامه‌ی دانش» ج ۲ ص ۵۱ و ابن قیم در «اعلام الموقعین گمان برندگان برجسته» ص ۱۹ آورده‌اند که بوبکر با پیش آمدی روبرو شد که نه در نامه خداوند شالوده‌ای برای داوری در پیرامون آن یافت و نه در آئین‌نامه‌های پیامبر نشانه‌ای،

(۱) ن- «کتاب العلم» از ابو عمر نیز در مختصر «فشرده» آن ص ۲۲۲

پس اندیشه خود را به تلاش افکند و سپس گفت: «برداشت من این است، اگر درست باشد از سوی خداست و گرنه از من و از خداوند آمرزش می‌خواهم» که این گزارش را سیوطی نیز در «تاریخ الخلفاء» ص ۷۱ از زبان ابن سعد یاد کرده است.

و میمون پسر مهران گفت هر گاه کسانی که با یکدیگر کشمکش داشتند بر بوبکر در می‌آمدند اگر در نامه خداوند چیزی در آن زمینه می‌یافت یا اگر از برنامه برانگیخته او چیزی می‌دانست که به یاری آن تواند داوری کند به داوری می‌پرداخت و اگر در می‌ماند بیرون شده از مسلمانان می‌پرسید و می‌گفت: من با چنین و چنان پیش آمدی درگیرم آیا شما در این باره داوری برانگیخته خدا را می‌دانید؟

آنگاه بسا می‌شد که گروهی در پیرامون او گرد آمده و هر کدام داوری برانگیخته خدا را یاد می‌کردند و بوبکر می‌گفت: «ستایش، خدای را که در میان ما کسانی نهاد که آئین نامه‌های پیامبر ما را نگاه دارند» اگر هم دریافتن آئین نامه‌ای از برانگیخته خدا در می‌ماند سران و نیکان مردم را فراهم می‌آورد و با ایشان مشورت می‌کرد و چون همگان در یک برداشت همدستان می‌شدند، آن را شالوده داوری می‌گرفت «۱».

این بود شیوه خلیفه در دادرسی و چون و چند دانش او در کار بستن برداشت‌های ناب، با اینکه عمر پسر خطاب گفت: «دارندگان برداشت‌ها دشمنان آئین نامه‌های پیامبر هستند زیرا نتوانستند گزارش‌هایی را که از پیامبر رسیده در سینه نگاهدارند و از بازگوگری آن ناتوان آمدند، این بود برداشت‌ها را گرفتند، هان ای مردم! به راستی اگر برداشت‌ها از برانگیخته خدا باشد درست است چون خداوند نیز بر همان بوده ولی از ما که باشد بیش از یک پندار ناروان ارزشی ندارد» «۲».

وانگهی کسی که خواهد جای تهی پیامبر را پر کرده و پایگاه او را بگیرد

(۱) ن- «سنن دارمی» ج ۱ ص ۵۸ و بر بنیاد آنچه در «صواعق» ص ۱۰ آمده بغوی نیز این گزارش را آورده است.

(۲) ن: «کتاب العلم» از ابو عمر، ج ۲ ص ۱۳۴ و در مختصر آن ص ۱۸۵ و در «اعلام الموقعین» ص ۱۹.

چگونه با سادگی می‌پذیرد که آئین نامه‌های ارجمند پیامبر را از مردم بپرسد و آن‌ها را از کسانی فرا گیرد که خودش برای آنان جانشین پیامبر است و تازه چگونه از همین شیوه خود سر پیچید و درباره «ابا» و «کلالة» پرسش نکرده و بی‌آنکه از یاران پیامبر بپرسد و با آنان به مشورت پردازد تنها به یاری برداشت خود چنان فرمایشی کرد که کرد و آزادانه گفت آنچه گفت؟

[نمونه‌های دیگری از میزان دانش ابوبکر]

در میان دادرسی‌هایی که بوبکر به انجام رسانده - گذشته از نمونه‌هایی که آوردیم - به رویدادهایی بر می‌خوریم که با همه کمی می‌تواند در شناسایی اندازه دانش وی ما را بستنده باشد و بی‌نیاز دارد و این هم نمونه:

۱ برداشت خلیفه درباره بهره مادر بزرگ

از قبیصه پسر ذؤیب آورده‌اند که گفت مادر بزرگی به نزد بوبکر راست رو - خدا از وی خشنود باد - آمد و درباره بهره خویش از مرده ریگ نواده‌اش پرسید، بوبکر وی را گفت: «در نامه خداوند بهره‌ای برای تو نهاده نشده و نمی‌دانم در آئین‌نامه‌های برانگیخته خدا - درود و آفرین خدا بر وی - بهره‌ای برای تو نهاده شده یا نه، اینک بر گرد تا از مردم بیرسم» مغیره پسر شعبه گفت من نزد برانگیخته خدا - درود و آفرین خدا بر وی - بودم و او شش یک را به مادر بزرگ داد، بوبکر گفت: آیا در این گزارش کسی را برای گواهی داری؟ پس محمد پسر مسلمة انصاری برخاست و همانچه را مغیره گفته بود بر زبان راند و بوبکر - خدا از وی خشنود باد - آن دستور را به کار بست. پایان داستان «۱».

دانش خلیفه را بنگر که چه سان پاسخ پرسشی از وی پوشیده مانده که

(۱) ن - «موطأ آماده شده» از مالک ج ۱ ص ۳۳۵ «سنن» از دارمی ج ۲ ص ۳۵۹ «سنن ابی داود» ج ۲ ص ۱۷ «سنن ابن ماجه» ج ۳ ص ۱۶۳ «مسند احمد» ج ۴ ص ۲۲۴ «سنن بیهقی» ج ۶ ص ۲۳۴، «بدایة المجتهد آغاز کار تلاشگر» ج ۲ ص ۳۴۴ «مصابیح السنة چراغ‌هایی فرا راه آئین‌نامه‌های پیامبر» ج ۲ ص ۲۲

ص: ۲۴۹

بسیار پیش می‌آید و پیاپی باید به داوری در زمینه آن پرداخت، تا ناگزیر می‌شود دست نیاز به سوی گزارش کسی همچون مغیره دراز کند که دروغگوترین توده و روسپی بازترین ثقیان شمرده شد، «۱» دیگرگونی‌هایی در برنامه پیامبر داده و آن را بازیچه خود گرفته چندان که نماز ویژه برای جشن قربانی را یک روز بیشتر از آن - در روز عرفه - خوانده از بیم آن که مبادا در سال چهلیم از کار بر کنار شود «۲» و همین مرد که سخن وی را پشتوانه گرفته‌اند کسی است که هر گاه بر فراز منبر می‌نشست فرمانروای ایمان آرنندگان - درود بر او - را به ناسزا یاد می‌کرد «۳»

۲ برداشت وی درباره بهره مادر بزرگ پدری و مادری

از زبان قاسم پسر محمد آورده‌اند که گفت مادر پدر و مادر مادر به نزد بوبکر راست رو - خدای از او خشنود باد - شدند تا بهره خویش را از مرده ریگ نواده به دست آرند وی خواست تا شش یک از آنچه را مرده بر جا گذاشته به مادر مادر دهد که مردی از انصار گفت بر این بنیاد تو مادر پدری را بی‌بهره می - گردانی با آنکه اگر این هر دو بمیرند و نواده آن دو زننده باشد مرده ریگ مادر پدر به او می‌رسد، پس بوبکر شش یک را میان آن دو بخش کرد.

«به گونه‌ای دیگر»:

مادر پدر و مادر مادر به نزد بوبکر راست رو - خدا از وی خوشنود باد - شدند و او مرده ریگ نواده را نه به مادر پدر بلکه تنها به مادر مادر داد. عبد الرحمن پسر سهیل - یا سهل - که از تیره حارثه بود گفت: ای جانشین برانگیخته خدا! تو مرده ریگ را به کسی دادی که اگر می‌مرد و نواده‌اش زنده بود مرده ریگ وی به او نمی‌رسید، این بود بوبکر شش یک را میان آن دو بخش کرد.

(۱) ن - برگردید به جلد ششم از همین کتاب ما ص ۱۴۱ از چاپ دوم

(۲) ن - «الاعانی ترانه‌ها» ج ۱۴ ص ۱۴۲

(۳) ن - در جلد ششم ص ۱۴۳ و ۱۴۴ از چاپ دوم گذشت.

ص: ۲۵۰

برگردید به «موطأ» از مالک ج ۱ ص ۳۳۵ و «سنن بیهقی» ج ۱ ص ۲۳۵ و «بدایة المجتهد» ج ۲ ص ۳۴۴ و «الاستیعاب» ج ۲ ص ۴۰۰ و «الاصابة» ج ۲ ص ۴۰۲ - که می‌نویسد: به سخن میانجیان این گزارش پشتگرم باید بود - «کنز العمال» ج ۶ ص ۶ که گزارش را از زبان مالک و سعید پسر منصور و عبد الرزاق و دارقطنی و بیهقی آورده است

امینی گوید: به شگفت نمی‌آئی که این مرد، آئین وابسته به بهره مادر مادر و مادر پدر از مرده ریگ نواده را نمی‌دانسته و تا کسی از انصاریان یا از تیره حارثه به خرده‌گیری او برخاسته شتابزده از برداشت نخستین دست کشیده و با آنکه بر بنیاد این خرده‌گیری باید مادر مادر از مرده ریگ بی‌بهره گردد آن را میان هر دو بخش کرده و آنگاه فقه خوانان آمده‌اند و این را دست‌افزاری برای فرمان‌های خویش گردانیده‌اند و شالوده این فرمان از گزارش مغیره گرفته شده که تنها ویژه یک مادر بزرگ است. بنگر و بیاندیش.

آمدیم بر سر سخن آن انصاری که جانشین پیامبر را از داوری خود به دور ساخت که آن هم نه در نامه خداوند دست‌افزاری داشته و نه در آئین نامه پیامبر، بلکه با هر دو ناسازگار بوده و تنها با گفتار آن سراینده هماهنگی داشته که:

«فرزندان ما فرزندان پسران مایند ولی فرزندان

دختران ما فرزندان مردان بیگانه‌اند»

که - با دست آویز این سروده - آمده‌اند و مرزهای دستور خدای برتر از پندار را هر چه تنگ‌تر کرده‌اند زیرا خداوند می‌گوید «خداوند درباره فرزندان شما را سفارش می‌کند که پسران دو برابر دختران از آنچه پس از مرگ می‌گذارید بهره برند» «۱»

ولی این دسته می‌گویند زادگان آدمی تنها کسانی - اند که از پشت پسرانش باشند - نه دختران - و بر آن رفته‌اند که دستورهای رسیده درباره زادگان - در زمینه مرده ریگ و دیگر جاها - زادگان دختر آدمی را

(۱) سوره ۴ آیه ۱۱

ص: ۲۵۱

در بر نمی‌گیرد، بهانه‌شان هم سخن آن سراینده است.

ابن کثیر در «تفسیر» خود ج ۲ ص ۱۵۵ می‌نویسد: گفته‌اند اگر مرد چیزی را ارمغان فرزندانش گرداند یا بر آنان وقف کند تنها کسانی باید از آن بهره‌مند شوند که یا - بی‌هیچ میانجی - فرزند خودش باشند یا فرزند پسرانش، و این با دست آویز سخن آن سراینده است که گفته:

«فرزندان ما فرزندان پسران مایند ولی فرزندان

دختران ما فرزندان مردان بیگانه‌اند» پایان

و بغدادی در «خزانة الادب گنجینه فرهنگ و سخنوری» ج ۱ ص ۳۰۰ می‌نویسد: این فراز سروده با همه آوازه‌ای که در نگاشته‌های نویسندگان دستور زبان و جز ایشان دارد گوینده‌اش شناخته نیست و عینی گفته: نگارندگان دستور زبان این فراز سروده را گواه آن آورده‌اند که می‌توان «گزاره خبر» را پیش از «نهاد مبتدا» آورد، دانشورانی هم که به بررسی در بهره‌کسان از مرده ریگ‌ها می‌پردازند آن را گواه گرفته‌اند هم بر این که پسران پسران باید بهره‌ای داشته باشند و هم بر این که پیوند مردمان به پدران است به همین گونه فقه دانان در بخش «سفارش به سود فرزندان برای پس از مرگ خود» از آن سود جسته‌اند و دانشمندان معانی و بیان در زمینه همانند کردن دو چیز. با این همه ندیدم که کسی از ایشان، گوینده آنرا شناسانده باشد.

و باز گوید: در «شرح کرمانی بر شواهد شرح کافیه از خبیصی» (نگاشته‌ای که کرمانی برای روشنگری سروده‌های گواه برای روشنگری خبیصی «۱» از کافیه پرداخته) دیدم می‌نویسد: گوینده این فراز سروده ابو فراس همام فرزددق پسر غالب است «۲».

(۱) ن - شمس الدین بوبکر خبیصی که روشنگری خود را «المرشح تراوش کننده» نام نهاده است

(۲) ن - نگارنده «جامع الشواهد گردآورنده فرازهای گواهی کننده» در ص ۹۱ از نگاشته خود، آن را از عمر دانسته و گوید: این از سروده‌های عمر پسر خطاب است و این سخن با رنگی از سیاست که در سروده به چشم می‌خورد سازگارتر می‌نماید.

آنگاه زندگی نامه او را آورده و خداوند از لایه راستین کارها آگاه تر است. پایان

پاک خدایا! چه انگیزه‌ای اینان را چنین گستاخ کرده که برای بدر کردن تبار خداوند از فرزندی برانگیخته خدا- درود و آفرین خدا بر وی- این برداشت سیاستمدارانه را در کیش خدا بگنجانند؟ یکی نپرسیده که گفتار یک سراینده چه ارزشی دارد آن هم در برابر سخن خدای برتر از پندار: بگو بیائید تا بخوانیم فرزندان ما و فرزندان شما و زنان ما و زنان شما را «۱» و این گفتار- آشکارا و به روشنی- می‌نماید که دو دختر زاده پیامبر- حسن و حسین- دو پسر پاک‌ترین پیامبرانند.

و به همین گونه خدای پاک؛ دختر زادگان نوح را ذریه (زادگان) او نامیده و ذریه را جز برای فرزندان مرد نمی‌توان به کار برد- چنانچه در «القاموس» ج ۲ ص ۳۴ نیز آمده- و خدای پاک می‌گوید: و از ذریه او داود است و سلیمان- تا آنجا که گوید- و یحیی و عیسی «۲» که عیسی را از ذریه نوح شمرده با آنکه وی پسر دخترش مریم است.

رازی در تفسیر خود- ج ۲ ص ۴۸۸- می‌نویسد: این آیه- بگو بیائید ...-

نشان می‌دهد که حسن و حسین- درود بر آن دو- دو پسر پیامبرند- درود و آفرین خدا بر وی- زیرا در اینجا گفته است که پسرانش را بخواند و آنگاه حسن و حسین را خوانده پس باید- آن دو- پسر او باشند و آنچه این برداشت را استوار می‌نماید سخن خدای برتر از پندار است در سوره انعام: و از فرزندان او داود است و سلیمان- تا آنجا که گوید:- و زکریا و یحیی و عیسی، که می- دانیم پیوند عیسی با ابراهیم- درود بر او- تنها از راه مادر بود نه پدر و از این جا روشن می‌شود که پسر دختر را هم می‌توان پسر نامید- و خدا داناتر است-

(۱) سوره ۳ آیه ۶۱

(۲) سوره ۶ آیه ۸۵ و ۸۴

و قرطبی در «تفسیر» خود- ج ۴ ص ۱۰۴- می‌نویسد: از این فراز (بگو بیائید ...) باید پی برد که پسران دختر آدمی هم پسران او نامیده می‌شوند و در ج ۷ ص ۳۱ می‌نویسد: اینکه، عیسی از ذریه و فرزندان ابراهیم به شمار آمده (با این که پسر دختر وی بوده) می‌رساند که فرزندان فاطمه- خدا از وی خوشنود باد- فرزندان پیامبراند- درود و آفرین خدا بر وی و خاندانش- و همین فراز را کسانی دست افزار گردانیده‌اند که بر آنند فرزندان دختران مرد را می‌توان در جرگه فرزندان وی نامید بو حنیفه و شافعی گویند اگر کسی چیزی را بر فرزندان او و بر فرزندان فرزندانش وقف کند همه کسانی که فرزند پسر یا فرزند دختر وی باشند می‌توانند از این کار او بهره‌مند شوند- به همین گونه اگر کسی برای پس از مرگ خود سفارشی به

سود نزدیکانش کند فرزندان دختر وی را نیز در بر می‌گیرد و از دیدگاه بو حنیفه، آدمی با هر کس چنان خویشاوندی در بنیاد تبارش داشت که نتواند با وی زناشوئی کند از نزدیکان وی شمرده می‌شود- تا آن جا که گوید-:

مالک گفته: فرزندان دختر در جرگه فرزندان در نمی‌آیند که همانند این برداشت نیز در ج ۴ ص ۱۰۴ از شافعی گذشت و دست‌آویز آن دو نیز سخن خدای برتر از پندار است که: «خداوند شما را درباره فرزندان سفارش می‌کند...» که مسلمانان از پوسته بیرونی این فراز چنان دریافتند که تنها فرزندان بی‌میانجی را در بر می‌گیرد و فرزندان پسران را «۱»- تا آنجا که گوید- ابن قسار گفته: دست افزار کسانی که فرزندان دختران را نیز از نزدیکان می‌شمارند سخن پیامبر- درود بر او- است به حسن پسر علی: «این پسر من سرور است» و کسی را نمی‌شناسیم که به کار بردن نام پسر را بر پسران دختر ناشدنی بداند زیرا آنان نیز پسران پدر مادرشانند و این بنیاد با برداشت ما هماهنگ است زیرا ولد

(۱) ن- این دروغی است که بر مسلمانان بسته زیرا از آنان بسی دور است که- از یک فراز- برداشتی ناساز با پوسته بیرونی آن داشته باشند- آن هم بی‌هیچ نشانه‌ای که ما را به لایه درونی بکشاند-

ص: ۲۵۴

(پسر- زاده) از ریشه تولد (زاده شدن) آمده و خواه ناخواه پسران دختر آدمی نیز از پدر مادرشان زاده شده‌اند و زاده شدن از سوی مادر همچون زاده شدن از سوی پدر است و قرآن نیز ما را به همین راه می‌نماید که خداوند برتر از پندار می‌گوید: و از فرزندان او است داود و سلیمان- تا آن جا که گوید- از شایسته مردانند. که عیسی را نیز از فرزندان وی شمرده با اینکه پسر دختر او است.

پایان.

و ابن ابی حاتم با زنجیره خود از ابو حرب پسر اسود آورده که حجاج به دنبال یحیی پسر یعمر فرستاد و به او گفت: «به من رسانده‌اند که تو می‌پنداری حسن و حسین از فرزندان پیامبرند- درود و آفرین خدا بر وی و خاندانش- آیا این را در نامه خدا یافته‌ای؟ با این که من از آغاز تا انجام آن را خواندم و چیزی در این باره نیافتم.» گفت: «مگر در سوره انعام نمی‌خوانی که: و از فرزندان او داود است و سلیمان- تا رسید به آن جا که- و یحیی و عیسی؟» پاسخ داد.

«آری.» پرسید «مگر عیسی بی‌آن که پدری داشته باشد از فرزندان ابراهیم نیست؟»

گفت «راست گفتی.» و همین است که اگر مرد چیزی را بر فرزندانش وقف کند یا به آنان ببخشد یا سفارش کند که پس از مرگ وی سودی از آن برند، دختر زادگانش نیز از آن بهره‌مند خواهند شد. تفسیر ابن کثیر ج ۲ ص ۱۵۵

پس از آن که از یک سوی روشن شد (ذریه) زادگان آدمی بی‌چون و چرا و در همه جا (اولاد) فرزندان او بشمارند و از سوی دیگر دیدیم که دخترزادگان هم در جرگه (ذریه) زادگان در می‌آیند پس سزاوار نیست زادگان را دارای دستورهای

جدا از فرزندان بینگاریم و هیچکس را نرسد بر آن باشد که پسران دختر مرد، فرزندان بیگانگان بوده و به راستی از جرگه فرزندان خودش بیرون باشند زیرا دیدیم اینان نیز ذریه (زادگان) اویند که خداوند آنان را از اولاد (فرزندان) وی شمرده است.

گواه ما- در باز نمائی زبان قرآن و بر آن که به راستی پسران یک زن،

ص: ۲۵۵

پسران پدرش نیز هستند- سخن برانگیخته خدا است- درود و آفرین خدا بر وی و خاندانش- که: جبرائیل مرا آگاهی داد که این پسر- حسین را می گوید.

کشته می شود. و در گزارشی دیگر: البته توده من این فرزندم را خواهند کشت.

«طبقات ابن سعد» «مستدرک حاکم» ج ۳ ص ۱۷۷ «اعلام النبوة درفش های پیامبری» از ماوردی ص ۸۲ «ذخائر العقبی اندوخته های بازپسین روز» ص ۱۴۸ «الصواعق» ص ۱۱۵.

۲- و نیز سخن وی: این فرزند من در گوشه ای از سرزمین عراق کشته می شود.

«دلائل النبوة نشانه های پیامبری» از بو نعیم ج ۳ ص ۲۰۲ «ذخائر العقبی» ص ۱۴۶

۳- و سخن وی به دختر زاده اش حسن: این فرزند من سرور است.

«المستدرک» از حاکم ج ۳ ص ۱۷۵ «اعلام» از ماوردی ص ۸۳ «تفسیر ابن کثیر» ج ۳ ص ۱۵۵

۴- و سخن وی به علی: تو برادر منی و پدر فرزندانم.

«ذخائر العقبی» ص ۶۶.

۵- و سخن وی: به راستی جبرائیل مرا آگاه ساخت که البته خداوند بزرگ و گرامی هفتاد هزار کس را به خونخواهی یحیی پسر زکریا کشت و به خونخواهی فرزندت حسین نیز هفتاد هزار کس را خواهد کشت

«ذخائر العقبی» ص ۱۵۰

۶- و سخن وی: مهدی از فرزندان من است و چهره اش همچون ستاره می درخشد

«ذخائر العقبی» ص ۱۳۶

۷- و سخن وی: این دو- حسن و حسین- پسران منند، هر که دوستشان دارد مرا دوست داشته است

«مستدرک» ج ۳ ص ۱۶۶، «تاریخ ابن عساکر» ج ۴ ص ۲۰۴ «کنز العمال» ج ۶ ص ۲۲۱

۸- و سخن وی به فاطمه راست رو: پسر من را برای من بخوان.

«تاریخ ابن عساکر» ج ۴ ص ۳۱۶

ص: ۲۵۶

۹- و سخن وی به انس: پسر من را برای من بخوان

«تاریخ ابن کثیر» ج ۸ ص ۲۰۵

۱۰- و سخن وی: پسر من را بخوانید- که حسن پسر علی بیامد-

«ذخائر العقبی» ص ۱۲۲

۱۱- و سخن وی: خداوند این - حسن - فرزند من است، من دوستش می - دارم تو نیز او را دوست بدار و آنکه را دوستش دارد دوست بدار.

«تاریخ ابن عساکر» ج ۴ ص ۲۰۳

۱۲- و سخن وی به علی: پسر من را چه نام نهادی؟ که پاسخ داد من در این کار بر تو پیشی نمی گیرم، گفت من نیز بر پروردگارم پیشی نمی گیرم پس جبرائیل فرود آمد و گفت ای محمد به راستی پروردگارت تو را درود می رساند و می گوید که علی در کنار تو همچون هارون است در کنار موسی - جز این که پس از تو پیامبری نیست - پس نام پسر هارون را بر این فرزندت بگذار.

«ذخائر العقبی» ص ۱۲۰

۱۳- و سخن وی: پسر من را بیارید ببینم چه نامی بر وی نهاده اید- این را در هنگام زاده شدن حسن گفت و سپس در زاده شدن حسین و همچنین در زاده شدن محسن پسر علی «۱».

«المستدرک» ج ۳ ص ۱۸۰ «کنز العمال» ج ۷ ص ۱۰۷ و ۱۰۸- از راه دار قطنی و احمد و ابن ابی شیبۀ و ابن جریر و ابن حبان و دولابی و بیهقی و حاکم و خطیب.

۱۴- و سخن وی در هنگامی که حسن و حسین گم شده بودند: دو پسر من را بجوئید.

«کنز العمال» ج ۷ ص ۱۰۸

۱۵- و سخن وی درباره حسن و حسین: از همه گیتی، این دو پسر دو گل خوشبوی منند.

«صواعق» ص ۱۱۴ «کنز العمال» ج ۶ ص ۲۲۰ و ج ۷ ص ۱۰۹

(۱) بنگرید به پیشگفتار مترجم

ص: ۲۵۷

۱۶- و سخن وی: پسر از نزد من رفت.

این گزارش را احمد آورده است و بغوی و طبرانی و حاکم و بیهقی و سعید پسر منصور، نیز ابن عساکر در «تاریخ» خود ج ۴ ص ۳۱۷ و ابن کثیر در «تاریخ» خود ج ۸ ص ۳۶ و نیز برگردید به «کنز العمال» ج ۶ ص ۲۲۲ و ج ۷ ص ۱۰۹

۱۷- و سخن وی: دو پسر را بیارید تا همانگونه آندو را از گزندها به پناه خدا درآورم که ابراهیم دو فرزندش را در آورد.

«تاریخ ابن عساکر» ج ۴ ص ۲۰۹

۱۸- و سخن وی به انس درباره حسن: افسوس بر تو انس! فرزند و میوه دلم را رها کن!

«کنز العمال» ج ۶ ص ۲۲۲

۱۹- و سخن وی: این دو پسر - حسن و حسین - سرور جوانان بهشتی اند.

«صواعق» از ابن حجر ص ۱۱۴

۲۰- و سخن وی درباره علی: این برادر و پسر عمو و داماد من است و پدر فرزندانم.

«کنز العمال» ج ۶ ص ۱۵۴

۲۱- و سخن وی: این دو پسر را همسان با نام دو پسر هارون - شبر و شبیر - (حسن و حسین) نام نهاده‌ام.

«صواعق» ص ۱۱۵ «کنز العمال» ج ۶ ص ۲۲۲

۲۲- و سخن وی: اگر از گیتی به جز یک روز نماند خداوند آن روز را چندان دراز کند تا مردی از فرزندان مرا برانگیزد که همنام من باشد. سلمان گفت: ای برانگیخته خدا! از کدام فرزندت؟ با دست به پشت حسین زد و گفت از این فرزندم.

«ذخائر العقبی» ص ۱۳۶

۲۳- و نیز سخن دختر زاده پیامبر- حسن درود خدا بر وی- در یکی از سخنرانی- هایش: منم حسن پسر علی، منم پسر پیامبر، منم پسر نوید آورنده، منم پسر پرهیز و بیم دهنده، منم پسر آن که چراغی فروغ افکن بود و با دستور خدا مردم را به

ص: ۲۵۸

سوی او می‌خواند «۱».

«مستدرک» ج ۳ ص ۱۷۲ «ذخائر العقبی» ص ۱۳۸ و ۱۴۰ «شرح ابن ابی الحدید» ج ۴ ص ۱۱ «مجمع الزوائد گرد آمده افزونی‌ها» ج ۹ ص ۱۴۶ «اتحاف» از شبرای ص ۵

۲۴- و سخن وی به بوبکر در هنگامی که بر منبر نیای پاکش بود: از جای پدرم فرود آی! و بوبکر گفت: راست گفتی که البته این جا از آن پدر تو است، و به گزارشی دیگر: از منبر پدرم به زیر آی! و بوبکر گفت آری منبر پدر تو است نه منبر پدر من.

«الریاض النضرة» ج ۱ ص ۱۳۹ «شرح ابن ابی الحدید» ج ۲ ص ۱۷، «صواعق» ص ۱۰۸ «تاریخ الخلفاء» از سیوطی ص ۵۴ «کنز العمال» ج ۳ ص ۱۳۲

۲۵- و سخن وی برای سفارش پس از مرگش: مرا نزد پدرم- پیامبر برگزیده- به خاک سپارید.

«اتحاف» از شبرای ص ۱۱

۲۶- و سخن دخترزاده پیامبر- حسین درود بر او- به عمر: از منبر پدرم فرود آی و عمر گفت آری منبر پدر تو است نه منبر پدر من، چه کسی دستور داده این گونه سخن گوئی؟

«تاریخ ابن عساکر» ج ۴ ص ۳۲۱

۲۷- و سخن پسر عباس: این دو- حسن و حسین- دو پسر برانگیخته خدایند- درود و آفرین خدا بر وی و خاندانش-

«تاریخ ابن عساکر» ج ۴ ص ۲۱۲، ۳۲۲

۲۸- و سخن زهیر پسر قین در پاسخ حسین: ای پسر برانگیخته خدا! سخن تو را شنیدیم.

«جمهرة خطب العرب انبوه نامه های تازیان» ج ۲ ص ۴۰

۲۹- و سخن پیشوای پاک؛ دخترزاده پیامبر حسن - چنانچه در «اتحاف» شبرای ص ۴۹ آمده:- برگزیده خداوند از میان آفریدگان، پدر من است.

- و البته پس از نیای من - و خود فرزند دو برگزیده هستم

(۱) سوره ۳۳ آیه ۴۶.

ص: ۲۵۹

سیمی است که از زر ریخته شده و من سیمی زائیده دو زر هستم

۳۰- و سخن وی - چنانچه نیز در ص ۵۷ از «اتحاف» آمده:-

منم پسر آن کس که شما جایگاه او را می شناسید

و چهره حقیقت را گرد و خاکی نپوشانده. مگر برانگیخته خداوند پدر و نیای

من نیست؟

آنگاه که اختران روی پنهان کنند من ماه دو هفته هستم.

۳۱- و سخن فرزددق در ستایش پیشوای سجده کار - علی پسر حسین که درود بر آن دو باد:-

این پسر بهترین کس از همه بندگان خداست.

این است پرهیزگار برگزیده و پاکیزه و برجسته «۱»

۳۲- و سخن ابن بشر در ستایش زید پسر حسن پسر علی پسر ابیطالب -- درود بر آنان:-

چون این فرزند پیامبر برگزیده به دل تپه ای فرود آید

خشکی و بی گیاهی را از میان می برد و چوب های آن نهال های سرسبز

می گردند.

زید- در هر خزانی- بهار مردمان است و کی؟

همانگاه که تندرهای و آذرخشها بارانی به همراه نیاورند.

۳۳- و سخن ابو عاصم پسر حمزه اسلمی در ستایش حسن پسر زید پسر حسن علی پسر ابیطالب- درود بر آنان- چنانچه در «زهر الآداب» از حصری قیروانی- ج ۱ ص ۸۰- آمده:

ستایش من آهنگ حسن پسر زید دارد.

(۱) این فراز نیز از همان چکامه فرزددق است و برای روشننگری- در زمینه‌ای که امینی به بررسی پرداخته- نیکوتر:

این علی است که برانگیخته خدا پدر او است.

و با فروغ رهبری او توده‌ها راه راست را می‌یابند.

ص: ۲۶۰

و بر درستی سخنم، گورهای در صفین گواهی می‌دهند،

گورهای که از آن گاه که ابو الحسن- علی-

از آن دور شده، همیشه روزگاران با آن کین توزی می‌نماید.

گورهای که اگر پناهندگان به آن به ستوده

ترین پیامبران- احمد- به علی پناه برند، در سایه آن دو پناه خواهند یافت.

آن دو، دو پدر تواند، هر که را به زیر آوردند به سرایشی کشان

زیرا تو برازنده آنی که هر که را آنان بالا برند به فراز رسانی

۳۴- و سخن ابراهیم پسر علی پسر هرمه که چون نامبرده- حسن پسر زید- وی را اندرز داد- بر بنیاد آنچه در «زهر الآداب» ج ۱ ص ۸۱ آمده- گفت:

پسر برانگیخته خدا مرا از باده‌گساری پرهیز داد

و مرا به خوی جوانمردان آموخته گردانید.

۳۵- و سخن ابو تمام طائی: «۱»

با پسران پیامبر و بستگان او چنان رفتار ناسزائی پیش گرفتید که نادرستی و نیرنگ بازی کمترین نمونه آن است.

۳۶- و سخن دعبل خزاعی:

پس چگونه و از کجا می توان پایگاهی والا و نزدیک به آستان خدا جست؟

- آن هم پس از روزه و نمازها-؟

جز با مهر فرزندان پیامبر و بستگان او؟

و جز با کینه ورزیدن به زادگان زرقاء- مادر کیود چشم مروان-؟

۳۷- و سخن وی:

آیا اندوهگین نمی شوی که زادگان زیاد

(۱) ن- سروده های پس از این را در لابلای سرگذشت نامه سرایندگان آن در جلد های همین کتاب ما پیدا کنید.

ص: ۲۶۱

آنچه را از پیامبر ماند و باید به فرزندانش رسد برابند؟

۳۸- و سخن حمانی:

گروهی اند که چون جوانمردی نمایند پرتو سرفرازی ها

پائین و بالای چهره شان را درخشان می سازد «۱»

اگر کار به شمارش سربلندی ها کشد احمد- ستوده ترین پیامبران- را

پدر خویش می خوانند

زیرا هر شاخه‌ای به تنه درخت پیوند می‌خورد

۳۹- و سخن تنوخی:

از سوی فرزند برانگیخته خدا و فرزند کسی که پس از مرگ سفارش‌های

او را به کار بست

به دشمن تبار پیامبر که انگیزه‌های تباه‌سازی را در تار و پود کیش ما گنجانده

است «۲»

۴۰- و سخن زاهی:

فرزندان پیامبر برگزیده! شما را با شمشیر زور نابود کنند،

و آنگاه بختک‌ها مرا در خواب، آرام بگذارند که دیده برهم نهم؟ «۳»

۴۱- و سخن ناشی:

پسران احمد!- ستوده‌ترین پیامبران- دل من از اندوه شما پاره پاره شده و آنچه را من در ماتم شما می‌کشم کسی مانند آن نشنیده.

۴۲- و سخن صاحب پسر عباد:

علی والا پایگاه، همانندانی ندارد

(۱) برگردان پارسی غدیر ج ۵ ص ۱۱۵

(۲) برگردان پارسی این فراز را پس از درست کردن یک لغزش سترک به انجام رساندیم که گویا در هنگام چاپ روی داده و در خود سروده «مدغل» را به «مدخل» برگردانده بود برگردید به «الغدیر» ج ۳ ص ۳۹۷ و به برگردان پارسی آن ج ۶ ص ۲۸۷

(۳) برگردان پارسی «الغدیر» ج ۶ ص ۲۸۷

ص: ۲۶۲

- نه سوگند به خدائی که جز او هیچ خدائی نیست -

بنیاد او همان بنیاد پیامبر است که می شناسی

و دو پسر او - چون سرافرازی نمایند - دو پسر وی اند.

۴۳- و سخن وی:

آیا سر پسر پیامبر را می برند و آنگاه در میان آفریدگان

گروهی هستند که در پیش روی او جان نباخته اند؟

۴۴- و سخن وی:

سوگند به محمد و به جانشین او و دو فرزندشان

و به آن خداپرست (زین العابدین) و به باقر و صادق و کاظم

۴۵- و سخن وی:

سوگند به محمد و جانشین او و دو فرزند پاکشان

و به سرور خداپرستان

۴۶- و سخن صوری:

و از این روی پسران ستوده ترین پیامبران - احمد - و پسران علی در گوشه

و کنار جهان

به شکار رانده شده می مانند که شکارچی در پی گرفتار کردن آن است.

۴۷- و سخن مهیار دیلمی:

با کدام فرمان؛ پسران وی (پیامبر) از شما پیروی کنند؟

با این که گردن فرازی خود شما در پیروی و همراهی او است؟

۴۸- و سخن وی:

ای فرزند پیامبر! روز سقیفه بود

که راه تو را به سوی کربلا هموار ساخت.

۴۹- و سخن ابن جابر:

برای فرزندان پیک خدا نشانه‌ای نهادند.

ص: ۲۶۳

به راستی نشانه از آن کسی است که شناخته نباشد

۵۰- و سخن شبراوی:

ای پسر برانگیخته خدا! به مادرت زهرای بتول

و به نیای تو که مردم امید بر وی بسته‌اند

که تو - ای فرزند پیامبر برگزیده! -

در میان بزرگواران به خرد و روان و سر، می‌مانی.

با این همه پس چگونه می‌توان کار خلیفه را درست نمایش داد که آمده و نامه خداوند و آئین نامه پیامبرش را نادیده گرفته و سخن آن انصاری را به دیده پذیرش نگریسته که با آن نامه و آئین نامه ناساز بوده است؟ و چه دست آویزی دارد آن فقیه یا پاسدار کیش که با پشتگرمی به سخن سراینده‌ای ناشناس، برداشت یکی از انصاریان را بگیرد؟ با آن که در پیش روی خود این همه فرازهای روشنگر، از قرآن و حدیث و فرهنگ تازی می‌بیند؟

۳ برداشت خلیفه درباره کیفر دزد

از زبان صفیه دختر ابو عبید آورده‌اند که به روزگار بوبکر - خدا از وی خشنود باد - مردی دزدی کرد که یک دست و یک پا نداشت، پس بوبکر - خدا از وی خشنود باد - خواست تا پای دیگرش ببرد و دست او را واگذارد که با آن به شستشوی خود از آلودگی‌ها پردازد و او را سودمند افتد پس عمر گفت نه! سوگند به آن کس که جانم در دست او است باید دست دیگرش را ببری پس بوبکر - خدا از وی خشنود باد - بفرمود تا دست دیگرش ببریدند.

و از قاسم پسر محمد آورده‌اند که بوبکر - خدا از وی خوشنود باد - خواست تا پس از آنکه یک دست و یک پای کسی را بریده بودند پای دیگرش را ببرند و عمر - خدا از وی خوشنود باد - گفت: بر بنیاد آئین نامه - دست او را باید ببری «۱»

(۱) ن - «سنن بیهقی» ج ۸ ص ۲۷۳ و ۲۷۴

ص: ۲۶۴

از شگفتی‌ها است که خلیفه کيفر دزد را نمی‌داند با اینکه برای پاسداری از آسایش همگان و آرامش روزگار و برکندن ریشه تباهی، از چشم‌گیرترین دستورهای که باید دانست همین است و باز شگفت‌آور آنکه پیش از پیاده کردن برنامه‌ای که در ص ۲۴۷ گفتیم به وی بسته‌اند شتابزده به دادرسی پرداخته، بی آن که در نامه خداوند و آئین نامه پیامبر بنگرد و از یاران وی آگاهی بخواهد و به مشورت پردازد.

و تازه آن کسی که در این پیش آمد وی را به راه راست آورده چرا خود پس از نشستن به جای وی در آغاز کارش همین دستور را فراموش کرده و فرمانی همچون فرمان دوستش داده است؟ بنگرید به جلد ششم ص ۱۳۶ از چاپ دوم.

۴ برداشت خلیفه درباره بهره پدر بزرگ از مرده ریگ

از زبان پسر عباس و عثمان و ابو سعید و پسر زبیر آورده‌اند که بوبکر بهره پدر بزرگ را با پدر یکسان می‌دانست «۱» به این گونه که با بودن وی بهره‌ای به برادران نمی‌داد و آنان را با این انباز نمی‌ساخت چنانچه اگر کسی پدر داشته باشد از مرده ریگ وی چیزی به برادران و خواهران نباید داد.

امینی گوید: این برداشت خلیفه، از نامه خداوند و آئین نامه برانگیخته‌اش گرفته نشده و تا هنگامی که وی زنده بود هیچکس از یاران پیامبر آن را به کار نیست و پیش آمد نکرد که در روزگار وی یک پدر بزرگ مرده ریگ بخواهد تا برداشت وی استوار گردد و - و به نوشته بخاری و قرطبی «۲» - گویند

(۱) ن - «صحیح بخاری» بخش بهره پدر بزرگ از مرده ریگ (باب میراث الجد) «سنن دارمی» ج ۲ ص ۳۵۲ «احکام القرآن» از جصاص ج ۱ ص ۹۴ «سنن بیهقی» ج ۶ ص ۲۴۶ «تاریخ الخلفاء» از سیوطی ص ۶۵

(۲) ن - برگردید به «صحیح بخاری» بخش بهره پدر بزرگ از مرده ریگ و باز به «تفسیر قرطبی» ج ۵ ص ۶۸

ص: ۲۶۵

هیچ یک از یاران پیامبر تا بوبکر زنده بود با این برداشت وی ناسازگاری نمود و عمر - پسر خطاب - نخستین پدر بزرگ بود که در جهان اسلام به مرده ریگ رسید و خواست همه دارائی پسر پسرش را ببرد و چیزی به برادران او ندهد ولی زید و علی به سراغ او آمده و گفتند تو چنین کاری نمی توانی بکنی و تنها به اندازه یکی از برادران باید ببری که در این زمینه نیز در جلد ششم ص ۲۱۵ تا ۲۱۸ از چاپ دوم به گستردگی سخن رانیدیم پس نخستین کسی که در زمینه بهره پدر بزرگ، از راه خلیفه بگشت جانشین خودش بود که پس از وی سر کار آمد و عمر و علی و عثمان و عبد الله پسر عمر و زید پسر ثابت و پسر مسعود را برداشتی ناساز با خلیفه بود و می گفتند برادران با بودن پدر بزرگ نیز بهره ای از مرده ریگ می برند «۱» و این سخن را مالک و اوزاعی و ابو یوسف و محمد و شافعی و ابن ابی لیلی نیز پذیرفته اند «۲» «۳»

گروه وابسته به خلیفه بهانه ای برای او تراشیده اند که او پدر بزرگ را به جای پدر می دانسته و به سخن خدای برتر از همه چیز پشتگرم بوده که: از کیش پدرتان ابراهیم پیروی کنید «۴» و نیز آنجا که گوید: «ای پسران آدم ... «۵»»

زیرا به کار بردن واژه پدر را برای پدر بزرگ به درستی استواری بخشیده است.

ولی بر هیچکس پوشیده نیست که درستی این گونه به کار بردن نمی تواند شالوده آن باشد که پدر و پدر بزرگ را در همه دستورها یکسان بینگاریم، نمی بینی به کار بردن واژه مادر برای مادر بزرگ به راستی درست است و در شناساندن آن نیز گویند: «مادر بزرگ» ولی این نتوانسته دست آویز گردد که بهره او از

(۱) ن - برگردید به «صحیح بخاری» بخش بهره پدر بزرگ از مرده ریگ و نیز به «سنن دارمی» ج ۲ ص ۳۵۴ و «بدایة المجتهد» ج ۲ ص ۳۴۰

(۲) ن - «احکام القرآن» از جصاص ج ۱ ص ۹۴ «تفسیر قرطبی» ج ۵ ص ۶۸

(۳) ن - «تفسیر قرطبی» ج ۵ ص ۶۸

(۴) سوره ۲۲ آیه ۷۸

(۵) سوره ۷ آیه ۲۶ و ۲۷ و ۳۱ و ۳۵ و ۱۷۲ و سوره ۱۷ آیه ۷۰

ص: ۲۶۶

مرده ریگ با مادر یکسان باشد و با همه آنچه گفتیم، اگر مرده مادر بزرگ و برادرانی داشته باشد بیشتر از شش یک مرده ریگ به او نمی رسد و کسی هم در این سخن ناسازگاری ننموده با آنکه بهره مادر بر بنیاد آنچه در نامه خدا و آئین نامه های برانگیخته اش آمده یک سوم است.

و تازه نخستین یاران پیامبر نیز- هر چند به گونه‌ای سر بسته- این بهانه را نتراشیده‌اند و اگر برداشت خلیفه ارج و ارزشی داشت دست کم یکی از ایشان آن را روا می‌شمرد و آنگاه که علی همراه زید با عمر پسر خطاب ناسازگاری نموده و او را از به کار بستن این برداشت روگردان ساختند، سخنی در خرده‌گیری بر آن دو به میان می‌آمد.

بر بنیاد گزارشی که داریم از حسن آورده برای بهره پدر بزرگ آئین نامه‌ای- از پیامبر- گذشته بود ولی بوبکر؛ پدر بزرگ را به جای پدر گرفت و مردم در به کار بستن و واگذارن شیوه او به دلخواه خود بودند «۱» و این سخن، سر بسته می‌رساند که برای بهره پدر بزرگ، پیامبر آئین‌نامه‌ای روشن گذراند که خلیفه با آن ناسازگاری نمود و مردم نیز با خواست و گزینش خود با او ناسازگاری نموده و آن آئین نامه ارجمند را به کار بستند.

۵ برداشت خلیفه در فرمانروائی بخشیدن به کھتران

حلبی در «السيرة النبوية» ج ۳ ص ۳۸۶ می‌نویسد: بوبکر- خدا از وی خشنود باد- بر آن بود که کھتران می‌توانند بر کسی که از آنان برتر است فرمانروائی یابند و نزد سنیان درست همین است زیرا گاه می‌شود که کھتران برای برخاستن به آنچه شایسته کیش است توانائی بیشتری دارند و در چاره‌جوئی برای کارها و برای آنچه روزگار زیر دستان به یاری آن سازمان می‌یابد آگاه‌ترند.

(۱) ن- «سنن دارمی» ج ۲ ص ۳۵۳

ص: ۲۶۷

حلبی این را دست‌آویز کار بوبکر گردانیده است که عمر پسر خطاب و ابو عبیده جراح را برای جانشینی پیامبر بر خود پیش انداخت و گفت: به هر یک از این دو مرد که خواهید دست فرمانبری دهید.

و باقلانی در «التمهید» ص ۱۹۵ این سخن را از بوبکر می‌آرد: سرپرست شما شدم با آنکه بهتر از شما نیستم و آنگاه در پاسخی پیرامون آن می‌نویسد:

می‌تواند بود که وی باور داشته در میان توده کسی برتر از او هست ولی چون در فرمانبری از او همداستان‌تر بودند و توده با یاری او در راهی شایسته‌تر می‌افتادند، پس این را گفت تا برساند که اگر بر گماشتن برتران شدنی ننماید پیشوائی کھتران رواست و به انصار و جز آنان گفت: این دو مرد را برای شما پسندیده‌ام با یکی از آن دو دست فرمانبری دهید یا با عمر پسر خطاب یا با ابو عبیده جراح با آن که می‌دانست برتری‌های ابو عبیده کمتر از او و کمتر از عثمان و علی است ولی چون می‌دید بر او همداستان می‌شوند و آشوب با دید وی ریشه کن می‌گردد به آن گونه گفت، و این نیز سخنی است که پاسخ ندارد.

امینی گوید: ما بر آنیم که جانشینی پیامبر نیز- همچون پیامبری- فرمانروائی خدائی است هر چند دستور نهانی گرفتن از آسمان و آئین گذاری ویژه برانگیخته خداست و کار خلیفه روشنگری دستورها و رساندن آن‌ها، که آنچه را به گونه‌ای

سربسته آمده با گستردگی باز گوید، گره‌ها را بگشاید و هر واژه را در برابر پدیده‌ای از جهان که برای آن آمده بنهد، و چنانچه پیامبر به پیکار برخاست تا سخن خداوند را با چهره‌ای که فرود آمده نشان دهد او نیز کارزار کند تا لایه‌های نهفته در آن را باز بنماید «۱» و چشم اندازهایی را آشکار سازد که

(۱) ن- پیامبر- درود و آفرین خداوند بر وی و خاندانش- سرور ما فرمانروای گروندگان را با همین برنامه‌اش شناساند که فرمود: «چنانچه من به پیکار برخاستم تا قرآن را با چهره‌ای که فرود آمده نشان دهم، در میان شما کسی هست که کارزار کند تا لایه‌های نهفته در آن را بنماید.» بو بکر پرسید: ای پیک خداوند! من هستم؟! پاسخ داد نه! عمر گفت: ای پیک خداوند! من هستم؟ گفت «نه، او همان دوزنده کفش است» چرا که آن هنگام کفش خود را داده بود علی بدوزد و این گزارش را گروهی از پاسداران آئین‌نامه‌ها آورده‌اند و حاکم و ذهبی و هیثمی جداگانه نیز به درست بودن آن داوری کرده‌اند- که با گستردگی خواهد آمد.

ص: ۲۶۸

پیامبر نتوانست آوای خویش را برای یادآوری آن‌ها بردارد- خواه از این بابت که روان‌ها هنوز آمادگی پذیرش نداشت یا چون می‌باید روزگاری بگذرد تا هنگام آن فرا رسد یا انگیزه‌هایی دیگر- پس با آن مهربانی که در خداوند یافته‌ایم برگزیدن هر کدام از این دو را از بایسته‌های او می‌شماریم تا- از آن رهگذر- بندگان را به شاهراه فرمانبری از خود نزدیک کند و از پرتگاه نافرمانی‌ها به دور دارد- زیرا برای همین بوده که آنان را آفریده و خواستار پرستندگی شان شده و آنچه را نمی‌دانسته‌اند به ایشان آموخته، و آدمیان را رها نکرده تا همچون چارپایان بخورند و بهره ببرند و با آرزوها سرگرم شوند بلکه ایشان را آفریده تا وی را بشناسند و بتوانند خشنودی وی را به دست آرند و این راه را، هم با برانگیختن پیک‌ها و فرو فرستادن نامه‌ها هموار ساخته و هم با دستورهای نهانی که بیایی و پیوسته از آسمان می‌رسید. چون از یک سوی تا بازپسین هنگامی که گیتی بر سر پا است زندگی پیامبر دنباله ندارد و سرنوشت او این نیست که جاودانه پایدار بماند و از سوی دیگر هر کدام از آئین‌ها، روزگاری دراز باید بپایند- چنانچه بازپسین آئین، هیچ گاه روزگارش سر نمی‌آید- این است که چون برانگیخته‌ای می‌میرد و آئین وی یکی از دو ویژگی بالا را دارد و در میان پیروان آن، کسانی‌اند که هنوز به رسائی خویش دست نیافته‌اند و پاره‌ای از دستورهای آن که گذارده شده به مردم نرسیده و هنگام پرداختن به پاره‌ای دیگر از آن‌ها هنوز فرا نیامده و سرنوشت چنان خواسته است که پاره‌ای از آن‌ها نیز دیرتر زائیده شوند با این همه پس خردمندانه نیست که توده را به بازیچه رها کنند با آن که آن مهربانی که بر خداوند پاک بایسته است همه مردم را یکسان در بر می‌گیرد پس او- که بزرگی‌اش ارجمند است- می‌باید کسی را برانگیزد

ص: ۲۶۹

که با روشنگری خود، آئین را از رسائی برخوردار گرداند و دروغ‌های راست نمای کسانی را که از کیش خدا برگشته‌اند آشکار کرده از میان بردارد و تاریکی نادانی را با فروغ دانش خود ناچیز نماید و با تیغ و سر نیزه خود- همچون زره و سپر- زخم‌های دشمنان کیش را پاسخ‌گو باشد و با دست و زبان خویش، کژی و کاستی را به راستی و استواری کشد.

و چون خداوندگار- که خوبی‌هایش بس شکوهمند است- با بندگان خود به دیده مهربانی می‌نگرد و بر خود بایسته شناخته که رگبار نیکوکاری را بر ایشان فرو فرستد و روی آنان را جز به سوی نیکی و رستگاری ندارد، پس می‌باید برای آنان کسی را برگزیند که برخاسته و این گرانبار سنگین را بر دوش کشد و در همه وظیفه‌ها نماینده پیشرو خود که پیک خدا بود باشد، و خدا باید او را از زبان آن پیامبر برانگیخته‌اش- با سخن و دستوری آشکار- بنماید و روا نیست که راه را از راهبر تهی بگذارد و ایشان را به بازیچه رها کند، نمی‌بینی که پسر عمر- عبد الله- به پدرش گفت: مردم می‌گویند تو جانشینی برای خود بر نمی‌گزینی با اینکه اگر تو چوپان یا شترچرانی داشته باشی که او بیاید و آن چه را زیر دستش بوده رها کند می‌گوئی کوتاهی کرده و کار را به تباهی کشانده با اینکه سرپرستی برای مردم دشوارتر از سرپرستی شتر و گوسفند است، اگر خدای بزرگ و گرامی را به گونه‌ای دیدار کنی که در میان بندگان جانشینی برای خود نگذاشته باشی به او چه خواهی گفت؟ «۱»

و هم عایشه به پسر عمر گفت: پسرکم، درود مرا به عمر برسان و به او بگو پیروان محمد را بی سرپرست مگذار، برای خود جانشینی در میان ایشان برگزین و آنان را به گونه شتران افسار سر خود رها مکن که به راستی من می‌ترسم آشوبی

(۱) ن- «سنن بیهقی» ج ۴ ص ۱۴۹- از «صحیح مسلم»- «سیره عمر» از ابن جوزی ص ۱۹۰، «الریاض النضرة» ج ۲ ص ۷۴، «حلیة الاولیاء» ج ۱ ص ۴۴، «فتح الباری» ج ۱۳ ص ۱۷۵- به گزارش از مسلم-

ص: ۲۷۰

روی دهد «۱»، زیرا اگر مردم را لگام گسیخته رها کنند بیم آن می‌رود که کارشان به آشفتگی انجامد.

و هم پسر عمر- عبد الله- به پدر گفت: چه شود کسی را به جانشینی خود برگزینی. گفت چه کس را؟ گفت خرد خود را به کوشش وادار تا بدانی زیرا تو پروردگار آنان نیستی، می‌بینی که اگر در پی سرپرست زمینت بفرستی آیا دوست نداری که کسی را به جای خود بنشانند تا هنگامی که بر سرزمین باز گردد؟ گفت آری گفت: می‌بینی که اگر به دنبال چوپانت بفرستی آیا دوست نمی‌داری مردی را به جای خود بگذارد تا برگردد؟ «۲»

و این هم معاویه پسر ابو سفیان است که همین دستور خردمندانه و چون و چرا ناپذیر را در جانشینی بخشیدن به یزید دست آویز گردانیده و می‌گوید من می‌ترسم پیروان محمد را برای پس از خود همچون رمه‌ای، از میش‌های بی‌شبان رها کنم «۳».

کاش می‌دانستم این گونه روشنگری‌های خردمندانه را که همه در پذیرفتن آن همداستانند چگونه مردم درباره بزرگ‌ترین پیامبران و جانشینی او ندیده گرفتند و او را به چشم‌پوشی از آن‌ها متهم کردند؟ من نمی‌دانم.

روا نیست این کار را به انبوه توده- یا به کسانی واگذار کنند که به گره گشائی و پیوند زدن گسیخته‌ها می‌پردازند زیرا خرد راستین می‌گوید امام ویژگی‌هایی باید داشته باشد که پاره‌ای از آن‌ها از سرمایه‌های نهفته در روان و از منش‌هایی است که جز خدای آگاه بر نهانی‌ها آن را نمی‌داند «۴» همچون بر کناری از همه گناهان و پاکی جان و پاکیزگی روان که با یاری آن از هوس و

(۱) ن- «الامامة و السياسة» ج ۱ ص ۲۲

(۲) ن- «طبقات ابن سعد» ج ۳ ص ۲۴۹

(۳) ن- «تاریخ طبری» ج ۶ ص ۱۷۰

(۴) ن- در این باره در جاهای دیگر با گستردگی به سخن پرداخته و بایستگی این منش‌ها را برای امام روشن ساخته‌ایم

ص: ۲۷۱

خواهش‌های ناروا دوری گزیند- و به همین گونه دانشی که با داشتن آن در زمینه هیچ یک از دستورها به گمراهی نیفتد و تا پرسد به بسیاری از منش‌ها که استواری آن در ژرفای جان است و تنها گوشه‌هایی از آن در جهان برون آشکار می‌شود که با دشواری می‌توان با شماره کردن آنها پرده به آن پهنآوری را به روشنی نگریست و پروردگار تو است که آنچه را در سینه‌ها نهفته‌اند و آنچه را آشکار می‌کنند می‌داند (سوره ۲۸ قصص- آیه ۶۹) «۱» و خداوند بهتر می‌داند که برانگیختگی خود را به کدام کس واگذارد. «۲»

و توده‌ای که دانش او به نهانی‌ها راه ندارد نمی‌تواند کسی را که آراسته به آن منش‌ها باشد بشناسد و گزینش او در بیشتر جاها با لغزش همراه است زیرا می‌بینیم پیامبری همچون موسی- که بر پیامبر ما و خاندانش و بر او درود باد- آنگاه که از میان هزاران تن هفتاد مرد را گلچین کرد سرانجام چون به جای راز و نیاز با خدا رسید آنان «گفتند خداوند را آشکارا به ما بنما» «۳» پس چه گمان می‌برد به این که مردم کوچه و بازار ببینند و کسی را برگزینند و با آن که خود در چار دیوار ماده گرفتارند یکی را گلچین کنند؟ برگزیده ایشان هم جز یکی مانند ایشان نخواهد بود و در نیازمندی به کسی که او را در راه راست بدارد با ایشان برابر است و همه به دندانه‌های شانه می‌مانند و هیچ دور نیست کسی را برگزینند که خود به سرگردانی افتاده و به فرجام روی از کار بیچد یا بر سر این برنامه دچار آشوب گردند یا در پی کسی بدونند که گندم نمای جو فروش یا نادانی باشد که چون با فرمان‌ها رو در رو شود راه رهایی از دشواری‌ها را نیافته دست به تبهکاری‌های بزرگ بیالاید، بزهکاری‌ها کند و ندانسته به پرتگاه گناهان افتد یا بداند و پروا نداشته باشد که سخن یاوه بر زبان آرد یا با فریفتگی به داوری نشیند و این هنگام از همان جا که خواهند کارها را در راهی شایسته بیاندازند

(۱) و نیز سوره ۲۷ آیه ۷۴

(۲) سوره ۶ آیه ۱۲۴

(۳) سوره ۴ آیه ۱۵۳

ص: ۲۷۲

به تبهکاری دچار می‌شوند و ندانسته در پرتگاه می‌لغزند که نمونه این را در آن جا که مردم دست فرمانبری به معاویه و یزید و جانشینان امویشان دادند می‌توان یافت.

پس آفریدگار مهربان که این سرنوشت را بر آفریدگانش نمی‌پسندد نباید در این کار گزینشی برای کسی از مردم بگذارد چرا که آنان را نادان و ستمکار آفریده است «۱»، آیا آن که خود آفریننده است نمی‌داند؟ با آن که از نهفته‌ها و ریزه‌کاری‌ها آگاه است «۲» و پروردگار تو آنچه را خواهد می‌آفریند و بر می‌گزیند و گزینشی برای آنان در کارها نیست «۳» و هیچ مرد و زنی را نمی‌رسد که به آئین ما بگردد و چون خداوند در کاری داوری کرد و آن را گذراند در کار خویش به گزینش پردازد و آن که از فرمان خداوند و برانگیخته او سرپیچید به راستی آشکارا دچار گمراهی شده است (سوره - ۳۳ - احزاب آیه ۳۶)

بزرگ‌ترین پیامبران نیز از نخستین روز که آئین خود را به گروه‌های تازیان پیشنهاد کرد این گوشه پرده را هم به همه نشان داد، چندان که چون تیره عامر پسر صعصعه را به سوی خدا خواند و سخن او به ایشان رسید گوینده ایشان از او پرسید اگر ما بر سر این کار از تو پیروی کنیم و آنگاه خداوند تو را بر کسانی که با تو ناسازگاری می‌نمایند پیروز کرد آیا در دیده تو شایستگی آن را یافته‌ایم که پس از تو ما سرپرست کار باشیم؟ پاسخ داد به راستی کار در دست خداست و آن را هر کجا خود بخواهد می‌نهد «۴».

چگونه مردم به سادگی می‌توانند در این کار گزینشی داشته باشند با آنکه

(۱) سوره ۳۳ آیه ۷۲

(۲) سوره ۶۷ آیه ۱۴

(۳) سوره ۲۸ آیه ۶۷

(۴) ن: «سيرة ابن هشام» ج ۲ ص ۳۲ «الروض الانف» ج ۱ ص ۲۶۴ «بهجة المحافل شادمانی انجمنها» از عماد الدین عامری ج ۱ ص ۱۲۸ «السيرة الحلیبة» ج ۲ ص ۳ «سيرة زینی دحلان» ج ۱ ص ۳۰۲- که در کنار نگاشته حلبی چاپ شده- «حیة محمد» از هیکل ص ۱۵۲

ص: ۲۷۳

در پیرامون این کار، گرایش‌ها و لاف‌ها و خواسته‌ها و چشمداشت‌ها پراکنده است و تازه با دگرگونی نگرش‌ها و زد و خورد برداشت‌ها و باورها در ارزیابی سرمایه‌های روانی مردان و منش‌های برجسته، و با فراوانی دسته‌ها و گروه‌ها و تیره‌ها و توده‌هایی که با بدخوئی ناسازگاری می‌نمایند و آن هم با کشمکش‌هایی که میان آدم زادگان بیچاره- از نخستین روز پیدایش- پخش و پراکنده بوده و ریشه آن را در زمینه‌های وابسته به چند دستگی‌ها و گروه گروه و تیره تیره شدن‌ها باید جست.

این گزینش از همان آغاز همراه بوده است با نگاه‌های پر از خشم، زخم و سیلی زدن به یکدیگر و بگو مگو و فریاد و دشمنی؛ تا گریبان جامه‌ها چاک خورد و نوش جای خود را به نیش داد و با این گزینش چه بسیار آبروها بر زمین ریخت، و آنچه را پاک می‌انگاریم به خواری افتاد، آئین‌های درست روی به تباهی نهاد و آن چه به روشنی از آن کسی بود از میان رفت، آنچه باید گیتی را به راهی شایسته اندازد تباه شد، شالوده سازش درهم فرو ریخت و راه آشتی بسته گردید، خون‌هایی پاک با خاک زمین بیامیخت و پیکر اسلام راستین از هم گسیخت تا کسانی که شایستگی نداشتند چشم آزمندی به فرمانروائی دوختند، چه آن بازاری جامه فروش یا آن میانجی سوداگران که بند و بست‌های بازار او را سرگرم ساخته، یا فروشنده‌ای که عموزادگان خود را بر گردن مردم می‌نشاند یا گور کنی که پهنا و درازای خود را از هم باز نمی‌شناسد، یا آزاد شده‌ای ستمگر یا باده گساری مست یا آزمندی بی‌پروا و آشوب انگیز از همان کسان که بندگان خدا را بردگان خویش و دارائی خدا را بخششی برای خود گرفته و نامه خدا و کیش خدا را دست آویز تباهی و نیرنگ بازی شمردند.

ص: ۲۷۴

جانشین پیامبر برترین آفریدگان است

بر شالوده آنچه با گستردگی روشن کردیم جانشین پیامبر بایستی در میان همه پیروانش برترین آفریدگان باشد زیرا اگر در روزگار او کسی در برتری همانند او بود یا از وی افزونی یافت ناگزیر با برگماشتن او بی‌هیچ انگیزه کسی را برتر از دیگری انگاشته یا آن را که فروتر است برتر پنداشته‌ایم.

و تازه اگر یک امام چیزی از آن ویژگی‌ها را کم داشته باشد، پیش می‌آید که خود وی نیازمند همان زمینه‌ای بشود که دانش وی راه به آن ندارد یا بینش او از دریافتن آن در می‌ماند یا نیروی او از کشیدن آن ناتوان است و آن گاه بزرگترین رستاخیز و گرفتاری‌ها را باید نگریست که یا یکسره به دستورهای سر خود پناه می‌برند و به نگرش‌های تهی از روشنگری روی می‌کنند یا سخن کسانی را می‌پذیرند که آنان را در راه راست استوار می‌دارند، که اگر گونه نخست باشد کارها به سستی و

سرگردانی و روگردانی می‌انجامد و به گونه دوم نیز پایگاهشان از چشم مردم می‌افتد در امام باید نمونه پیامبر را جست که همیشه از او فرمان برند- و ما هیچ برانگیخته‌ای نفرستادیم مگر آنکه با دستور خداوند فرمان او را ببرند «۱»- که فرمانبری از امام را در کنار فرمانبری از خدا و برانگیخته‌اش نهاده، همانجا که- خدای برتر از پندار- گفته: خدا را فرمان برید و برانگیخته را فرمان برید و کسانی را از میان شما که سرپرست کار هستند «۲» و این برای آن است

(۱) سوره ۴ آیه ۶۴

(۲) سوره ۴ آیه ۵۹

ص: ۲۷۵

که بتواند آئین‌های خداوندی را در مرزهای خود بر پای دارد، و بیهودگی‌ها را از میان بزداید و چه بسا نادانی او چنان زمینه را تهی و باز بگذارد که مردم در درستی کیشی که آنان را به خود می‌خواند دو دل شوند زیرا می‌بینند سرپرستی که دیگران را به پیروی از آن آواز می‌دهد نمی‌تواند از آن پاسداری کند و چون و چراهائی را که روی به آن دارد بزداید.

پس بر بنیاد آنچه گذشت باید همه منش‌های برتر را به رساترین گونه‌ای در خود گرد آرد و بر همگان از توده برتری یابد: «بگو آیا برابرند آنان که می‌دانند و آنان که نمی‌دانند «۱» بگو آیا کور با بینا برابر است و آیا تاریکی با روشنائی یکسان است «۲» و آیا کسی که مردم را به سوی راستی راه می‌نماید برای پیشوائی سزاوارتر است یا آنکه تا او را راه نمایند راه نمی‌یابد؟ شما را چه شده و چگونه داوری می‌کنید. «۳»

(۱) سوره ۳۹ آیه ۹

(۲) سوره ۱۳ آیه ۱۶ و سوره ۳۵ آیه ۱۹ و سوره ۶ آیه ۵۰ و سوره ۴۰ آیه ۵۸

(۳) سوره ۱۰ آیه ۳۵

ص: ۲۷۶

جانشینی پیامبر از دیدگاه دیگران

جانشینی پیامبر نزد توده سنیان.

آری جانشینی‌ای که این گروه می‌گویند، همه آن چه را یاد کردیم نمی‌خواهد زیرا به پندار ایشان جانشین پیامبر هر کسی است که بر مردم چیرگی یافته دست دزد را ببرد و آدمکش را به کیفر برساند و مرزها را پاسداری کند و آسایش همگان را

نگاهدارد- و برنامه‌هایی از این دست- و اگر هم تبهکاری پیشه کرد نمی‌توان او را بر کنار ساخت چنانچه برای رفتار زشتی هم که آشکار انجام دهد نباید خرده‌ای بر او گرفت، نادانی او را کژی و کاستی نشاید شمرد و لغزش‌هایش سزاوار کیفر نیست، نیازی به یافتن هیچ یک از منش‌های بزرگوارانه در او نداریم، در همه جا باید به او خوشنودی داد و هیچ سرزنشی نباید کرد.

گفتار باقلانی

: باقلانی در «تمهید ص ۱۸۱» می‌نویسد: یک بخش هم در منش‌های امامی که باید با او پیمان بست. اگر کسی بگوید: ما را آگاه کنید تا بدانیم امامی که نزد شما باید با او پیمان بست چه منش‌هایی دارد؟ می‌گوئیم: از ویژگی‌های او یکی آن است که بنیاد او باید از تیره قریش بوده و نیز به چنان پایگاهی از دانش برسد که بتواند در جرگه کسانی جای بگیرد که شایسته برای داوری در میان مسلمانانند و بایستی هم در کار جنگاوری و سازمان دهی سپاهیان و نبردها بینا باشد، هم در پاسداری مرزها و پشتیبانی از گروه مسلمانان و نگهداری توده و کینه جستن از بیدادگران و دادن داد ستم‌دیدگان و رسیدگی به مصالح مردم.

ص: ۲۷۷

و باید از کسانی باشد که در روان گردانیدن کیفرها نرمی و سستی بر او چیره نشود و از گردن زدن و تازیانه کوفتن بی‌تاب نگردهد.

و باید در زمینه دانش و دیگر زمینه‌هایی که با نگرش به آن‌ها میان دو تن برتری می‌گذاریم از برجسته‌ترین توده به شمار آید مگر پیش انداختن آن که برتر است، با مانعی برخورد کند که آن هنگام بر گماشتن کهنتران روا خواهد بود و هرگز هم نیازی نیست که دامنش از همه گناهان پاک بوده نهانی‌ها را بداند یا در سوارکاری و دلیری از همه برتر باشد یا تنها از میان هاشمیان- و نه دیگر تیره‌های قریش- برخیزد.

در ص ۱۸۵ می‌نویسد: اگر گویند: آیا مردم به دانش امام و روشنگری گوشه‌ای از آن- که تنها ویژه او باشد- نیازی دارند؟ و نیز به اینکه او بیاید و آنچه را دانش ایشان در نمی‌یابد آشکار سازد؟ پاسخ می‌دهیم نه، زیرا او و آنان در آگاهی از آئین و در برابر فرمان آن یکسانند، اگر بپرسند پس امام را برای چه می‌گمارید؟ می‌گوئیم برای همان چه پیشتر یاد کردیم از:

سازمان دادن سپاهیان، پاسداری مرزها، باز داشتن بیدادگران، دادن داد ستم‌دیدگان، روان گردانیدن کیفرها، بخش کردن درآمدها میان مسلمانان و وا داشتن آنان به دیدار از خانه خدا و به جنگ با دشمنان. این است خواست ما از بر گماشتن و روی کار آوردن او. و اگر یکی از گام‌های این راه را درست نرفت یا شیوه‌ها را از جای بگردانید، توده پشت سر وی هستند تا او را به شاهراه کشند و به آنچه بایسته او است وادار سازند.

در ص ۱۸۶ می‌نویسد: توده کسانی که خدا را با ویژگی‌هایی همچون آدمیان می‌شناسند و به حدیث‌ها پشت‌گرمند گویند امام از سمت خود بر کنار نمی‌شود هر چند تبهکاری و ستمگری کند- چه دارائی‌های مردم را با زور بریاید یا آسیبی به پیکر

ایشان برساند یا جان بیگناهان را بستاند و آنچه را از این و آن است تباه ساخته کیفرها را روان نگرداند. که به هیچ روی نباید بر او شورید

ص: ۲۷۸

بلکه شایسته است او را اندرز گویند و بیم دهند و اگر دستوری ناساز با فرمان خداوند داد به جا نیاورند. این برداشت را بر شالوده سخنانی بسیار و پی در پی استوار داشته‌اند که از پیامبر - درود و آفرین خدا بر وی - و از یاران او رسیده که باید از امامان فرمانبرداری کرد هر چند بیدادگری نمایند و دارائی‌ها را بر بایند و ویژه خود شناسند که به راستی پیامبر - درود بر وی - فرمود: بشنوید و فرمان برید هر چند در برابر برده‌ای دست و گوش بریده باشید - یا در برابر بنده‌ای حبشی - و پشت سر هر نیکوکار و تبهکار نماز بگزارید و گزارش کرده‌اند که گفت: فرمانبردار ایشان باش هر چند دارائی‌ات را بخورند و بر پشتت بکوبند، تا هنگامی که نماز را بر پا می‌دارند از آنان فرمان برید و به همین گونه گزارش‌های بسیاری در این زمینه رسیده که همه را در نگارش خود «اکفار المتأولین» یاد کرده‌ایم و گزارش‌های ناساز با آن را نیز همراه با نمایاندن لایه درونی آن‌ها به گونه‌ای آورده‌ایم که هر کس در آن بنگرد - با خواست خدا - از هر پاسخی بی‌نیاز خواهد بود.

در ص ۱۸۶ نیز می‌نویسد: اگر کسی با به دست آوردن برتری‌هایی چند به پایگاهی والاتر از امام دست یابد انگیزه نمی‌شود که امام را بر کنار کنیم هر چند که اگر در آغاز که خواهیم پیمان فرمانروائی او را بپذیریم کسی برتر از او باشد بایستی کهتران را وا گذاریم ولی با افزونی برتری‌ها که پس از آن در دیگری پدید آید پیش آمدی در کیش ما روی نمی‌دهد و خود به خود انگیزه بر کنار ساختنش نمی‌گردد و این مانند آن سخن است که از یاران هم آئین خویش آوردیم: اگر پس از آنکه پیمان فرمانروائی امام را پذیرفتیم تبهکار گردید این رویداد انگیزه برکناری‌اش نیست هر چند که اگر در هنگام پیمان بستن به آن گونه بود پیمان به درستی بسته نمی‌شد و باید به سراغ کسی دیگر رفت.

امینی گوید: و این هم نمونه‌ای از آن گزارش‌های بسیار که باقلانی سر بسته انگشت بر آن‌ها نهاده و همه می‌رساند که باید فرمانبردار امامان بود هر چند

ص: ۲۷۹

بیدادگر باشند و همه دارائی‌ها را ویژه خود گردانیده دیگران را بهره ندهند و نیز این که اگر امام تبهکار شد برکنار نمی‌شود.

۱- از زبان حذیفه پسر یمان آورده‌اند که: برانگیخته خدا را پرسیدم ما در دامن بدی‌ها می‌زیستیم تا خداوند، نیکوئی را فرو فرستاد و اکنون ما در پناه آنیم، آیا پس از این نیکو باز هم بدی در کار هست؟ پاسخ داد آری پرسیدم آیا پس از آن بدی نیکوئی در کار است؟ گفت آری گفتم آیا پس از آن نیکوئی بدی در کار است؟ گفت آری گفتم چگونه می‌شود؟ گفت پس از من امامانی خواهند آمد که با راهبری من راه نمی‌یابند و بر شیوه من کار نمی‌کنند و به زودی مردانی در میان ایشان می‌ایستند که دل‌های آنان دل‌های اهریمنان است در پیکر آدمیان. گفتم ای برانگیخته خدا! اگر آن روزگار را دیدم چه کنم؟ پاسخ داد:

فرمانروا را فرمان می‌بری و سخن وی را آویزه گوش می‌گردانی و اگر دارائیات را گرفت و پیکرت را در هم کوبید باز هم بشنو و فرمان ببر.

«صحیح مسلم» ج ۲ ص ۱۱۹ و «سنن بیهقی» ج ۸ ص ۱۵۷

۲- عوف پسر مالک اشجعی آورده است که از برانگیخته خدا- درود و آفرین خدا بر وی- شنیدم می‌گفت: بهترین پیشوایان آنانند که دوستشان دارید و دوستان دارند، بر آنان درود می‌فرستید و بر شما درود می‌فرستند و بدترین امامان شما آنانند که دشمنشان می‌دارید و دشمنان می‌دارند و شما را نفرین می‌کنند و آنان را نفرین می‌کنید گفت: گفتیم ای برانگیخته خدا! اگر چنین روزی پیش آید کین توزانه از آنان جدا نشویم؟ پاسخ داد تا آنگاه که نماز را در میان شما بر پای می‌دارند نه. زنهار هر کس فرمانروائی سرپرست وی گردید و دید که او فرمان خدا را زیر پا می‌نهد باید از انجام آن چه ناساز با فرمان خداست ناخرسند باشد ولی دست خود را از میان فرمانبرداران جدا نسازد.

«صحیح مسلم» ج ۲ ص ۱۲۲ «سنن بیهقی» ج ۸ ص ۱۵۹

۳- سلمه پسر یزید جعفی از پیامبر- درود و آفرین خدا بر وی- پرسید:

ص: ۲۸۰

ای برانگیخته خدا! اگر فرمانروایانی بر سر ما برخاستند که از ما بخواهند آنچه در برابر ایشان به گردن ما است انجام دهیم و آنچه در برابر ما به گردن ایشان است به جا نیارند، در آن هنگام می‌فرمائی چه کنیم؟ برانگیخته خدا- درود و آفرین خدا بر وی- روی از او بگردانید، و چون دوباره پرسید، پاسخ داد:

سخن شنو و فرمانبردار باشید که آنچه شما را دستور به انجام آن داده‌اند برگردن شما است و آنچه ایشان را دستور به انجام آن داده‌اند بر گردن ایشان.

«صحیح مسلم» ج ۲ ص ۱۱۹ «سنن بیهقی» ج ۸ ص ۱۵۸

۴- از مقدم: به راستی برانگیخته خدا- درود و آفرین خدا بر وی- گفت:

فرمانروایان خود را هر چه باشند فرمان ببرید پس اگر فرمان آنان به شما با سخن من به شما هماهنگ بود هم ایشان از آن راه به پاداش می‌رسند و هم شما با فرمانبرداری پاداش می‌یابید و اگر شما را دستور به کاری دادند که شما را به آن دستور نداده بودم گناهش به گردن خودشان است و دامن شما نمی‌آلاید زیرا هنگامی که خدای را دیدار کنید گوئید پروردگار ما! ستمی نیست؟ پس می‌گوئید ستمی نیست پس می‌گوئید پروردگار ما! برانگیختگانی به سوی ما گسیل داشتی و ما به دستور

تو از ایشان فرمان بردیم و جانشینانی برای ایشان در میان ما برگزیدی «۱» و ما هم به دستور تو از آنان فرمان بردیم و فرمانروایانی را فرمانروای ما گردانیدی و ما فرمانبردار ایشان بودیم پیامبر گفت: خدا می‌گوید: راست گفتید گناه آن بر ایشان است و دامن شما پاک.

«سنن بیهقی» ج ۸ ص ۱۵۹

۵- از سوید پسر عفله آورده‌اند که گفت: عمر پسر خطاب- خدا از وی خشنود باد- به من گفت: ای ابو امیه! شاید تو پس از من بمانی پس امام را فرمان

(۱) ن: این دروغی است که بر خدا بسته‌اند، خداوند هرگز آن خلیفه‌ها و فرمانروایان را به فرمانروائی و به جانشینی پیامبر در میان توده بر نگزیده بود، و آنان تنها برگزیده گروه خودشان بودند و اگر راه شایسته رفتند یا بیدادگری نمودند سپاسگزاری یا سرزنش بر همان گروه‌ها است.

ص: ۲۸۱

بر هر چند برده‌ای حبشی باشد، اگر تو را بزند شکیبائی کن و اگر ترا کاری فرماید شکیبائی کن و اگر بهره تو را ببرد شکیبائی کن و اگر بر تو ستم ورزد شکیبائی کن و اگر تو را دستور به کاری داد که انجام آن از وابستگی تو به کیش خود می‌کاهد بگو می‌شنوم و فرمان می‌برم و خونم را می‌دهم- و نه کیش خود را- «۱»

با دست آویز همین سخنان بوده که توده می‌گویند اگر امام تبهکاری نماید بر کنار نمی‌شود، نووی در روشنگری خود بر نگاشته مسلم که در کنار «ارشاد الساری رهنمای راهروان» ج ۸ ص ۳۶ چاپ شده در زیر حدیث‌هایی که از «صحیح مسلم» یاد کردیم می‌نویسد: از این گزارش چنین باید دریافت: با کسانی که سرپرستی کارها را بر گردن دارند در سرپرستی شان به کشمکش نپردازید و بر آنان خرده نگیرید مگر چنان کار بسیار زشتی را از آنان ببینید که می‌دانید به راستی با شالوده‌های اسلام ناسازگار است پس اگر چنین دیدید کارشان را ناپسند بشمارید و سخن درست را هر کجا بودید بر زبان آرید، ولی اینکه بر آنان بشورید و پیکار کنید- به برداشت همه مسلمانان- نارواست هر چند تبهکار و بیدادگر باشند و در این زمینه که سخن راندیم حدیث‌ها یکی از پشت دیگری توان آورد و سنیان همداستانند که سلطان با تبهکاری بر کنار نمی‌شود- تا آن جا که می‌نویسد- اگر جانشین پیامبر به ناگهان دست به تباهی آلاید برخی گویند باید او را بر کنار کرد مگر پای آشوب و جنگ در میان آید و توده‌های سنی از فقه‌دانان و حدیث خوانان و عقیدت‌شناسان گویند نباید او را کنار زد هر چند تبهکاری و بیدادگری نماید و هر چه را از آن مردم است تباه گرداند که با این شیوه نیز بر کنار نمی‌شود و نباید بر او شورید بلکه باید وی را اندرز و بیم دهند.

امینی گوید: پس عایشه و طلحه و زبیر و پیروان ایشان که پیمان شکستند و از کیش راستین به در شدند با چه دست‌آویزی بر سرور ما فرمانروای گروندگان

ص: ۲۸۲

شوریدند؟ گرفتیم که او - دروهای خدا بر وی - کشندگان عثمان را پناه داده و آئین‌های کیفری را به انجام نرسانده بود - که از این سخن به خدا پناه می‌بریم - ولی آنان چرا این حدیث‌هایی را به کار نیستند که - در دیده توده بیچاره - آئین‌نامه‌هایی روشن و نمایاننده کیش خدا است؟ من نمی‌دانم.

گفتار تفتازانی

تفتازانی در «شرح المقاصد روشنگری خواسته‌ها» ج ۲ ص ۷۱ می‌نویسد:

نیازی نیست به این که امام از میان هاشمیان برخیزد یا دامن وی از همه گناهان پیراسته بوده از زیر دستانش برتر باشد.

و در ص ۲۷۲ می‌نویسد: اگر امام بمیرد و کسی که ویژگی‌های امامت را دارد بر سر کار بیاید روا است هر چند پیشتر او را به جانشینی نگمارده و مردم نیز دست فرمانبری به وی نداده باشند و او با زور بر مردم چیره شود که باز هم باید او را جانشین پیامبر بشناسند که با روشن‌ترین برداشت‌ها اگر هم تبهکار یا نادان بود باز دستور همین است مگر این که هر جا فرمانی ناروا داد انجام نمی‌دهیم ولی در جایی که دستور امام با داوری آئین ناسازگار نبود بایستی فرمان او را پذیرفت چه دادگر باشد چه ستم پیشه.

گفتار قاضی ایجی «۱»

در «مواقف ایستگاه‌ها» می‌نویسد: توده بر آنند که شایستگان به امامت برای برخاستن به کارهای کیش ما - در زمینه شالوده‌های آن و هم در آنچه وابسته به شاخه‌های آن است - باید اندیشه خود را به کار کشند و آنچه را بر ایشان بایسته است دریابند، خود دارای برداشت باشند تا به کارهای کشور پردازند، دلاور باشند تا با نیروی خود از مرزها پاسداری کنند و برخی گفته‌اند نیازی به این ویژگی‌ها نیست زیرا یافت نمی‌شود پس بایسته شمردن آن‌ها بیهوده

ص: ۲۸۳

و چنان است که کسی را به کاری که نمی‌تواند انجام دهد وا دارند و این برنامه، تباهی‌هایی پدید می‌آورد که با بر گماشتن کسی که دارای آن ویژگی‌ها نباشد می‌توان آن را چاره کرد.

آری باید دادگر باشد تا ستم نکند، با خرد باشد تا دست آزدن او به کارها ناشایسته نماید، بالغ باشد زیرا خرد کودکان از رسائی برخوردار نیست، مرد باشد زیرا بهره زنان از کیش و خرد کاستی دارد، آزاد باشد تا پرداختن به کارهای خداوندش او را باز ندارد و در دیده مردم خوار ننماید تا از فرمان او سر بیچند.

پس در اینکه باید ویژگی‌های بالا را داشته باشد کسی ناسازگاری ننموده است.

و این جا ویژگی‌هایی هم هست که نیازمندی به آن جای گفتگو دارد یکی این که از تیره قریش باشد دوم آنکه از خاندان هاشم باشد- و این را شیعه می‌گویند- سوم این که پاسخ هر پرسشی را در زمینه کیش ما بداند- و این را دوازده امامی‌ها می‌گویند. چهارم آنکه بر دست او کاری آشکار شود که دیگران از انجام آن درمانده و درستی دعوی وی در امامت و دور بودن از همه گناهان دانسته گردد- که این را هم تندروان می‌گویند،- و برای آن که روشن شود سخن در نیازمندی به این سه ویژگی بیهوده است، ایشان را به ابوبکر راه می‌نمائیم که جانشین پیامبر بود ولی نیازی به هیچ یک از آن سه نداشت «۱».

پنجم آن که هیچ گناهی از او سر نزده باشد و این را اسماعیلیان و دوازده امامیان گفته‌اند و برای آن که روشن شود برداشتشان بیهوده است، می‌نویسیم:

همه گویند ابوبکر نیازی به آن نداشته که در همه زندگی گناهی از وی سر نزده باشد «۲»

(۱) ن- این گونه روشنگری، زن بچه مرده را به خنده می‌اندازد زیرا آنچه را باید روشن سازد روشن شده پنداشته و همانچه را باید برایش دلیل بیارد به جای دلیل جا زده است!

(۲) ن- بخوان و بخند یا به همان سخن پیشترش برگردان!

ص: ۲۸۴

گفتار ابو التناء «۱»

در «مطالع الانظار رخ نماگاه برداشت‌ها» ص ۴۷۰ می‌نویسد: ۹ منش است که امامان نیازمند آند: یکی این که در زمینه‌های وابسته به شالوده‌های کیش ما- و شاخه‌های آن- اندیشه را به تلاش و داشته و آن چه را شایسته است خود دریابند. دیگر آن که خود دارای برداشت‌هایی باشند که برای کارها چاره بجویند و رویدادها را به گردش در آرند خواه آن چه را به جنگ و آشتی بستگی دارد یا به دیگر کارهای سیاسی. سوم این که دلاور و پر دل باشند که از برخاستن به پیکار نهراسند و از برپا داشتن آئین‌های کفیری در نمانند و بی‌باکانه نیز مردم را به کام نابودی نیفکنند. گروهی نیز در این که امام باید سه منش بالا را داشته باشد آسان گیری نموده و گویند اگر هم خودش آراسته به آن‌ها نبود کسی دیگر را که با آن ویژگی‌ها است به نمایندگی خود بر می‌گزیند.

چهارم اینکه امام دادگر باشد زیرا جان و دارائی وزن مردم زیر دست او است و اگر ستمکار بود از دست درازی او آسوده دل نمی‌توانیم زیست. تا پایان

پنجم خرد، ششم بلوغ، هفتم مرد بودن، هشتم آزاد بودن، نهم از تیره قریش بودن.

و برخلاف آنچه اسماعیلیان و دوازده امامیان گفته‌اند، نیازی به آن نیست که هرگز گرد گناه نگردیده باشد و برای روشنگری در این باره نیز امامت ابوبکر را شالوده پاسخ خود می‌گردانیم که همه توده برآند نیازی به بر کنار بودن از همه گناهان نداشته «۲» و البته نمی‌گوییم که او خود از هر لغزشی دوری نمی‌گزیده است.

پیمان امامت چگونه بسته می‌شود

قاضی عضد ایجی در «مواقف» می‌نویسد: خواست سوم درباره این که پیمان

(۱) ن - شمس الدین پسر محمود سپاهانی در گذشته به سال ۷۴۹

(۲) ن - شگفتا! چه روشنگری استواری!

ص: ۲۸۵

امامت با چه چیز استوار می‌شود، استواری آن یا بر بنیاد دستور و سخن آشکاری است که از پیامبر یا از امام پیشین برسد که در این برداشت همه همداستانند و نیز اگر کسانی از مردم که کارشان گره گشائی و پیوند زدن گسیخته‌ها است دست فرمانبری به کسی دهند پذیرفتنی می‌نماید هر چند شیعه سر ناسازگاری دارند و ما را می‌رسد که در برابر ایشان امامت بوبکر - خدا از وی خشنود باد - را شالوده روشنگری سازیم که با همین گونه دست فرمانبری دادن استواری یافته است. «۱»

و هم نوشته: چون آشکار شد که با گزینش و دست فرمانبری دادن می‌توان امام را بر گماشت پس بدان که این دو کار نیازمند آن نیست که همه «۲» همداستان گردند. زیرا نه خرد و نه دستورهای آئین ما چنین چیزی را بایسته نمی‌شمارد بلکه یک یا دو تن از کسانی که کارشان گره گشائی و پیوند زدن گسیخته‌ها است برای این برنامه بسنده‌اند زیرا می‌دانیم یاران پیامبر - با آن سر سختی که در کیش خود داشتند - همین اندازه را بسنده می‌شمردند چنانچه پیمان فرمانروائی بوبکر را عمر بست و پیمان فرمانروائی عثمان را عبد الرحمن پسر عوف و نیازی به این ندیدند که همگانی که در مدینه‌اند انجمن کنند - چه رسد به اینکه همه مسلمانان همداستان گردند و کسی هم این را بر ایشان ناپسند نیانگاشت «۳» و تا کنون نیز همیشه دفتر روزگار به همین گونه ورق خورده است.

برخی از یاران همکیش ما گفته‌اند: این پیمان باید در برابر گواه راستگو بسته شود تا کسانی نتوانند با این لاف و پندار ناسازگاری نمایند که پیش از آن که شما آشکارا با یکی پیمان امامت بندید ما پنهانی با یکی پیمان بسته بودیم البته این هم زمینه‌ای است که باید اندیشه را در آن به تلاش و داشت تا به کجا برسد.

(۱) ن - به این کارگاه بافندگی بنگر که چگونه بافته‌هایی که بیرون می‌دهد همانند است!

(۲) ن - سید شریف جرجانی گفته: چون می‌گوئیم همه؛ همه کسانی را در پیش چشم داریم که کارشان گره‌گشائی و پیوند زدن گسیخته‌ها است.

(۳) گویا ایجی سرش را زیر برف کرده و آن همه کشمکش‌های یاران پیامبر و دیگران در این زمینه را ندیده است.

ص: ۲۸۶

اگر چنان پیش آمد که با پیش از یک تن دست فرمانبری دادند جستجو می‌کنند که کدام یک جلوتر بوده و همان را روا می‌شناسند و اگر دیگری در نپذیرفتن پافشاری کند از گردنکشان است و روا نیست در دو گوشه از زمین که خیلی از هم دور نیافتاده‌اند با دو امام پیمان بندند ولی اگر سر زمین پهناوری باشد که یک تن نتواند گردش کارهای آن را به گردن گیرد آنگاه باید اندیشه را به کار انداخت تا ببینیم می‌شود دو امام داشته باشیم یا نه.

آن چه در «مواقف» بود پایان یافت و روشنگران آن - سید شریف جرجانی، ملا حسن چلبی، شیخ مسعود شیروانی - نیز همین سخنان را بر زبان خامه آورده‌اند بنگرید به نگاشته‌های روشنگرانه‌شان در پیرامون «مواقف» ج ۳ ص ۲۶۵ تا ۲۶۷.

گفتار ماوردی:

ماوردی در «الاحکام السلطانیة فرمان‌های شاهی» ص ۴ می‌نویسد:

دانشمندان در این که با همداستانی چند تن می‌توان پیمان امامت را استوار ساخت راه‌هایی جدا از هم رفته‌اند گروهی گفته‌اند: استواری آن تنها در هنگامی است که توده کسانی که در هر شهر به کار گره‌گشائی و پیوند زدن گسیخته‌ها می‌پردازند انجمن کنند تا آن که را بر می‌گزینند همگان به او خشنودی دهند و در فرمانبری از امامت او همداستان باشند. در پاسخ به این برداشت نادرست ما جانشینی بوبکر - خدا از وی خشنود باد - را پیش می‌کشیم که پیرامونیان دست فرمانبرداری به او داده و او را برگزیدند و هیچ هم چشم به راه ننشستند تا آنان که نیستند سر برسند «۱».

گروهی دیگر گفته‌اند: کمترین شماره‌ای که برای بستن پیمان امامت نیازمند آنانیم پنج تن‌اند که بر استوار ساختن آن گرد آیند یا یکی‌شان با خشنودی چار تن دیگر این کار را به انجام برساند، زیر بنیاد این نگرش دو چیز

ص: ۲۸۷

است یکی آن که دست فرمانبری گرفتن به سود بوبکر - خدا از وی خشنود باد - با یاری پنج تن بایسته شناخته شد که گرد او انجمن کردند و سپس نیز مردم به دنبال آنان راه افتادند: عمر پسر خطاب، بو عبیده پسر جراح، اسید پسر حضیر، بشیر پسر سعد، سالم برده بو حدیفه - که خدا از آنان خشنود باد - دیگر آن که عمر - خدا از وی خشنود باد - شورائی از شش تن بنیاد نهاد تا یکی شان - با خشنودی ۵ تن دیگر - به جانشینی او نشیند (این برداشت از بیشتر فقه دانان و عقیدت شناسان بصری است)

دیگران از دانشوران کوفه گویند: این پیمان با دست سه تن بسته می شود که یکی شان با خرسندی دو تن دیگر به سرپرستی رسد و همچون دادرس باشد در کنار دو گواه چنانکه پیمان زناشویی با یاری سرپرست دختر و دو گواه انجام می گیرد.

گروهی دیگر گفته اند: این پیمان با دست یک تن هم بسته می شود زیرا عباس به علی - خدا از آن دو خشنود باد - گفت: «دستت را دراز کن که دست فرمانبرداری به تو دهم و مردم بگویند عموی برانگیخته خدا دست فرمانبری به پسر عموی او داد تا دیگر دو تن هم بر سر این کار، راهی جدا از تو در پیش نگیرند.» و هم از این روی که پیمان بستن گونه ای داوری است و داوری یک تن پذیرفته و رواست. پایان.

گفتار جویی

جویی - پیشوای مکه و مدینه - که در سال ۴۷۸ در گذشته در «الارشاد راهبری» ص ۴۲۴ می نویسد: یک بخش هم در گزینش جانشین پیامبر و چگونگی آن و در یادآوری آنچه در بستن پیمان امامت نیازمند آنیم.

بدانید که در بستن پیمان امامت نیازی به همداستانی مردم نیست و اگر چه توده انجمن نکنند پیمان امامت بسته می شود، نشانه اش این که چون پیمان

ص: ۲۸۸

امامت به سود بوبکر بسته شد، وی بشتافت تا فرمان های مسلمانان را بگذراند و درنگ هم نکرد تا گزارش ها پراکنده شود و به کسانی از یاران پیامبر - که در دوردست ها بسر می بردند - برسد و هیچ کس هم این کار را بر او ناپسند نشمرد و نگفت که اکنون باید درنگ کنی، پس چون - در بستن پیمان امامت - نیازی به همداستانی نداشتیم شماره ای ویژه و اندازه ای یاد شده از کسان را نیز بایسته آن نمی انگاریم و داوری درست آن است که پیمان امامت با دست یک تن از کسانی که به کار گره گشائی و پیوند زدن گسیخته ها بر می خیزند بسته می شود.

دیگر آن که: برخی از یاران همکیش ما گفته‌اند «بستن پیمان باید در برابر گواهان باشد زیرا اگر نیازی به این شیوه نبینیم تواند بود که کسی از لاف زنان بیاید و بگوید پیش از آن که شما این پیمان راستین و روشن و آشکار را ببندید ما پیمانی در نهان بسته بودیم و پایگاه امامت کمتر از زناشوئی نیست، که پیمان آن را آشکارا باید بست» البته این نگرش را هم صد در صد نمی‌توان باور داشت زیرا گواهی از خرد ندارد و زیر بنیاد استواری هم در گزارش‌های رسیده از پیامبر و یارانش بر آن نمی‌توان یافت، پس در جرگه دیگر پرسش‌هایی جای می‌گیرد که برای پاسخ به آن باید اندیشه را به تلاش واداشت تا چگونه داوری کند. پایان

ابن عربی - پیشوای مالکیان - در نگاشته‌ای که برای روشنگری «صحیح ترمذی» به خامه آورده می‌گوید: ج ۱۳ ص ۲۲۹ برای آنکه به سود امام پیمان بندیم و دست فرمانبرداری بگیریم نیازی به آن نیست که همه مردم باشند بلکه دو یا یک تن برای این کار بسنده‌اند - و البته با ناسازگاری‌هایی که برخی در این زمینه نموده‌اند و روشن است.

گفتار قرطبی

قرطبی در «تفسیر» خود - ج ۱ ص ۲۳۰ می‌نویسد: اگر یک تن از کسانی که به کار گره‌گشائی و پیوند زدن گسیخته‌ها می‌پردازند پیمان امامت را ببندد،

ص: ۲۸۹

کار استوار می‌گردد دیگران نیز باید از او پیروی کنند و این با برداشت برخی از مردم نمی‌سازد که گویند «پیمان امامت تنها هنگامی بسته می‌شود که گروهی از کسانی که به کار گره‌گشائی و پیوند زدن گسیخته‌ها می‌پردازند دست به هم دهند»، برای استوار ساختن برداشت خود کار عمر - خدا از وی خشنود باد - را شالوده پاسخ می‌آوریم که یک تنه برای بوبکر پیمان بست و دست فرمانبری به او داد و کسی از یاران پیامبر هم این کار را ناپسند نیانگاشت «۱» و تازه این هم پیمانی است و باید همچون دیگر پیمان‌ها برای بستن آن نیاز به شماره ویژه‌ای از مردم نباشد، پیشوای ما ابوالمعالی گفته: کسی که تنها با دست دادن یک تن نیز پیمان امامت به سود وی بسته شود کارش استواری یافته و روا نیست که از کار بر کنار گردد - مگر در کار آئین به نوگرایی ناروا پردازد و دگرگونی پدید آرد - گفت: و در این برداشت همه همداستانند.

پایان

امینی گوید: بر بنیاد این سخنان پس چه بگوئیم درباره عبد الله - پسر عمر - و اسامه پسر زید و سعد پسر ابو وقاص و ابو موسی اشعری و ابو مسعود انصاری و حسان پسر ثابت و مغیره پسر شعبه و محمد پسر مسلمة و برخی دیگر از کسانی که از سوی عثمان کارگزار صدقات و سمت‌هایی به جز آن بودند و با آنکه توده مسلمانان دست فرمانبری به سرور ما فرمانروای گروندگان دادند آنان روی از او بگردانیدند. چگونه دامن آنان را پاک نمائیم و چه بهانه‌ای به سود آنان بیاوریم که از همراهی با او در جنگ‌هایش خودداری کردند و میان یاران پیامبر به این گونه شناخته گردیده و چون از دست فرمانبری دادن به علی سرباز زده و گوشه‌ای

(۱) ن- گویا همه هاشمیان و توده انصار- به جز دو مرد- و نیز زبیر و عمار و سلمان و مقداد و ابوذر و بسیاری دیگر از مهاجران که از دست فرمانبری دادن به بوبکر سرپیچیدند و کار او را ناروا شمردند- که در جای خود با گستردگی آمده- در نزد قرطبی هیچ کدام از یاران پیامبر نبودند و گر نه بر تفسیر نگار شایسته نیست دروغ بگویند آن هم در جایی که می‌داند تاریخ درست پرده از روی دروغش بر می‌دارد.

ص: ۲۹۰

گرفتند گوشه‌گیران (معتزله) نامیده شدند «۱».

برداشت خلیفه دوم از جانشینی پیامبر و سخنان او در این زمینه

از زبان عبد الرحمن پسر ابزی آورده‌اند که گفت: عمر گفت تا هنگامی که کسی از جنگاوران نبردگاه بدر زنده باشد این کار در میان آنان می‌چرخد و سپس تا آنگاه که کسی از جنگاوران نبردگاه احد بر جای باشد در میان آنان و به همین گونه در میان ... و در میان ... و برای هیچ کدام از آزادشدگان «۲» و فرزندان و برای کسانی که پس از گشوده شدن مکه اسلام آورده‌اند بهره‌ای از این کار نیست «طبقات ابن سعد» ج ۳ ص ۲۴۸ و در سخنی از او که ابن حجر در «اصابه» یاد کرده- ج ۲ ص ۳۰۵- این کار در خور آزادشدگان و فرزندان آزادشدگان «۳» نیست.

و گفت: اگر یکی از این دو مرد را می‌یافتم این کار را به او باز گذارده و پشتگرم می‌شدم: سالم برده بو حذیفه و بو عبیده جراح و اگر سالم بود بر گزیدن جانشین را به شوری باز نمی‌گذاشتم. «۴»

و چون او را زخم زدند گفت: اگر آن مرد را که پیش سرش کم مو است- علی را می‌گوید- سرپرست خویش گردانند، آنان را به راه راست کشد، پس پسر عمر به او گفت چه انگیزه‌ای تو را از این باز می‌دارد که خود، علی را نامزد پیشوائی بشناسانی؟ گفت خوش ندارم که هم در زندگی بار این برنامه را بر دوش کشم و هم پس از مرگ.

(۱) ن- «مستدرک» از حاکم- ج ۳ ص ۱۱۵- «تاریخ طبری» ج ۵ ص ۱۵۵ «الکامل» از ابن اثیر ج ۳ ص ۸۰ «تاریخ ابو الفدا» ج ۱ ص ۱۱۵ و ۱۷۱

(۲) برگردید به زیرنویس ص ۲۲۴

(۳) برگردید به زیرنویس ص ۲۲۴

(۴) ن- «طبقات ابن سعد» ج ۳ ص ۲۴۸، «التمهید» از باقلانی ص ۲۰۴، «الاستیعاب» از ابو عمر ج ۲ ص ۵۶۱ «طرح التریب دور افکندن سرزنش و تبهکاری» ج ۱ ص ۴۹ «اسد الغابة» ج ۲ ص ۲۴۶

«الانساب نزادها» از بلاذری ج ۵ ص ۱۶ «استیعاب» از بو عمر ج ۲ ص ۴۱۹

و هم گفت که اگر عثمان را سرپرست کارگردانم البته دودمان ابو معیط (امویان) را بر گردن مردم سوار می‌کند و به خدا سوگند که اگر چنین کنم چنان کند و اگر چنان کند به سوی او رهسپار شوند تا سر از تنش جدا کنند. گفتند علی چه؟ گفت مردی گوشه گیر و ترسو است «۱» گفتند طلحه؟ گفت او مردی خود پسند است و خویش را بزرگ می‌شمارد گفتند زبیر چه؟ گفت این جا نیست گفتند سعد گفت او در پی اسب و کمان است گفتند عبد الرحمن پسر عوف گفت او خیلی تنگ چشم است و این کار تنها بر کسی می‌برازد که بی ریخت و پاش فراوان ببخشاید و بی آنکه بر دیگران سخت بگیرد از ریخت و پاش خودداری کند.

این گزارش را قاضی بو یوسف انصاری که به سال ۱۸۲ در گذشته در نگاشته خود «الآثار بر جای مانده‌ها» از زبان استادش بو حنیفه - پیشوای حنفیان - آورده است.

این گفته‌ها و آن چه به دنبال آن بیاید زنجیره‌ای از گرفتاری‌های تن فرسا است که با برداشت‌های درست و منطقی نمی‌سازد ولی ما بزرگوارانه از سر آن می‌گذریم «۲».

(۱) ن - گویا خلیفه، فراموش کرده که سرور ما فرمانروای گروندگان چه پیشینه‌هایی در جنگ و پیکارها داشته و چگونه اراده آهنین خویش و دلاوری‌های آشکار و دیگر خوی‌هایی را نشان داده که رسائی منش او را می‌نمایاند. عمر خود را به نادانی می‌زند و گرنه می‌داند که آن چه علی را پس از در گذشت پیک خداوند - درود و آفرین خدا بر وی و خاندانش - از کارزار با ایشان بازداشت هراس وی از این بود که با رویدادن آشوب، مردم از راه بر گردند نه از ترس گرد و خاک و دلاوری عمر که او - درود خدا بر وی - بسی نیکو از چون و چند آن آگاه بود آری زمینه تهی آدمی را بر آن می‌دارد که چنین بگوید!

(۲) سوره ۲۵ آیه ۷۲

از زبان پسر عباس آورده‌اند که عمر گفت: نمی‌دانم با پیروان محمد چه کنم؟

و این پیش از آن بود که وی را زخم بزنند - گفتم اندوه چه را می‌خوری با این که کسی را می‌یابی که در میان آنان جانشین خویش گردانی؟ گفت آیا دوستان - علی - را می‌گوئی؟ گفتم آری او شایستگی دارد هم برای خویشاوندی‌اش با پیک خداوند - درود و آفرین خدا بر وی - و هم از این روی که داماد وی است و چه پیشینه‌ها دارد و چه آزمایش‌های تن فرسا پس داده عمر گفت: خوی مزه‌پرانی و بیهوده پردازی‌اش را نمی‌پسندم گفتم با طلحه چگونه‌ای؟ گفت: گردن کش و خودخواه

است گفتم عبد الرحمن پسر عوف؟ گفت مردی شایسته است و با ناتوانی هائی، گفتم پس سعد گفت او پنجه شیر دارد و در پی کارزار است و اگر کار دهکده‌ای بر دوش او بار شود در می‌ماند گفتم پس زبیر گفت بسیار آزمند و تنگ چشم است، در هنگام خشنودی خوی گروندگان به کیش ما را دارد و به گاه خشمناکی به بدکیشان می‌ماند و تنها کسی شایستگی این کار را دارد که نیرومند باشد ولی درشتی نکند، نرم باشد ولی ناتوانی ننماید، بخشنده باشد ولی از ریخت و پاش بیهوده پرهیزد، گفتم با عثمان چگونه‌ای؟ گفت اگر او به سر پرستی رسد خاندان ابو معیط (امویان) را بر گردن مردم می‌نشانند و اگر چنین کند او را خواهند کشت.

این گزارش را بلاذری در «الانساب» ج ۵ ص ۱۶ آورده و در گزارشی همانند آن که در ص ۱۷ یاد کرده می‌نویسد که از عمر درباره طلحه پرسیدند پاسخ داد بینی‌اش در آسمان است و نشیمنگاهش در آب!

نگاهی به جانشینی پیامبر از دیدگاه این گروه

امینی گوید: این است آن چه این گروه از جانشینی پیامبر اسلام و امامت همگان دریافته و بر دیگران می‌خوانند؛ که چنانچه می‌بینی نزد ایشان هیچ نیست مگر فرمانروائی بر همگان برای سازمان دادن سپاهیان و جلوگیری از رخنه دشمن در مرزها و باز داشتن بیدادگر و دادن داد ستمدیده و بر پاداشتن آئین‌های

ص: ۲۹۳

کیفری و بخش کردن درآمدها میان مسلمانان و واداشتن آنان به دیدار از خانه خدا و به پیکار با دشمن و این‌ها نیز نیازمند آن نیست که بیش از زیر دستانش دانشی در او آشکار باشد بلکه او و توده در آگاهی به آئین‌ها برابرند و همان اندازه دانش برای او بسنده است که برای یک دادرس - که اینک دادرسان در برابر تواند و از سرمایه دانش ایشان نیک آگاهی و می‌توانی باریک بینانه از نزدیک در آن بنگری - و اگر هم امام تبهکاری و بیدادگری نماید و به ستم و پلیدی گراید بر کنار نمی‌شود و توده باید در همه هنگام فرمان وی را ببرند چه نیکو کار باشد چه تبهکار و هیچکس را نرسد که با او ناسازگاری پیشه کند و در روی او به شورش برخاسته بر سر کارش با او به کشمکش پردازد.

بر بنیاد همین باورها کسانی که - بر آئین گزینش - به جای پیامبر می‌نشستند در داوری و در دستورهایشان از فرمان آئین نامه پیامبر و نامه خدا دوری می‌گزیدند و هیچ کس هم نبود تا جلوگیری کند و هرگز کسی یافت نشد که فرمان به کار شایسته دهد و از کردار ناپسند باز دارد، زیرا از آن چه دست سیاست بافته و پوزه بند مردم گردانیده بود می‌ترسیدند، همچون حدیث عرفجه که زنجیره میانجی‌های آن تهی از کاستی و افتادگی هم نیست: به زودی رویدادهائی چنین و چنان پیش می‌آید، پس هر کس خواست کار توده را که همداستانند به پراکندگی کشد با شمشیر بزیندش - هر که خواهد باشد - «۱»

و حدیث عبد الله - که زنجیره‌اش با همان ویژگی است - پس از من روزگاری ناخوش و پیش آمدهائی خواهد بود که ناپسند می‌دارید گفتند ای پیک خدا! اگر کسی از ما در آن هنگام زنده باشد می‌فرمائی چه کند؟ گفت آنچه را بر گردن شما بایسته است انجام دهید و از خدا بخواهید که آنچه سود شما در آن است خود برساند.

(۱) ن- «صحیح مسلم» ج ۲ ص ۱۲۱، «سنن ابو داود» ج ۲ ص ۲۸۳

ص: ۲۹۴

و بر همین بنیاد بود که معاویه پسر ابو سفیان توانست در کوفه بنشیند و دست فرمانبری بگیرد و مردم در بیزاری جستن از علی پسر ابو طالب دست فرمانبری به او دهند «البیان و التبیین» ج ۲ ص ۸۵

و بر این بنیاد بود که عبد الله پسر عمر، دست فرمانروائی دادن به یزید باده گسار را می پذیرفت، نافع گفت چون مردم مدینه یزید پسر معاویه را از کار بر کنار شناختند، پسر عمر خانواده و خویشان و دوستان خود را- و به گزارش سلیمان خانواده و خویشان و فرزندان را- گرد آورد و گفت من از پیک خداوند- درود و آفرین خدا بر وی- شنیدم می گفت: در روز رستاخیز برای هر پیمان شکن درفشی برافراشته می دارند. و زهرانی می افزاید که وی گفت: ما بر پیمان خدا و پیک او دست فرمانبری به این مرد داده ایم و من هیچ پیمان شکنی را بزرگ تر از این نمی شمارم که بر پیمان خدا و پیک او دست فرمانبری به مردی دهی و سپس با او در پیکار شوی و هر کس از شما را بباهم که او را از کار بر کنار شناخته و دست فرمانبری به دیگری دهد میان من و او داوری خواهد رفت.

و در گزارشی نیز آمده که عبد الله پسر عمر چون دید مردم مدینه با عبد الله پسر زبیر- خدا از آن دو خشنود باد- رو به شورش می شتابند و یزید پسر معاویه را از کار بر کنار شناخته اند خانواده خویش را گرد آورد و گفت: ما بر پیمان خدا و پیک او دست فرمانبری به این مرد داده ایم و من از برانگیخته خدا- درود و آفرین خدا بر وی- شنیدم می گفت: البته در روز رستاخیز برای پیمان شکن درفشی برافراشته می دارند و گویند: این است آن چه فلان کس پشت سر نهاده- و به راستی- پس از روی گرداندن از یگانه پرستی- از بالاترین نمونه های پیمان شکنی این است که مردی با کسی بر پیمان خدا و پیک او دست فرمانبری دهد سپس پیمان را بشکند. هیچ یک از شما یزید را از فرمانروائی بر کنار نشناسد و هیچ یک از شما در این کار پا نهد و گرنه میان من و او شمشیر بر پا خواهد شد. «۱»

(۱) ن: «صحیح بخاری» ج ۱ ص ۱۶۶ «سنن بیهقی» ج ۸ ص ۱۵۹ و «مسند احمد» ج ۲ ص ۹۶

ص: ۲۹۵

و بر همین بنیاد از زبان حمید پسر عبد الرحمن آورده اند که گفت هنگامی که پسر معاویه- یزید- جانشین او شناخته شد بریسیر انصاری- از یاران پیامبر- درآمد و او گفت: آنان می گویند یزید بهترین پیروان محمد- درود و آفرین خدا بر وی- نیست من نیز همین را می گویم ولی اگر خداوند کار پیروان محمد- درود و آفرین خدا بر وی- را به همداستانی کشد

بهرتر از آن است که به پراکندگی بیانجامد پیامبر - درود و آفرین خدا بر وی - گفت در میان توده جز نیکوئی نخواهی یافت
«۱».

و بر این بنیاد بود که عایشه به سخن پرداخت که اسود پسر یزید گفت: عایشه را گفتم آیا به شگفت نمی آئی که مردی از آزاد شدگان «۲» بر سر جانشینی محمد با یاران او به کشمکش برخیزد؟ گفت چه جای شگفتی است؟ این نیروی شاهی از خداوند است که نیکوکار و تباهی پیشه را از آن بهره‌مند می‌نماید و فرعون چهارصد سال بر مردم مصر پادشاهی کرد «۳»

و بر این بنیاد است که سخن مروان پسر حکم انگیزه‌یابی می‌شود، گفت «هیچ کس نبود که بیش از علی، از عثمان پشتیبانی کند» گفتندش پس چرا بر سر منبرها او را دشنام می‌دهید؟ پاسخ داد چون کار ما جز با این برنامه استوار نمی‌گردد. «۴»

و بر همین بنیاد است که کشته شدن عبد الرحمن پسر خالد؛ به دست معاویه - در هنگامی که خواست از مردم دست فرمانبری برای یزید بگیرد - روا می‌نماید. که در میان شامیان به سخنرانی پرداخت و گفت ای مردم شام! من سالخورده شده‌ام و مرگم نزدیک است و چنان خواستم که با مردی پیمان فرمانبری بندید تا کار شما را سامان بخشد من نیز تنها مردی از شما هستم و نه بیشتر، پس برداشت‌هاتان

(۱) ن: «استیعاب» ج ۲ ص ۶۳۵ «اسد الغابة» ج ۵ ص ۱۲۶

(۲) برگردید به زیرنویس ص ۲۲۴

(۳) ن: بر بنیاد آنچه در «الدر المنثور» ج ۶ ص ۱۹ - آمده این گزارش را ابن ابی حاتم گزارش کرده است.

(۴) ن: «الصواعق المحرقة صاعقه‌های سوزاننده» ص ۳۳

ص: ۲۹۶

را بنگرید چیست، آنان فراهم آمدند و گفتند ما به عبد الرحمن پسر خالد خرسندی «۱» می‌دهیم این سخن بر معاویه گران آمد ولی آن را در دل بنهفت و سپس چون عبد الرحمن بیمار شد پزشکی یهودی را که نزد خود داشت و توانست به سراغ او رود بفرمود تا نوشابه‌ای به خورد او دهد و بکشدش، او برفت و چنان کرد تا شکمش بدرید و بمرد و سپس برادرش مهاجر با برده خود پنهانی به دمشق آمد و در راه آن جهود بنشستند تا چون شبانه از نزد معاویه بیرون شد بر او تاختن برد و گروهی که با وی بودند بگریختند و مهاجر او را بکشت.

این داستان را ابو عمر در «استیعاب» ص ۴۰۸ از جلد دوم یاد کرده و آنگاه می‌نگارد: این سرگذشت او در میان زندگی نامه نویسان و دانشمندان گزارش‌ها و بر جا مانده‌ها آوازه‌ای بلند دارد که فشرده آن را آوردیم، عمر پسر شبه در «اخبار المدینه» و دیگران آن را یاد کرده‌اند پایان.

ابن اثیر نیز در «اسد الغابه» ج ۳ ص ۲۸۹ آن را نگاشته است.

و بر همین بنیاد، دست آویز شمر پسر ذو الجوشن - کشنده پیشوای ما دختر زاده پیامبر - رسا می‌گردد که ابو اسحاق گزارش کرده و گفته: شمر پسر ذو الجوشن با ما نماز می‌گزارد و سپس میگفت: خداوند! به راستی تو ارجمند هستی و ارجمندی را دوست می‌داری و می‌دانی که من براستی ارجمندم پس مرا بیمارز گفتم چگونه خداوند تو را می‌آمرزد با اینکه در کشتن فرزند برانگیخته خدا - درود و آفرین خدا بر وی - همکاری داشتی؟ گفت وای بر تو! پس چه کنیم؟ این فرمانروایان ما، دستور کاری را به ما دادند و ما هم سر نیچیدیم و اگر با ایشان ناسازگاری می‌نمودیم از این الاغ‌های تیره بخت نیز بدتر بودیم. «۲»

(۱) ن: یکی از سوارکاران قریش و یاران پیامبر است که روش و خوئی نیکو داشته - با بزرگواری‌ها و برتری‌ها - مگر آن که از علی و هاشمیان روی گردان بوده «اسد الغابه» ج ۳ ص ۲۸۹

(۲) ن: «تاریخ ابن عساکر» ج ۶ ص ۳۳۸ «میزان الاعتدال» از ذهبی ج ۱ ص ۴۴۹

ص: ۲۹۷

و در سخنی دیگر از او: بار خدایا مرا بیمارز که البته من بزرگواری و از فرومایگان زائیده نشده‌ام. گفتندش تو بداندیش و بدبرداشت هستی شتابزده دست به کشتن دخترزاده برانگیخته خدا - درود و آفرین خدا بر وی - می‌آلای و آنگاه خدا را به این گونه می‌خوانی؟ گفت دور شو از من! که اگر ما چنان بودیم که تو و یارانت می‌خواهید به راستی از الاغ‌های دره‌ها بدتر بودیم.

و بر این بنیاد بود که بر بوبکر طائی و همراهانش رفت آن چه رفت، سلیمان پسر ربوه گفت من با ده تن از بزرگان - که بوبکر پسر احمد پسر سعید طائی از ایشان بود - در مسجد جامع دمشق گرد آمدیم و برتری‌های علی پسر ابو طالب - خدا از وی خشنود باد - را برخواندیم، ناگهان نزدیک به صد کس بر سر ما ریختند و کشان کشان با کتک ما را به نزد فرماندار بردند ابوبکر طائی به ایشان گفت: ای سروران! گوش به سخن ما فرا دهید! ما امروز برتری‌های علی را برخواندیم و فردا برتری‌های فرمانروای گروندگان معاویه - خدا از وی خشنود باد - را می‌خوانیم و اینک سروده‌هایی چند آماده دارم، می‌خواهید بشنوید؟ گفتند بخوان، او بی آن که در مغزش زمینه چینی کند گفت:

«دوستی علی، همه‌اش با کتک خوردن همراه است

دل از هراس آن می‌لرزد

شیوه من مهرورزی با پیشوای راهنما

- یزید- است و کیشم دشمنی با خاندان پیامبر

و هر کس جز این بگوید مردی است

که نه مغز دارد و نه خرد

مردم چنانند که هر که با خواسته‌هاشان هماهنگ باشد

تندرست می‌ماند و گرنه داوری درباره او با یغمای هستی‌اش همراه خواهد بود»

گفتند: پس ما را رها کردند

«تمام المتن رسائی زمینه‌ها» از صفدی ص ۱۸۸

ص: ۲۹۸

و بر همین بنیاد آبروی تبار خداوندی را ریختند و آنچه را دودمان راهنمای پیامبر، پاک می‌انگاشتند تباه کردند، خون‌های پاکان و نیکانی را که از خاندان پاک پیامبر پیروی می‌کردند با خاک آمیختند و برنامه دشنام گوئی بر فراز منبرها را در همه جا پخش و پراکنده گردانیدند آنهم به سرور این خاندان و جان پاک‌ترین پیامبران که زبان خداوند؛ پاکی او را آشکار نموده است. و امویانی که لاف جانشینی پیامبر می‌زدند آن را در همه گوشه و کنارها از جهان اسلام شیوه‌ای شایسته پیروی گرفتند تا آن جا که معاویه، سعد پسر ابو وقاص را نکوهش کرد که چرا از دشنام دادن به پدر دو فرزند زاده پیامبر و سرور ما فرمانروای گروندگان خودداری می‌کند «۱» و تا آن جا که عبد الله پسر ولید پسر عثمان پسر عفان توانست شامگاه عرفه - نهم ماه ذیحجه - و هنگامی که هشام پسر عبد الملک بر سر منبر بود در برابر او بایستد و بگوید: ای فرمانروای گروندگان! این همان روزی است که جانشینان پیامبر، نفرین کردن به ابو تراب - علی - را در آن نیکو می‌شمردند «۲».

و سعید پسر عبد الله نیز توانست به هشام پسر عبد الملک بگوید ای فرمانروای گروندگان! به راستی خاندان تو در چنین جایگاه‌های شایسته‌ای همیشه ابو تراب را نفرین می‌فرستاده‌اند تو نیز بر او نفرین فرست «۳».

و بر این بنیادی که از جانشینی پیامبر در می‌یابیم برداشت خلیفه نخست و پیروان او ستمگرانه نیست و دل را نمی‌سوزاند که می‌گویند: گزینش کهتران و برتری دادن ایشان بر کسانی که برترند، درست است و آن را که پس تر راه می‌پیماید می‌توان بر پیش افتادگان پیشوا گردانید و البته با دست آویزهائی ساختگی و پندارهائی درهم بافته و انگیزه تراشی‌هایی بی‌پا و سیاست روز! زیرا کاری است که پرداختن به آن نه به نشانه‌ای از پاکی روان نیاز دارد و نه به منش‌های برتر و نه

(۲) ن: «رسائل الجاحظ» ص ۹۲ «انساب» از بلاذری ج ۵ ص ۱۱۶

(۳) ن: «تاریخ ابن کثیر» ج ۹ ص ۴۳۲

ص: ۲۹۹

به خوی‌های بزرگوارانه و نه به سرمایه‌های ارجمند جان و نه به نشانه‌ها و بینش‌ها و نه به پایگاه‌هایی والا و برداشتن گام‌هایی بس بلند در راه خدا، و کاری است که سرپرست آن هر چه به جا آرد بازخواست ندارد، اگر هم دستورهای کیش را به دور افکند و آئین‌های کیفری را به کار نبست باز بر کنار نمی‌شود و تا هنگامی که میان توده خود نماز را بر پای بدارد از او جدائی نمی‌گزینند و با وی ستیزه نمی‌کنند - که گسترده این سخنان را شنیدی - پس چه باز می‌دارد ما را که بگوئیم چنین کاری که ویژگی‌هایش آن است گرانبار سنگینش را بر دوش کسانی همچون آن گور کن - بو عبیده جراح - بنهیم؟ و او را با جامه جانشینی پیامبر بیارائیم؟ و چه انگیزه‌ای از خلیفه نخست جلوگیری می‌کند که چنین کسی - یا یار همراهش - را در آغاز کار بر خود پیش بیاندازد؟ و چرا نباید کسانی را برگزینیم که تنها می‌توانند آنچه را که اندکی پیشتر نوشتیم به انجام رسانند؟ همانچه امام را برای بر پا داشتن آن می‌گمارند هر چند آنچه را بر گردن او است با یاری میانجیان و جلوداران خود و کسانی که به کار او می‌پردازند به جا آرد. و شاید هم کسی که سرسختی و درشتی و تندخویی و بی‌پروائی و هماننده‌های این منش‌ها را داشته باشد چه بسا اگر سیاست روز بخواهد شایسته‌تر از دیگران برای کار به شما رود!

در پیش انداختن کهنتر بر برتر، بیشتر کسان از خلیفه پیروی کرده‌اند. قاضی در مواقف می‌نویسد: بیشتر کسان بر آنند که امامت کهنتر با بودن برتر رواست زیرا شاید برای امامت شایسته‌تر از برتر باشد چون آنچه در سرپرستی هر کاری نیازمند آنیم یکی شناخت انگیزه‌هایی است که شایستگی و تباهی کار را در بردارد و دیگری داشتن نیرو برای برخاستن به آنچه بایسته کار می‌نماید. و چه بسا کسی که دانش و کردار او کمتر است آشنائی بیشتری با راهبری دارد و بایستگی‌های آن دروی استوارتر باشد، گروهی نیز دو راه گشوده و گفته‌اند بر گماشتن برتر - اگر آشوبی در بر ندارد - بایسته است و گر نه و شریف جرجانی گفته نمونه‌اش در جائی است که سپاهیان؛ تن به فرمانبری از کهنتر بدهند و نه مهتر. «شرح مواقف» ج ۳ ص ۲۷۹

ص: ۳۰۰

امینی گوید: خواست ما از برتر، تنها آن کس است که همه خوی‌هایی را برای رسا گردانیدن منش خویش در خود گرد آرد که فراهم آمدن آن‌ها در آدمی شدنی است - نه تنها برتری در یک خوی را - بر این بنیاد کسی را که بگیریم دانشمندتر باشد در کارهای سیاسی نیز بینائی بیشتری دارد و انگیزه‌هایی که آن‌ها را تباه یا شایسته می‌نماید بهتر می‌شناسد و در گرداندن آنچه شایسته همگان است پایدارتر و هر جا پای پیکار در میان آید دلاورتر و در دادرسی‌ها استادتر و در به کار بستن دستور خدا از همه سرسخت‌تر و به ناتوانان توده از همه مهربان‌تر و بر انبوه نیازمندی که پیرو کیش‌اند از همه بخشنده‌تر است و ماننده‌های این بایستگی‌ها و چگونگی‌ها همه را دارد پس جائی برای آن سخن نمی‌ماند که پنداشته‌اند گاهی کهنتر توانا تر و بینا تر و استوارترند الخ و خداوندگار پاک بایستی روزگار را از انسانی - با آن ویژگی‌ها که شمردیم -

تهی نگذارد زیرا ما روشن کردیم که بر انگيختن او یکی از نمونه‌های مهربانی است که بر خداوند پاک بایسته است و او همتای قرآن بزرگوار است و از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا در کنار حوض کوثر بر پیامبر در آیند.

این هم که سپاهیان و جز آن از وی فرمان نبرند همانند جایی است که دارنده پایگاه برانگيختگی را فرمان نمی‌بردند که با این انگیزه نمی‌توان کسی را که خداوند برای برخاستن به بالاترین سرپرستی‌ها برگماشته بر کنار کرد بلکه دیگر توده باید شورش آنان را به همان گونه فرو نشانند که شورش یاغیان و از کیش باز گشتگان یا کسانی را که از ایشان می‌پنداشتند، و باید تیر دیوها را به سوی او پرتاب کنند چنانکه به سوی سرکرده خزر جیان - سعد پسر عباد - پرتاب کردند!

برداشت خلیفه در پیش افکندن کهتران، گریز ناپذیر بود چون آن را تنها از این روی پیش کشید که جانشینی پیامبر را برای خودش درست بنماید و بر کسی پیش بیافتد که خداوندگار پاک در نامه ارجمند خود وی را پاک شمرده و جان پاک‌ترین پیامبران دانسته، فرمانبری از وی را فرمانبری از او و سرپرستی وی را سرپرستی او خوانده با دست وی کیش خود را از رسائی برخوردار گردانیده و

ص: ۳۰۱

نیکی خویش را بر بندگان به بالاترین جا رسانده «۱»، پیامبرش را فرموده تا همه را از فرمانروائی وی آگاهی دهد، و نگهداری او از گزند مردم را نیز بر خویش بایسته شناخته «۲»، بازگوگر دستورهای نهانی آسمان آوا برداشته تا سرپرستی وی و سزاوارتر بودنش بر گروندگان را - از خودشان - نیز بنماید و در انجمنی سهمناک میان صد هزار تن یا فزونتر بگوید: «۳» هان ای مردم! براستی خداوند، خداوندگار من است و من سرپرست گروندگان، و من به ایشان سزاوارترم از خودشان هر که من سرپرست اویم پس علی سرپرست او است «۴»، بار خدایا! دوست بدار آن که او را دوست دارد و دشمن دار آن که او را دشمن دارد.

پدر دو دخترزاده پیامبر، نه برتری‌هایش بر هیچ کس پوشیده بود نه منش‌ها و سرمایه‌های روانی و پاکی بنیادش، نه پاکیزگی سرشت و پاکدامنی زادگاه و بزرگی جایگاهش، نه دیری پیشگامی‌اش در دور اندیشی و اراده و پیشاهنگی در مسلمانی، و نه جانفشانی‌اش برای خدا و برتری‌اش در دانش و در همه برتری‌ها.

آری! از همان نخستین روز، کار گزینش بر بنیاد برداشت خلیفه به پایان آمد و کهتر از برتر پیش افتاد و ابوبکر را با پیمان دو تن که جز عمر پسر خطاب و یک گور کن - بو عبیده پسر جراح - کسی نبود به فرمانروائی شناختند، و این کار را که می‌بایست آشکارا و در برابر همه به انجام رسانند نهانی به پایان بردند و میان آن مردان - که بنیاد گزاران گزینش آزادانه بودند - کار را سازمان دادند و در آن روز نیز کسی از آنان پیروی نکرد مگر اسید پسر حضیر و بشر

(۲) برگردان پارسی «غدیر» ج ۲ ص ۸۸ تا ص ۱۱۴

(۳) برگردان پارسی «غدیر» ج ۲ ص ۲۹ و پس از آن

(۴)

نام خود و ان علی مولی نهاد	زین سبب پیغمبر با اجتهاد
ابن عم من علی مولای اوست	گفت هر کس را منم مولی و دوست
بند رقیت ز پایت وا کند...	کیست مولی آن که آزادت کند

(خداوندگار عرفان)

ص: ۳۰۲

پسر سعد و آنگاه مردم که در پی خود داری از همراهی با ایشان به خواری و زاری افتادند ناگزیر سر فرود آوردند و دریدگی جامه چندان شد که رفوگر را درمانده ساخت (کار از کار گذشت) و جلوی نادان را نگرفتند تا خود و دیگران را به پرتگاه افکند و اصلاح خواه ستمدیده به روزی افتاد که گفت بگذار هر چه خواهند بکنند و برگزینند و به راستی که گزینش با بدی‌ها همراه است و از خار انگور نخواهی چید.

دست فرمانبری به بوبکر دادند تا نانش در روغن افتاد و از همان نخستین روز نیز کارهای وابسته به کیش ما میان سه تن بخش شد، امامت را برای خود برداشت و عمر گفت: داوری را نیز به من گذار و بو عبیده گفت: رسیدگی به درآمدها هم با من. عمر گفت: «ماه سپری می‌شد و دو تن نیز کشمکشی به نزد من نمی‌آوردند» «۱» و آن هنگام هیچ کس در پندار و گفتار خود نیز بوبکر و عمر را بر سرور ما فرمانروای گروندگان برتری نمی‌داد. این بوبکر است که خود بر فراز منبر آواز برمی‌دارد «به سرپرستی شما رسیدم با آن که بهتر از شما نیستم و مرا اهریمنی هست که مرا فرو می‌گیرد» آنگاه از توده خویش می‌خواهد که او را در برابر خودش یاری کنند و کزی و کاستی‌اش را به استواری و راستی دگرگون سازند «۲»

و این عمر پسر خطاب است که گفته‌های آشکار او را در پیش روداری که می‌رساند کار به راستی از آن علی بوده ولی برای کم سالی و برای خون‌هائی که از گردنکشان تبهکار بر گردن او بوده وی را از آن سمت دور کردند «۳» یا- بر بنیاد سخنی که چون می‌خواست جانشین برگزینند در روی او به زبان آورد:

پدرت خوب! چه می‌شد اگر این خوی مزه‌پرانی در تو نبود!- بنگرید به «الغیث المنسجم باران روان» به خامه صفدی ج ۱ ص ۱۶۸- و خود از پروردگارش

(۱) ن- «طبقات ابن سعد» ج ۳ ص ۱۳۰

(۲) بنگرید به آنچه در ص ۲۴۵ و ۲۴۶ از همین جلد گذشت.

(۳) بنگرید به ج ۲ ص ۳۷۰ از برگردان پارسی «غدير» و به همین جلد بخش «بی‌پایگی گزینش از آغاز برنامه»

ص: ۳۰۳

خداوند می‌خواست که اگر علی نباشد او را با هیچ دشواری روبرو نکند و چنان می‌دید که اگر علی نبود او گمراه می‌شد «۱» و اگر نبود او نابود می‌گردید و اگر نبود کارش به رسوائی می‌کشید و: زنان نتوانند مانند علی بزایند و بسیاری همانند این برداشت‌ها که در جلد ششم در لابه‌لای «به جا مانده‌های کمیاب» گذشت و می‌رساند هرگز در دل او برای یک بار هم نگذشته - و هیچگاه هم نخواهد گذشت و کجا تواند بگذرد؟- که او در یکی از برتری‌ها همانند سرور ما علی باشد یا در یک زمینه از آن‌ها به او نزدیک بوده یا دوری‌اش از وی ناچیز بنماید.

پس از آن که دانستی این توده، از جانشینی پیامبر چه دریافته‌اند و از برداشت گذشتگان ایشان - و پیشتر از همه، خلیفه‌ی نخست - در این باره آگاهی یافتی اکنون با من بیا تا ناسازگاری این گفتارها را با پندارهای دیگری بنگریم که پراکنده گروهی دیگر به آن گرویدند «و اگر جز از نزد خدا بود البته ناهماهنگی‌های بسیار در آن می‌یافتند» «۲»

احمد پسر محمد وتری بغدادی در روضة الناظرین بوستان نگرندگان» ص ۲ می‌نگارد: بدان که توده‌های سنی و همداستانی می‌گویند پس از پیامبر - درود و آفرین خدا بر وی - برترین مردم ابو بکر است سپس عمر سپس عثمان سپس علی - خدای برتر از پندار از آنان خشنود باد - و به راستی هر که در جانشینی پیامبر پیش افتاده در برتری نیز پیشگام بوده زیرا ناشدنی است که کمتر را بر برتر پیش اندازند زیرا ایشان در پیشوائی - یکی از پس دیگری - کسانی را بر می‌گزیدند که برتر باشند، برای روشنگری این برداشت گزارشی را شالوده سخن می‌گیریم که گوید: چون بوبکر - خدا از وی خشنود باد - آشکارا گفت که عمر - خدا از وی خشنود باد - جانشین او شود طلحه - خدا از وی خشنود باد -

(۱) ن- «التمهید» از باقلانی ص ۱۹۹

(۲) سوره ۴ آیه ۸۲، این سخن درباره خود قرآن است و نگارنده با آوردن آن، از ناسازگاری‌هایی که میان برداشت‌های یاد شده هست می‌رساند که همه؛ من در آوردی است - نه از سوی خدا -

ص: ۳۰۴

برخاست و گفت: «چه پاسخی به پروردگارت می‌دهی که تند خوئی درشت را سرپرست ما گردانیدی؟» بوبکر - خدا از وی خشنود باد- گفت: «چشمانت را برای من مالیدی و دو پاشنه‌ات را برای من سائیدی و آمده‌ای که مرا از برداشت خویش باز داری و از کیش خود بگردانی؟ اگر چنان پرسشی از من کند گویم بهترین مردمان تو را جانشین خود در میان ایشان نمودم.» و این سخن، ما راهنمایی می‌کند که ایشان در پیشوائی، یکی از پس دیگری کسانی را بر می‌گزیدند که برتر باشند. پایان.

تو می‌بینی که در این پندار، دروغی هست که ساده‌دلان از توده بیچاره را بفریبد و تازه نه با برداشت‌های این گروه و نگرش‌های عقیدت شناسانشان سازگار است نه با رفتار یاران پیامبر و سخنان آشکارشان و نه پیش از هر چیز با برداشت خلیفه - ابوبکر - گویا آنچه را ناشدنی پنداشته هم بر خلیفه و یاران همکار او پنهان مانده هم بر کسانی که در سده‌ها و میان مردمان پس از او به امامت برخاستند.

و گویا برتری آن مرد تند خوی درشت بر یاران پیامبر پوشیده بوده و هیچکس از آن آگاهی نداشته تا بوبکر آن را بازگو کند! و گویا تاریخ و آن «به جا مانده‌های کمیاب» در برابر «وتری» نبوده تا مردان را با مرز برتری - هاشان بشناسد، درباره آنان تند نرود، گزاف گوئی نکند، سخن بی‌پایه بر زبان نراند و در گفتار خویش از شاهراه راستی پای فراتر نهد و بداند که اگر عمر بهترین توده باشد - آن هم با سرگذشت‌نامه و به جا مانده‌های کمیابی که از او سراغ داریم - اسلام را بدرود باید گفت!

آری خواسته‌ها و هوس‌ها است که هر کس گوشه‌ای از آن را می‌گیرد و دستورهائی دلبخواه است که هر کدام بر شالوده گرایش‌هاشان نرم و نیکو در پی آن می‌روند و اینک ما خرد درست تو را افزاری می‌گردانیم برای سنجش میان این دو امام، آن که ما منش وی را باز می‌نمائیم و آن که اینان می‌گویند، خرد خویش را بنگر که به سوی کدام یک گرایش می‌یابد و چه کسی را میان

ص: ۳۰۵

خود و پروردگار پاکش رشته پیوند می‌گیرد و کدام یک از آن دو را می‌سزد که آزادی مسلمانان و جان‌ها و زنان و فرمان‌های این جهانی و آن جهانی ایشان در دست او باشد؟ اگر در ترازوی دادگری او دیده‌ای یافت نشود «وای بر کمفروشان» «۱».

۶ برداشت خلیفه از سرنوشت خدائی

«۲»

لالکائی در «السنة آئین نامه پیامبر» از زبان عبد الله پسر عمر آورده که گفت: مردی به نزد بوبکر شد و پرسید: تو بر آنی که روسبی بازی زائیده سر نوشت خدائی است؟ پاسخ داد: آری، گفت: آیا خداوند این را سرنوشت من گردانیده و آنگاه مرا به

کیفر آن شکنجه می‌کند؟ گفت آری! ای پسر زن گندیده ...! به خدا اگر کسی نزد من بود فرمان می‌دادم تا به دماغت بکوبد و آن را بشکند و خرد کند «۳»

امینی گوید: آیا تو بر آنی که این جانشین پیامبر سرنوشت خدائی را به درستی می‌دانسته چیست؟ و آیا آن را آمدن کاری انجام شدنی در دانش بی‌آغاز خداوندی می‌شمرد با همه این که به کننده آن، توانائی انجام و به جا- نیاوردن آن را داده و نیکی و بدی را هم به او شناسانده و سرانجام دومی و فرجام نخستین را آشکار ساخته است؟

ما راه را به آدمی نمودیم خواه سپاس بگزارد یا ناسپاسی کند «۴» ما دو راه را به او نمودیم «۵» هر که سپاس گزارد به سود خویش سپاس می‌گزارد و هر که

(۱) سوره ۸۳ آیه ۱

(۲) این گزارش؛ افتادگی سر درگم‌کننده‌ای داشت که جز با راهنمایی آقای بهبودی درست نشد.

(۳) ن- «تاریخ الخلفاء» از سیوطی ص ۶۵

(۴) سوره ۷۶ آیه ۳

(۵) سوره ۹۰ آیه ۱۰

ص: ۳۰۶

ناسپاسی کرد پس به راستی پروردگار من بی‌نیاز و بزرگوار است «۱» هر که سپاس بگزارد جز این نیست که به سود خویش سپاس می‌گزارد و هر که ناسپاسی کرد پس به راستی پروردگار من بی‌نیاز و ستوده است «۲»

و این‌ها همه هست با برابری خرد و هوس در آدمی و با آفریدن انگیزه‌های رستگاری در برابر روان فرمان دهنده به بدی «۳» پس یکی با نیکوئی گزینش خود به فرمان خدای کار می‌کند و یکی با بدی گزینش راه گناه پیش می‌گیرد.

برخی از ایشان بر خویش ستم می‌کنند و برخی‌شان استواری و پایداری می‌نمایند و برخی‌شان در کارهای نیکو پیشاهنگ‌اند «۴» پس هر که راه یافت پس تنها به سود خویش راه می‌یابد و آن که گمراه شد پس تنها به زیان خویش به گمراهی می‌افتد «۵» پس هر که راه یافت به سود خود او است و هر که گمراه شد پس تنها به زیان خود گمراه می‌شود «۶» و هر کس کار شایسته‌ای کرد به سود خودش است و هر که بدی نمود به زیان خویش، و سپس به سوی پروردگارتان باز می‌گردید «۷» هر کس با دیده و دل به نگرستن پرداخت به سود خودش است و هر که کور بود به زیان خویش «۸» بگو اگر گمراه شدم تنها

بر زیان خویش به گمراهی می‌افتم و اگر راه یافتم برای آن دستور (نهانی) است که پروردگارم (از آسمان) بر من فرو می‌فرستد «۹» اگر نیکوئی کردید به سود خویش نکوئی کرده‌اید

(۱) سوره ۲۷ آیه ۴۰

(۲) سوره ۳۱ آیه ۱۲

(۳) سوره ۱۲ آیه ۵۳

(۴) سوره ۳۵ آیه ۳۲

(۵) سوره ۱۰ آیه ۱۰۸ و سوره ۱۷ آیه ۱۵ و سوره ۲۷ آیه ۹۲

(۶) سوره ۳۹ آیه ۴۱

(۷) سوره ۴۵ آیه ۱۵ و سوره ۴۱ آیه ۴۶

(۸) سوره ۶ آیه ۱۰۴

(۹) سوره ۳۴ آیه ۵۰

ص: ۳۰۷

و اگر بدی کردید نیز درباره خویش کرده‌اید «۱» به راستی پروردگار تو بهتر می‌داند که چه کس از راه او پرت افتاده و بهتر می‌داند که چه کس راه یافته «۲» پروردگارم بهتر می‌داند که چه کس راهنمایی آورده و چه کس در گمراهی آشکار است «۳»

پس سرنوشت خدائی آدمی را در انجام کاری ناگزیر نمی‌سازد و آگاهی خداوندگار پاک به این که بندگان چه اندازه از دو راه را بر می‌گزینند و کارهای نیک و بد می‌کنند ناسازگار با این نیست که فرمانی به آنان دهد چنانچه نه در گزینش راهروان تأثیری می‌گذارد و نه - با بودن آن - کیفر کردن کسی برای نافرمانی، زشت می‌نماید و نه پاداش برای فرمانبرداری بیهوده است.

هر کس به اندازه کمترین پدیده هستی نیکی کند پاداش آن را خواهد دید و هر کس به اندازه کمترین پدیده هستی بدی کند سزای آن را می‌یابد «۴» و در روز رستاخیز ترازوهای دادگرانه می‌نهم پس بر هیچکس هیچ ستمی نرود و اگر به اندازه یکدانه خردل نیز باشد آن را می‌آوریم و بس است که ما شمارشگر باشیم «۵» امروز هر کس سزای آنچه را بدست آورده

خواهد دید و امروز ستمی نیست «۶» پس چگونه خواهند بود در روزی چون و چرا ناپذیر که همه‌شان را فراهم آریم و آن گاه به هر کس هر چه اندوخته است داده شود و بر ایشان ستم نرود. «۷»

آیا این جانشین پیامبر نیز از سرنوشت خداوندی همین‌ها را دریافته بود که چنان پاسخی داد؟ و گناه، تنها از پرسنده بود که آنچه را وی می‌خواست بگوید دریافت و به آن گونه بر وی خرده گرفت؟ ولی اگر وی چنان سخنی می‌خواست

(۱) سوره ۱۷ آیه ۷

(۲) سوره ۵۳ آیه ۳۰ و سوره ۶۸ آیه ۷

(۳) سوره ۲۸ آیه ۸۵

(۴) سوره ۹۹ آیه ۷ و ۸

(۵) سوره ۲۱ آیه ۴۷ و سوره ۳۱ آیه ۱۶

(۶) سوره ۴۰ آیه ۱۷ و سوره ۴۵ آیه ۲۲ و سوره ۲۰ آیه ۱۵

(۷) سوره ۳ آیه ۲۵ و سوره ۳۹ آیه ۷۰

ص: ۳۰۸

بگوید گفتار خرده‌گیر را با دشنام و ناسزا بر کله‌اش نمی‌کوبید و آرزو نمی‌کرد که کاش کسی نزد او بود که بینی مرد را کوفته و شکسته و خرد نماید آن هم پیش از آنکه خواست خود را به روشنی بنماید و مرد را به راه درست باز گرداند.

یا برداشت این جانشین پیامبر از سرنوشت، تنها در همان مرزی بود که فریاد توده‌هایی از پیروانش بازگوگر آن است و به این جا می‌کشد که بگوئیم همه کارهای ما آفریده خداست که در این هنگام سخن آن خرده‌گیر به جا بود چه خلیفه وی را دشنام می‌داد یا نه.

و آنچه از دختر وی عایشه رسیده، گرایش به همین برداشت دومی است که چون خواست از شوریدن خود بر سرور ما فرمانروای گروندگان پوزشی خواهد و چون او را سرزنش کردند که چرا به این گونه از پرده‌ای که برای وی زده بودند بیرون شد و همچون زنان در روزگار نادانی - پیش از اسلام - به خود نمائی برخاست پاسخ داد: سرنوشتی بود که برای من برگزیدند و سرنوشت را انگیزه‌هایی هست.

این گزارش را سخنور بغدادی با زنجیره‌اش در «تاریخ» خود- ج ۱ ص ۱۶۰- آورده است هر چند سخن دیگری از وی که نیز بغدادی در تاریخ خود- ج ۵ ص ۱۸۵- آورده ما را سرگردان می‌سازد که به گزارش عروه، هیچ گاه نشد عایشه از رهسپار شدنش به سوی رویداد جمل یاد آرد مگر چندان می‌گریست که روسری‌اش تر می‌شد و می‌گفت ای کاش من نسیا منسیا بودم «۱» و به گفته سفیان ثوری نسیا منسیا همان لخته خون پلیدی است که هر ماه از زنان جدا می‌شود.

که گویا رهسپار شدنش به سوی آن نبرد را گناهی سترک و سزاوار آن می‌شمرد که تا پایان روزگار بر آن بگرید و روسری‌اش را با سرشگ خویش تر سازد و چنان آرزویی در دل پیوراند که دیدیم ولی این ناسازگار است با آن دست بهانه خنک که شالوده آن را از برداشت پدرش یا همان خلیفه‌ای گرفته که برای پاسخ به پرسشی که روی به او داشت جز دشنام راه‌گریزی نیافت.

(۱) ن: این گزارش را کسانی دیگر هم آورده‌اند همچون ابن اثیر در «النهاية» ج ۴ ص ۱۵۱ و ابن منظور در «لسان العرب» ج ۲ ص ۱۹۶ و زبیدی در «تاج العروس» ج ۱ ص ۳۶۷

ص: ۳۰۹

۷ جانشین پیامبر قربانی نمی‌کند از بیم آن که کار وی را بایسته بیان‌کنارند

در جلد ششم- ص ۱۶۷ از چاپ دوم- گزارشی درست آوردیم که بوبکر و عمر قربانی نمی‌کردند از بیم آنکه دیگران از آنان پیروی کرده و گمان برند که این کار، بایسته است.

برگردید به همانجا که گفتار درست را به گستردگی آورده‌ایم.

۸ از کیش برگشتگان سلیمی

از زبان هشام پسر عروه- و او از پدرش- بازگو کرده‌اند که- در میان سلیمیان از دین بازگشتگانی بودند، ابو بکر خالد پسر ولید را بر سر ایشان فرستاد تا مردانی از آنان را در آغل‌های چارپایان گرد کرده آتش در آنها زد و همه را بسوخت، این گزارش به عمر رسید و او به سراغ بوبکر آمد و گفت: می‌گذاری که مردی مردم را به گونه خدای بزرگ و گرامی شکنجه دهد؟ بوبکر گفت شمشیری را که خداوند بر روی دشمنان خویش برهنه ساخته در نیام نخواهم کرد تا او خود چنین کند، سپس بفرمود تا خالد از آن سوی، روی به مسیلمه آرد.

«الریاض النضرة» ج ۱ ص ۱۰۰

با این پاسخ نمی‌توان از خرده‌گیری عمر رهائی یافت زیرا خداوند برتر از پندار در نامه ارجمند خود گوید: کسانی که با خدا و برانگیخته او پیکار می‌کنند و در روی زمین به تلاشی تباهی انگیز می‌پردازند تنها سزایشان این است که کشته شوند یا بر

دار روند یا یک دست و یک پایشان را (یکی از راست و دیگری از چپ) ببرند یا از سرزمین توده برانند و دور سازند، این خواری آنان است در گیتی و در جهان دیگر نیز شکنجه‌ای بزرگ می‌بینند (سوره ۵- مائده- آیه ۳۳)

ص: ۳۱۰

و گزارشی درست از پیامبر- درود و آفرین خدا بر وی و خاندانش- رسیده که از آدمسوزی پرهیز داد و گفت: جز پروردگار آتش کسی نیارد به آتش کیفر دهد. و گفت: به راستی که جز خداوند نمی‌تواند برای کیفر دادن، آتش را به کار گیرد. و گفت: کیفر دادن به آتش تنها در خور پروردگار آن است «۱» و گفت: هر که کیش خود را بگرداند بکشیدش «۲» و گفت: مسلمانی که گواهی می‌دهد خداوندی جز خدای یگانه نیست و به راستی محمد پیک اوست، خون وی را نمی‌توان ریخت مگر به یکی از این سه انگیزه: با داشتن زن، روسپی بازی نماید که سنگسار می‌شود و مردی که بیرون شده با خداوند و برانگیخته او پیکار کند که او نیز کشته می‌گردد یا بر سر دار می‌رود یا از سرزمین توده؛ رانده و دور می‌شود، سوم آن که کسی را بکشد و در برابر او کشته می‌شود.

«سنن ابو داود» ج ۲ ص ۲۱۹ «مصابیح السنة» ج ۲ ص ۵۹ «مشکاة- المصابیح» ص ۳۰۰

آنچه نیز فرمانروای گروندگان- درود بر وی- با عبد الله پسر سبا و یاران او کرد آدمسوزی نبود بلکه گودال‌هایی بر ایشان کند و هر کدام را به دیگری راه داد آن گاه گودال‌ها را پر از دود کرد تا- به گفته عمار دهنی- مردند و به گفته عمر و پسر دینار، سراینده‌ای گفت:

«مرگ هر کجا خواهد آهنگ من می‌کند

- هر چند در دو گودال آهنگ من نماید-

آنگاه که هیزم و آتشی برافروزند.

(۱) ن: «صحیح بخاری» ج ۴ ص ۳۲۵ نامه «پیکار در راه خدا» و بخش «کسی را با کیفر خداوندی نتوان کیفر داد»، «مسند احمد» ج ۳ ص ۴۹۴ و ج ۲ ص ۲۰۷ «سنن ابو داود» ج ۲ ص ۲۱۹ «صحیح ترمذی»، «سنن بیهقی» ج ۹ ص ۷۱ و ۷۲ «مصابیح- السنة» ج ۲ ص ۵۷ و ۵۸، «تیسیر الوصول» ج ۱ ص ۲۳۶

(۲) ن: «صحیح بخاری» ج ۱۰ ص ۸۳ نامه: برگشت دادن از کیش بازگشتگان، «سنن ابو- داود» ج ۲ ص ۲۱۹ «مصابیح السنة» ج ۲ ص ۵۷

ص: ۳۱۱

آنجا مرگ را آماده می‌بینی و نسیه بردار هم نیست» «۱»

این نیز که ابوبکر گفت: «شمشیری را که خداوند ... تا پایان» سخنی بی‌پایه است در برابر دستور آشکار پیامبر، زیرا این شمشیر از سخنان وی گویاتر نبود و تازه کی خداوند پاک این تیغ را از نیام به در کشید؟ با آن همه سختی‌های سهمناک و گرفتاری‌های دشوارتر از هر چیز که چه در آن روز به بار آورد و چه در روز دیگرش که با رسوائی به جان تبار حنیفه و مالک پسر نویره و خانواده او افتاد و چه در روز پیش‌تر که رفتار وی با جذیمیان، برانگیخته خدا- درود و آفرین خدا بر وی و خاندانش- را بر آن داشت که از وی بیزاری جوید و به همین گونه در یدگی‌ها و رسوائی‌هایی که این شمشیر را همچون نیامی گرد بر گرفته بود.

(۱) ن «سنن بیهقی» ج ۹ ص ۷۱ مترجم گوید: این گزارش- از ریشه- دروغ است زیرا عبد الله پسر سبا و یارانش هرگز پای به گیتی نهاده و- جز در پندار دشمنان شیعه- جامه هستی نبوشیده‌اند تا نیازمند باشیم واکنش علی در برابر ایشان را بنمائیم و از آن پشتیبانی کنیم، زیرا به گونه‌ای که کاوشگران این روزگار روشن ساخته‌اند، کسانی از سنیان- و شاید هم از دشمنان اسلام- افسانه‌ای در هم بافته و بزرگ‌ترین بازیگر آن را نیز یک یهودی ساختگی گردانیده و بر آن رفته‌اند که وی از سوی همکیشان برانگیخته شد تا در جهان اسلام به ویرانگری و آشوب پردازد و چنین نیز کرد! و چگونه؟! با به راه انداختن شورش‌هایی به زیان مسلمانان (!؟) که دار و دسته عثمان باشند! و با بنیاد نهادن آئین‌هایی ناساز با اسلام همچون شیعیگری (!؟) که از برداشت‌های پرمهرشان سپاسگزاریم! برخی دیگر نیز عبد الله پسر سبا را همان عمار یاسر یار بزرگوار پیامبر می‌دانند که در جنگ صفین در راه علی جان درباخت و گویند که چون سنیان نمی‌توانسته‌اند آشکار به این مرد پاک دشنام دهند و دروغ‌های آن چنانی ببندند نام وی را دگرگونه ساخته‌اند تا با دل آسوده هر چه خواهند توانند بافت. (برای بررسی بیشتر در این زمینه‌ها بنگرید به دو جلد «عبد الله بن سبا» و دو جلد «خمسون و مائة صحابی مختلف صد و پنجاه یار ساختگی پیامبر» از سید مرتضی عسکری و به «وعاظ السلاطین اندرزگویان شاهان» از دکتر علی الوردی که پارسی شده آن‌ها نیز کم و بیش در دست است.)

ص: ۳۱۲

۹ جانشین پیامبر، فجأه را می‌سوزاند

مردی از سلیمیان که او را فجأه می‌گفتند- و همان ایاس پسر عبد الله پسر عبد با لیل پسر عمیره پسر خفاف است- بر بوبکر درآمد و به وی گفت من مسلمانم و می‌خواهم به راستی با بد کیشانی که از راه ما باز گشته‌اند پیکار کنم یاری‌ام کن و چارپائی به من ده، بوبکر او را بر چارپائی نشانده جنگ افزاری به وی داد، او بیرون شد و به جان مردم افتاده دارائی‌های مسلمانان و از کیش باز گشتگان را از ایشان می‌گرفت و هر کس را از دادن خودداری می‌کرد گزند می‌رسانید و با او مردی از شریذیان بود که او را نجبه پسر ابو المیثاء می‌گفتند چون گزارش کارش به بوبکر رسید به طریقه پسر حاجز نوشت: به راستی دشمن خدا فجأه با این پندار نزد من آمد که مسلمان است و از من خواست او را نیرومند سازم تا با کسانی که از

اسلام باز گشته‌اند نبرد کند من او را جنگ افزاری و هم ستوری برای سواری دادم و سپس گزارشی چون و چرا ناپذیر به من رسید که دشمن خدا به جان مردم افتاده دارائی‌های مسلمانان و از کیش بازگشتگان را می‌گیرد و هر که با او ناسازگاری نماید می‌کشد، اینک تو با کسانی از مسلمانان که همراه داری به سوی او رو تا او را بکشی یا دستگیر کنی و به نزد من آری.

طریفه بر سر او شد و چون مردم به هم پیوستند تیراندازی‌هایی در میانه در گرفت و نجبه پسر ابو المیثاء با تیری که به او خورد کشته گردید و چون فجاءه پایداری مسلمانان را دید به طریفه گفت به خدا سوگند تو برای این کار سزاوارتر از من نیستی تو از سوی بوبکر فرمانروائی و من نیز از سوی او فرمانروایم طریفه به او گفت: اگر راست می‌گوئی افزار جنگ را بر زمین گذار تا با هم به نزد بوبکر شویم او بپذیرفت و با وی بیرون شد و چون به نزد بوبکر رسیدند وی بفرمود تا طریفه پسر حاجز با او به سوی بقیع بیرون شود و در آنجا وی را به آتش بسوزاند طریفه او را به همانجا که برای درخواست باران یا بر مردگان نماز

ص: ۳۱۳

می‌خواندند بر دو آتشی بر افروخت و او را در میان آن افکند و به گفته طبری: در جائی که مردم مدینه نماز می‌گزاردند آتشی برای وی برافروخت و هیزم بسیار بر آن ریخت و سپس دست و پای او را بسته میان آتش افکند و به گفته ابن کثیر: دست‌های او را پشت گردنش بست و او را دست و پا بسته به میان آتش افکند و بسوخت «۱».

امینی گوید: سخن ما در این باره همان است که پیشتر گفتیم: شکنجه کردن و سوزاندن کسی به آتش روا نیست و تازه فجاءه چنان می‌نمود که مسلمان است و خلیفه نیز در روزی که سلاح و ستور به او داد با دیده پذیرش به او می‌نگریست - هر چند بر بنیاد گزارشی چون و چرا ناپذیر که به خلیفه رسید کاری که از دست وی آشکار شد بزهکارانه بود ولی چه باید کرد که آن هنگام شمشیر خداوند از نیام به در نیامده بود تا خلیفه از فرو بردن آن در نیام بپرهیزد! «۲» و چنین لافی در برابر طریفه نزد تا از سر ناسازگاری با دستور آشکار و ارجمند پیامبر نشانی از آن بر جای نگذارد و شاید برای همین‌ها بود که خود بوبکر در روز مرگ از این کارش پشیمان شد که اگر خدای برتر از پندار خواهد گزارش درست آن را خواهیم آورد و باش تا ببینی.

و شگفت و هزاران شگفت از قاضی عضدایچی باید داشت که به پشتیبانی از خلیفه در «مواقف» می‌نویسد: «ابوبکر مجتهد بود و می‌باید اندیشه را به کار انداخته برداشت خویش را برنامه گیرد و در بیشتر جاها زمینه‌ای نیست مگر در میان دانشوران برداشتی دارد که زبان زد توده است و سوزاندن فجاءه از آن بوده که بوبکر پس از به تلاش و داشتن اندیشه‌اش به این برداشت رسیده که بازگشت وی را نباید پذیرفت چون نمایش به پیروی از کیش ما می‌دهد و در نهان دشمن آن است و بازگشت چنین کسی - بر بنیاد درست‌ترین برداشت‌ها - درست نیست.»

(۱) ن - «تاریخ طبری» ج ۳ ص ۲۳۴ «تاریخ ابن کثیر» ج ۶ ص ۳۱۹ «الکامل» از ابن اثیر ج ۲ ص ۱۴۶ «الاصابة» ج ۲ ص ۳۲۲

(۲) بهانه بوبکر را برای کیفر نکردن خالد به یاد می‌آرد! (بنگرید به ص ۳۱۵ و ۳۱۸)

ص: ۳۱۴

پس از او نیز قوشچی آمده و در «شرح تجرید روشنگری باز نمائی‌ها» به پشتیبانی از خلیفه برخاسته و در ص ۴۸۲ می‌نویسد: «این که فجاءه را به آتش سوزانده شالوده‌اش لغزشی بوده که در کوشش اندیشه برای رسیدن به فرمان خدا روی داده که مانده‌های آن برای همه کسان در این جاها روی می‌دهد.»

بخوان و بخند یا گریه کن! به به از کسی که در برابر دستور آشکاری که نامه خدا و آئین نامه پیامبر نمایشگر آن است تازه اندیشه‌اش را به تلاش و می‌دارد که به کجا برسد! و آفرین بر مجتهدی که از آئین خداوند سر می‌پیچد!

۱۰ دستور خلیفه در داستان مالک

خالد پسر ولید به آهنگ بطاح به راه افتاد تا در آنجا فرود آمد و کسی را نیافت، زیرا مالک پسر نویره مردم آنجا را پراکنده ساخته و از گرد آمدن بازداشته و گفته بود: یربوعیان! ما را به پذیرفتن این کار خواندند و ما سستی نمودیم و رستگاری نیافتیم و من در آن نگرستم و دیدم که با نرمی و بی هیچ سختی، کار به دست آنان می‌آید و هر گاه مردم مرز کار را نمی‌پایند از دشمنی این گروه بیرهیزید، پراکنده شوید و همچون دیگران پای در راه نهید. ایشان چنانکه می‌خواست پراکنده شدند، چون خالد گام در بطاح گذاشت یکان‌هایی از سپاهیان را بفرستاد و بفرمود تا بانگ مسلمانی در دهند و هر که را نپذیرد به نزد او آرند و اگر خودداری کند بکشند و بوبکر ایشان را سفارش کرده بود که چون در جایی فرود آمدند آوای اذان و اقامه بردارند و اگر آن گروه نیز چنین کردند دست از آنان بدارند و گر نه هیچ برنامه‌ای نیست جز یغما و کار بستن همه شیوه‌ها در کشتن ایشان - از سوزاندن و سخت‌تر از آن - اگر هم آوای مسلمانی را پاسخ نیکو گفتند، برسید که آیا زکات می‌دهید یا نه، اگر گفتند آری، از ایشان بپذیرید و گر نه هیچ واکنشی ننمائید جز چپاول - بی هیچ سخنی دیگر - پس سپاهیان، مالک پسر نویره را به نزد وی آوردند و همراه با او نیز گروهی از تبار

ص: ۳۱۵

ثعلبه یربوعی - از عاصم و عبید و عرین و جعفر - پس درباره آنان روش‌های گوناگونی پیشنهاد شد در میان لشگر؛ بوقتاده از آنان بود که گواهی دادند ایشان آواز به اذان و اقامه برداشته و به نماز ایستادند و چون درباره آنان پیشنهادهای ناساز با هم دادند دستور داده شد آنان را در بند کنند، شبی سرد بود که هیچکس در برابر آن نمی‌توانست ایستاد و هر چه می‌گذشت سردتر می‌شد خالد جارچی را بفرمود تا بانگ برداشت (ادفئوا اسراکم) بندیان خویش را جامه گرم بپوشانید ولی در زبان کنانیان واژه ادفئوا را با دستور به کشتن، برابر می‌شمردند و از این سخن نیز چنان دریافتند که می‌خواهد فرمان کشتار بدهد با آن که او خواسته‌ای نداشت جز پوشاندن ایشان در جامه گرم، پس ایشان را بکشتند. و ضرار پسر ازور مالک را بکشت و خالد که فریاد را بشنید بیرون شد، و سپاهیان، کشتار را به انجام رسانده بودند و او گفت چون خداوند کاری خواهد چنان است که تیر درست بر نشانه نشیند، خالد زن مالک ام تمیم را بگرفت و ابو قتاده گفت این کار تو است؟ خالد او

را باز داشت و بر سر خشم آمده بگذشت و در «تاریخ ابو الفدا» آمده که عبد الله پسر عمر و ابو قتاده انصاری در آنجا بودند و در کار مالک با خالد سخن گفتند او را گفتار ایشان ناخوش آمد و مالک گفت: خالد! ما را به نزد بوبکر فرست تا او خود درباره ما داوری کند خالد گفت خدا مرا رها نکند اگر دست از تو بردارم و ضرار پسر ازور پیش آمده گردن وی را زد.

عمر به بوبکر گفت: «تیغ خالد، آشوب و ستم به همراه دارد» و در این زمینه با وی بسیار سخن کرد و او پاسخ داد عمر! او - در باز گرداندن سخن خدا به جایی شایسته - لغزیده، زبانت را از گفتگو در پیرامون خالد کوتاه کن زیرا من شمشیری را که خداوند بر روی بد کیشان برهنه نموده است در نیام نمی‌کنم.

و - به گفته طبری و دیگران - از سفارش‌های بوبکر به سپاهیان این بود: چون به خانه‌های مردم نزدیک شدید و بانگ نماز از آن جا شنیدید دست از خداوندان آن بدارید تا برسید چه چیز را ناپسند می‌دارند و اگر بانگ نماز

ص: ۳۱۶

نشنیدید از هر سو بتازید و یغما کنید و بکشید و بسوزانید، یکی از کسانی که گواهی داد مالک از مسلمانان است ابو قتاده - حارث پسر ربیع - بود که پس از آن با خدای پیمان بست دیگر در هیچ جنگی با خالد پسر ولید همراهی نکرد، و می‌گفت چون ایشان آن گروه را گرد بر گرفته و در همان تاریکی شب چشم بر ایشان دوختند در زیر نظر آن گروه دست به جنگ افزار بردند (گزارشگر گفت: ما گفتیم:

ما مسلمانیم، آنان گفتند ما هم مسلمانیم گفتیم پس چرا جنگ افزار برداشته‌اید گفتند شما چرا جنگ افزار برداشته‌اید؟ گفتیم اگر شما چنانید که می‌گوئید، جنگ افزار را بر زمین نهید، (گزارشگر گفت: پس جنگ افزار را بنهادند و آنگاه ما نماز گزاردیم و ایشان هم با ما به نماز ایستادند و خالد برای کشتن مالک این بهانه را آورد که در گفتگویش با وی گفته «گمان نمی‌کنم دوست شما (پیامبر) جز چنین و چنان گفته باشد» و او پاسخ داد: «مگر او را دوست خود نمی‌شماری؟» آنگاه وی را پیش افکنده گردن خود و یارانش را بزد.

چون کشته شدن ایشان به عمر خطاب رسید درباره او نزد بوبکر به گفتار پرداخت و سخن دراز کرد و گفت: «دشمن خدا بر مردی مسلمان ستم کرد، او را بکشت و سپس بر زنش جهید» خالد پسر ولید از گرد راه رسید تا پای به مسجد نهاد؛ جامه‌ای بر تن داشت که زره پوشی‌های گذشته؛ زنگ آهن بر آن نشانده و دستاری بر سر بسته بود که چند تیر از میانه آن سر به در آورده و خودنمایی می‌کرد، چون به مسجد در آمد عمر به سوی او برخاست و تیرها را از کلاه وی بیرون کشید و شکست و سپس گفت: خود می‌نمائی؟ مردی مسلمان را کشتی و سپس بر زنش جهیدی به خدا سوگند تو را با سنگ‌های خودت خواهم کشت. خالد پسر ولید پاسخی به وی نمی‌داد و می‌دانست که بوبکر هم درباره او همچون عمر می‌اندیشد تا بر بوبکر در آمد چون بر وی درآمد گزارش را برای او باز گفت و پوزش خواست بوبکر از وی بپذیرفت و هرچه در آن جنگ، انجام داده بود ندیده گرفت. (گزارشگر گفت: خالد چون بوبکر را از خویش خشنود ساخت بیرون شد، آن هنگام عمر در مسجد

نشسته بود و خالد به او گفت پسر ام! (می) به سوی من آی! (گزارشگر گفت:) عمر دانست بوبکر از وی خرسند شده پس با او سخن نگفت و به خانه خویش در آمد.

و سوید گفت: مالک پسر نویره در میان مردم از کسانی بود که بیش از همه مو دارند و سپاهیان؛ آن سرهای بریده را به جای سه پایه زیر دیگ‌ها نهادند و هیچ سری نبود مگر آتش از موهای آن گذشته به پوست چهره رسید، جز سر مالک که آنچه در دیگ بود پخت و هنوز آتش به پوست چهره راه نداشت زیرا موهای بسیار پر پشت وی نگذاشت آتش به پوست چهره رسد. «۱».

(۱) گزارش سوید و هم آن چه به دنباله‌اش از زبان این شهاب آمده به افسانه‌ها بیشتر می‌ماند زیرا موی سر یک تن هر چند نیز پر پشت باشد نشدنی است که بتواند به اندازه پنج شش دم کوتاه هم چهره را از گزند آتش بر کنار بدارد چه رسد که چندان پایدار تا آنچه در دیگ ریخته‌اند بپزد! کسی هم بر آن نرفته است که مالک یا سر و موی وی ویژگی‌هایی بی‌مانند داشته و می‌توانسته‌اند مانند پیامبران، نمایش‌هایی نشدنی و بیرون از آئین این جهان بدهند و نیازی به این گونه زمینه چینی‌ها هم نداریم و نگارنده دانشمند نیز چون روی سخن با سنیان داشته تنها خواسته است از راه خودشان، راه را بر ایشان ببندد و گر نه این گونه گزارش‌ها گذشته از آن که مایه‌اش پذیرفتنی نیست زنجیره آن نیز با میانجیانی پر می‌شود که سخنان ایشان به هیچ روی شایسته پشتگر می‌نست زیرا بازگوگر گزارش سوید، سری است آن هم از زبان شعیب و او از سیف و او از خزیمه و او از عثمان بن سوید و او از سوید (بن‌گرید به طبری ۵۰۳/۲) و آن گاه:

۱- سری را بارها خود امینی از دروغ‌گویان و گزارش بافان شمرده (برگردید به غدیر ۸/ ۱۴۰، ۳۲۶ تا ۳۲۸، ۳۳۳) ۲- و شعیب نیز از کسانی است که باز به گواهی امینی، شناخته نگردیده و بر این بنیاد نمی‌توان دریافت که سخن او تا چه اندازه درست و شایسته پشتگر می‌است (برگردید به غدیر ۸/ ۱۴۰، ۳۲۶ و ۳۲۷ و ۳۳۳) ۳- و سیف هم دروغ‌گوترین گزارشگری است که چشم روزگار دیده و برای روشن شدن در این باره، بن‌گرید به نگاشته‌های سید مرتضی عسکری (عبد الله بن سبا، خمسون و مائة صحابی مختلق) در بررسی احادیث سیف تا بدانید که دروغ‌های شاخدار وی چگونه هزار و دویست سال است روی تاریخ اسلام را سیاه و چهره آن را باژگونه نموده که از میان شیرین کاری‌های وی تنها به پرده‌برداری از این گوشه بسنده می‌کنیم که وی صد و پنجاه بار با نام و نشان برای پیامبر ساخته و پرداخته و در لابه‌لای گزارش‌ها، افسانه‌ها در پیرامون ایشان گنجانده و کارها و گیر و دارهای شگفت‌انگیز به ایشان بسته و بر سر زبان‌ها و خامه‌ها انداخته که هیچ کدام جز در پندار پلید وی جامه هستی نبوشیده‌اند- گذشته از آفریدن کسانی از دیگر دسته‌ها و گروه‌ها و یکی از آن میان بنیادگذار شیعیگری (!؟) که چنان چه تخم دو زرده سیف می‌رساند یک یهودی بوده. و نیز شهرها و جای‌ها و رویدادها و جنگ‌ها و ... هائی که در مغز خود ساخته و به سنیان خوش باور ارزانی داشته و تازه با دگرگونی‌های همه سویه‌ای که در گزارش پیش آمده‌ها روا داشته و دستبردهای ناسزائی که زده و همه این بازیگری‌ها را نیز برای دهن کجی به شیعه و بدنام کردن سران آن و برای پاسداری از آبروی امویان و دیگر زورمندان تبهکار به انجام رسانده چنان چه خود امینی نیز با

شناختن و شناساندن این ویژگی‌ها دروی بارها بی‌ارزشی گواهی‌هایش را آشکار ساخته و گزارشگرانی را که سخنان او و شعیب و سری را ارج می‌نهند نکوهیده است. (بنگرید به غدیر ۸/ ۱۴۰، ۱۴۱، ۳۲۶ تا ۳۲۸، ۳۳۳، ۸۴، ۸۵ نیز: ۵/ ۲۰۴) عثمان بن سوید: به گواهی عسکری، چنین گزارشگری هرگز پای به جهان نهاده و از فرآورده‌های کارخانه دروغ بافی سیف است که دراز دستی او در کار چاپ زدن را به کوتاهی باز نمودیم (عبد الله بن سبا ۱/ ۱۵۵) و آن گاه گزارشی که بر یک بازگوگر پنداری ببندند روشن است که چه بی‌ارزش خواهد بود.

درباره گزارش دوم نیز باید گفت که بازگوگر آن زیر پسر بکار است آن هم از زبان محمد پسر فلیح و او از موسی پسر عقبه و او از ابن شهاب (بنگرید به «الاصابه» ۶/ ۳۷) و آن گاه:

۱- زیر: به گفته مامقانی در «تنقیح المقال» ۱/ ۴۳۷ و محمد تقی تستری در «قاموس الرجال» ۴/ ۱۵۰ و ۱۵۱ وی در دیده بزرگان شیعه نکوهیده است چرا که به دروغ سوگند به خدا یاد کرده و از سوی بیدادگران روزگارش سمت دادرسی داشته، از شیوه علی سرپیچیده و روی از او برگردانیده و در کین توزی با او و فرزندانش سخت تند می‌رفته تا آن جا که علویان برای دشنام‌هایی که از او شنیدند وی را بیم دادند تا بگریخت

و به هر روی پیشوایان ما پشتگر می به گواهی‌های او را بر خویش سزاوار نمی‌دانند.

۲- پسر فلیح به نوشته «تنقیح المقال» ۳/ ۱۷۳ و ۲۵۷ این هر دو از ۳- موسی پسر عقبه کسانی‌اند که شناخته نگردیده‌اند و بر این بنیاد نمی‌توان دانست که سخن آنان تا چه اندازه درست و شایسته پشتگر می است.

۴- ابن شهاب: این گزارشگر نیز در دیده بزرگان شیعه نکوهیده است تا جائی که طوسی و ابن طاوس و ابن داود او را دشمن علی خوانده و برخی همچون مجلسی و مامقانی وی را کافر می‌شمردند چرا که از علی روگران بوده و گزارش‌های ساختگی در نکوهش او بازگو می‌کرده و به او ناسزا می‌گفته تا آن جا که پیشوای چهارم- سجاد درود بر او باد- را اندوهگین ساخته و به خرده‌گیری برانگیخته، گذشته از آن که با دو دژخیم تبه‌کار اموی- عبد الملک و سپس هشام- وابستگی داشته و این‌ها انگیزه شده است برای آن که در دشمنی وی با خاندان پیامبر جای چون و چرا نماند و گزارش وی به هیچ روی شایسته پذیرش ننماید «تنقیح المقال» ۳/ ۱۸۶ و ۱۸۷، رجال ابن داود ۵۰۵، شرح ابن ابی الحدید ۱/ ۳۷۰ و ۳۷۱ تازه این زنجیره گزارشی، افزون بر ناستواری‌ها و کاستی‌های یاد شده که در میانجیانش می‌بینیم گسیختگی نیز دارد زیرا کشته شدن مالک به دست خالد در روزگار فرمانروائی بوبکر در سال یازدهم پس از کوچیدن پیامبر به مدینه روی داده و ابن شهاب چهل و یک سال پس از آن، تازه زائیده شده و در آن هنگامه نبوده تا چگونگی رویداد را ببیند بر این بنیاد، بایستی گزارش آن را از زبان دیگران گرفته باشد و آن دیگران هم برای ما شناخته نیستند تا بدانیم سخن آنان چه اندازه درست و شایسته پشتگر می است.

کوتاه سخن آن که از بررسی در زمینه و زنجیره دو گزارش سوید و ابن شهاب در می‌یابیم که هیچ یک از آن دو- دست کم به گونه یاد شده- پذیرفته نیست.

ص: ۳۱۸

ابن شهاب هم گفت مالک پسر نویره به راستی موهای سرش پریشتم بود و چون کشته شد خالد بفرمود تا سرش را به جای آجر زیر دیگ نهاده و لی پیش از آن که آتش به گوشه و کنار سر راه یابد آنچه در دیگ بود با نیروئی که موها به آتش می داد پخت.

و عروه گفت متمم پسر نویره - برادر مالک - در جستجوی خون او به سراغ بوبکر آمد و درخواست کرد تا کسانی را که از تیره او به بردگی گرفته اند آزاد کنند وی چیزی در این باره نوشت و عمر با پافشاری می خواست که خالد را هم بر کنار سازد و می گفت به راستی شمشیر وی با آشوب و ستم همراه است و او پاسخ داد نه عمر! شمشیری را که خداوند در روی بدکیشان برهنه نموده در نیام نمی کنم.

ص: ۳۱۹

و ثابت در «الدلائل راهنمون‌ها» گزارش کرده که چشم خالد به زن مالک افتاد که در زیبایی برتر از او نبود و پس از آن مالک به همسرش گفت تو مرا کشتی! یعنی من برای تو کشته می شوم «۱».

زمخشری و ابن اثیر و ابو الفدا و زبیدی می نویسند: مالک پسر نویره - خدا

(۱) ن: «تاریخ طبری» ج ۳ ص ۲۴۱ «تاریخ ابن اثیر» ج ۳ ص ۱۴۹ «اسد الغابة» ج ۴ ص ۲۹۵ «تاریخ ابن عساکر» ج ۵ ص ۱۰۵ و ۱۱۲ «خزانة الادب» ج ۱ ص ۲۳۷ «تاریخ ابن کثیر» ج ۶ ص ۳۲۱ «تاریخ الخمیس» ج ۲ ص ۲۳۳ «الاصابة» ج ۲ ص ۴۱۴ و ج ۳ ص ۳۵۷

ص: ۳۲۰

از وی خشنود باد - در روزی که به دست خالد پسر ولید کشته شد به همسر خویش گفت: تو مرا کشتی! یعنی «با زیبایی چهره ات مرا به کشتن دادی چرا که باید از تو پشتیبانی و پاسداری کنم» چون وی زیبا و نیکو روی بود و خالد - پس از کشتن همسرش - وی را بگرفت عبد الله پسر عمر این را ناخوش داشت و در این باره گفته اند:

«آیا در راه درستی است که هنوز خون ما خشک نشده

خالد در یمامه از نو داماد شود «۱»»

و در تاریخ ابن شحنه که در کنار «الکامل» چاپ شده- ج ۷ ص ۱۶۵- آمده که خالد ضرار را بفرمود تا گردن مالک را بزند مالک نگاهی به همسرش افکند و به خالد گفت این است که مرا کشت- زیرا بسیار زیبا بود- پس خالد گفت بلکه باز گشتن تو از اسلام تو را به کشتن داد، مالک گفت: من مسلمانم. خالد گفت:

ضرار! گردنش را بزن! پس گردنش را زد و ابو نمیر سعدی در این باره گوید:

«به گروهی که پایمال سم ستوران گردیدند بگو:

پس از مالک این شب بسیار دراز شد «۲».

خالد با دست درازی به بانوی او شب را گذراند.

چرا که از پیشتر هم چنین هوسی را در دل می‌پرورانید.

خالد بی آنکه افسار هوس را به دیگر سوی بگرداند و خودداری نماید به هوسرانی پرداخت

او شب را با زن به روز رسانید و مالک بی زن و بی هیچ چیز، مرده‌ای در میان مردگان.»

چون این گزارش به بوبکر و عمر رسید عمر به بوبکر گفت به راستی خالد با آن زن پلیدکاری نموده، تازیانه‌اش بزن بوبکر گفت نه! او- در باز گرداندن سخن خدا به جایی شایسته- لغزیده گفت او مسلمانی را کشته وی را بکش گفت نه او- در

(۱) ن: «الفائق برتر آینده» ج ۲ ص ۱۵۴ «النهاية» ج ۳ ص ۲۵۷ «تاریخ ابو الفدا» ج ۱ ص ۱۵۸ «تاج العروس» ج ۸ ص ۷۵

(۲) شب عاشقان بیدل چه شب دراز باشد ...!

ص: ۳۲۱

بازگرداندن سخن خدا به جایی شایسته- لغزیده سپس گفت عمر! من شمشیری را که خداوند در روی ایشان برهنه نموده در نیام نمی‌کنم، برادر مالک- متمم- چکامه‌های بسیاری در سوک وی سرود و این‌ها را نیز ابو الفدا در «تاریخ» خود- ج ۱ ص ۱۵۸- با گستردگی یاد کرده است.

و در «تاریخ الخميس، ج ۲ ص ۲۳۳ آمده که عمر در این باره سختگیری نمود و به بوبکر گفت: خالد را سنگسار کن که او آن کارها را روا شمرده و سزاوار این کیفر است بوبکر گفت به خدا چنین نمی‌کنم، او- در باز گرداندن سخن خدا به جایی شایسته- لغزیده و در «شرح مواقف» آمده: عمر به ابوبکر پیشنهاد کرد که خالد را برای کار وی بکشد بوبکر گفت شمشیری

را که خداوند بر روی بدکیشان برهنه نموده در نیام نمی‌کنم و عمر به خالد گفت اگر من سرپرست کار شوم برای این گناهان، تو را گرفتار خواهم ساخت.

و در «تاریخ ابن عساکر» ج ۵ ص ۱۱۲ آمده که عمر گفت من خالد را سرزنش نمودم مگر برای پیش افتادنش و برای رفتار وی در دارائی‌ها؛ زیرا چون چیزی به دست خالد می‌افتاد در میان توانگران بخش می‌کرد و به ابوبکر حساب پس نمی‌داد و در این زمینه بر ابوبکر پیش می‌افتاد و کارهایی دور از چشمداشت ابوبکر می‌نمود، دست به کشتن مالک پسر نویره آلود و زن او را گرفت و با مردم یمامه ساخت و دختر مجاعه پسر مراره را گرفت و ابوبکر این‌ها را خوش نداشت و به متمم پسر نویره پیشنهاد خونبها داد و خالد را بفرمود تا زن مالک را رها کند ولی بر کنار کردن او را درست ندید و عمر نیز همین کارها و مانده‌های آن را از خالد ناپسند می‌شمرد.

نگرشی در این رویداد

امینی گوید: پژوهشگران را می‌سزد که - از دو چشم‌انداز - باریک بینانه در این پیش آمد بنگرند:

یک: تبهکاری‌های بزرگ خالد و تیره‌روزی‌های توان فرسایی که به دست وی فراهم آمد که هر کس خود را وابسته به اسلام شناسد دامن خویش را از آلودن به

ص: ۳۲۲

چنان کارها بر کنار می‌دارد. زیرا با آوای قرآن بزرگوار و آئین نامه ارجمند پیامبر ناسازگار است و هر کس به خدا و به برانگیخته او و به روز بازپسین گرویده باشد از آن‌ها و از انجام دهنده آن‌ها بیزاری می‌جوید، آیا آدمی پنداشته است که او را همچون شتران سرخود رها کرده‌اند «۱»؟ آیا می‌پندارد هیچکس نمی‌تواند بر او دست یابد؟ «۲» یا: کسانی که دست به انجام گناهان می‌زنند پنداشته‌اند بر ما پیشی می‌جویند، بدداوری می‌کنند «۳».

با کدام دست افزار از نامه خدا و آئین نامه پیامبر، آدمی می‌تواند خون‌های پاک کسانی را بریزد که به خداوند و برانگیخته او گرویدند و راه درست را پیروی کردند و فرجام نیکو را راست انگاشتند و اذان و اقامه گفته نماز گزارند و آوازشان بلند بود که ما مسلمانی‌م شما چرا در روی ما سلاح کشیده‌اید؟ کسانی که به آنچه آوردند شادمان می‌شوند و دوست می‌دارند برای کارهایی هم که نکرده‌اند ایشان را بستایند هرگز مپندار که ایشان پناهگاهی در برابر کیفر دارند و آنان را است کیفری دردناک «۴»

چه دست‌آویزی داشت این مرد در کشتن کسی همچون مالک که با بزرگ‌ترین پیامبران رفت و آمد داشته و نیکویاری برای او بوده و او - درود خدا بر وی و خاندانش - وی را در میان تبارش به کار گزاری صدقات برگماشته و چه پس از اسلام و چه پیش از آن از بزرگ‌مردان و از همگنان فرمانروایان به شمار می‌آمد «و هر که، کسی را جز برای کیفر دادن او در کشتن

دیگری و جز برای تبهکاری در روی زمین بکشد چنان است که همه مردم را کشته «۵» و هر کس آگاهانه کسی از گروندگان به این کیش را بکشد سزای او دوزخ است که پیوسته در

(۱) سوره ۷۵ آیه ۷۶

(۲) سوره ۹۰ آیه ۵

(۳) سوره ۲۹ آیه ۴

(۴) سوره ۳ آیه ۱۸۸

(۵) سوره ۵ آیه ۳۲

ص: ۳۲۳

آن خواهد ماند. سوره ۴ - نساء - آیه ۹۳»

با چه انگیزه‌ای این مرد، تاراج همه سویه خانواده‌های آن کشتگان و کسان بی‌گناهشان را روا شناخت، و بی‌آنکه گناهی به جا آورده و کار زشتی انجام داده یا در میان مرزهای مسلمانان تبهکاری نموده باشند آسیب‌ها به ایشان رساند و همه را به بردگی گرفت؟ «کسانی که مردان و زنان گرونده به این کیش را جز برای (کیفر) کاری که انجام داده‌اند بیازارند به راستی بار دروغ و گناهی آشکار را بر دوش کشیده‌اند» «۱»

چرا این همه سنگدلی و دژخوئی و درشتی و کناره‌گیری از آئین نامه‌های اسلام نموده و سران گروهی را که مسلمانند زیر شکنجه کشیدند و چرا کله‌ها را به جای آجر زیر دیگ نهاده به آتش سوزاندند؟ وای بر سنگدلان «۲»، وای بر بیدادگران از کیفر روز دردناک «۳».

خالد کیست؟ و چه آبروئی دارد آن هم پس از آنکه هوس خویش را خدای خود گرفت «۴» و روان ناپاکش او را از راه بدر کرده «۵» خواسته‌هایش وی را به گمراهی افکند و شهوتش او را مست ساخت تا پیمان‌های خداوند را بشکست و چهره پاک اسلام را زشت نمود و در همان شب که - از سر گمراهی - مالک را بکشت بر همسرش جهید «۶» که این به راستی رفتاری زشت و کین توزانه و راهی بد بود «۷» و کشتن آن مرد نیز جز همین پلیدکاری انگیزه‌ای نداشت که خود زمینه‌ای آشکار و رازی ناپوشیده می‌نمود چنانکه مالک نیز خود آن را می‌دانست و پیش

(۱) سوره ۳۳ آیه ۵۸

(۲) سوره ۳۹ آیه ۲۲

(۳) سوره ۴۳ آیه ۶۵

(۴) سوره ۴۵ آیه ۲۳

(۵) سوره ۱۲ آیه ۱۸ و ۸۳ و سوره ۲۰ آیه ۹۶

(۶) ن: «الصواعق» ص ۲۱، «تاریخ الخمیس» ج ۲ ص ۳۳۳

(۷) سوره ۴ آیه ۲۲.

ص: ۳۲۴

از رویدادن پیش آمد، همسرش را از آن آگاهی داد و گفت: تو مرا کشتی! پس آن مرد ستمزده، جان خود را در راه پاسداری از آبروی زنش نهاد و در سخنی که از بس گزارشگران آن فراوانند نمی‌توان گفته پیامبر ندانست «۱» آمده است که: هر که برای جلوگیری از دست درازی دیگران به همسرش کشته شود از جانب‌خندگان راه خدا به شمار است و نیز در گزارش درستی آمده است که گفت:

هر کس برای ایستادگی در برابر کسی که بر وی ستم می‌کند کشته شود جانب‌باخته راه خداست «۲»

و این بهانه من درآوردی که مالک از دادن زکات سرباز زده نمی‌تواند دامن خالد را از آن تبه‌کاری‌ها پاک نماید آیا می‌توان باور داشت که آن مرد، از پذیرفتن زکات به نام پایه‌ای برای کیش ما خودداری می‌کرده و - بر سر بایسته بودن آن - راه بگو مگو می‌سپرده؟ با این که هم به خدا گرویده - و هم به نامه او و هم به پیک وی و هم به آنچه پاک‌ترین پیامبرانش آورده - نماز می‌گزارده و بایسته‌های آن را از اذان و اقامه و جز آن به جا می‌آورده و با بلندترین آوازش بانگ بر می‌داشته که: «ما مسلمانی» و بزرگ‌ترین پیامبران نیز روزگاری دراز او را به کارگزاری صدقات برگماشته؟ نه بخدا.

آیا تنها همین که مردی مسلمان و یکتاپرست با گرویدن به خداوند و به نامه او از دادن زکات به کسی ویژه سر بیچد بسنده است که او را برگشته از آئین بشماریم هر چند در بایسته بودن بنیاد این دستور چون و چرا نداشته باشد؟ آیا در چنین هنگامی باید فرمان به کشتن او داد؟ مگر در بودن این سخن

(۱) ن: این ویژگی را مناوی - آشکارا - برای سخن یاد شده بر شمرده است بنگرید به نگاشته او «الفیض القدر تند بارش توانا» ج ۶

(۲) ن: چنانچه در «الجامع الصغير گردآورنده کوچک» آمده نسائی و ضیاء مقدسی این گزارش را آورده‌اند، سیوطی جداگانه نیز داوری خود را به درست بودن آن باز نموده بنگرید به «الفيض القدير» ج ۶ ص ۱۹۵ چنانچه خود گزارش نیز در «مسند احمد» ج ۱ ص ۱۹۱ آمده است.

ص: ۳۲۵

از بزرگ‌ترین آئین گذاران دو دل هستیم که گفت: هر مردی گواهی دهد که خداوندی جز خدای یگانه نیست و من نیز پیک خدا هستم شاید خون او را بریزند مگر یکی از این سه کار را انجام دهد: کسی را بکشد؛ با داشتن زن، به ناروا با زنی پیامیزد و با جدا شدن از توده مسلمان، کیش خود را رها کند. «۱»

یا در این گفتار وی - درود و آفرین خدا بر وی و خاندانش - روا نیست خون مرد مسلمان را بریزند مگر با یکی از این سه انگیزه: پس از اسلام آوردن، روی به کیش دیگر آرد یا با داشتن زن به ناروا با زنی پیامیزد یا کسی را به ناروا بکشد «۲»

یا در این گفتار وی - درود و آفرین خدا بر وی و خاندانش - به من فرمان داده‌اند که با مردم پیکار کنم تا بگویند خدائی جز خدای یگانه نیست، و چون این را گفتند، خون‌ها و دارائی‌هاشان از دستبرد بر کنار و به شمار خواستن ایشان با خداست «۳».

یا در سفارش خود بوبکر به سلمان که می‌گفت: هر کس نمازهای پنجگانه را بگذارد شبانه روز خداوند برتر از پندار نگهبان اوست پس هیچیک از کسانی را که خدا نگهبان آنان است مکش و گرنه مرز نگهبانی خداوند را شکسته‌ای

(۱) ن: «صحيح بخارى» ج ۱۰ ص ۶۳ «كتاب المحاربين نامه بررسی درباره کسانی که به ناروا سر به پیکار بردارند» باب قول الله تعالى ان النفس بالنفس بخش روشنگری این گفتار از خدای برتر از پندار: جان ستان را جان می‌توان ستاند - سوره ۵ آیه ۴۵ و «صحيح مسلم» ج ۲ ص ۳۷ و «الديات خون بهاها» از ابن ابی عاصم ضحاک ص ۱۰ «سنن ابو داود» ج ۲ ص ۲۱۹ «سنن ابن ماجه» ج ۲ ص ۱۱۰ «مصباح السنة» ج ۲ ص ۵۰ «مشكاة المصابيح فانوس چراغ‌ها» ص ۲۹۱

(۲) ن: «الديات» از ابن ابی عاصم ضحاک ص ۹ «سنن ابن ماجه» ج ۲ ص ۱۱۰ «سنن بيهقي» ج ۸ ص ۱۹

(۳) ن: «صحيح مسلم» ج ۱ ص ۳۰ «الديات» از ابن ابی عاصم ضحاک ص ۱۷ و ۱۸ «سنن ابن ماجه» ج ۲ ص ۴۵۷ «خصايس ويزگی‌ها» از نسائی ص ۷ «سنن بيهقي» ج ۸ ص ۱۹، ۱۹۶.

ص: ۳۲۶

و خدا تو را به رو در آتش خواهد افکند. «۱»

آیا سرباز زدن مرد مسلمان از پرداخت زکات، ارزش مسلمانی را از خانواده و دارائی و کسان وی نیز باز می‌ستاند و آنان را همگنان آن بدکیشان تبهکار می‌گرداند که پیامبر پاک به راستی دستور تاراج آنان را داده؟ و آیا تنها همین سرپیچی می‌تواند انگیزه شود که دستور به بردگی‌شان دهند و آنچه دارند بربایند و به آن زودی همه را بکشند و بر آن گرفتار زنان آزاده برجهند؟

بهانه دیگری هم آورده‌اند - و ما نیز یاد کردیم - و گویند خالد گفت «ادفئوا اسراکم» و به راستی با به زبان آوردن این فراز می‌خواست بگوید «زندانی‌هاتان را جامه گرم بپوشانید» ولی واژه ادفئوا در میان کنانیان دستور کشتن را می‌رساند این بود آنان را کشتند و هنگامی خالد پای به بیرون نهاد که کار را به پایان برده بودند، این دست آویز را هم تنها سبک مغزانی می‌آرند که هوس‌ها خرد ایشان را به بردگی گرفته و بیخردانه سخن گویند، ضرار که از میان کنانیان برنخاسته و زبان ایشان را به کار نمی‌برد و به اسدیان ثعلبی زاده می‌رسید و فرمانده او هم که تا آن روز به زبان کنانی سخن نگفته بود پس چگونه او - با شنیدن آن دستور - مالک را کشت؟

و اگر این پندار درست باشد پس چرا ابو قتاده انصاری بر خالد خشم گرفت و از فرمان وی سرپیچیده همان روز از او دوری گزید با این که او از نزدیک کارهایش را می‌نگریست و هر که در جائی بود آنچه را دیگران نیستند تا بنگرند با چشم خود می‌بیند.

و چرا بهانه خود خالد برای کشتن مالک این بود که او گفته: «گمان نمی‌کنم دوست شما به جز چنین و چنان گفته باشد»؟ و با این سخن به زبان خویش می‌گوید که او خود، وی را کشته، جز اینکه سخنی گوشه‌دار بر آن

(۱) ن: چنانکه در «تاریخ الخلفاء» به خامه سیوطی آمده - ص ۷۰ - احمد در «الزهد پارسائی نامه» این گزارش را آورده است.

ص: ۳۲۷

مرد بسته که اگر هم گیریم از دهان او در آمده از دیدگاه هیچ کس از توده مسلمان، کشتن او را روا نمی‌گرداند و چون پای کاری به میان آید که دآوری به درستی و نادرستی آن نتوان کرد برای آن کیفری نباید روا داشت.

و چرا عمر او را دشمن خدا و آدمکش شمرد و بر آن رفت که وی به ناروا با آن زن بیامیخته؟ هر چند که این‌ها بوبکر را از راه خود برنگردانید.

و چرا عمر رو در روی یاران پیامبر آبروی او را با گفتن این سخن ریخت که: مردی مسلمان را کشتی و سپس بر زنش جهیدی، به خدا سوگند که تو را با سنگ‌های کردار خودت سنگسار خواهم کرد؟

و با این که کشته شدن مالک و یارانش به گردن زبان کنانیان بود نه گناه خالد - پس چرا عمر، آشوب و ستمی در شمشیر او یافته بود؟

و چرا خالد از پاسخ او خاموش ماند؟ مگر هیچ انگیزه‌ای به جز کردارش او را لال ساخت؟ آدمی بر (نیک و بد) خویشتن بینا است هر چند دست بهانه‌هایی برای خود بیارد «۲».

و چرا ابو بکر سخن عمر پسر خطاب را در نکوهش خالد راست شمرد و از پذیرفتن آن سرباز نزد و تنها در یکجا گفت که او در سخن خدا لایه‌ای تازه یافته و جای دیگر هم یک برتری برایش تراشید؟

و چرا خالد بفرمود تا سرها را به جای آجر در زیر دیگ‌ها نهند و ننگی را که زبان کنانیان برای او پدید آورده بود بیفزود؟

و چرا خالد بر همسر مالک برجهید و خانواده او را به بردگی گرفته گروهش را از هم بپاشید و همداستانی آنانرا به پراکندگی کشانید و تبار او را بر باد داده دارائی‌اش را یغما کرد؟ آیا همه این‌ها گناه زبان کنانیان است؟

و چرا تاریخ نگاران می‌نویسند که مالک برای جلوگیری از دست درازی

(۲) سوره ۷۵ آیه ۱۵ و ۱۶

ص: ۳۲۸

به همسرش کشته شد؟

و چرا زندگی نامه‌نویسان، آن کشتار تند و تیز را به پای خالد گذاشته‌اند - و نه زبان کنانیان - و در سرگذشت ضرار و عبد پسر ازور می‌نویسند: او کسی است که به دستور خالد، مالک پسر نویره را بکشت «۱» و در زندگی نامه مالک یا می‌نویسند: به راستی خالد او را کشت، یا: ضرار به دستور خالد او را در زیر شکنجه کشت «۲». این‌ها پرسش‌هایی است که چنگ زنده به آن بهانه، در برابرش سرگردان می‌ایستند و پاسخی برای آن‌ها نمی‌یابد.

پیشینیان را چه بوده است که مستی هوس بازی‌ها آنان را در پرتگاه افکنده و شیعه خواسته‌های ناروا همچون باده‌ای خردشان را برده و آمده‌اند و درباره هیچ یک از گروندگان به این آئین هیچ خویشاوندی و هیچ پیمانی را ارج نمی‌نهند و آنان بیدادگران اند «۳» که می‌بینی این یکی، کسی همچون مالک را می‌کشد و مردم را به تیره‌ترین روزها می‌نشانند تا به دلخواه خویش که آمیزش با ام تمیم است برسد.

و یکی نیز سرور خاندان پیامبر فرمانروای گروندگان را می‌کشد تا به هوس خود در همسری با قطام دست یابد.

و دومی «۴» هم، هست و نیست گروهی از اسدیان را از همه سوی به یغما برده زنی زیبا را- که همراهانش به وی بخشیده‌اند! می‌رباید و می‌...! و چون گزارش کار را به خالد می‌دهد او هم می‌گوید: گوارایت باد! «که گوئی آن سپاهیان فراهم آمده بودند تا به زنان دست‌درازی کنند و مرز ارج و آبروی بانوان آزاده را درهم بشکنند» و چون پیش آمد را برای عمر نوشت پاسخ داد

(۱) ن: «الاستیعاب» ج ۱ ص ۳۳۸ «اسد الغابة» ج ۳ ص ۳۹ «خزانة الادب» از بغدادی ج ۲ ص ۹ «الاصابة» ج ۲ ص ۲۰۹

(۲) ن: «الاصابة» ج ۳ ص ۳۵۷ «مرآت الجنان ائینه نهفته‌ها» ج ۱ ص ۶۲

(۳) سوره ۹ آیه ۱۰

(۴) ن: ضرار پسر ازور؛ همکار خالد پسر ولید است که برنامه او را- در جهیدن بر زنان آزاده و آبرومند- نیز پیاده می‌کرده است.

ص: ۳۲۹

سر او را به سنگ بکوبید «۱».

و این نیز یزید پسر معاویه است که زهری پرورده در شیر را پنهانی برای همسر حسن می‌فرستد تا گل خوشبوی برانگیخته خدا و دختر زاده پاک وی را بکشد و به همسری او در آید «۲»- یا چنانکه خواهد آمد معاویه برای خواسته‌ای که داشت چنین کرد-

آنگاه در پی این بیدادگران نیز گروهی هستند که با بهانه‌هایی من درآوردی دامن آنان را پاک می‌نمایند؛ گاهی می‌گویند که آنان دستور خدا را به گونه‌ای دیگر دریافته (و راه تأویل رفته) بودند! گاهی می‌نویسند که ایشان اندیشه خود را در راه رسیدن به فرمان پیامبر به کار انداخته و سرانجام به چنان برداشتی رسیده (و اجتهاد کرده) بودند!- که کاش این دو زمینه (اجتهاد و تأویل) از بنیاد نمی‌بود تا دست آویز چنین تبهکاری‌هایی گردد!- گاهی هم زبان کنانیان را افزار ماله کشی و ماست مالی گرفته و گناه را به گردن آن می‌اندازند و خداوند «می‌داند آنچه را که ایشان در سینه‌ها نهفته‌اند و آنچه را آشکار می‌سازند» «۳» و اگر داوری کردی پس میان آنان دادگرانه داوری کن که خداوند دادگران را دوست می‌دارد «۴».

چشم انداز دوم

دومین چشم‌اندازی که باید روی سخن را به سوی آن برگردانیم این است که جانشین پیامبر، نخست آمده و جان و خون و آبرو و زنان و آئین مسلمانان را به دست کسانی سپرده همچون خالد و ضرار پسر ازور که باده‌گسار و تبهکار بوده «۵» و به سپاهیانش سفارش می‌کند که هر که را از کیش ما بازگشته زنده زنده بسوزانید

(۱) ن: «تاریخ ابن عساکر» ج ۷ ص ۳۱ «خزانة الادب» ج ۲ ص ۸ «الاصابة» ج ۲ ص ۲۰۹

(۲) ن: تاریخ ابن عساکر» ج ۴ ص ۲۲۶

(۳) ن: سوره ۲۷ آیه ۷۴ و سوره ۲۸ آیه ۶۹

(۴) سوره ۵ آیه ۴۲

(۵) ن: «تاریخ ابن عساکر» ج ۷ ص ۳۰ «خزانة الادب» ج ۲ ص ۸ «الاصابة» ج ۲ ص ۲۰۹

ص: ۳۳۰

با اینکه می‌دانی آئین نامه‌های ارجمند پیامبر، مردم را از آن کار بازداشته - برگردید به دو بخش «از کیش بر گشتگان سلیمی» و «جانشین پیامبر فجأه را می‌سوزاند» و سپس نیز همه آن تبهکاری‌های بسیار زشت را که مردم را به تیره‌ترین روزها نشانند نادیده گرفته «که گوئی فرامرز هرگز نبود»، گوش گیتی نشنید که هرگز در پیرامون آن‌ها سرزنش ناچیزی روا دارد و در داستان‌ها نیز نیاورده‌اند که او در ناپسند شمردن آن‌ها لب تر کند و هیچکس هم ندید که در راه انجام آن کارها سنگی بیاندازد.

چرا جانشین پیامبر؛ خالد را برای کشتار مالک و یاران مسلمان و بیگناه او کیفر نداد با این که - چنانچه از پشتیبانی‌های خودش از وی بر می‌آید - در روی دادن این تبهکاری‌ها چون و چرائی نداشت؟

چرا در برابر خونی که ریخته بود او را نکشت؟ و چرا برای آمیزش ناروایش با آن زن وی را به تازیانه نبست؟ و چرا کیفر دروغ زنی‌اش را به وی نچشانید؟ و چرا او را به سزای کسی نرسانید که بر زیر دستان مسلمانان بیداد کرده است؟

چرا بر کنار کردن خالد را روا نشناخت با اینکه کار او را ناخوش داشت و به برادر مالک - متمم پسر نویره - پیشنهاد خونبها داد و - چنانچه در «الاصابة» ج ۱ ص ۴۱۵ آمده - خالد را بفرمود تا همسر مالک را رها کند؟

این‌ها همه هیچ ولی دست کم باید - به زبان - مردم را به کارهای نیک و داشت و از بدکنشی پرهیز داد و آن مرد را برای آن بزهکاری‌ها به باد نکوهش و سرزنش گرفت زیرا اگر تو کار دیگری را ناپسند می‌شماری کمترین نشانه‌اش باید آن باشد که به گفته فرمانروای گروندگان - درود بر او - گناه پیشگان را با روئی ترش دیدار کنی.

چه شده که جانشین پیامبر در پشتیبانی از خالد و تبهکاری‌هایش درنگ میکند و در می‌ماند؟ گاهی می‌پندارد او دستور خدا را به گونه‌ای دیگر دریافته و در این راه لغزیده و گاهی بهانه می‌آورد که او شمشیری از شمشیرهای خداست و عمر پسر خطاب را از نکوهش او باز می‌دارد و دستور می‌دهد که از سخن در پیرامون او

ص: ۳۳۱

باز ایستد و زبان از کینه‌ورزی وی در کام کشد و - چنانچه در «شرح ابن ابی الحدید» ج ۴ ص ۱۸۷ آمده - بر ابو قتاده خشم می‌گیرد که چرا کار خالد را ناپسند شمرده است.

ما در بررسی پیرامون این چشم‌انداز به همین بسنده می‌کنیم که روی خوانندگان را به سوی آن بگردانیم بی‌آنکه بخواهیم آنان را تا پایان راه ببریم و آنچه را در دورترین مرزها به چشم می‌خورند بنمائیم زیرا گمان نداریم پرت بودن هیچ کدام از آن دو بهانه بر کسی پوشیده باشد، آیا هیچ آئین‌شناسی در میان مسلمانان هست که نداند آن تبهکاری سهمناک که مردم را به تیره‌ترین روزها نشاند تأویل و اجتهاد «۱» بر نمی‌دارد و هر کس که آنچه را بایسته وی بوده انجام نداده به آسانی نمی‌تواند گناهانش را در پشت این دو پرده و مانده‌های آن پپوشاند و بزهکاری‌هایش را نیکو بنماید و از زیر کیفرهایی که باید بچشد در برود و بی‌هیچ بازخواستی به رایگان خون‌ها بریزد و ریختن آبروی آزاده زنان را روا شناخته فرمان خداوند را درباره جان‌ها و آبروها و دارائی‌ها بشکند، و کسی هم که با لاف اجتهاد و تأویل «۲» نابکاری نماید داور از وی نمی‌پذیرد، چنانچه قدامه پسر مظعون برای باده‌گساری‌اش همین بهانه را آورد ولی عمر نپذیرفته وی را کیفر داد و تازیانه زد که داستان آن در «سنن بیهقی» ج ۸ ص ۳۱۶ و دیگر جاها آمده است.

ابن ابی شیبه و ابن منذر از زبان محارب پسر دثار آورده‌اند که گروهی از یاران پیامبر - درود و آفرین خدا بر وی و خاندانش - در سرزمین شام باده‌گساری کردند و گفتند پشتگر می‌ما به گفتار خدای است که: کسانی که به این کیش گرویدند و کارهای شایسته کردند هر چه بخورند بر ایشان گناهی نیست «۳» تا پایان آیه ولی عمر ایشان را کیفر کرد «۴»

(۱) روشنگری این دو واژه در ص ۳۲۹ سطر ۷ تا ۱۰ گذشت.

(۲) روشنگری این دو واژه در ص ۳۲۹ سطر ۷ تا ۱۰ گذشت.

(۳) سوره ۵ آیه ۹۵

(۴) ن: «الدر المنثور» ج ۲ ص ۳۲۱

و باز چنانچه در «الروض الانف» به خامه سهیلی ج ۲ ص ۲۳۱ آمده ابو جندل عاصی پسر سهیل نیز فراز یاد شده از سخن خدای برتر از پندار را تأویل کرد و به باده‌گساری پرداخت و ابو عبیده او را تازیانه زد.

و آیا هیچکس می‌تواند در این زمینه دو دل باشد که اگر خداوندگار پاک، شمشیری را برهنه گرداند هرگز آشوب و ستمی از آن برنخواهد خاست و پیمان‌های خداوند به دستیاری آن نمی‌شکند و در راه هوسبازی به کار نیفتاده خون‌های پاکان را نمی‌ریزد و برای آمیزش ناروا با زنان از نیام به در نمی‌آید و آبروی اسلام را بر باد نمی‌دهد و تنها در دست مردمانی پاک و مردانی پاکیزه جای می‌گیرد که از تبهکاری و بدکنشی بر کنار باشند؟

خالد که بود و چه ارجی داشت که جانشین پیامبر بیاید و آن برتری فزاینده را به وی ببخشد و او را شمشیری بشمارد که خداوند در روی دشمنانش برهنه نموده است، با این که - به گفته آشکار دومین جانشین پیامبر - او دشمن خدا بود؟ که در بخش «دستور خلیفه در داستان مالک» گذشت و با این همه، آیا پاسخ وی جز رنگ سخنی بی‌پایه و دروغ و پرت داشت؟ و آیا جز این بود که وی با روش خویش برتری‌های کسان در کیش خداوند را انگیزه نادانی و ریشخند گرفت؟

چگونه می‌توانیم خالد را شمشیری از آن شمشیرها به شمار آریم که خداوند آن را بر روی دشمنان خود برهنه نموده؟ مگر در زندگی نامه‌اش - که در برابر ما است - نمی‌نویسند که او گردنکش و سنگدل و خونریز بوده و آنجا که در خشم و هوس بر وی چیرگی می‌یافته کیش خداوند را در پیش چشم نمی‌داشته، و البته در هنگامی هم که پیک خداوند - درود و آفرین خدا بر وی و خاندانش - زنده بود با جدیمیان در الغمیصا رفتاری نمود که از آنچه پس از آن با مالک پسر نویره کرد سهمناک‌تر بود و برانگیخته خدا - درود و آفرین خدا بر وی و خاندانش - پس از آن که روزگاری چند بر وی خشمناک و از او روگردان بود از وی درگذشت و این چشم‌پوشی بود که به او دل داد تا بایربوعیان بطاح، کرد آن چه کرد «۱».

(۱) ن: «شرح ابن ابی الحدید» ج ۴ ص ۱۸۷

ص: ۳۳۳

اگر گذشت بزرگ‌ترین پیامبران از این مرد - آن هم پس از خشم گرفتنش بر وی و گرفتار ساختن او برای گناهی که کرد و روگردانی‌اش به روزگاری دراز - بازهم به او دل بدهد که بکند آنچه کرد، پس بنگر که گذشت جانشین پیامبر از وی - آن هم بی‌هیچگونه خشم و روگردانی - چه به بار خواهد آورد؟ و پشتیبانی‌هایی که از او نمود در روان این مرد و هم شیوه‌هایش که مردمی تبهکار و گروه‌هایی آشوبگر بودند چه به جا می‌گذارد و چگونه گستاخی و بی‌پروائی آنان را می‌افزاید؟

ما کجا می‌توانیم خالد را تیغی بشماریم که خداوند بر روی دشمنانش برهنه نموده است با این که نامه بوبکر به وی را در میان برگ‌های تاریخ می‌بینیم که می‌نویسد: «پسر ننه خالد! به جان خودم سوگند که به راستی تو با دل آسوده با زنان می‌آمیزی با

این که هنوز در آستانه خانهات خون هزار و دویست مرد مسلمان خشک نشده است.» «۱» و این را هنگامی به وی نوشت که خالد به مجاعه گفت:

«دخترت را به من ده» و مجاعه به وی پاسخ داد «آرام! که به راستی تو نزد دوست پیوند آشتی میان من و خویش را گسیختی» گفت «هان ای مرد! دخترت را بده» و او نیز داد و چون گزارش به بوبکر رسید نامه بالا را برای وی نوشت و خالد نامه را که دید می‌گفت این کار آن مردک چپ دست - عمر پسر خطاب - است. و این نخستین شیشه‌ای نبود که با دست خالد در اسلام شکست زیرا همانند این کار بسیار زشت و نکوهیده نیز در روزگار برانگیخته خدا (ص) از او سرزده و وی - درود و آفرین خدا بر وی و خاندانش - از رفتار او بیزار می‌جسته بود، پسر اسحق می‌نویسد: پیک خدا (ص) یکان‌هائی از سپاه را به پیرامون مکه می‌فرستاد تا مردم را به سوی خدای بزرگ و گرامی بخوانند ولی دستور نمی‌داد دست به پیکار زنند یکی از کسانی که برای همین برنامه فرستاد خالد پسر ولید بود که او را بفرمود تا برای خواندن مردم به خدا به جنوب تهامه رهسپار شود ولی او را برای

(۱) ن: «تاریخ طبری» ج ۳ ص ۲۵۴ «تاریخ الخمیس» ج ۳ ص ۳۴۳

ص: ۳۳۴

نبرد نفرستاد گروه‌هائی از تازیان نیز با او بودند و چون به سرزمین جذیمیان عامرزاده پای نهادند و ایشان با دیدن او افزار جنگ برگرفتند، خالد گفت افزار جنگ را بر زمین گذارید که به راستی مردم مسلمان شده‌اند -

گفت: یکی از یاران ما که از دانشوران جذیمی بود گزارش داد که چون خالد به ما دستور داد تا افزار جنگ را بر زمین نهیم مردی از ما که او را جحدم می‌خواندند «۱» گفت ای جذیمیان! وای بر شما! این خالد است، به خدا سوگند پس از آنکه افزار جنگ را زمین گذاشتید، هیچ برنامه‌ای ندارد مگر دستگیر کردن شما و پس از آن نیز تنها کارش گردن زدن شما است به خدا من هرگز افزار جنگ را بر زمین نمی‌گذارم. گفت که: مردانی از گروه خودش او را گرفته و گفتند: جحدم! می‌خواهی خون‌های ما را بریزی؟ به راستی مردم مسلمان شده و افزار جنگ را بر زمین نهاده‌اند و پیکار را رها کرده و مردم آرامش یافته‌اند.

و به همین گونه با وی گفتند تا افزار جنگ را از او گرفتند و همه گروه با پشتگرمی به سخن خالد، جنگ افزارها را زمین نهادند و خالد که چنین دید بفرمود تا دست‌های آنان را از پشت سر ببستند و آنگاه همه را خوراک تیغ گردانید و کشت آنان را که کشت و چون گزارش به پیک خدا - درود و آفرین خدا بر وی - رسید دو دست به سوی آسمان برداشت و سپس گفت: بار خدایا! من در پیشگاه تو از آنچه خالد پسر ولید کرده بیزار می‌جویم. بوعمر در «الاستیعاب» ج ۱ ص ۱۵۳ می‌نویسد: این از گزارش‌های درستی است که بر جای مانده.

ابن هشام می‌نویسد برخی از دانشوران از زبان ابراهیم پسر جعفر محمودی آورده‌اند که گفت: برانگیخته خدا- درود و آفرین خدا بر وی - گفت: خواب دیدم که گویا لقمه‌ای از خوراکی حییس «۲» برگرفتم و مزه آن را گوارا یافتم ولی

(۱) ن: در ج ۱ ص ۲۲۷ «الاصابه» او را به همین نام جحدم یاد کرده و درج ۱ ص ۲۲۸ به نام جذیم پسر حارث و درست، همان گونه نخستین است.

(۲) خوراکی است که از به هم آمیختن روغن و خرما و کشک می‌پزند.

ص: ۳۳۵

چون فرو بردم چیزی از آن بیخ گلویم را گرفت و آنگاه علی دست کرده آن را به در آورد بویگر راست رو- خدا از وی خشنود باد- گفت ای پیک خدا! اینک یکانی از یکان‌های سپاهت که فرستاده بودی به گونه‌ای نزد تو می‌آید که پاره‌ای از آنچه را انجام داده دوست می‌داری و در پیرامون پاره‌ای دیگر از کارهای آن خرده‌گیری‌ها است و آنگاه علی را می‌فرستی تا کارها را رو به راه کند.

پسر اسحاق گفته: سپس پیک خداوند- درود و آفرین خدا بر وی- علی پسر ابوطالب- خدا از او خشنود باد- را بخواند و گفت: علی! به سوی این گروه بیرون شو و در کار ایشان بنگر و کارهای بیدانشانه را که پیش از اسلام به کار می‌بستند زیر پایت لگدکوب کن. پس علی بیرون شد تا به نزد آنان آمد و با او دارائی هائی بود که پیک خدا- درود و آفرین خدا بر وی- فرستاده بود پس خونهای همه کشتگان و تاوان زیان‌هائی که به دارائی‌هایشان رسیده بود پرداخت و تا آنجا پیش رفت که تاوان چوبی تو گود را هم که برای آبخوری سگ می‌تراشند داد و هیچ خون و دارائی بر باد رفته بی‌تاوان نماند و چون این کار به انجام آمد و هنوز چیزی از آن چه پیامبر داد مانده بود علی- خدا از وی خشنود باد- از ایشان پرسید: آیا در میان شما هیچ دارائی یا خونی هست که بر باد رفته و بازیافت نشده باشد؟ پاسخ دادند نه. گفت پس من این مانده دارائی‌ها را نیز به شما می‌دهم تا از سوی پیک خداوند- درود و آفرین خدا بر وی- دوراندیشی و استوارکاری نموده باشم زیرا شاید هنوز از با بت‌هائی که نه شما می‌دانید و نه او- بستانکار باشید. پس چنان کرد و آنگاه به نزد پیک خدا- درود و آفرین خدا بر وی- برگشت و او را از گزارش، آگاهی داد، او گفت درست کردی و نیک نمودی. گفت که: سپس برانگیخته خدا- درود و آفرین خدا بر وی- برخاست و روی به خانه خدا آورد و ایستاد و چندان دو دستش را بلند کرد تا زیر هر دو بغلش هویدا شد و سه بار گفت: بار خدایا! من از آن چه خالد پسر ولید کرد در آستان تو بیزاری

ص: ۳۳۶

می‌جویم.

در این باره میان خالد و عبد الرحمن پسر عوف نیز سخنی در گرفت که عبد الرحمن پسر عوف به وی گفت: در سرزمین اسلام چنان رفتار کردی که انگار، روزگار نادانی و پیش از اسلام است. «۱» و هم در «الاصابة» آمده که عبد الله پسر عمر و سالم برده بو حذیفه این کار را از وی نکوهیده دانستند و البته - چنانکه در «الاصابة» ج ۲ ص ۸۱ آمده است - این رسوائی وی را نیز باید از تبهکاری‌های زبان کنایان بشمار آورد!

پس آن ستم و آشوب و دست درازی که در روزگار بویکر از شمشیر خالد نمایان شد از بازمانده‌های همان کشش‌های روانی‌اش در روزگار نادانی و پیش از اسلام بود، و از نخستین روز همین شیوه را پیش گرفت. پس ما کجا می‌توانیم او را شمشیری از شمشیرهای خدا بشماریم با این که به راستی پیامبر بزرگ اسلام چندین بار رو به خانه خدا و دست به سوی آسمان از وی بیزاری جست و بویکر هم از نزدیک می‌دید؟

(۱) ن: «سيرة ابن هشام» ج ۴ ص ۵۳ تا ۵۷ «طبقات ابن سعد» چاپ مصر شماره پیاپی ۶۵۹. بخشی از آن نیز در «صحیح بخاری» آمده است «كتاب المغازی باب بعث خالد الی بنی جذیمة نامه پیکارهای پیامبر، بخش فرستادن خالد به سوی جذیمیان» - تاریخ ابو الفدا ج ۱ ص ۱۴۵ «اسد الغابة» ج ۳ ص ۱۰۲ «الاصابة» ج ۱ ص ۳۱۸ و ج ۲ ص ۸۱